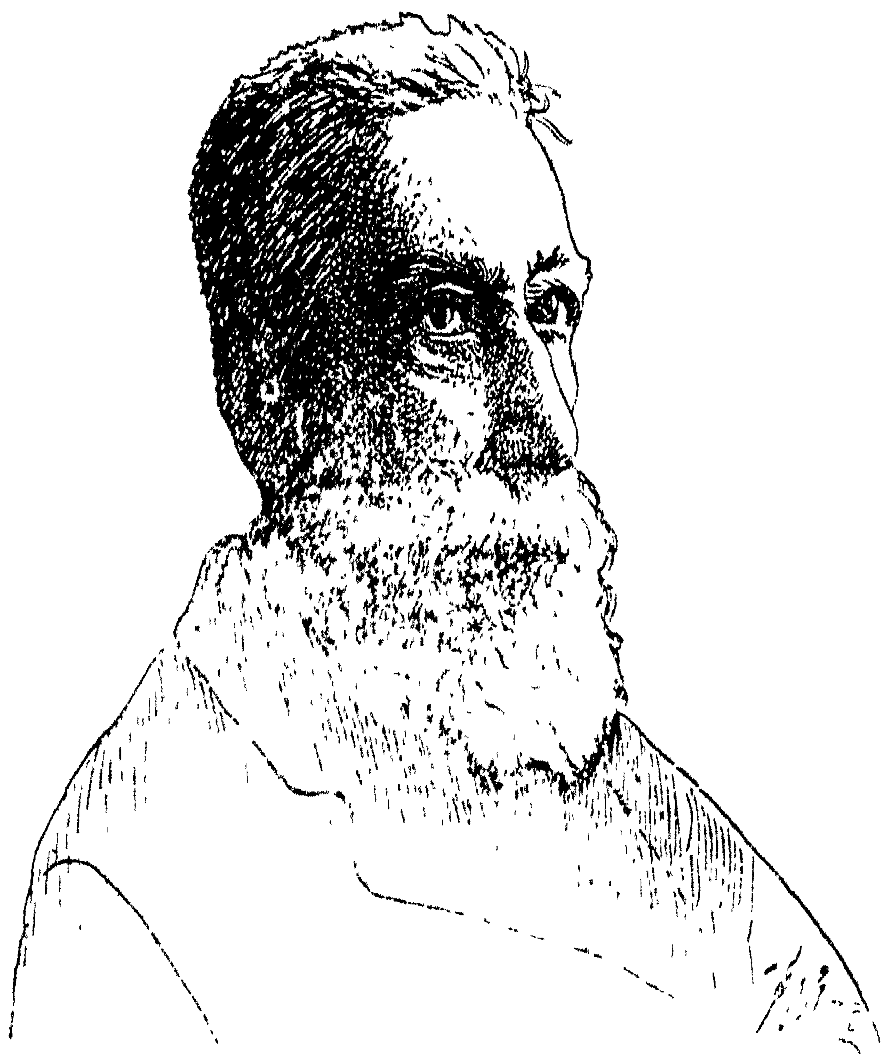
2064/5



آناطول فرانس [ تولد او در ۱۸٤٤ ووفاتش ۱۱۹٤ ]

داستان

# عصیان فرشتگان

تصنیف نویسندهٔ شهیر فرانسوی

## آناطول فرانس

عضو آکادمی فرانسه

ترجمهٔ

**دکتر قاسم غنی سبزواری**

که از روی نسخهٔ چاپ یکصد و نودو نهم منطبعهٔ پاریس

ترجمه شده است

# مقدمهٔ مترجم

## در ترجمهٔ حال مصنف کتاب

آناطول فرانس مسلما بزرگترین رجال علم و ادب و فکر و تحریر
رن اخیر فرانسه محسوب است و برای اینکه ازهرنوع مبالغهئی احتراز شده
اشد میتوان گفت که یکی از اعاظم حکما و متفکرین و نویسندگان قرن
خیر تمام ممالك دنیا ست :

یکی از مختصات سبك تحریر وی سادگی کلام و روشن نویسی است و
ین سبك که مشکلترین جمیع طرق تحریر است از صفات مخصوصهٔ آثار قلمیهٔ
همهٔ بزرگان است زیرا برای ساده و روشن نویسی مطلب و مواد و سرمایهٔ
فکری لازم است .

علت مغلق نویسی غالباً آن است که کاتب از جهة فکر فقیر و ناتوان است
و چون بدقت در آثار مغلق نویسان بنگریم و الفاظ و معانی را با یکدیگر
مقایسه نمائیم میبینیم که فکر آنها رتبهٔ نازل توار الفاظ وکلمات است. وقتی که
قائل بجهات مختلفه مسئله ئی بخوبی واقف نیست و از تفهیم و شرح و بسط
قضیه بنحو ساده و روشن عاجز است قهراً بیان او مبهم و مغلق و مشکل میشود
برخلاف نویسندگان قوی‌الفکر توانا که از هر قسم تصنع و تکلفی برکنارند و
در عین آنکه جمیع نکات لطیفهٔ محسنات بدیعه و صنایع جمیلهٔ نویسندگی را

رعایت مینمایند با نهایت سادگی و وضوح معانی را در قالب الفاظ میریزند و هیچگاه جانب سهولت وسلامت را وا نمیگذارند آنگونه که عالم از آن بهره ور شود و عامی از فهم آن عاجز نیاید .

دیگر از خصائص آناطول فرانس سبك طنز و استهزاء است . کمتر نویسنده‌ئی مانند او ازعهده برآمده که در مواضیعی که معمولا باکمال سنگینی و احترام و قیافهٔ عبوس و خشن مورد مباحثه واقع میشود با آهنك مضحکه و مسخره و وجنات آمیخته به لبخند و شوخی صحبت کند و باشیرینی بی اهمیتی آن قضایا را اثبات نماید ولی استهزاء وطنز آناطول فرانس عموماً بی گناه وساده است اساساً لبخند و طنز همیشه خالی از کینه و خشم است و اگر هم فرضاً مقرون بکینه و خشم باشد ظاهراً احساس نمیشود .

طنز واستهزاء آناطول فرانس درقضایا ومباحث حاکی از شفقت ومحبت ودلسوزی است نوع بشر را حقیر وضعیف وبینوا وبیچاره میشمرد و آنها را بازیچهٔ امواج حوادث گوناگون می بیند این است که با آنکه صورة میخندد دلش بحال آنها سوخته قلباً آنها را دوست میدارد سر مهم زیر دستی آناطول فرانس همین رأفت ودلسوزی بحال مردمان است. خود او میگوید: «نویسندگان بزرك روح پستی ندارند سر نجاح آنها اینست که از صمیم قلب همجنسان خود را دوست داشته ازمشاهدهٔ مصائب وآلام آنها متأثر ومتألم میشوند ومیکوشند بلکه بتوانند از بدبختی های مردم بکاهند بست بفقرا وبیموایان که بازی کنندگان رقت آور ملعبه حیات یاممثلین مضحك مسخرهٔ غم انگیز سرنوشت خودند رحم وشفقت دارند اساس مهم حسن قریحه مربوط است » .

در کتاب پیرنوزیر (Pierre Nozière) میگوید

« رنج و درد بزرگترین مربی بشراست زیراکه پیدایش اقسام هنروشعر و اخلاق بر اثر احساس رنج و الم بوده است اگر درد و غم نبود هیچگاه حس شهامت وشفقت بروز نمیکرد وزندگی که بهترین مصرف ان فداکاریست قدرو قیمتی‌نمی‌یافت .خلاصه عظمت مقام وجلالت قدر رنج والم است‌که عشق‌رانامحدود کرده وموجب بیکرانی‌اوقیانوس ان‌شده‌است »

درکتاب عقاید ( ژروم کوانیار) اززبان این شخص بدیگری میگوید :

« فرزند سخنان مرا آویزهٔ گوش کن حقایقی که زادهٔ فکر انسانی است عقیم وبلااثر است تنها قلب میتواند گلهای اسرار خودرا در عالم خارج‌بشگفاند زیراکه هرچه را طرف محبت خود قراردهد بجان میاورد ودراو روح حیات میدمد . تخم نیکی را احساسات درعالم پاشیده است این فضیلت وهنر هیچوقت از فکر ساخته نیست . برای طی طریق خدمتگذاری بنوع باید همیشه عقل‌را بار سنگینی پنداشت وازان صرف نظرکرده باباِل شوق این مرحله را پیمودکسانیکه دربوتهٔ فکر فرومیروند درمقام این پرواز سخت عاجزمیمانند .»

دربسیاری ازموارد بحدی بشر را ضعیف و بیچاره می بیند که بتمام بدی های او بچشم عفو واغماض مینگرد وآنچه را سایرین شرور ومفاسد میخوانند او بدبختی و بینوائی مینامد و چون در میدان بحث سخافت آراء مردم را میبیند بعوض آنکه بغضب درآید بانهایت دلسوزی با حکیم ایرانی حافظ شیرازی هم آواز شده با لحن طنز واستهزائی چنین میسراید که « جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند » زیرا از جمله عقاید ثابتهٔ راسخهٔ آناطول فرانس که مکرر بعبارات گوناگون اظهار داشته این است که درمحوطهٔ افکار بشری هیچوقت حقیقت مطلق ویقین قطعی وجود ندارد جمیع

مباحث بشری مورد تامل است وهیچیك مفید قطع ویقین نیست وبقول عمرخیام «آنان که محیط فضل وآداب شدند . گفتند فسانه ئی و درخواب شدند» چون چنین است باید نسبت بهرطایفه وهر فکری مدارا ومماشاة داشت و از هرگونه تعصب وتحزبی برکنار بود .

آناطول فرانس مطالعات سیار نموده وبشعب مختلفهٔ معارف ومباحث بشری آشنا شده بر اوضاع و احوال جمیع قرون اطلاع حاصل نموده ازآثار قدمای نویسندگان یونان در شرق ولاهوتیون و استدلالیون و مجادلات قرون مختلفه گرفته تاآخرین مباحث و مواضیع علمیهٔ معاصرین همه را حلاجی نموده است درنتیجه همین زیاد دانستن است که عاقبة الامر هیچ چیز ندان شده وگفته « تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم » باینمعنی که در صحت جمیع قضایا شك وتردید کرده حتی بسیاری از بدیهیات وقضایائیرا که سایرین ازمسلمیات میدانسته اند او ازغوامض وامورمشکوکه شمرده است

آناطول فرانس پسر یکنفر کتابفروش پاریسی است وازصغر سن در محیط کتاب نشوونما یافته وشاید قبل ازتوانائی بر خواندن همان قفسه های پرازکتاب منظرهٔ عجیب واسرار آمیزی برای او تولید نموده وان قفسه هارا منابع اسرار ورموز انگاشته باشد ملی اناطول فرانس از طفولیت در فضای تمدنهای ازمیان رفته ومحیط مذاهب قدیمی فراموش گشته و بزرگان گذشته واهواء خاموش شده که دران قفسه‌های غبارآلود آثاری ازخود بیادگار گذاشته‌اند رشد یافته‌است علاوه برانچه ازکتب آموخته یکی دیگر ازاموری که اثر بسیار دررشد قوای معقول و شد ونمو روحانی آناطول فرانس داشته این است که در پاریس زندگی نموده است باینمعنی که نه فقط کتاب خوان و کتاب دوست بوده بلکه بعلاوه پاریسی و پاریس دوست

هم بوده است و دران شهر عظیم که بقول خود او تمام کوچه های انرا می شناخته و هرسنك انرا دوست میداشته لاینقطع مطالعات مهمه داشته است و هردم بعجائبی برمیخورده است بعبارة اخری توانسته است که قسمت مهمی از تحصیل و مطالعهٔ خود را در مدرسه بزرك جهان بنماید و در الوان و اشکال گوناگون ان پایتخت پر هماهو هزاران سیر و سیاحت کند و علاوه بر مطالعهٔ دفاتر نویسندگان سلف در کتاب بزرك حیات اسراری بیاموزد و شگفتی‌ها بیابد.

بالجمله آناطول فرانس هرنوع کتابی را بدقت خوانده است اما متاسفانه در بین انهمه کتب متنوعه حتی یك کتاب هم نیافته است که با هزاران دلیل و برهان محتویات سایر کتب را رد ننماید بالاخره واضح است که کسیکه همهٔ این کتب را دیده در صحت تمام انها شك نموده هیچ فکری را مقنع نمی یابد و از غایت دلتنگی بفریاد میاید که درمحوطه افکار حقیقت مطلق وجود ندارد و مانند عمر خیام ایران از همه مباحث اظهار افسردگی نموده و « عمری بگذشت و هیچ مفهوم نشد » میخواند این است سر طنزو استهزائی که همه‌جا از وی دیده میشود بلی مصنف کتاب « طائیس » و داستان « عصیان فرشتگان» هروقت نظری بدنیا و مافیها میافکند نمتواند خود داری‌نماید وبی اختیار میخندد و در هر مبحثی که بدقت مینگرد از روی کمال دلسوزی و حسن نیت با قیافه استهزاء تبسمی نموده میگوید « چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند » ولی باید دانست که با آنکه اهل شك و تردید است و از متشککین شمرده میشود در عقاید خود ثابت و راسخ و غیر متزلزل است ، ترجمه حال آناطول فرانس چندان مفصل و مبسوط نیست و دورهٔ زندگیش از حوادث و سرگذشتهای عجیب خالی است در شانزدهم ماه آوریل ۱۸٤٤ میلادی مطابق ۲۷ ربیع الاول ۱۲٦۰

هجری قمری در شهر پاریس در منزلی درساحل رودخانهٔ سن و قسمتی از آن ساحل موسوم به ساحل مالاکه ( Qnai Malaquais ) متولد شده است

نامش آناطول فرانسوا فرانس (Onatole François France) و نام‌اصلی خانوادگی اوتیبو Thibaut است مقالاتی را که در اوایل عمر مینوشته آناطول تیبو امضا میکرده و فرانسوا نام اول یعنی نام شخصی پدر اواست و چون پدر او را همشهریانش از ابتدای جوانی باسم فرانس که مصغر فرانسوااست میخواندند بتدریج باین اسم شهرت یافته و پسرش نیز کلمهٔ فرانس را اختیار کرده وباین نام مشهور آفاق شده است .

پدر آناطول فرانس یکنفر کتابفروش پاریسی بوده که درساحل [ مالاکه ] منزل و دکان داشته و شخصاً نیز هنرمند و اهل تتبع و ذوق بوده و غالب شبها در دکان کتابفروشی خود اهل علم و ادب و تاریخ را گرد خویش جمع می آورده و با ایشان از هر در سخن میگفته است . شاید لسان آناطول فرانس این باشد که الولد سرابیه سرمایهٔ من و پدر هردو کتاب بوده است با این فرق که پدرم کتاب میفروخته و من کتاب مطالعه میکنم و مینویسم بعلاوه او غالباً در انجمن ادبی پدر حاضر بوده و مباحثات شیرین و دلکش ایشانرا می شنیده و بحافظهٔ خود میسپرده و این نویسندهٔ بزرك از ان ایام خوش خاطره های لطیفی در ذهن داشته که در ضمن بعضی از کتب خود بشکل قصه‌وداستان از ان یادگارهای دورهٔ طفولیت و آغاز جوانی با نهایت لطف و شیرینی کلام سخن میگوید و بتذکر ان عهد رنگین خاطر خود و خوانندگان را خوش و خرم مینماید .

آناطول فرانس تحصیلات خود را در مدرسهٔ استانیسلاس Collège Stanislas بپایان رسانیده بعد برای گذران معاش دست بکار طبع و نشر چند مجلهٔ ادبی

زده ازجمله منشی وسردبیر مجلهٔ شاسوربیبلیو گراف (Chaseur bibliographe) شده و در آن مجله تحت عنوان مطالعه کتب (Revue des livres) مقالاتی بامضای اناطول تیبو مینگاشته و نیز از جمله نویسندگان مجله تئاتر بوده است (Revue théatrâle) همچنین در چند مجلهٔ دیگر هم مقالاتی مینوشته از آنجمله در سال ۱۸۶۷ میلادی [ ۱۲۸٤ هجری ] در مجلهٔ گازت ریمه (Gazette Rimée) دو مقاله برصد امپراطوری ناپلئون سوم نوشته است

این نویسندهٔ بزرك بمناسبت نشو و نما در میان کتاب از همان ایام کودکی عشق مفرطی بمطالعه و جمع آوری کتاب و خرید و انتخاب و تزیین آنها داشته و تا آخر عمر این عشق سوزان درا وباقی بوده و غالب ایام او بخواندن و یاد داشت برداشتن و تصفح اوراق گذشته است و خود او میگفته که بهترین لذت من در زندگی جمع آوری صور وافکار و احساسات است و این کار با جمع و مطالعهٔ کتب بهتر صورت میگیرد . دراینجا بی مناسبت نیست شرحی را که آناطول فرانس در باب کتاب نوشته عینا ترجمه نمائیم و آن این است :

« بقول لیتره Littré لغوی معروف کتاب مجموعه ایست از چندین جزوه حاوی صفحاتی خطی یا چاپی این تعریف بهیچوجه مرا قانع نمیکند سلیقهٔ من کتاب در حکم کار خانهٔ بوالعجبی است که هرگونه صور سحر آمیز از آن خارج میشود و موجب اضطراب اذهان و تغییر حال قلوب میگردد بعبارت واضحتر بگویم کتاب بمنزلهٔ دستگاه فانوس سحری است که مارا در صور ایام گذشته فرو میبرد و اشباحی از عوالم فوق طبیعت از پیش چشم ما میگذراند کسانیکه زیاد کتاب میخوانند بعادت استعمال کنندگان حشیش همه وقت دستخوش خواب و خیالند این سم لطیف که بمرور در مغز ایشان ریشه میدواند درك محسوسات عالم حقیقی را از ایشان میگیرد و در مقابل صور خیالی چندیرا درمد نظر ایشان

جلوه گر میسازد که بعضی از آنها مخوف و بعضی دیگر دلکش و سرتا پا لطف و جمالند کتاب. افیون مغرب زمین است و قاتل جان ماست روزی خواهد رسید که تمام ما کتابدار خواهیم شد و ان روز دیگر روز خاتمهٔ کار همگی است .

« همانطور که عاشق دلسوخته بدرد ورنج خودٔ علاقه مند است ما نیز باید کتب را دوست بداریم چون کتاب قاتل ماست وبرای ما گران تمام می شود محبت آنرا ازاین نظر برخود واجب بگیریم من که این کلام‌را میگویم و بمهلك بودن آن عقیده دارم آنرا میپرستم وبدون هیچ ملاحظه قسمت عمدهٔ عمرخودرا صرف آن کرده ام .

« بلی کتاب کشندهٔ ماست زیراکه هم عدد آن روز افزون است وهم انواع آن. انسان مدتها را بی کتاب‌سر کرده و این ایام درست همان دوره هائی بوده است که بانجام کار های بزرك ومفید موفق آمده و از توحش به تمدن قدم گذارده است.

« این مردم بااینکه هیچگونه اوراقی در دست نداشتند باز از شعر و اخلاقیات خالی نبودند سرود ها ازحفظ داشتند واحکام دینی و اخلاقی خود را ازبر میخواندند درایام خردی پیرزنها برای ایشان قصهٔ پوست خر وگربهٔ کفش دار (۱)را که بعدها ازآن برای دوستداران کتب طبع ها کرده اند نقل می نمودند .

« اولین آثاری که از کتاب دیده میشود سنگهای بزرگی است‌که برروی آن با اسلوبی اداری و دینی کتیبه هائی نقش کرده اند

« از آن تاریخ مدتی دراز میگذرد چه ترقی موحشی در کار انسان پیش آمده درظرف قرون شانزدهم و هجدهم عدد کتاب مضاعف شده و حالیه از

(۱) از قصه های قدیم فرانسه

صد برابر بیز گذشته است امروز در پاریس تنها بغیر از جرائد روزی پنجاه جلد کتاب طبع و نشر میشود و این خود نشانهٔ هرج و مرج مهیبی است که تصور عاقبت آن انسانرا دیوانه میکند انسان محکوم است که هیچوقت بحال اعتدال نماند بلکه پیوسته از افراط بتفریط یا از تفریط بافراط بیفتد . در قرون وسطی جهل عمومی موجب وحشت عامه بود و تولید یك سلسله امراض فکری میکرد که حالیه از آنها اثری بجا نیست . امروزه میتوان گفت جامعهٔ بشری در نتیجهٔ مطالعه بطرف یکنوع فلج عمومی سیر مینماید آیا رعایت اعتدال بحکمت و تناسب مقرون تر نیست ؟

«دوستداری و مطالعه کتاب بجاست ولی نباید ازهر دستی کتاب گرفت بلکه در این کار هم لازم است دقت و لطف طبع را از دست ندهیم و کتبی را که برای مطالعه میخواهیم انتخاب نمائیم و زبان حال ما بیان آن امیری باشد که شکسپیر در یکی از تئاترهای خود از او سخن میگوید یعنی مثل او بکتابدار خود بگوئیم . « میلم این است که کتابهایم را بدقت صحافی کنند وصحبت آنها با من از عشق باشد » آناطول فرانس درنتیجهٔ مطالعهٔ شب و روز مخصوصاً ممارست در قرائت آثار زیبای نویسندگان فصیح یونان وروم قدیم و اساتید ادبا و شعرای فرانسه و حکمای دورهٔ جدید مثل مونتنی (Montaigne) و داروین Darvin و سپنسر Spencer وتن Taine ورنان Renan هم باسلوب درست کلام آشنائی تمام پیدا کرده و هم بافکار حکمتی قدیم و جدید معرفت حاصل نموده است میتوان گفت که هرقدر تزلزل او در قبول افکار وآراء زیاد تر میشده و در عقاید گذشتگان شك میکرده بستگی او بالفاظ جمیل و اسطقس کلام قدما بیشتر میگردیده مخصوصاً چون دلبستگی فوق العاده بجمیع آثار زیبائی و جمال داشته و طبیعت را سراسر محاسن و لطائف میپنداشته

سعی میکرده است که سبك تحریر زیبا و دلربای قدما را که به طبیعی نزدیکتر بوده تقلید نماید و مثل زنبور عسل از نوشته های شیرین ایشان شهد لطف و ذوق بگیرد و آنها را در نگارشهای خود بکار ببرد انصاف این است که آناطول فرانس بتصدیق دوست و دشمن از عهدهٔ اینکار بخوبی بر آمده و در روان نویسی و استحکام کلام و فصاحت سخن بمقامی رسیده است که در عصر خود نظیر نداشته و در انشاء لغت فرانسه ثالث ولتر ( Voltaire ) و راسین ( Racine ) شده است و ژول لومتر ( Jules Lemaître ) ادیب نقاد معروف او را بهمین مناسبت عالی ترین گل حسن قریحه لاتینی E xtrême fleur du génie latin لقب داده است .

آناطول فرانس اولین کاریکه در ادبیات شروع کرده نوشتن رساله ئی بوده است در باب شاعر معروف آلفرد دو وینی Alfred de Vigny یعنی در سال ۱۸۶۸ میلادی (۱۲۸۵ هجری) دیوان‌اشعار بنام « ابیات زرین »(Poêmes Dorés) از وی منتشر کرده است غیر از این اشعار و مجموعه اشعار دیگری که نام « نوس کورنتین » ( Noces corinthiennet) در ۱۸۷۶ میلادی (۱۲۹۳ هجری) از وی طبع و نشر شده است و چند فقره اشعار متفرقه که در جرائد بطبع رسیده جمیع آثار قلمیه او به نثر است شاید در چهل سال اخیر عمرخود ابداً شعری نگفته باشد بقول خود او شعر و شاعری یك نوع نغمه سرائی است که باید بحکم طبع بخودی خود از قلب صادر شود و این از مختصات دورهٔ جوانی است پس از سپری شدن عهد شباب دیگر نغمه سرائی حاکی از شوق قلبی نیست بلکه یکقسم تصنع و تکلف است و اولی آن است که شعر و شاعری متروك شود که : و دع الذکر لایام‌الصبی فلایام الصبی نجم افل

خلاصه در نثر نویسی درطرازاول نثر نویسان قرون‌مختلفه فرانسه‌بشمارد



بلقب «پادشاه نثر» ملقب‌است .

چندی در کتابخانه سنا مشغول کار بوده واز ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۱ (۱۳۰٤ ۱۳۰۹ ) در روزنامهٔ « تان » (Temps) پاریس مقالات مینو شته باینمعنی که هر هفته بعنوان تقریظ ونقد ادبی و اظهار عقیده را جع باثار ادباء و سایر مواضیع مقاله ئی در آن روزنامه منتشر می نموده است. این مقالات در چهار مجلد بنام « حیات ادبی » ( La vie littéraire ) در سنین ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ و ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ م هر سال یك جلد آن چهار مجلد بطبع رسیده است . مقدمات و تقاریظ بسیاری بر کتب سایر نویسندگان و مؤلفین معاصر خود نگاشته است . خلاصه سنین اول جوانی را به تعلم وتحریر مقالات تاریخی ونقد ادبی واشعار وقصص و غیره گذرانیده بعبارة اخری دورهٔ تلمذ را تمام نموده تا آنکه در سنه ۱۸۸۱ ( ۱۲۹۹ ) یعنی در سن سی و هفت یکی از بزرگترین تصنیفات خودرا بنام «جنایت سیلوستر بونار» Le Crime be Sylvestre Bonnard که لفظاً ومعناً از شاهکار های جاوید بشمار است منتشر نموده بانوسیله‌مبرهن ساخته که آغاز استادی او فرا رسیده است وازآن تاریخ ببعد بطورمتوسطهر سال یکجلدکتاب ازقلمراو صادرشده است .

فهرست آثار آناطول فرانس مفصل و در مواضیع مختلفه است از قبیل قصص وحکایات وتاریخ وتقاریظ ونقد واظهار نظریه راجع باشخاص و ادوار و آثارمختلفه وغیره

ذیلا فهرست تصنیفات مهمه وی باتاریخ صدور هریك نگاشته میشود:

| تاریخ صدور | عنوان کتاب |
| --- | --- |
| 1879 | Jocaste et le chat maigre |
| 1880 | Balthazar |

| عنوان کتاب | تاریخ صدور |
|---|---|
| Le crime de Sylvestre Bonnard | 1881 |
| Les désirs de Jean Servien | 1882 |
| Le livre de mon ami | 1885 |
| Thaïs | 1890 |
| L'étui de nacre | 1792 |
| Les opinions de M. Jerôme coignard | 1893 |
| La rôtisserie de la reine Pédaugue | 1893 |
| Le lys rouge | 1894 |
| Le jardin d'Epicure | 1894 |
| Le puits de Sainte - claire | 1895 |
| L'orme du Mail | 1897 |
| Le mannequin d'oisier | 1897 |
| L'anneau d'améthyste | 1899 |
| Monsieur Bergeret à Paris | 1901 |
| Pierre Nozière | 1899 |
| Clio | 1899 |
| Histoire comique | 1903 |
| Crainquebille Putois Riquet etc. | 1904 |
| Sur la pierre blanche | 1905 |
| Les contes de Jacques Tournebroche | 1907 |
| L'île des Pingouins | 1908 |
| Les sept femmes de la barbe - bleue | |
| Nautres contes | 1909 |
| Les Dieux ont soif | 1912 |
| La révolte des anges | 1914 |
| La vie littéraire (چهارجلد) | 1888 - 1889 - 1891 - 1892 |

| تاریخ صدور | عنوان کتاب |
| --- | --- |
| 1908 | La vie de Jeanne d'arc (دوجلد) ۰ |
| 1913 | Le génie latin |
| 1918 | Le Petit Pierre |
| 1922 | La vie en fleur |

بسیاری از این کتب اگرچه بکلی خیالی وافسانه‌ئی بنظر میاید ولی آمیخته باحقایقی است باضافه در هر یکی از این کتب یکی از اشخاص کتاب شخص آناطول فرانس است یعنی یکنفر لسان حال مصنف ومترجم افکار و عقاید و احساسات شخصی اواست در چهار جلد از این کتب یعنی

Petit Pierre و Livre de mon ami و Pierre Mozière و La vie en Fluer

یادگارهای ایام طفولیت واوائل جوانی خود را مذکور داشته و هر یادگاریرا باشکال مختلفه تجزیه وتحلیل نموده است

در ۲٤ دسامبر ۱۸۹٦ میلادی ( ۱۸ رجب ۱۳۱٤ ) بعضویت آکادمی فرانسه منتخب شده است در ۱۸۸٦ ( ۱۳۰۳ ـ ۱۳۰٤ ) مادر و در ۱۸۹۰ ( ۱۳۰۷ ـ ۱۳۰۸ ) پدرش فوت کرده است وآناطول فرانس از این پدر و مادر در طی کتب خود یادگارهای شیرین نقل میکند ونسبت بانها اظهارعلاقه فوق‌العاده مینماید .

در سی سال اخیر عمر خود بافکار اجتماعیون وافراطیون متمایل بوده ولی از همان حد تمایل خارج نگردیده وهیچگاه داخل حزبی نشده ودرتمام عمر از دخول درمشاغل عمومی وهیاهوی زندگی احتراز داشته است باآنکه قویاً بافکار اجتماعیون وازآن مدان بافکار افراطیون تمایل داشته از انقلاب و خونریزی اظهار نهایت وحشت میکرده است . درکتاب « خدایان تشنه اند » که

در ۱۹۱۲ ( ۱۳۳۰ ) نوشته این قضیه بخوبی مبرهن میشود عقیدهٔ آناطول فرانس برآن بود که افکار اقراطیون برای محافظه‌کاری وکهنه‌پرستی درحکم معدل وبمنزل خمیرمایه ترقی‌است.

در آغاز جنك عمومی از پاریس مولد ومنشا خود مهاجرت نموده در دهی موسوم به «بشلری» ( La Bechellerie ) در ایالت «تور» (Tours) اقامت گزید ودر همانجا در شب ۱۲ اکتوبر ۱۹۲۴ ( ۱۳ ربیع الاول۱۳۴۳) در سن هشتاد سال وچند ماهگی وفات نموده و ۱۸ اکتبر ( ۱۹ ربیع الاول ) همان سال بنفقهٔ دولت فرانسه با مراسم عزای ملی درپاریس مدفون شده‌است

۱۷ تیر ۱۳۰۹ مطابق ۱۱ صفر۱۳۴۹ مشهد دکترقاسم غنی

# عصیان فرشتگان

## فصل اول

فصلی که در طی چند سطر تاریخ یك عائلهٔ فرانسوی از ۱۷۸۹

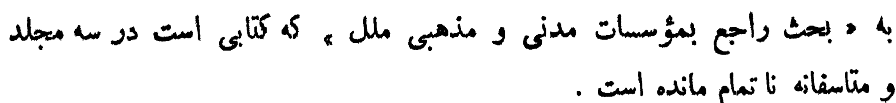
تا ایام حاضره در آن مندرج است

منزل اسپارویو در جنب کلیسیای سن سولپیس (۱) واقع و سه طبقه عمارت شامخ آن بین حیاطیکه از جلو وغ سبز میزند و باغی که نسلا بعد نسل بواسطهٔ بناهای مرتفع و نزدیك بهم متدرجاً از فضای آن کاسته شده بناشده است. هنوز هم سرهای پژمردهٔ دو درخت شاه بلوط بزرگ که از آن سر بر افراشته اند دیده میشود دراین منزل است که از ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۷ میلادی آلکساندر بوسارد اسپارویو که مرد صاحب عشیرهٔ بزرگی بود زندگی نمود. آلکساندر بوسارد اسپارویو در حکومت ژویه (۲) نایب رئیس مجلس شورای دولتی بود و در دار العلوم علوم اخلاقی و سیاسی عضویت داشت و مصنف کتابی است موسوم

---

۱ — Saint Sulpice : کلیسیائی است که در محلهٔ سن ژرمن در شهر پاریس واقع است این کلیسیا در قرن هفدهم میلادی بر روی خرابه های کلیسیائی که از بناهای قرن دوازدهم بوده بنا شده و بالاخره در ۱۷٤٥ میلادی بدست معماری موسوم به سرواندونی بشکل حاضر ساخته شده است.

۲ — Le gouvernement de Juillet : مقصود سلطنت لوی فیلیپ است که درنتیجهٔ انقلاب ماه ژویه ۱۸۳۰ میلادی درفرانسه پیدا شده است



به « بحث راجع بمؤسسات مدنی و مذهبی ملل » که کتابی است در سه مجلد و متاسفانه نا تمام مانده است .

این مرد عالم متبحر که یکی از علمای خیال‌باف سلطنت مطلقهٔ آزاد است وارث نام و ثروت و مفخرتش عبارت بود از فولژانس آدو لف بوسارد اسپار ویو که در ایام امپراطوری ثانوی(۱) عضو مجلس اعیان شد و او بسیاو بر میراث پدر افزود و اراضی خریداوی نمود که بعدها خیابان امپراطریس [۲] میبایستی از آن بگذرد و خطابهٔ مشهوری برله سلطهٔ دنیائی پاپها القا نمود .

فولژانس سه پسر داشت که اکبر آنها مارك‌آلکساندر در قشون داخل شد و در خدمت نظام شهرتی بسزا یافت زیرا سخن پرور ماهری بود . پسر دوم گیائتان که هیچ قسم استعداد مخصوصی بمعرض شهود نیاورده بود اکثر اوقات در دهات زندگی میکرد و درآنجا وقت خود را بشکار و تربیت اسبان وموسیقی و نقاشی‌میگذرانید . سومی‌رنه که گویا ازطفولیت قبای‌ولایت و حکومت‌باندامش دوخته شده بود از شغل قائم مقامی استعفا داد تا شریك اجرای قوانین‌فری (۳) که برعلیه‌مجامع مؤمنین بود نشده باشدوبعد ها درزمان‌ریاست جمهورمسیو فالیر (٤)

---

۱ — Le Second Empire : مقصود امپرطوری ناپلیون سوم است که از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ درفرانسه دوام داشته است .

۲ — مقصود ملکه اوژنی Eugènie زن ناپلیون سوم است .

۳ — Jules Ferry : یکي از رجال سیاسي فرانسه که در سنین بین ۱۸۳۲ و ۱۸۹۱ م میزیسته و از جملهٔ مفاخر او خدمات شایانی است که دردورهٔ وزارت معارف خود در راه تشکیلات معارفی و ملی نمودن تعلیمات ابتدائي نموده است .

٤ — Armand Fallières : یکی از رجال سیاسي فرانسه که از ۱۹۰٦ تا ۱۹۱۳ رئیس جمهور آن مملکت بوده است .

چون رجعت ایام دس (۱) و دیوکلسین [۲] را مشاهده نمود تمام علم و حمیت خود را وقف بر خدمت کلیسا که مورد صدمه و آزار بود نمود. از ابتـدای معاهدهٔ (۱۸۰۱ م). بین پاپ و دربار فرانسه (۳)تا آخرین روز های امپراطوری دوم تمام اسپارویو هابرای اینکه اسوهٔ حسنه محسوب شوند مرتباً به کلیسا میرفتند باآنکه باطناً اهل شك و ریب بودند معذلك دیانت را وسیلهٔ حکومت می پنداشتند . آقایان مارك و رنه اولین اولاد عشیرهٔ خودشان بودند که علائم صدق و ایمان از اعمالشان ظاهر بود سرتیب مارك از وقتیکه هنوز سرهنك بود فوج خود را فدائی قلب مقدس مسیح قرار داده و با یك حرارت فوق العاده ای اعمال مذهبیه را بجا می آورد که باآنکه نظامی هم بود باز جلب توجه میکرد در صورتیکه مسلم است عبادت و تقوی که رائیدهٔ عرشش باید نامید قلب صاحب منصبـان جمهوری سوم(٤) را محل ظهور ترابی خود قرار داده است . بـلی

---

۱ — Décius یا Déce — امپراطور روم که از ۲٤۹ تا ۲۵۱ میلادی سلطنت نموده و در دورهٔ سلطنت خود بسیار مسیحیا نرا در شکنجه و عذاب داشته است . دس در جنك باگوت ها کشته شده است .

۲ — Dioclètien : - امپراطور روم که از ۲۸٤ تا ۳۰۵ میلادی سلطنت کرده و هشت سال آخر عمر خود را از سلطنت کناره کرده بانزوا گذرانیده است و در۳۱۳ م فوت نموده است — دیوکلسین یکی از جبابره ایست که بسیار مسیحیانرا درمعرض صدمه و آزار داشته بطوریکه مسیحیان سالهاي آخر سلطنت وعمر او را دوره شهدا مینامند .

۳ — Le Concordat de 1801 . معاهده ایست مشتمل برهفده ماده که در ۱۵ ژوئیه ۱۸۰۱ بین پاپ « پی » هفتم و ناپلیون ناپارت منعقد شده است این معاهده تاسال ۱۹۰۵ میلادی بنای روابط بین حکومت فرانسه و دربار پاپ و کنیسهٔ کاتولیکی بوده است .

٤ — La Troisième Rèpublique — مقصود جمهوری فعلی فرانسه است که در ٤ سپتامبر ۱۸۷۰ میلادی اعلان شده است .

دیانت و عقیده هم دستخوش تغییرات و تبدلات است در عهد قدیم عامهٔ مردم عقیده مند بودند ولی طبقهٔ اشراف واغنیای تحصیل کرده و باسواد عقیده نداشتند . در زمان امپراطوری اول (۱) قشون از صدر تا ساق بکلی لامذهب بود امروز عامهٔ مردم بهیچ چیز عقیده ندارند طبقهٔ اغنیا میخواهند با عقیده باشند و گاهی هم موفق میشوند کما آنکه آقایان مارك و رنه دواسپارویو موفق شدند ولی برعکس برادرشان مسیو گائتان که جوانمرد دهاتی محسوب میشد بهیچوجه باین سعادت نائل نشد . برای اینکه عبارت زشت « آزادفکر » استعمال نشود باصطلاح متعارفی میگوئیم مسیو گائتان مرد «لاادری » بود وخودش هم برخلاف رعایت حفظ ظاهر که بحکم آن میبایستی عقیدهٔ درونی را مکتوم و مستور داشت خودرا لاادری مینامید . بلی در این قرن که ما در آن زندگی میکنیم طرق عقیده داشتن و بی عقیدگی هر دو بحدی متعدد است که تاریخ نویسان آینده در تعداد و طبقه بندی آن سر گم خواهند شد و جای عجب نیست زیرا منصفانه ازخودمان میپرسیم که آیا ما هیچ توانسته‌ایم بنحو خوبتری چگونگی عقائدزمان سیماك (۲) و آمبرواز (۳) را تشخیص دهیم ؟

رنه داسپارویو در حالیکه مسیحی متعصبی بود قویا به افکار آزادیخواهانه ئی

---

۱ — Le Premier Empire — مقصود امپراطوری ناپلیون اول است که در ۱۸۰۴ تشکیل یافته و در ۱۸۱۵ سرنگون شده است

۲ — Symmaque — یکی از قنسولهای رم و آخرین مدافع وثنیت روم غربی در مقابل دیانت مسیحیه است در ۳۴۰ میلادی متولد شده است و در ۴۱۶ فوت نموده است ـ سیماك باسن آمبرواز کشیش میلان مشاجرات بسیار داشته ولی عاقبة الامر سن آمبرواز موفق شد که ازتالار مجلس سنا مجسمهٔ فتح را بردارد

۳ — Saint Ambroise — یکی از آباء کنیسهٔ لاتینیه و رئیس اساقفه شهر میلان ایطالیا که در سنین بین ۳۴۰ و ۳۹۷ میلادی میزیسته است سن اوگوستن بدست او تعمید یافته است این اسقف قویاً ضد سیماك بود که میخواست در سنای رومیها و مدبح بام فتح را ابقا بدارد .

هم که اجدادش مانندمیراث مقدسی برایش گذاشته بودند علاقه مند بود .

اگر چه ناگزیر شده بود که برضد جمهوری لامذهب وپیرو ژاکوبن‌ها(۱) قیام نماید ولی هنوز خودرا جمهوری‌طلب‌معرفی مینمود و بنام حریت بودکه استقلال وسلطهٔ کنیسهٔ مسیحیه را مطالبه میکرد .

در ایام مناظرات طویله راجع بانفکاك مذهب از حکومت‌و روزهای مصادمات راجع بصورت برداری اشیاء وتثمین ذخائر کنیسه [۲] مجامع کشیش‌ها و محافل مومنین در منزل او انعقاد می‌یافت .

درموقعی‌که در تالار سبزرنك بزرك عمارت بزرگترین رؤسای حزب کاتولیك از احبار واساقفه و صاحب‌منصبان قشونی واعضاء مجلس اعیان و وکلاء و روزنامه نگاران مجتمع میشدند و قلوب همه حضار با یك اطاعت رؤفانه یا تسلیم مجبورانه ئی متوجه رومیة الکبری بود و اقای داسپارویو بمرمر بخاری تکیه داده در مقابل قانون عرفی قانون شرعی را بچشم ناظرین میکشید و فصیحانه از غصب حقوق کنیسهٔ فرانسه اظهار تنفر میکرد دو صورت صبح و نکم قدیمی هم باین جمعیت جدید چشم دوخته بودند صورتیکه در طرف راست بخاری بدست داود (۳)نقاشی‌شده بود صورت «رومن بوسار» کارگراسپارویوئی

---

۱ — Jacobins — اعضاء جمعیت انقلابی که از جملهٔ رؤسای آن روس پیر خونریز معروف انقلاب فرانسه بوده است این‌جمعیت در ۱۷۹۹ پس از سلطهٔ ناپلیون بناپارت بکلی از میان رفته است

۲ — کنایه ازقانون ۹ دسامبر ۱۹۰۵ فرانسه است که معاهدهٔ ۱۸۰۱ را الغا نمود تمام روابط بین مذهب و حکومت را مقطوع ساخت و بموجب آن قانون دولت فرانسه هیچ مذهبی را رسما مذهب رسمی مملکت نمی‌شمارد .

۳ — Louis David — نقاش معروف فرانسوی که در۱۷٤۸ م درپاریس متولد شده و در

بود که با قیافهٔ خشن ومحیلی که اندکی آثار خدعه هم از آن ظاهر بود با نیم تنه و شلوار پیچازی دیده میشد اینصورت مثل این بود که خنده ئی در لب داشته باشد و شاید خنده اش هم بجا بود زیرا همین مرد رند بود که اساس ثروت عائلهٔ خودرا بواسطهٔ خریداری املاک کنیسه تأمین نموده بود. صورتیکه درسمت چپ بخاری بدست «ژرار»(۱) تصویر شده بود صورت پسر آن مزد دهقان یعنی سرکار «بارن امیل وسار داسپارویو» بود ومشاهده میشدکه به البسهٔ مثل لباس ولائم واعیاد ملبس وبیکساسه نشان مزین است. این سرکار بارن ازولاة دورهٔ امپراطوری و در سلطنت «شارل» دهم(۲) از اعضاء مجلس اعیان ومهردار مملکت فرانسه بودودرسنهٔ ۱۳۰۸ درحالیکه وکیل کنیسه بود واوراد و اذکار «ژان دارك»(۳) عذراء برزبان جاری داشت از دنیا رفت . رنه داسپارویو در ۱۸۸۸ «ماری انطوانت کوپل» دختر بارن

---

۱۸۲۵ در تبعید در شهر بروکسل فوت نموده دردورهٔ انقلاب فرانسه رئیس فنون مستظرفه و بعد در دورهٔ امپراطوری اول نقاش ناپلیون کبیر بوده است .

۱ — Gérard — نقاش معروف فرانسوي ( ۱۷۷۰ — ۱۸۳۲ ) است که از جمله شاهکارهاي او تابلوی «پسی شه» و تابلوی جنك «آوسترلتیز» ناپلیون کبیراست .

۲ — Charles X - پسر لوی پانزدهم و برادر لوی شانزدهم و لوي هجدهم پادشاه فرانسه است که در سنهٔ ۱۷۵۷ متولد ودر ۱۸۳۶ فوت نموده است . بعد از فوت برادرش لوی هجدهم در ۱۸۲٤ پادشاه فرانسه شد ولی بواسطهٔ سوء تدبیر که از جملهٔ تعرض بآزادي مطبوعات و مطلق العنان ساختن کشیشهای یسوعیین وتقویت تشکیلات روحانیون مسیحی است منفور ملت شده براو شوریدند ولوی فیلیپ را بسلطنت انتخاب نمودند شارل دهم از فرانسه مهاجرت نموده در غربت هم مرد

۳ — Jeanne d'Arc — دختر فرانسوی که در ۱٤۱۲ میلادی متولد شده و در ۱٤۳۱ یعني در سن نوزده سالگي در شهر رون فرانسه در آتش سوزانیده شد. است درآن ایام انگلیسها درخاك

کوپل صاحب معامل آهن «بلن‌ویل»(۱) «ایالت لوار علیا»(۲) را ازدواج نموده بود.

مادام رنه داسپارویو از ۱۹۰۳ رئیسهٔ جمعیهٔ مادران مسحیه است.

این زن وشوهر کامل‌العیار که دختر بزرك خودرا در ۱۹۰۸.م بشوهر داده بودند هنوز سه طفل دیگر درمنزل نزد خود داشتند (یك دختر و دوپسر).

جوان‌ترین همه «لئون» که طفل شش ساله‌ئی بوداطاقش درجنب اطاقهای مادروخواهرش «برت» واقع بود. موریس که بزرگترین اولاد بود دریك عمارت کوچك مرکب از دو اطاق واقع درآخر باغ منزل داشت ودراین عمارت باندازه‌ئی حریت داشت که حیات خانوادگی برایش قابل تحمل باشد. موریس روی‌همرفته پسر قشنك وزیبائی بود تصنع زیاد وخود سازی هم نداشت تبسم کمی که بیشتر از یك گوشهٔ لبش راخبر نمیکرد شاید خالی ازدلربائی نبود.

موریس درسن بیست پنج سالگی جاافتادگی سالخوردگان را داشت وحکمت سلیمانی را متمثل مینمود.

از آنجا که یقین نداشت که از همهٔ اتعاب وزحماتی که انسان در زیر این گنبد کبود متحمل است ادنی نفعی بوی عاید شود هیچوقت هیچ قسم زحمتی بخود

---

فرانسه فرانسویان مشغول جنك بودند ژاندارك که دختری بسیارمؤمنه وصادقه بود واغلب حال خلسه و انجذاب باو روی میداد وقتی درحال خلسه ندآی میکائیل را شنید که باو امر کرد که برنجات فرانسه قیام نماید ژاندارك ازطرف پادشاه وقت «شارل هفتم» بفرماندهی عده‌ئی معین شده با انگلیزها جنگید و مکرر فتوحات نموده و «آورلئان» را از دشمن باز گرفت عاقبة الامر گرفتار قبایلی شد که او را بانگلیزها فروختند انگلیزها ژاندارك‌را درمحکمهٔ مذهبی که درتحت ریاست اسقف «بووه» تشکیل شد اورا محاکمه نمودند و حکم تکفیر او از محکمهٔ روحانیون صادرشده ویرا زنده درآتش سوختنند این دختر که به باکره اورلئان ملقب است ازجملهٔ قدیسات مذهب کاتولیك است.

۱ — Blainville - نام محلی است در فرانسه ۲ - Haute Loire - نام مقاطعه ایست درفرانسه

نمیداد . از قدیمترین عهدطفولیت این آقازاده بر خود فرض دانسته بود که از تحصیل وتعلم احتراز بجوید وببرکت همین بیگانگی بتعالیم‌مدرسه‌ئی بود که‌دکتر در علم حقوق ومحامی محکمهٔ استیناف شده بود .

موریس نه در محکمه مدافعه از حقی مینمود ونه اقامهٔ دعوائی میکرد نه هیچ میدانست ونه میخواست هیچ بداند واز این نظر نهایت تناسب را بااستعداد فطری خود داشت وساعی بود که دماغ کوچك خودرا در زیر بار دانستنیهابتعب نیندازد گویا تمیز فطری وهاتف درونی خوشی چنان بوی پندداده بود که کم بفهمد بهتر از آن است که بدبفهمد .

بقول آقای پاتوبل کشیش خداوند تمام خیرات ومواهب تربیت مسیحیه راباو عطا فرموده بود .از صغرسن درطی تربیت خانواده گی نعمت ایمان وعقیده باو اضافه شده وپس‌ازتخرج ازمدرسه متوسطه ودخول درمدرسه حقوق نیز درکمالات چون مجتهدین علوم در فضائل مانند اقرارکنندگان بمعاصی ودر صبر وتسلیم چون زنان مرضعه مجملااز هرجهت آراسته وپیراسته بود. بعد ازدخول درحیات اجتماعی وسیاسی در موقعی که کنیسه فرانسه شدیداً در مورد عقاب ونکال بود موریس در تظاهرات جوانان کاتولیك از دیگران عقب نبودوهنگام حجز وتسعیر اموال کنیسه درسد معابر عمومی وسنگربندی‌محلهٔ‌خود همتی بسزا نمود وبکمك وهمدستی رفقایش اسبان عرابه رئیس اساقفه راکه ازقصرخود رانده شده بود باز کرد . بااین وصف باید گفت که در اینگونه پیش آمدها ابراز غیرتش بحد اعتدال ومیانه روی‌بود وهیچوقت در صفوف اول دسته شجاعی که سربازان رابه بی‌اطاعتی مفتخرانه وعصیان شرافتمندانه تحریض میکردند وبعمال خزانه پلیدی وناسزا القا مینمودند (۱) دیده نمیشد .

---

۱ — اشاره است بیلوای مردم در موقع انفکاك کلیسا و مذهب از حکومت .

موریس وظیفه اش را بعمل میاورد و بس و اگر در موقع حج اکبر ۱۹۱۱ در بین تابوت کشهای زیارتگـاه « لورد » (۱) تعزیه گردان مشاربالبنان وسردستهٔ ممتازی شده بود چنان حدس زده میشود که این ابراز حرارت فقط برای جلب خاطر مادام دلاور دلیر که دوستدار مردان تنو مند وقوی هیکل است بوده است . « پاتویل » کشیش که از دوستان این خانواده بود وازعارفین متعمق ارواح و نفوس شمرده میشد میدانست که موریس معتدلانه آرزومند شهادت است و اورا از جهت حجب و کم روئی که داشت توبیخ میکرد و در حالیکه اورا بیکاره مینامید بعلامت نوازش گوشش را میکشید . در هرصورت کمترین چیزی که گفته شود این است که موریس جوان با ایمانی بود و هیچگـاه در گمراهی های جوانی خللی بعقیده اش وارد نمیشد و سبب آن بود که دست بعقیده نمیزد و هیچوقت کوچکترین مطلب مذهبی و عقیدئی را در مورد بحث وامتحان وتفکر قرارنداده ونمیداد کذلك افکار واخلاقیرا که برجامعه یعنی همان جامعهئی کهخود متعلق بان بود حکمفرمائیداشت هیچوقت مورد دقت وامعان نظر قرارنداده بود . قضایای اخلاقیرا بهمان شکلی که بوی تلقین میشد تلقی میکرد این است که در جمیع موارد مرد شرافتمند کاملی بقام میرفت واگر غیراز این میبود یعنی هرگاه در اساس اخلاق و عادات شایعه تفکر و تدبر میکرد ممکن نبود چنین معرفی شود . بسیار سریع الغضب و تند و شرافتمند بود و باکمال مواظبت در تقویت حس شرافتمندی خود میکوشید . نه حریص بود و نه جاه طلب . مانند بسیاری از فرانسویان پول خرج کردن را دوست نمیداشت و

---

۱ — Lourdes — نام شهری است در فرانسه از بلاد نزدیك بجبال پیرنه دختری در ۱۸۵۸ در این شهر گفت که مریم عذراء باو ظاهر شده است و آن شهر از آن تاریخ ببعد از جملهٔ اماکن متبرکه وزیارتگاههای مملکت فرانسه شده است

بدیهی است که اگر زنان خود طرق اجبار ویرا بپول خرج کردن نمیدانستند او بخودی خود دیناری صرف آنها نمی نمود . در حالیکه تصور میکرد زنان را حقیر میشمارد آنها را پرستش مینمود و درجهٔ شهوت پرستیش بسیار بیشتر از آن بود که خود بدان واقف باشد، چیزیرا که سایرین نمیدانستند و خودش عمیقانه بان جاهل بود ولی معذالك ممکن بود از برق آبداری که گاهی درچشمان فتان میشی اش میدرخشید حدس زده شود این است که جوانی خون گرم و قادر و مستعد بر محبت و دوستی بود از اینکه گذشت دیگر در شئون عادی زندگی آش دهان سوزی نبود.

# فصل دوم

## فصلی که حاوی اطلاعات نافعه راجع بکتابخانه ایست که قریباً حوادث عجیبه در آن وقوع خواهد یافت

بارن آلکساندر داسپارویو در عالم حرص وولعی که بکسب تمام معارف بشری داشت و برای اینکه عملا کمال و تنوع قوای دماغی خود را بمعرض شهود رساند وهم برای ابراز ابهت وتجملی که متناسب باوسائل مادی ومالی‌اش باشد کتابخانه ئی ترتیب داده بود که حاوی سیصدوشصت‌هزارمجلد کتاب مطبوع ونسخ خطی بود وقسمت اعظم آن از بندیکتن های (۱) لیگوژه(۲) بدست آمده بود.

در وصیت نامهٔ خود مخصوصاً قید کرده و وراث خود را مامور کرده بود که پس ازفوت اوبمرور زمان برمقدار کتب بیفزایند وهرکتاب مهمی‌که درعلوم طبیعی،اخلاقی. سیاسی ، اجتماعی ، فلسفی‌ویا مذهبی ظهور برسدبر کتاب خانه اضافه نمایند مخصوصاً مبالغ مکفیه تعیین نموده وپسر ارشد خود « فولژانس آدولف » را وصی قرار داده بود که بلوازم تکثیر کتب‌کتابخانه قیام نماید .

فولژانس آدولف هم باحترام پدرنامدار کاملا وصایارا اجراء نمود پس ازاو این کتابخانهٔ عظیم‌که بیش از سهم الارث یك نفر اولاد ارث بر بود بین سه پسر ودودختر « بارن » مشاع ماند و«ربه داسپارویو » که‌منزل

---

۱ — Bénédictins — پیروان مذهب سن بنوا Saint Benoît که در ۵۲۹ میلادی در ایطالیا تاسیس شده است علماء و آدمهاي بزرك درآین مذهب پیدا شده و غالبی ازعلماي قرون وسطي از پیروان این مذهب اند .

۲ — Ligugé — نام ناحیه ئی در فرانسه که در نزدیکی پوآتیه واقع است .

کوچهٔ « گارانسیر » (۱) سهمی اش شد برای حفظ ونگهداری کتابخانه‌معین گشت ، دوخواهر او « خانم پوله دسن فن » و «خانم کویسار» چندین بار تقاضای فروش کتابخانه وتصفیه حساب آنرا نمودند و چنان عقیده داشتند که کتابخانه دارائی مهم ولی بیفایده وعقیمی است ولی رنه وگائتان سهم‌دوخواهر را خریده و کتابخانه را ازاسیب تفرق محفوظ داشتند. حتی رنه د اسپارویو کوشش داشت که مطابق نوایای مؤسس چیزی بکتابخانه بیفزاید اما سال بسال ازمقدار و اهمیت خرید هایش کاسته میشد زیرا چنان معتقد بود که محصول دماغی وآثار معقوله دراروپا رو بنقصان است ،

باوصف این گائتان بنفقهٔ شخصی خود روز بروز برغنای کتابخانه می افزود و مقداری کتب منطبعه درفرانسه یا در ممالك خارجه که بذوق خود خوب میدانست خریداری میکرد واگر چه برادرانش ادنی فضیلتی هم برای او قائل نبودند ولی انصاف این است که خالی از حسن قضاوت نبود وببرکت وجود این مرد بیکار و کنجکاو مجموعه های کتابخانه بارن آلکساندر تقریباً مطابق مقتضیات وحوائج عصر به بود ،

کتابخانهٔ اسپارویو هنوز هم درعلم لاهوت وشرایع وتواریخ یکی‌ازقشنگترین کتابخانه های خصوصی تمام اروپا محسوب‌است انسان دراین کتابخانه‌میتواند علم حکمت طبیعی یابعبارت اصح علوم حکمت طبیعیه را بانواعها تحصیل نماید کذلك علم ماوراء طبیعت یاعلوم ماوراء الطبیعه را یعنی‌چیزیکه متصل و مربوط بطبیعیات است وسرحد شروع آن همان طبیعت‌است منتهی باسم دیگری‌میتوان موسومش ساخت بعلت آنکه غیرممکن است چیزیراکه ماده ندارد وجز خواب وخیال چیزی بیش نیست باسمی موسوم ساخت ، ونیز دراین کتابخانه ممکن

---

۱ — Rue Garancière — نام کوچه ئي که در قرب کلیساي سن سولپیس است .

است آثار فلاسفه ئی را که بحل و فك و انحلال و انفکاك وجود مطلق و مجرد وقت صرف کرده اند وبرای تعیین شئی غیر معین و تحدید شئی غیر محدود جان کنده اند مورد اعجاب قرار داد بلی هر چه تصور شود حتی تازه ترین و زیبا ترین آثار فلسفهٔ عملیه (۱)عصر حاضر دراین توده کتب ورسائل مقدسه و غیر مقدسه دیده میشد .

بعضی از کتابخانهای دیگر شاید بواسطهٔ عدد مجلدات و نفاست کتب از جهت قدمت یا از جهة اصل و منبع بدست آمدن کتب و یا بسبب زیبائی و حسن

---

۱— Le Pragmatisme : که عربهاي مصر و سوریه «الفلسفة العملیه» و «الفلسفة الامیرکیه» ترجمه نموده اند مراد فلسفه تازهایست که زعیم آن ولیم جیمس (William James) امریکائي است بزرگترین اصل این فلسفه این است که انسان بهیچ حقیقت فلسفی نباید اعتراف و ایمان بیاورد مگر انکه آن حقیقت نافع و مفید برای افراد نوع بشر باشد و هر گاه چیزی بشکل حقیقت جلوه گر شود در صورتیکه مضر بحال افراد یا نوع باشد باید آنرا حقیقت ندانسته قبول ننمود و فرض دیگري کرد که با مصالح بشریه موافقت داشته باشد . چون مشکل است در طی چند سطر غرض از فلسفه ولیم جیمس را بیان نمود لذا سه مثل میزنیم که اجمالا مراد از این طریقهٔ فلسفی معلوم شود :

مثال اول : راجع باصل انسان دو فرض شده است . یکی فرض فلسفه نشو وارتقا که انسانرا یکی از اصناف حیوانات شمرده میگوید بقوانین تطور وتکامل از درجات پست بمقام فعلی رسیده است . فرض دوم : آن است که انسان مخلوق مستقل غیر متغیری شمرده شود و بگوئیم هزاران سال است که بهمین حالت بوده وهزاران سال دیگر هم کما کان خواهد بود از نقطهٔ نظر فلسفه عملیه در مقابل این دو فرض باید ملاحظه کنیم کدام یك اصلح یعنی آنفع است باعتقاد پیروان فلسفه عملیه فرض تطور و ارتقا را که انسان را راقی و قابل تکامل میداند نافع تر برای بشر میشمارند ومیگویند بر فرض آنکه فلسفه نشو و ارتقاء دلائل محسوسهٔ علمي هم نداشته باشد باید آنرا قبول کرد

مثال دوم : راجع به جبر و اختیار : دو فرض است یکی آنکه فرض شود

رنك آمیزی جلد ویاهنر نمائی مذهب که رشته های فلزی در جلد بکار برده ونقوشی بشکل شاخه های درخت ویا دسته های گل درآن منقوش ساخته و علائم و رموز وشعار های مخصوصی در آن ترتیب داده و بواسطه تلالؤ و درخشش چشمان علماء را خیره ومسحور میسازد مهم تر ونفیس تر ومشهورتر باشد ونیز بعضی کتابخانه های دیگر ممکن است دارای عدهٔ بیشتری نسخ خطی باشند که بقلم یك نفر «ونیزی» (۱) یا «فلاماندی» (۲) یا «تورنی» تزیین شده یاریزه نقاشی

---

انسان در اعمال خود فاعل مختار وآزاد است دیگر آنکه بگوئیم برعکس انسان در اعمال خود مجبور ودستخوش قضا و قدر است وهرچه سر نوشت اوست باو خواهد رسید . آیا کدام یك از این دو فرض برای ترقی وسعادت بشر انفع است پیروان فلسفه عملیه میگویند که فرض اول انفع است زیرا که اگر انسان را مختار وآزاد فرض کنیم وسعادت وشقاء اورا متوقف بر خودش بدانیم بیشتر به تعلیم و تربیت و بکار واداشتن او خواهیم کوشید پس حقیقت همان فرض حریت و آزادی است .

مثال سوم : راجع بحلود دو عقیده در دنیا اظهار شده است و پیروان هریك عقیده خود را حقیقت شمرده اند . فرض اول : آنکه گفته اند روح شئی مادی است وآثار ظاهره از آن فرع اعمال جسدیه است و مرك آخرین صفحه زندگی است وبقائی درکار نیست فرض دوم آنکه روح شئی مستقل الوجودی است و مرك از انعدام و فنا است و مرك مقدمه حیات دیگری است : از این دو فرض نیز هرکدام نافع تر برای جامعه بشریت است باید حقیقت شمرده شود . ولیم جیمس میگفت . « یك فکری صحیح است بعلت آنکه نافع است و نافع است بعلت آنکه صحیح است » غیر ازولیم جیمس سه نفر از کبار متاخرین فلاسفهٔ فرانسه یعنی برگسون(Bergson) و لوروا(Le Roy) و هانری پوانکاره (H.Ponicaré) متمایل باین فلسفه اند

۱ — V en ise : — ازبنادر معروفه مملکت ایطالیا . ۲ - Flamand — : یعنی از اهالی فلاندر Flandre ۳ — Touraine : — نام یکی از ایالات فرانسه که حاکمنشین آن شهر تور (Tours) است

های ظریف تر و فتان تری داشته باشند ولی هیچیك از حیث نسخ نفیسهٔ زیبای مصنفین قدیم وجدید مذهبی یا غیر مذهبی تفوقی بر این کتابخانه ندارند .
در کتابخانهٔ اسپارویو تمام آثاریکه از قدما باقی مانده دیده می شود جمیع آباء کنیسه جمیع مصنفینی که در اثبات حقیقت دیانت مسیحیه رسائل استدلال نگاشته‌اند تمام محدثین . تمام معلمین ادب عصر تجدد. تمام دائرةالمعارف نویسان. جمیع فلسفه ها ، جمیع علوم، مشاهده میشوند. از اینجهت بودکه کاردینال مرلن موقعی که بتماشای اینکتابخانه نزول اجلال نموده بود فرمود:

« ممکن نیست که مغز بشری و کلهٔ انسانی بحدی قوی باشد که بتواند تمام علومی را که در این قفسه ها انبوه شده است جامع شود گو اینکه خوشبختانه این کار لزومی هم‌ندارد ».

فضائل ماب کاشپو در ایامی، که نایب اسقف پاریس بود و اغلب در این کتابخانه کار میکرد بسیاری از اوقات میگفت

ـ اگر مشاعر مردم آن حدت و حرارتی را که برای بدی کردن و خوبی نمودن لازم است و در قدیم دارا بود امروز فاقد نشده بود و هنوز هم قادر بر عمل خیر یا شر میبود بعقیدهٔ من مواد لازمه برای بار آوردن چندین « طوماس داکن » [۱] و چندین « آریوس » [ ۲ ] در این کتابخانه موجود است .

---

۱ ــ Saint Thomas d' Aquin .ــ بزرگترین عالم ربانی کنیسه غرب درسنه ۱۲۲۶ میلادی درحدود ناپل ازبلاد ایطالیا متولدشده ودر ۱۲۷٤ فوت نموده است. طوماس از اکابر استدلالیه نویسان دیانت مسیحیه بوده است ۲ ــ Arius : ـکشیش اسکندریه ئی که ازمشاهیر متدعین دیانت مسیحیه ومؤسس فرقه ایست که آریوسیه نامیده‌شده است (۳۳٦ ــ ۲۸۰ میلادی) : طریقهٔ آریوس که منکر وحدت اقانیم ثلاثه بود یعنی ماده اب وابن و روح القدس را متمایز ازیکدیگر میشمرد ودرسنه ۱۲٥ میلادی در مجمع اساقفهٔ درشهر نیقیه باطل خوانده شده وپیروان آن طریقه تکفیر شده اند.

بدون شك نسخ خطی بزرگترین غنای این مجموعهٔ عظیم را تشکیل میداد مخصوصاً از چیزهای قابل توجه‌مکاتیب غیرمعروف « گاساندی » [۱] واب « مرسن » (۲) و « پاسکال » (۳) بود که بیش از پیش روح قرن هفدهم را آشکار می ساخت همچنین کتب توراة عبری و کتب احادیث و سنت بنی اسرائیل و رسائل خاخام های یهود اعم از مطبوع یا خطی یا کتب اصل آرامی و سامری که روی پوست گوسفند یا روی ورقه های درخت انجیر آدم نوشته شده نباید از نظر محو شود تمام این نسخ نفیسهٔ قدیم و گرانبها را که در مصر و سوریه بدست عالم شهیر موسای دنیائی جمع آوری شده بود اسکندر داسپارویو در ۱۸۳۶ در موقعی که آن عالم بلغت و معارف یهود در اواخر ایام خود با پیری و بدبختی در پارس جان میداد بقیمت نازلی خریداری کرد.

کتابخانهٔ اسپارویو در طبقهٔ دوم منزل کهنه واقع بود. کتبی که بزعم ابها اهمیت زیادی نداشت مانند کتب تفاسیر پروتستانت های قرن نوزدهم و قرن بیستم توسط مسیو گاثتان هدیه شده بود بدون صحافی وجلد دراعماق اطاقهای زیر

---

۱ — Gassendi :— عالم ریاضی دان وفیلسوف مادی فرانسوی (۱۵۹۲—۱۶۵۵) که معروفترین حرالفکرهای قرن هفدهم است — گاسادی از تابعین فلسفهٔ ابیقوری و از معارضین شدید فلسفهٔ آرسطواست فلسفه مادی وحسی گاساندی را میتوان مبنای فلسفهٔ تجربه واختبار فلاسفهٔ معاصرین شمرد.

۲ — Mersenne :— عالم‌مذهبي فرانسوی (۱۵۸۸—۱٦٤۸) ازدوستان دکارت که دارای تجربیات علمیه درحکمت طبیعی است

۳ — Blaise Pascal — عالم بحکمت طبیعي وریاضي وفیلسوف فرانسوي که در ۱٦۲۳ متولد ودر ۱٦٦۲ درسن ۳۹ سالگي فوت نموده‌است پاسکال که یکي ازنوابغ ومفاخرفرانسه محسوب است علاوه برافکار فلسفی درحکمت طبیعي وریاضیات صاحب اکتشافات علمیه است .

سقف انداخته شده بود . فهرس کتابخانه بضمیمهٔ چند نسخهٔ متمم عبارت از ۱۸ مجلد بزرك بود که بطبع رسیده و کتابخانه از هر حیث دارای نظام کاملی بود ، مسیو ژولین ساریت کتابدار که عالم بخطوط عتیقه ومرد فقیر وافتاده‌ئی بود وبرای امرار معاش در خانواده‌ها درس میداد در ۱۸۹۰ بنا بتوصیهٔ اسقف « اگرا » (۱) بسمت معلمی موریس جوان معین شد و در ضمن کتابداری کتابخانهٔ اسپارویو نیز باو محول گشت ، مسیو ساریت که شخص فعال باتربیت ونظم‌ودارای حوصلهٔ فوق‌العاده‌ئی بود شخصاً تمام کتب این مجموعهٔ عظیم را طبقه بندی کرد ، طریقه‌ئی را که مسیو ساریت مطابق سلیقهٔ خود برای طبقه بندی کتب معمول میداشت فوق‌العاده مبهم و پیچیده بود علائمی را که بکتب میگذاشت مرکب از آن همه حروف درشت وریز و حروف لاتینی ویونانی وآنقدر از قام عربی وروومی‌وشتانهای یك ستاره ودوستاره وسه ستاره بود وآنهمه علائم مختلفه که درحساب برای بیان مقادیر وجذور بکار میرود اضافه مینمود که تحصیل آنها بیشتر مستلزم وقت و کار بود تا تحصیل یکدورهٔ کامل جبر ومقابله ، تنها مسیو ساریت بود که میتوانست این نوع طبقه بندی را بفهمد واز خود او که گذشت دیگر کسی پیدا نمی شد که مایل باشد برای فهم این رموز واشارات تاریك ومبهم ساعات طولانی صرف کشف قوانین عدد نماید . از اینجهة از محالات ابدی بود که کسی بدون کمك ساریت در بین سیصد و شصت هزار مجلدیکه تحت ادارهٔ او بود بتواند کتابی را که بان احتیاج داشت بیابد . این بود نتیجهٔ همهٔ مواظبتهای ساریت اما خود او نه فقط از این وضع ناراضی نبود بلکه کمال خرسندی را هم از این ترتیب داشت ، مسیو ساریت کتابخانه اش را دوست میداشت وبا عشق مفرطی هم دوست میداشت .

هرروز صبح ساعت هفت بکتابخانه میرفت وروی میز تحریر بزرگی که از

۱ — Agra — شهریست درهند انگلیز و پایتخت ایالت بنگاله است.

چوب درخت کابلی ساخته شده بود مشغول طبقه بندی میشد . یاد داشت هائی که بخط خود نگاشته بود وتمام جعبه عظیم‌الجثه اوراقی را که در نزدیکی دستش واقع بود پر کرده بود . روی آن جعبه مجسمه گچی آلکساندر اسپارویو گذاشته شده بود که موهائی پریشان وقیافهٔ عالی ودهانی گرد وسینه‌ئی عریان ومانند « شاتو بریان » (۱) در هرطرف صورت نزدیك بناگوش قطعه ریشی داشت .

ظهر تمام مسیوساریت برای صرف ناهار بکوچهٔ تنك و تاریك « کانت » (۲) میرفت که در دکان شیر فروشی مشهور بدکان چهار کشیش (۳) چیزی بخورد . در این دکان بود که درقدیم « بودلر » (٤) « تئودور د بانویل » (٥) شارل آسلینو » (٦) » لوی منار » (۷) ویکنفر از اعاظم اسپانی که کتاب « اسرار پاریس » (۸) را بزبان اسپانیولی ترجمه نموده بود

---

۱ — Chateaubriand : — نویسندهٔ شهیر فرانسوی مصنف کتب روح‌النصرانیه آتالا — آخرین ابن سراج ها وغیره علاوه برهنر تحریر مشاغل سیاسیه هم ازقبیل سفارت ووزارت امورخارجه وغیره داشته‌است (۱۸٤۸ — ۱۷٦۸) .

۲ — Rue des Canettes : — نام کوچه ئی ازکوچه های نزد یك کلیسای سن سولپیس.

۳ — Quatre Evèques, — درمیدان مقابل کلیسای سن سولپیس سقاخانه تاریخی است که مجسمهٔ چهار نفرکشیش وخطیب بزرك فرانسوی درآن سقا خانه حجاری شده‌است وآن چهار خطیب عبارتنداز « بوسوه فلون فلشیه وماسیون . » این سقاخانه باین مناسبت سقاخانهٔ چهارکشیش نامیده میشود — این دکان بواسطه ووقوع درقرب این سقاخانه شیرفروشی چهارکشیش نامیده میشده‌است.

٤ — Charles Baudelaire — نام شاعرفرانسوی است (۱۸٦۷ — ۱۸۲۱)

٥ — Théodore de Banville — شاعر فرانسوی است (۱۸۹۱ — ۱۸۱۳)

٦ — Charles Assalineau — نام ادیب ومحقق فرانسوی است (۱۸۷٤ - ۱۸۲۱)

۷ — Louis Menard — عالم شیمی دان ونویسندهٔ فرانسوی که کولودیون را کشف کرده و باضافه اشعارفلسفی وتاریخی ازاو باقی مانده‌است

۸ — Les mystères de Paris : — کتاب معروف اوژن سو که درسنه ۱۸٤۲ بطبع رسیده است .

رفت وآمد داشته‌اند ، شاید مرغابی هائی که بزیبائی روی لوحهٔ سنگی اعلان در دکان نوك میزدند وبدان مناسبت آن کوچه را کوچهٔ کانت یعنی کوچهٔ مرغابی مینامیدند ساریت رامی شناختند .

سه ربع از ظهر گذشته بکتابخانه برمیگشت وتاساعت هفت بعداز ظهر از آن بیرون نمیرفت ساعت هفت دوباره خارج میشد وقدری در دکان شیرفروشی چهارکشیش درسرمیز محقری که چند دانه آلوی خشك زینت آن بودمی نشست ، هر شب بعداز شام رفیق ساریت میشل گینادون که عموماً بابا گیناردون مینامیدندش ومردی نقاش و مرتین بودو پرده‌های نقاشی را مرتب میکردو برای کلیساها کار میکرد ازاطاق کوچك زیر سقفی که در کوچهٔ پرنسس(۱) داشت باین دکان میامد وصرف قهوه‌وشراب میکرد وبعد آندو رفیق یکدست دومینو باهم بازی میکردند .

باباگینار دون بقدری سرسبز وخرم بود که انسان گمان نمیکرد که بان پیری باشد که درك زمان شناوار(۲)را کرده باشد . از آنجائیکه مردزاهد خشك وخشنی بود ولاف پارسائی میزد دائماًباعبارات فوق‌العاده وقیحانه از پلیدی های بت پرستی عصر جدید مذمت وبدگوئی میکرد ، آدمی بود بسیارپرگوی ولی ساریت باکمال رغبت بسخنان اوگوش میداد ، بیشترسخنان بابا گیناردون راجع به‌معبدفرشتگان کلیسای سن سولپیس بود که میگفت بعضی از نقاشیهای آن کلیساخراب شده واو میبایست هروقت خدابخواهد ومقدر باشد آنهارا مرمت نماید زیرا پس ازانفکاك کنیسه از حکومت کلیساها تعلق بخداوندپیدا نموده احدی‌عهده دار ترمیم‌ضروری ترین مرمت ها نمیشد بابا گینار دون هم ابداً تقاضـای اجر و مزد نداشت و مکرر میگفت :

---

۱ — Rue Princesse — نام کوچه‌ئی است درناحیهٔ ششم شهر پاریس .

۲ — Chenavard — نقاش فرانسوی(۱۸۹۵ — ۱۸۰۸) .

ـ میکائیل مولای من است من پرستش مخصوصی نسبت بفرشتگان دارم.

خلاصه پس از یکدوره بازی دومینو مسیوساریت لاغر اندام وباباگیناردون که در تنومندی مثل درخت بلوط ودر پرموئی مانند شیرودر عظمت جثه مثل کریستوف(۱)بود پهلو بپهلوی هم روان شده درحالیکه سرگرم محادثه بودنداز میدان سن سولپیس میگذشتند. مسیوساریت مستقیماً بمنزل خود میرفت و بابا گینار دون نقاش که قصه گو وافسانه سرا وشب گرد بودکمال تاسف راازمفارقت او حاصل مینمود .

صبح زود بعد بازساعت هفت تمام مسیوساریت بکتابخانه رفته مشغول طبقه‌بندی میشد ودربین آنکه پشت میز تحریر نشسته بود بهرکس‌که وارد کتابخانه میشد نگاه عمیق ومخیفی میانداخت وعلت این نگاه این بود که واهمه داشت مبادا آن وارد برای گرفتن کتابی آمده باشد. به قضاة ورجال سیاست واحبارواساقفه‌ئی که بواسطهٔ دوستی بامسیورنه داسپارویو خود را درورود بکتابخانه مجازمیدانستند چنان نظر میکردکه گویا میخواست با نگاه آنهارا مبدل بسنگ نماید ، حتی مسیو گائتان‌که آنهمه بکتابخانه نیکی کرده بود اگر اتفاقا میامد داستان کهنهٔ خوشمزهٔ یا کفرآمیزی برای روز های بارانی کوهستان بردارد و یا مادام رنه داسپارویو اگر احیاناً برای جستجوی کتابیکه میخواست برای قرائت بمرضای مریضخانه اش بدهد میامد و از همه مهم تر شخص مسیو رنه داسپارویو که متعارفاً جز کتاب قانون مدنی و کتاب« دالوز »(۲) چیز دیگری نمیخواست هرگاه گذارش

---

۱ — Saint Christophe — قدیس سوری که درحدود سنهٔ ۲۵۰ میلادي شهید شده‌است.

۲ — Victor Dalloz — ازعلمای حقوق فرانسه (۱۷۹۵ — ۱۸۶۹)

بکتابخانه میافتاد ازاین نگاه‌های مدوزی[۱]مستثنی نبودند. واگر اتفاقاً بی‌اهمیت ترین کتاب کهنه ئی را کسی میبرد مثل این بود که قلب اورا بکنند برای اینکه ازدادن کتاب حتی باشخاصیکه کاملا ذیحق بودند امتناع نموده باشد مسیوساریت هزار دروغ بزرگ وکوچك بقالب میزد ومعتنی هم نبودکه حسن ادارهٔ خودش بدنام شود ویا درمواظبت او شکی بهمرسد مثلا کتابیرا که لحظه ئی قبل باکمال علاقه زیروروکرده وروی سینه فشرده بود میگفت حالا معلوم نیست کجاست یا اصلا گم شده‌است واگر ناگزیر ولاعلاج کتابیرا میبایست بکسی بدهد بیست‌بار قبل از تسلیم قطعی بعاریت کننده آنرا پس میگرفت دائماً بر خود میلرزید که مبادا یکی ازاشیائیکه باو سپرده شده مفقود شود بلی حافظ سیصدوشصت‌هزار مجلد کتاب سیصد و شصت هزار دلیل دائمی برای خوف و واهمه و دغدغهٔ خاطرداشت. گاهی شب‌غرق در عرق سرد ازخواب میپرید وناله های وحشتناك میکشید وعلت این بود که مثلا درخواب دیده روزنه ئی دریکی ازطبقات قفسه ها بازشده است . مختصر ازنقطهٔ نظر مسیوساریت بکلی مستهجن وخلاف حق ومحزن بود که کتابی ازمحل خود خارج شود. این حال ممدوح ساریت گاهی مسیو رنهٔ داسپارویو را که بفضائل کتابدار جامع خود کاملا واقف نبود بغضب آورده ساریت را کهنه دیوانه مینامید.

---

۱ — Méduse — یکی ازغولان افسانه های یوناست و دراساطیر یونان مذکوراست که درابتدا مدور بسیار خوش سیما بوده وموهای قشنگی داشته ولی بعدها ربةالنوع میرو ازاورنجیده موهای اورا بدل بماران مهیبی نمود وبچشمان اوقوتی دادکه بهرکس نظر مینمود اورامبدل بسنك میساخت بعدها پرسه پهلوان افسانهٔ سراورا برید.

اگرچه مسیو ساریت باین بی‌عدالتی ارباب خود مستحضر نبود ولی بر فرض اطلاع هم محققاً تحمل سخت ترین عذاب و شدید ترین فحش و ناسزا برای حفظ کتابخانه براو گوارا وپسندیده بود . ببرکت این مواظبت وهوش وغیرت ویا بعبارت اوضح بیمن این عشق درمدت شانزده سال یعنی ازابتدای کتابداری ساریت تا ۹ سپتامبر ۱۹۱۲ کوچکترین ورقی هم از کتابخانهٔ داسپارویو گم نشده بود .

# ( فصل سوم )

## ❀ فصلی که درآن وارد اسرار عجیبه میشویم ❀

شب این روز ساعت هفت پس ازآنکه برحسب معمول تمام کتابهائیکه از قفسه ها خارج شده بود مجدداً بجاهای خود گذاشته شد وپس ازاطمینان باینکه هرچیز مرتباً سرجای خود قرارداردد ساریت از کتابخانه خارج شد ودررامحکم بست . حسب‌العاده دردکان شیرفروشي چهارکشیش غذائی خورد روزنامهٔ «صلیب» را خواند وساعت ده بمنزل محقرخود واقع در کوچهٔ رگار(۱) برگشت‌واز آنجا که پیرمرد ساده لوح بیخیال وسبکروحی بود باکمال راحت خاطر خوابید صبح ساعت هفت بعادت دیرینه بکتابخانه رفت و در دهلیز کتابخانه مثل همیشه کولجهٔ قشنگش را از تن کند وسترهٔ کهنه ئی را که در دولابچهٔ بالای دست شور بمیخ آویخته بود برداشته بدوش گرفته باطاق کاری که مدت ۱۶ سال شش روز در هفته درآن اطاق درتحت نظر مجسمهٔ آلکساندرداسپارویو مشغول طبقه‌بندی کتب بوده داخل شد وخواست قبل ازشروع بکار سرکشی ازهمهٔ حجرات بنماید‌این بود که رو بحجرهٔ اول که از همه بزرگتر بود رفت قفسه های بزرك این حجره‌حاوی علوم لاهوت وادیان وخروحی‌های آن حامل مجسمه های گچی مفرغی شکل شعرا وخطبای عهد قدیم بود ودردرگاه های‌دو پنجره دوکرهٔ‌بزرك که نقشه زمین وآسمان بودند قرار یافته بود خلاصه مسیو ساریت وارد این اطاق شد ولی دراولین‌قدمی‌که برداشت بحال تعجب واندهاش متوقف شدبنحوی متعجب بود که نه میتوانست در آنچه می بیند شك کند ونه میتوانست قبول‌نماید وآن این بود که درروی پارچهٔ آبی رنگی که بر روی میز منسط بود مقداری

---

۱—Rue du Regard—: نام کوچهٔ ئی ازکوچه های ناحیهٔ ششم شهر پاریس .

کتب‌را دید که درهم‌وبرهم بعضی ازرو وبعضی‌ازپشت ریخته شده وانبوه شده‌اند دو کتاب قطور لغت یونانی یکی در دیگری فرو رفته بطوریکه دومجلد جسم واحدی تشکیل داده اند وبقسمی غریب‌الشکل بود که ازانسانهای خیالی افلاطون الهی که جفت جفت فرض وتصور کرده مهیب تر و عجیبتر بنظرمیامد جلد دیگری که کنارهٔ آن تذهیب شده بود از هم باز شده و سه ورق آن بی ترتیب تباه شده بود .

ساریت پس از چند لحظه ازوحشت ودهشت خارج شده نزدیك میزرفت ودید که آن انبوه درهم و برهم عبارت است از نفیس ترین تورات های عبرانی و یونانی و لاتینی و یك مجلد احادیث تلمودی و رسائل مطبوعه و خطی خاخام های یهود نسخ آرامی و سامری چند دسته طومار های معابد یهود خلاصة القول گرانبهاترین اثار اسرائیل را درهم و برهم و اوراق شده یافت .

اگرچه مسیو ساریت باامری مصادف بود که فهم آن از قوه خارج بود ولی معذلك سعی داشت الکه بتواند آنرا بفهمد . در عالم عجله و سر گردانی که داشت چنان بخاطرش گذشت که مسیو گاثنان که پیرو مبادی و اصولی نبود و بواسطهٔ هدایای شومی که بکتابخانه نموده خود را مجاز میدانست که در مواقع توقف پاریس بنحو دلخواه از کتب کتابخانه استفاده نماید عامل این بی‌ترتیبی مدهش بوده است ولی بیادش آمد که آنروزها مسیو گاثنان در مسافرت ایطالیا بود بعداز چند دقیقه اینطور تصور کرد که در اواخر شب مسیو رنه داسپارویو کلید های کتابخانه را از هیپولیت خادم که بیست و پنجسال بود مواظب اطاقهای طبقه دوم و اطاقهای زیر سقف بود گرفته و داخل کتابخانه شده است ولی این معقول نبود زیرا مسیو رنه داسپارویو هیچوقت شب کاری نمیکرد باضافه عبری نمیدانست لذا فرض را تغییر داده با خود گفت شاید مسیو رنه

یکی از اساقفه یا کشیش قدس شریفی را که فعلا مسافر پاریس است یا عالم مستشرق مولع بکتب مقدسه ئی را با خود بکتابخانه آورده و یا بکتابخانه فرستاده است . دیگر از فرضیات مسیو ساریت این بود که یحتمل آقای ( پاتویل ) کشیش که کنجکاو یهای علمی مخصوصی داشت و دوقرائت کتب معتاد بود صفحات را تاه کند بغتة در تحت تأثیر هیجان آگهانی و کنجکاوی باین همه متون توراتی و تلمودی حمله ور شده باشد که در طی مطالعهٔ آن متون بکشف روح سام بن نوح موفق شود . دیگر از فکر هائی که کرد این بود که شاید هیپولیت خادم عمارت که مدت یك ربع قرن مشغول جاروب کردن کتابخانه و روفتن گردوغبار مجلات بوده و دراین مدت طولانی در نتیجهٔ مسموم شدن بغبار علوم و معارف بمنتها درجهٔ کنجکاوی رسیده است آن شب در نور مهتاب ناگهان بچشم و عقلش آسیبی نرسانده و در پی فهم این علائم غیر مفهوم جنونش اوج نگرفته باشد . دائرهٔ فرض را تا آنجا هم کشانید که شاید موریس جوان پس از خروج از حوزهٔ که عضو آن بود یا بعضی از مجامع ملیون دیگر بواسطهٔ کینه و غضبی که نسبت بیعقوب عهد عتیق و نسل معاصرش داشت این کتب آثار یهود را از جاهای خود بیرون نکشیده و درهم و برهم برزمین نریخته باشد واستبعادی هم نداشت زیرا این آقازاده خود را ضد یهود معرفی نموده جز با یهودیانی که مانند خود او ضد یهود بودند معاشرت نمیکرد شاید گفته شود که این فرض بسیار بعید است ولی چه میتوان کرد فکر مسیو ساریت نمیتوانست راحت بماند و بین هزاران فرض دور و دراز متحیر و سرگردان بود بالاخره در عالم کم صبری که آن کتابدار غیور بفهم حقیقت داشت هیپولیت خادم را طلبید

هیپولیت هیچ اطلاعی از این موضوع نداشت . از دربان منزل پرسید او هم مانند هیپولیت بی خبر صرف بود کذلك سایر خدمه احدی خبر دار نبود

و کمترین صدائی دران موضوع بگوششش نخورده بود عاقبة الامرمسیو ساریت وارد اطاق کارمسیو رنه داسپار ویو شد تا قضیه وا بعرض او برساند مسیو رنه داسپار ویو با لباس داخلی اطاق و شب کلاه و وجناتی که حاکی از ان بود که مردی است جدی و از شنیدن ترهات خسته و دلگیر شده و تاب شنیدن نمیاورد ویرا پذیرفته و پس از اصغای عرایض با این کلمات که حاکی از رحم و دلسوزی و هم آمیخته بطعن و بی محبتی بود او را مرخص نموده گفت :

ـ آقای ساریت‌خوبم ! زیاد خودرا بزحمت نیندازید ویقین بدانید که کتابها امروز صبح در همانجائی بوده که دیروز جنابعالی گذاشته اید.

مختصر کلام شایدآنروز مسیو ساریت بیست دفعه تحقیقات نموده و چیزی دستگیرش نشد وبنحوی مضطرب الحال ومشوش بود که شب بکلی‌خواب از سرش پریده بود صبح روز بعد ساعت هفت چون وارد اطاق مجسمه ها و کرات شد از اینکه همه چیز را بجای خود یافت خوشوقت شده آه طولانی که‌دلیل براستراحت خاطر بود ازنهاد برآورد ولی چه فائده‌که باز ناگهان بقسمی‌قلبش شروع بطپیدن نمود که نزدیك بود بترکد زیرا بغتتاً کتابی را بنظر آورد که روی رف بخاری افتاده بود وآن کتاب صحافی شدهٔ تازه‌ئی بود وهنوز کارد چوب شمشادی که‌باآن ورقهای آن بریده شده بود دردرون آن کتاب جای‌داشت واما موضوع کتاب‌بحثی بود راجع بدوآیه از آیات سفر تکوین تورات که مسیوساریت آنرا در اطاق زیر شیروانی انداخته وهیچوقت‌از آن بیرون نیاورده بود این کتاب که از جملهٔ هدایای مسیو گائتان بود تا آنوقت مورد مطالعه واقع نشده بود بعبارة اخری هنوز کسی کیجکاویرا بانمقام نرسانیده بود که راجع بکتابی که درخصوص سفر تکوین نوشته شده تحقیق وتفتیش نماید تاببیند هریکی ازاین دوبرادر شریك در کتابخانه یعنی برادر موحد وبرادر مشرك چه سهمی دارند ، این کتاب دارای این علامت

[۸/۲ ۳۲۱٤ ) ر] بود ، وچیزی که بیش از همه چیزساریت رابتعجب انداخته بود این بود که میدید دقیق ترین سبك نمره گذاری هم از پیدا کردن کتابی که در جای خود نیست عاجز است .

متعاقب آنروز درمدت یکماه روزی نبود که روی میز مملواز کتب مختلفه نباشد .بدون ترتیب ونظام مجلات یونانی ولاتینی باکتب عبری مخلوط و در هم بود .

گاهی مسیوساریت باخود میاندیشید که این حوادث ناگوار بدست بد کارانی واقع میشود که شبها برای دزدیدن نسخ نادره وگرانبها ازمنافذ کتابخانه بدرون داخل میگردند ولی نه اثرمنفذی در کتابخانه میدید و نه با وجود دقیق ترین جستجوها چیزی گمشده میافت بلی همان انبوه شدن کتب روی میز بودوبس وهیچوقت هیچ چیز ازکتابخانه گم نشده بود وحشت و اضطراب فوق العادهٔ ساریت را نمیتوان بتعبیر و توصیف آورد باخود میگفت ممکنست بوزینه ای از همسایکان ازسقف ازراه بخاری بکتابخانه بیاید وتشبه بکتاب خوانها نماید و در تایید این فکر بخود میگفت که واضح است بوزینه ها قادر بتقلید در آوردن تمام اعمال انسانی هستند .

مخصوصاً ازآنجائیکه بواسطه نقاشی های «واتو»(۱)و«شاردن»(۲) بخوبی باخلاق وعادات این حیوانات آشنا شده بود چنان می پنداشت که بوزینه ها در صنعت در تقلید حرکات انسان یاتظاهر باخلاق بشری شبیه‌اند به « ارلکن‌ها » (۳)«واسکارا

---

۱— Watteau نقاش وحکاك فرانسوی (۱٦۸٤— ۱۷۲۱) .

۲-- Chardin — نقاش فرانسوی (۱٦۹۹ — ۱۷۷۹)

۳— Arlequin مقلدي که لباسی مرکب ازقطعات شکل مثلث ورنك رنك داشته ونقاب بصورت میزده وشمشیر چوبی بکمر می بسته . ابتدا این نوع مقلدها درتئاترهاي ایطالیا بازی میکردهاند بعدسایرملل هم تقلید نموده اند .

موش‌ها »[۱] وبازیگران واساتید کمدی‌ایطالیائی[۲] تا آنجاکه درعالم خیال مجسم میکرد که بوزینهٔ تخته شستی نقاشی وقلم در دست گرفته مشغول نقاشی است یا درهاونی دوا میکوبد یا نزدیك کوره ئی رساله کهنهٔ کیمیا گری را ورق میزند. خلاصهٔ کلام یکروز صبح نحسی روی یکی از صفحات مجلد سوم توراتی که بچند لغت نوشته شده بود جلدآبی رنگی داشت ونشانهای «کنت‌دومیرابو»[۳] بر برآن مرسوم بود لکهٔ درشت مرکبی دید دیگر شك وتردیدی برایش باقی‌نماند ویقین حاصل کرد که بوزینه‌ئی عامل این عمل قبیح شده است باین معنی که درحالیکه میخواسته تقلید یاد داشت نویسی کند دوات مرکب را واژگون ساخته است و البته این‌میمون میبایستی متعلق بمرد عالمی هم باشد که همیشه سروکار ارباب خودرا باقلم ودوات دیده است.

مسیوساریت درحالیکه غرق دراین‌افکار بود با کمال دقت شروع بتحصیل چگونگی اوضاع محله نمود تاآنکه کاملا حدود منازلی راکه عمارت اسپارویو درجزو آن بود معین‌کند پس‌ازان بچهار کوچه محیط بعمارت‌رفته ازهرخانه‌ئی پرسید که آیا میمونی در آنخانه هست یا نه . ازدربانها کلفتها چندین زن رخت شور و خادمه یکنفر وصله دوز یك زن میوه فروش یك نفر شیشه بر چند نفر شاگرد کتاب فروش یکنفرکشیش یکنفر صحاف دو آژان پلیس چند طفل ازهمه

---

۱ — Scaramouche — نام یکنفر مقلد ایطالیائیکه‌معروفست معلم مولیر بوده است (۱۶۰۸—۱۶۹٤).

۲ — Docteurs de la comédieItalienne — درقرن ۱۶ میلادی‌ص‌کمدی درایطالیا ازجاهاي دیگر بیشتر رایج بوده وا کثرملل‌ازجمله فرانسویان درفن کمدي غالبا باّنها تقلید نموده اند ایطالیائیها خود از یونانیان ورومیان اقتباس کرده اند.

۳ — Comte de Mirabeau — معروف ترین خطبای دورهٔ انقلاب فرانسهٔ ۱۷٤۹ — ۱۷۹۱ میلادی)

سؤالاتی کرد وازهریك جواب مخصوصی شنید وازاختلاف اجوبه دانست که تنوع اخلاق یك قوم تاچه درجه است وچه رنگهای گوناگون در سبك وروش افراد یك یك ملت موجود است زیرا دوجواب شبیه بهم نشنید وهرقسم پاسخ که بتصور آید داده شده بود ازجمله جوابهای تلخ وشیرین خشن و ملایم مؤدب ومسخره آمیز مفصل و مختصر بعضی هم اصلا جوابی نداده بودند ولی با اینهمه تفاصیل از حیوانی که سراغ آنرا میجست اثری نیافت تا آنکه بجلوخان منزل کهنه ئی که در کوچهٔ «سرواندونی» [۱] واقع بودرسیددرانجا دخترك سرخ پوستی راکه روی پرار لکه ئی داشت دید که بپاسبانی منزل مشغول است . دخترك در جواب پرسش ساریت گفت :

بلی بوزینه «مسیو اردنو» اینجاست ... میخواهی ببینی اش ؟

وبدون اینکه کلمه‌ای بگویدمسیوساریت را با خود باخر حیاط بکالسکه خانه‌ئی برد که درانجا روی مقداری کاه و جل کهنه بوزینهٔ حیوانی که ازوسط بدن مقید بزنجیر بود وازسرما میلرزید خوابیده بود این حیوان ازطفل پنجساله‌ئی بزرگتر نبود صورت کبود پیشانی پرگره ولبهای نازکش هم ازحزن و اندوه خطرناکی حکایت میکرد احداق زردرنك خود را بطرف پیرمرد متوجه ساخته نگاه تندی بوی انداخت آنگاه زردکی را بدست گرفته بدهان برد وفورا آنرا دورانداخت وپس از انکه ان بیچارهٔ سرگون از وطن لحظه ئی واردین را نگریست روی از آنها بر تافت مثل اینکه چشمش از دنیا و نوع بشر آب نخورده باشد و از احدی متوقع امید نجات نباشد بااینحالت دوزانو دردست گرفته روی خود تاه شد ودیگر هیچ تکان نمیخورد جزآنکه گاهی سرفه خشکی سینه‌اشرا بحرکت میاورد .

آن دخترك گفت٠

---

۱— Rue Servandoni — نام کوچهٔ ایست درنزدیکی کلیسیای سولبیس درپاریس

ها ! نام این بوزینه « ادگار » است وآیا میدانی که فروشی است ؟ . . . .
پیرمرد کتاب پرست مسیو ساریت که با یکدنیا کینه وخشم آمده و چنان پنداشته بود که عنقریب بادشمنی که بریش همه خندیده با دیو بدکاری که هادم کتابخانه بوده مواجه خواهدشد چون خود را مقابل با این موجود ضعیف ناتوان مغموم ومأیوس دید وباشتباه خود واقف گشت بسیار محزون شده وسخت بعجب در آمد و گویا از رؤیت آن صورت شبیه بانسان که بواسطهٔ حزن و رنج شباهتش بانسان بیشترهم شده بود خجل وشرمنده و مکدر وغمناك شده سرنزیر انداخته ودر حالیکه بوزینه رامخاطب قرار داده بودگفت :

ــ عفو کنید .

# (فصل چهارم)

## فصلی که بایك ایجاز سحرمانندی مارا بآخرین مراحل عالم محسوس و دنیای حواس پرتاب میکند

دوماه از این مقدمات گذشت وبهم‌خوردگی کتابخانه بهمان منوال باقی بود.
وقتی مسیو ساریت بیاد «فران ماسون» ها یعنی اعضای فراموش خانه ها افتاد زیرا جرائدی را که وی بان مأنوس بود همیشه مملوباخبار جنایات این طایفه بود آقای «پاتویل» کشیش عقیده داشت که این قوم شوم که بسیاه‌ترین شرارتهاواشنع فسوق قادرند بایهودیان همدست‌شده بر آنند که جامعه مسیحیت را بکلی زیروزبر کنند.

در آنموقع حزب «فران ماسون» باعلی مدارج‌قدرت ونفوذ رسیده برهمهٔ دوائر مهمهٔ دولتی تسلط داشتند مجلسین وکلاء وشیوخ‌را آنهاراه میبردند پنج نفر از اعضاء هیئت وزراء فران ماسونی بودند کذلك بردائرهٔ ریاست جمهور دست یافته بودند. فران ماسونی ها که در سوابق ایام یکی از رؤسای جمهور را[۱] بجرم وطن پرستی بقتل رسانیده بودند بطوری همدستان وشهور جنایت خودرا از میان برده مفقود الاثر میساختند که اثری از آثار آنها مشهود نمیشد. کمتر واقع میشد که ایامی بگذرد وتمام شهر پاریس از خبر یك قتل‌سری که درکانونهای فساد این حزب طرح آن ریخته شده بود بوحشت نیفتد. این قضایا از حقایق مسلمه ئی بود که مجال تردیدی در آن ممکن نبود. اما مسئله ایجاست که اینها بچه طریق داخل کتابخانه میشوند؟ این است مشکلی که مسیو ساریت از فهم‌آن

---

۱ — مقصود سادی کارنو Sadi Carnot رئیس‌جمهور فرانسه‌است که در ۱۸۹٤ میلادی‌درشهر لیون بدست یکنفر انقلابی ایطالیائی مقتول شد.

عاجز بود . بعلاوه کار آنها در کتابخانه‌چه چیز است ؟ بچه دلیل همهٔ حملاتشان باثار مقدسهٔ عهد عتیق و منابع عیسویت است ؟ مشغول طرح چه نقشه های کافرانه ئی هستند ؟ ابر غلیظ غامض و مبهمی همهٔ این مسائل مدهشه را فرا داشت ساریت کتابدار که کاتولیك متدینی بود پس از آنکه احساس نمود سروکارش با فران ما سونهاست سخت بوحشت آمده از خوف در بستر مرض افتاد .

تازه رمقی یافته بود که مصمم شد شبیرا در کتابخانه که محل وقوع این معماهای وحشت آور است بگذراند باشد که این شیادان زبردست و مخیف را بتواند بغفلت بگیرد . البته این اقدام متهورانه بسیار بر آن پیرمرد جبون گران می آمد وجای عجبی نیست که آن بینوای علیل‌مضطرب‌الروح باجبن طبیعی که داشت مقهور خوف و وحشت باشد . خلاصه ساعت نه بعداز ظهر هشتم ژانویه در حالیکه تمام شهر از برف پوشیده بود او آتشی در تالار مزین بمجسمه های شعراء و فلاسفهٔ قدیم بر افروخته در کرسی بزرگی در کنار بخاری جا گرفته لحافی روی دو زانو گسترانید . روی میز مدور که در پهلویش واقع بود چراغی میسوخت و یك فنجان قهوه سیاه و یك طپانچه که از موربس استعاره شده پهلوی چراغ گذارده شده بود . ساریت سعی کرد چند سطر از روزنامهٔ « صلیب » بخواند ولی بطوری شش دانك حواسش پرت بود که خطوط روزنامه زیر چشمش میرقصیدند مدتی در جلو خود خیره خیره نگریست و چون جز سایه چیزی ندید و بغیر از هزهٔ باد آوازی نشنید خوابش برد . وقتیکه بیدار شد آتش خاموش شده و بوی کریه چراغ کشته شده فضارا متعفن ساخته بود تاریکی های اطرافش مثل این بود که پر از روشنی های شبیه به شیر و درخشش های متالق باشد و چنان احساس نمود که چیزی در روی میز در حرکت است . اگرچه

ترس از طرفی و سرما از طرف دیگر تا مغز استخوانش کارگر شده بود ولی معذالك چون قوت تصمیم و اراده بر خوف و هراس غلبه داشت بپا خاسته نزدیك میز رفت و دست برروی میز مالید واست است که نمیتوانست چیزی به بیند حتی روشنی های متلالی و شبح مانند هم از میان رفته بود ولی درزیر انگشتان چنان احساس نمود که کتاب حجیمی باز است چون خواست آنرا به بندد کتاب مقاومت نموده از روی میز برجست و سه نوبت سخت بسر کتابدار غیر مختاط فرود آمد ساریت از هوش رفته بر زمین افتاد . . . . . .

پس از این حادثه روز بروز بر وخامت اوضاع افزوده میشد مجلدات بیش از پیش از قفسه های معین خود بیرون میامد و گاهی مستحیل بود که بتوان کتب را بجای خود بر گردانید باینمعنی که مفقود الاثر میشدند هرروز مسیوساریت بضایعات جدیدی واقف میشد کتب « بولاندی »[۱]ها بکلی ناجورشده سی مجلد از مجلدات تفاسیر ناقص بود . بینوا ساریت که دیگر شناخته نمیشد صورتش چنان خشك شده بود که از نحافت بزرگی مشتی و از زردی مانند لیموئی بنظر میامد گردنش خارج از اندازه قد کشیده شانه هایش پائین افتاده بود . لباسهائی را که در تن داشت مثل آن بود که بمیخی آویخته باشند چون بدکان شیرفروشی چهار کشیش میرفت هیچ اشتها بخوردن نداشت و با چشمی نمناك سر بزیر افکنده بدون اینکه قادر بدیدن باشد چشم بطرف شربت تیره و تاری که چند دانه آلوچه در آن شناور بود میدوخت و سخنان بابا گبنار دون را که میگفت بالاخره بترمیم

---

۱ — Bollandistes — یعنی پیروان بولاند که عبارتند ازجماعتی کشیش ومذهبی که غالب آنها از یسوعیین هستند این جماعت ازقرن هفدهم مشغول بنوشتن تاریخ حیات قدیسین مسیحیه شده وحوادث روزانه آنهارا جمع نموده اند بمناسبت آنکه ژان بولاند یکنفر یسوعی ازاهالی بلژیك اولین کسی است که درقرن هفدهم شروع باین کارنمود اینستکه بعدی ها بولاندی نامیده شده‌اند .

نقاشی های « دلاکروا» [۱] در کلیسیای سن سولپیس موفق شده است اصلا نمی شنید .

مسیو رنه د اسپار ویو چون عرایض غم انگیز و وحشت آور کتابدار بدبخت خود را میشنید با برودت در جواب میگفت :

ــ مسیو ساریت این کتابها فقط معلوم نیست کجا گذاشته شده ولی گم نشده است درست جستجو کن بدقت تفتیش نما پیدا خواهی کرد .

و چون بر میگشت برود آهسته میگفت :

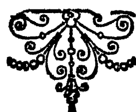
این ساریت بینوا بد نخی میرسد .

آقای پاتویل کشیش هم می‌فرمود :

بعقیدهٔ من دیوانه شده و شعورش بجا نیست .

---

۱ ــ Eugène Delacroix : یکی ازنقاشان قرن نوزدهم فرانسه‌است (۱۷۹۹ــ۱۸۶۳)



# (فصل پنجم)

فصلی که معبد فرشتگان کلیسای سن‌سولپیس سبب تعمق و تفکر در صنایع مستطرفه و علم لاهوت میشود

معبد فرشتگان مقدس که در ورود بکلیسای سن سولپیس در دست راست واقع‌است درعقب چوب بستها مخفی از انظار بود آقای پاتویل کشیش و مسیو گائتان وبرادرزاده‌اش مسیوموریس ومسیوساویت چون عقب سر یکدیگر ازدر کوتاهی‌که دردهلیز واقع‌است وارد آن معبد شدند بابا گیناردون را روی‌نردبانی دیدند که انواع واقسام مواد وابزارگرد خود جمع نموده مشغول ترمیم تابلوی «هلیودور»(۱) است ودرکاراست که خمیر سفید رنگی‌درشکافی‌که کشیش بزرگ تابلو «اونیاس»[۲] را بدوقسمت‌منقسم‌نموده‌بود داخل نماید. زفیرین که‌سرمشق مخصوص نقاشی «پول‌بودری»(۳)بوده وگیسوان بور وشانه‌های صدف‌آسایش برای ساختن آنهمه مجسمه ها وتصاویر«مجدلیه»[٤]و «مارگریت»[٥]هاوحور وپریان میزان و مقیاس و سرمشق واقع شده بود زفیرین که علی قول مشهور

---

۱ — Héliodore :وزیر سلوکوس فیلوپاتور پادشاه سوریه است درتورات مذکور است‌که هلیو دور چون خواست ذخایری ازمعبد قدس شریف برباید سه فرشته اورا ممانعت نمودند این موضوع را«رافائیل» نقاش معروف ایطالیائی و«دولاکروا»فرانسوی نقاشی نموده اند

۲ — Onias : نام چندین نفر ازعلمای بزرگ مذهب یهودیان

۳ — Paul Baudry نقاش فرانسوی‌که نقاشیهای تزیینی اوبرای پاریس بدست اودرست شده است (۱۸۲۸—۱۸۸٦).

٤ — Marie Madeleine (مریم مجدلیه) زن بدکاری بوده که بمسیح ایمان آورده توبه‌نمود وازراه خدمت بمسیح ودیانت نصرانیه ازقدیسات شده

٥ — Sainte Marguerite : باکره‌ئی‌که درحدود سنه ۲۷٥ میلادی در شهر انطاکیه از بلاد سوریه در راه دیانت مسیحیه شهیدشده‌است.

محبوبۀ امپراطور ناپلیون سوم بوده حالا همان زفیرین با گیسوانی انبوه ودرهم برهم وصورتی غمزده وخاك آلوده و چشمانی سرخ وپلك برگشته و چانۀ پراز موهای بلند درپائین نردبان سرپاایستاده وسبدکوچکی دردست داشت که‌خوراك نقاش درآن بود زفیرین که ازباباگیناردون پیر تر بود متجاوز از نصف قرن بود که باوی زندگی میکرد.

باآنکه نور بخط منحنی وبنحوبسیار ضعیفی ازدرز پنجرۀ تیغه دار ومشبك بدرون معبد میتابید معذلك رنك آمیزی نقاشیهای « دلا کروا » تلالؤ و درخشش مخصوصی‌داشت والوان بدیعه‌گوشت وپوست مردمان و فرشتگان‌تابلوها ازصورت سرخ وبراق وفربه باباگیناردون گوی سبقت میربود . این نقاشیهای دیوارمعبد فرشتگان که در ابتدای پیدایش مورد ملامت و تحقیر واقع شده بود حالا در زمرۀ آثار اساتید درآمده قرین کارهای فنا ناپذیر « روبنس»(۱)و « تنتوره»(۲) شمرده میشد .

باباگیناردون آن پیرمرد ریش‌بلند وپرموشبیه بروزگارکه شغلش محووابادۀ آثار هوش وقریحۀ بشری است تابلورا میتراشیدکه بعد مرمت نماید.

گائتان بوحشت آمده فریادزد:

آقاگیناردون مواظب باش احتیاط کن زیاد نتراشی.

گیناردون اورا مطمئن ساخته گفت:

آقای اسپارویو ابداً واهمه نکنید من باین اسلوب نقاشی نمیکنم هر من

---

۱ — Rubens : نقاش هلاندی (۱۵۷۷ — ۱٦٤۰) که یکی از بزرگترین اساتید نقاشی است .

۲ — Tintoret : نقاش ایطالیائی از اهالی ونیز (۱۵۱۲ — ۱۵۹٤) که از جملۀ اساتید نقاشی ونیز محسوب است تصاویر مذهبی وتاریخی بسیاری از او باقی مانده است .

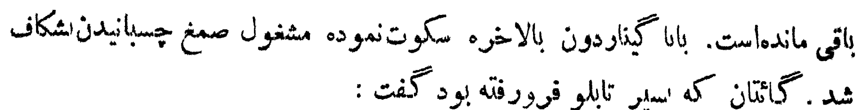
عالیتر از اینهاست من در صنعت نقاشی پیرو «سیمابوه »(۱) و« ژیونو » (۲) و « باتوانژلیکو » (۳) هستم من مقلد «دلا کروا » نیستم . در این نقاشی « دلا کروا » مقابله وضد و نقیض بسیاراست وازاینجهت اثری که حقیقة مقدس وروحانی باشد ازآن محسوس نیست بلی« شنا وار » گفته است که مسیحیت در نقاشی فریبندگی وآب و تاب رادوست دارد ، راست است این گفته شناوار است ولی « شناوار » مرد نابکار بیعقیده وبی ناموسی بود مرد لامذهبی بود . . . آقای اسپارویو ملاحظه کنید من باین شکافها صمغ میچسبانم این حاشیه ها را که درکار سوا شدن از یکدیگراست اصلاح میکنم و بس دیگر بتابلو دست نمیزنم ، خرابیهای راجع بفشار دیوار و یا تکانهای زلزله در جای بسیارمختصری محدود است زیرا این نقاشی رنك وروغنی ولا کی که روی یك طبقه اندوده بسیارخشکی کارشده است بیش از حد تصورمحکمست ، وقتی که دلا کروا این دیواررا نقاشی میکرد خودشرا دیده بودم که باچه حال شتاب زدگی وحرارتی چه وجات مضطربانه مشغول نمونه سازی بود گاهی پاك میکرد گاهی چیزی میافزود ، دست قوی استادانه دلا کروا بعضی کودك کاریها هم داشت وهمین نقاشی که ملاحظه میکنید با استادی و زبر دستی یکنفر نابغه و بی تجربگی های یك طفل دبستان انجام یافته است . واقعاً بسیار شگفت آوراست که این تصاویر تابحال

---

۱ -- Cimabué : نام نقاش و معمار ایطالیائی است . سیمابوه از اهالی فلوراس و یکی ازمعماران کلیسای فلوراس است استاد ژیوتو بوده و تابلوهای نقاشی معروفی از او باقیمانده است ودر سنین بین ۱۲٤۰ و ۱۳۰۱ میلادی میزیسته است .

۲ — Giotto : نقاش فلوراسی (۱۲٦٦ — ۱۳۳٦) شاگرد سیماوه واز دوستان دانت شاعر معروف ایطالیائی است — ژیوتو یکی از اساتید بزرك عصر تجدد فنون مستظرفه است و نقاشی‌های دیواری نفیس اودر کلیسای (صلیب مقدس) در شهر فلوراس دیده میشود

۳ — Beato Angélico : نام یکی از نقاشان ایطالیائی است (۱۳۸۷ — ۱٤۵۵) .



باقی مانده‌است. بابا گیناردون بالاخره سکوت‌نموده مشغول صمغ چسبانیدن‌اشکاف شد. گائتان که سیر تابلو فرورفته بود گفت :

واقعاً چقدر این تابلو استادانه و مطابق اصول ترکیب شده است ! سابقاً آنچه در این تابلو میدیدند مواضیع نو درآمد و جالب توجه بود در صورتیکه امروز می بیم بسیاری از رموز قدیمه نقاشی ایطالیا در آن بکار رفته است بابا گیناردون از بالای نردبان بلند خود گفت :

بلی من میتوانم باکمال مفاخره صحت نظر خود را ابراز نمایم زیرا برازندگی آنرا دارم دلاکروا در عصر کفر و زندقه زندگی‌مینمود از آنجائی که از صنعتگران دورهٔ تدنی و انحطاط بود هم با عظمت بودوهم از خود راضی رویهمرفته از قرن خود بیشتر می ارزید ولی نقصی که داشت این است که لامذهب بود صفای قلب نداشت عفیف نبود و بدیهی است برای اینکه قادر برؤیت و تصویر ملائکه باشد لازم بود فضائل و مکارم فرشتگان و نقاشان اعصار اولیه را دارا باشد بعبارهٔ اخری صفت پاکدامنی یعنی آن فضیلت عالیه ئی را که من در همه عمر حتی القوه و بعون الله دارا بوده ام اوفاقد بود

زفیرین که همانروز بابا را در دوی پلکان دیده بودکه اوکتاوی جوان دختر نانوا را که دختری چرکین و درعین حال نورانی و فتان بود و حکم تابلوی معروف به « عروس نامزد » را مبران (۱) را داشت میبوسید و از حسد میسوخت تاب نیاورده فریاد زد

ــ خفه شو میشل توهم مثل سایرین خریری بیش نیستی •

---

۱ ــ Rembrndt : نقاش بزرك هلاندی که در لید متولدشده و درشهرآمستردام‌فوت نموده است (۱۶۰۶ ــ ۱۶۶۹) ــ رامبران یکی‌اساتید بلا معارض دنیا محسوب است و تصاویر اوآز گرانبهاترین تابلوها است

زفیرین که درروز های چون شکر عهد قدیم که حالیا سالیان دراز از آن میگذشت مفتون ودلباختهٔ میشل‌بوده هنوز هم شعلهٔ عشق جوانی درقلبش‌خاموش نشده بود .

ماباگیناردون مثل اینکه تعارفی شنیده باشد این ناسزا وسرزنش زفیرین را با تبسم تلقی نموده چشم بطرف سقف بلند نموده نظری بملك مقرب میکائیل انداخت که بازره ارغوانی و کلاه خود گلگون در پرتو اشعه مفاخری که داشت برخود میبالید .

در این بین آقای پاتویل کشیش برای ایکه نور آفتابی که از پنجره ساطع بود چشمش‌را نزند کلاهش را حائل چشم قرار داده چشمانرا نازك کرده تند هم میزد و بدقت به هلیو دور که در معرض تازیانه ملائکه واقع بود مینگریست میکائیل غالب برشیاطین‌را نگاه‌میکرد جنك بین یعقوب [۱] وفرشته راتماشا می نمود بعد از لحظه ئی گفت :

همه اینها درست ولی چرا نقاش فقط فرشتگان غضب آلوده وخشمگین

---

۱ — درفصل سی‌ودوم سفرتکوین مذکوراست ( آیه ٢٤تا٣٢ ) : یعقوب تنها باقی‌ماند وشخصی تا طلوع فجر اورا مصارعت نمود وهنگام دیدش‌که ( بیعقوب ) غالب نیامد کف ران اورا لمس‌کرد و کف ران یعقوب سست شد وقتی که باآو مصارعت نمود پس آن شخص‌گفت مرا رها نما زیرا که صبح طالع‌است ویعقوب‌گفتا که ترا رهائی‌نمیدهم‌تا که مرا برکت دهی وآن‌شخص‌گفت که‌اسم‌تو چیست‌ وا وگفت یعقوب پس‌اوگفتا اسمت دیگر باره یعقوب گفته نشود مگر اسرائیل زیرا که مثل سرور باخدا بودی وبرمردمان نیز غالب میائی پس یعقوب ازاوسؤال‌نموده گفتا تمنا اینکه اسم‌خودرا بگوئی واو گفتا که ازچه سبب است که اسم مرا میپرسی واو را درآنجا برکت داد ویعقوب اسم آن مکان پنوئیل خواند زیراکه گفت خدارا روبرو دیدم وجانم رها یافته است هنگامیکه ازپنوئیل گذشت آفتاب براو طلوع نمود وبرران خود می‌لنگید .

را در این تابلو نمایش داده است ! من هرچه بدقت همهٔ این معبدرا می نگرم جز منادیان حرب وحملهٔ غضب آسمانی و عمال قهر الهی چیزی نمی بینم صحیح است که خداوند از طرفی چنان اراده فرموده که مورد خوف وخشیت باشد ولی از طرف دیگر هم میخواهد مورد رجا و محبت واقع شود بهتر این بود که در نقاشی این دیوارها رسل رحمت وسلام هم تصویر میشدند مثلا چقدر خوب بود ملك ساروفیم که لبان پیغمبر را پاك و مطهر نمود[١] یا « رفائیل »(٢) که « توبی » (٣) پیر نا بینارا بصیرت بخشید یا جبرائیل که سر تجسد ابن الله را بمریم بشارت داد یا فرشته ئی که حضرت بطرس(٤) را ازقیود سلاسل آزاد ساخت یا ملائکه

---

١ —اشاره بفصل ششم کتاب اشعیاء نبي که میفرماید فرشتگان سرافیان را دیدم که حمد خداوند مینمودند « پس گفتم واي برمن که هلاك شدم چون که مرد اپاك لبم و درمیان قوم ناپاك لب مینشینم وحال آنکه پادشاهی را که خداوند لشکرهاست با چشمانم دیدم لکن یکی ار سرافیان پرواز کنان نزد من آمد ودردست خود اخگری که آنرا با انبر ازمذبح گرفته بود داشت و بر دهانم مالیده گفت که اینك این برلبهایت مالیده شده است وعصیانت رفع وگناهت عفوکرده شده است » آیه(٥و٦و٧)

٢ — Raphael — نام یکي ازملائکهٔ مقربین وبعقیدهٔ مسیحیان یکي از هفت فرشته ئي که لدی العرش حاضرند

٣ — Tobie — از قصص کتب عهد عتیق است که یکنفر یهودی بسیار مؤمن ومقدسی از قبیلهٔ نفطالي بنام « توبی » درایام اسارت نینوا بسیار نسبت بهم مذهبان خود خیرات مینموده است این شخص در پیری کور شد وملك مقرب « رفائیل » به پسراو ظاهر شده دستور داد که بچه وسیله دو باره پدرخودرا بینا نماید.

٤ — Saint Pierre : « بطرس حواري » اول مؤمن بعیسي و اول ایشان . ایها که درحدود ده سال قبل ازمیلاد متولد شده شغلا صیاد ماهی بوده است عیسي مسیح کلید ملکوت سموات را باو داده اورا رئیس کنیسهٔ خود قرارداده پس ازشهادت عیسی بطرس دریهودیه وجلیل وآسیاي صغیر و رم به تبلیغ ونشر دیانت مسیحیه پرداخت ودرحدود سنهٔ ٦٧ میلادی درعهد سلطنت نیرون در شهررم مصلوب شده است.

کروبونی که جسد قدیسه کاترین(۱) را بقلهٔ جبل سینا[۲] بردند هم دیده میشدند مخصوصاً بسیار مستحسن بود که انسان در اینجا فرشتگانی را که خداوند برای مردمی که بنام او تعمید یافته‌اند موکل قرار داده‌است به بیند زیرا بر هر یکی از ماها ملک حافظی موکل است که مواظب تمام اعمال و حرکات ومایهٔ تایید وتسلیت و نگاهداری ماست بلی کاش ممکن میشد این ارواح لطیفه واین صورفتان راهم دراین معبد مشاهده نمائیم!

گاتتان در جواب گفت:

آقای کشیش هرکس نظروسلیقه ئی دارد وبنحوی درقضایا قضاوت میکند دلاکروا مرد رقیق‌الاحساس ولطیف‌العاطفه ئی نبوده است و «انگر»(۳) آن نقاش پیرمرد که میگفت نقاش دلاکروا بوی گوگرد میدهد یعنی خشن ورزمی است حق داشت زیرا این فرشتگان را ببیند که چه جمال در خشان و دلربا و ضمناً مرموز وتاریکی دارند این موجودات ذو نسلین را مشاهده نمائید که تا چه حد زمخت وازخود راضی وخود پسند اند این جوانـان غضب آلوده را تماشا کنید باچه قیافه و هیئتی تازیانه انتقام روی هلیودور بلند کرده اند. این نو جوان پهلوان عجیب و غریب را نظر کنید چگونه انگشت بکفل آن نبی‌عظیم[٤]میرساند

---

۱ — Sainte Catherine — جزو احادیث مسیحیان است که مسیح بکاترین ظاهرشده اورا نامزد خود اختیار کرد وانگشتری بانگشت اوکرد کاترین درحدود سنهٔ ۳۰۷ برتبهٔ شهادت رسید.

۲ -- Sinai — نام شبه جزیرهٔ کوهستانی و تله ئی درعربستان دربین دوخلیج سوئز و عقبه — در تورات مذکوراست که خداوند درسینا دروسط رعد و برق قوانین خودرا بموسی ابلاغ فرمود.

۳ — Ingres — نقاش فرانسوی که شاگرد داوید وده ولی در نقاشی پیرو و مقلد رافائیل نقاش ایطالیائی است (۱۷۸۰ - ۱۸٦۷) میلادی.

٤ -- اشاره بمصارعهٔ فرشته ویعقوب که بشرحی که گفته شد درتورات مذکوراست که چون فرشته بر یعقوب غالب نیامد کف ران او را لمس کرد.

. . . . . . پائویل کشیش قطع کلام نموده گفت :

ها ! دیگر بس است . انچه از تورات مستفاد میشود این پهلوان مصارع فرشته‌ئی شبیه بسایر فرشتگان نیست . اگرهم نباشد فرشته محسوب شود فرشته ایست که شغلش آفریدن است باینمعنی‌که پسر یگانه وابدی خداوند است . تعجب من اینجاست که قدوسی القاب کشیش سن سولپیس که تزیین این معبدرا باقای (اوژن دلاکروا) واگذار نموده چرا باو گفته است که مصارعت وتلاش رمزی نبی با آن ملك بی نام ونشان درشب تاری واقع‌شده است بنابراین این نقاشی‌بکلی خارج ازموضوع است زیرا این رمزی از تجسد عیسی مسیح است . ارباب هنر هرقدر بزرك باشند باز برای اینکه بگمراهی نیفتند بایستی از کشیش متبحری علم صور وآثار قدیمه مسیحیت یعنی علم ایقونات [۱] را بیاموزند وکسب اطلاع نمایند والا حتماً برطریق ضلال خواهند رفت . مسیو ساریت شکی نیست‌که شما خوب میدانید که مسئلهٔ صنعت‌مسیحی موضوع کتب عدیده ومبحث مجلدات کبیره‌است.

مسیو ساریت مانند کسیکه هیچ نبیند چشمان کم نور خود رامیچرخانید زیرا امروزروز سوم آن حادثه‌شبانهٔ کتابخانه بودباانیحال چون قدوسی‌ماب کشیش محترم کلام را باو متوجه ساخت همه قوایشرا جمع اوری نموده چنین جواب داد .

دراینموضوع‌باید کتاب مولانوس موسوم به « تاریخ صور و آثار مقدسه » چاپ « نوئیل پاکو » را که در ۱۷۷۱ میلادی درشهر لوون ( ۲ ) بطبع رسیده است مطالعه نمود یاکتاب کاردینال فردریك بورمه موسوم به « تصاویرمقدسه » یا

---

۱ — ترجمه لغت Iconographie — کلمهٔ Eikon دریونانی یعنی « صورت » وقدمای اعراب آنرا ایقونة وایقونات ترجمه‌کرده‌اند . ۲ — Louvain — یکی ازبلاد دار العلم‌مملکت بلژیك که دارا الفنون‌آن یکی ازقدیمترین معاهد علمی اروپا محسوب است .

کتاب « علم ایقونات » دیدرون (۱) را خواند ولی کتاب اخیر باید با احتیاط مطالعه شود .

مسیو ساریت پس ازادای این صحبت ساکت شد ودوباره بفکر مصائب وارده بر کتابخانه فرورفت .

پاتویل کشیش در دنبالهٔ سخنان خود گفت :

باری چون بحکم ضرورت لازم بوده از غصب قدسی فرشتگان هم مثالی در این معبد آورده شود این است که باید تحسین کرد که دلاکروا به تقلید رافائیل [۲] مجازاتی را که فرشتگان خداوند به هلیودوروداده اند درانیجا نمایش داده است بلی هلیودورازطرف سلوکوس[۳]پادشاه سوریه‌مامور شد که کنوزهیکل [٤] قدس شریف‌را برباید و فرشته ئیکه زره زرینی در بر داشت و براسب خوش زین و یراقی سوار بود ظاهر شده ویرا نابینا کرد ودو ملك دیگر بضرب

۱—Didron—یکی ازعلمای‌عالم آثار عتیقهٔ فرانسوی (۱۸۰٦—۱۸٦۷) میلادي .

۲—Raphaél Sanzio — نقاش ومعمار وحجار بزرك ایطالیائی‌دراوربینو از بلاد کوچك آیطالیا متولد شده ودردربارپاپ ژول دوم‌ولئون دهم بسیار محترم میزیسته‌باآنکه درعنفوان شباب مرده مقدار زیادی آثار صنعتی بسیار نفیس ازاوباقی مانده است (۱٤۸۳—۱۵۲۰ میلادي)— رافائیل و لئونارد دوسی ومیکل آنژ ازبزرگترین نوابغ فنون جمیلهٔ عهد تجدد محسوبند .

۳—Séleucus — مقصود سلوکوس چهارم یعني سلوکوس فیلوپاطور Philopator است که یکي از پادشاهان سلوکی سوریه بوده بواسطهٔ وزیر خود هلیودور بقتل رسید. است (۱۸٦— ۱۷٤ قبل ازمیلاد)

٤—Temple—هیکل— معبدقدس شریف‌که درزمان حضرت سلیمان بدست معماران وارباب صنعت فنیقی از ۱۰۱۳ تا ۱۰۰٦ قبل ازمیلاد مسیح بنا شده ودرسنهٔ ۷۰ میلادی بدست‌طیطوس سردار رومی خراب شده است نقشهٔ ساختمان آن شبیه بساختمانهای مصریان و فینقیان بوده‌است‌وفوق العاده تزیین شده ومقدار زیادي طلا و نقره وعاج درآن بکاررفته بوده است .

تازیانه اورا مضروب ساختند . هلیو دور بنحوی که دلاکروا دراین تابلو نمایش میدهد بر زمین افتاد ودودهائی ویرا بلعید . بسیار بجا ومناسب است که این سرگذشت برای ضباط ادارهٔ پلیس حکومت جمهوری درس و پندی بشودوسبب تنبه عمال زیانکار حجز اموال مقدسه گردد . بلی همیشه نوع هلیو دورها موجود خواهد بود ولی باید بدانند که هر دفعه ئی که دست بمال کنیسه که متعلق بفقر او بیچارگان است دراز کنند بتازانهٔ غضب الهی سیاست میشوند وفرشتگان آنها را کور میکنند . دلم میخواست که این نقاشی یا بهتر از این مجموعهٔ عالیتری که بدست رافائیل در همین موضوع تصویر شده است باتمام جزئیات بشکل تابلوهای کوچکی درست میشد ودرمدارس عوض جوائز بین اطفال تقسیم میگردید .

موریس جوان خمیازه ئی کشیده بمسیو گائتان گفت:

عمو من همهٔ این حقه بازیهارا بیمزه وبیمعنی می یابم من از «ماتیس»[۱]و متزینگر (۲) خوشترم میاید .

این صحبت مورد توجهی واقع نشد وباباگیناردون ازبالای نردبان دهان بازکرده بدین نحو آغازسخن نمود:

فقط قدمای نقاشانند که گوئیا بمشاهدهٔ آسمان موفق شده اند . جمال و زیبائی جز در اعصار بین قرون سیزدهم و پانزدهم دیده نمیشود آثار ناپاک صنعتگران عهد وثنیت نفوذ شومی برعقول قرن شانزدهم داشت وافکارجنایت خیز وصور وقیحهٔ ونجاسات مزعجه وکثافت کاریهای غریبی بشعرا ونقاشان القا

---

۱ — Henri Matisse — یکی ازحجاران اخیر فرانسه که درصنعت ارافراطیون محسوب است (دائرةالمعارف بریطانیا جلد ۲۴ صفحهٔ ۵۱۱)

۲ — Metzinger — ترجمهٔ حالش ممکن نشد.

نمود . جمیع ارباب هنر عصر تجدد بدون اینکه شخص « میکل آنژ »[۱] هم استثنا شود یکدسته خنزیر بوده اند .

بابا گیناردون پس از این صحبت چون دید گائتان در شرف رفتن است هیئت نجیبانه ئی بخود داده بالحن محرمیت وصمیمیتی گفت :

آقای گائتان اگر ازبالا آمدن پنج طبقه خسته نمیشوید یکوقت بکلبه محقری بیائید دو سه پرده دارم که در خیال فروش هستم شاید مطبوع طبع شما واقع شود جنس خوب مرغوب خالی ازغشیاست . ازجمله یك « بودون»(۲)کوچکی بتو ارائه خواهم داد که ازغایت دلچسبی ونفاست آب بدهانت خواهد افتاد .

هنوز این حرفها بانتها نرسیده بود که گائتان ازدر خارج شد ودر حالی که ازپله های کلیسا پائین میاهد که داخل کوچه پرنسس شود رو بمسیو ساریت که پهلویش بود نموده مثل اینکه بخواهد تنفری را که از سخنان و نظریات بابا گیناردون راجع بفنون مستظرفه برایش حاصل شده باو اظهار نماید وبقسمی تند وبیطاقت شده ودلش بهم آمده بود که اگر مسیو ساریت با او نمیبود ممکن

---

۳ — Buonarotti Michel-Ange — نقاش حجار معمار وشاعر ایطالیائیکه درشهرکاپروز ازایالت توسکان متولد شده ودرشهر رم فوت نموده است (۱۴۷۵ — ۱۵٦٤)میکل آنژ که تقریبا درتمام شعب فنون جمیله وصنایع مستظرفه سرآمد وزبر دست بوده یکی از بزرگترین ارباب هنر تمام ادوار تاریخیه دنیاست شاهکار های معماري او عبارتند از گنبد کلیسای سن پیر در رم مقبرهٔ ژول دوم - شاهکارهاي حجاری مجسمهٔ حضرت موسی دریکي از کلیساهای رم و مجسمه حضرت داود — در نقاشی تصاویرد یوآری معبد سیکستین در واتیکان رم از شاهکار های جاوید بشمار میرود . اشعار اونیز از جمله قشنگترین اشعار ایطالیائی محسوب است

۱ — Baudouin . — نام پنج نفر ازامرای اروپ و پنج نفر از پادشاهان قدس شریف ودو نفر امپراطور لاتیني اسلامبول است که اولي آنها یعنی بودون اول امپراطور اسلامبول از جملهٔ قواد جنك چهارم صلیبي است .

بود بهر انسان یا درخت یا چراغ خیابان یا سك ویاحتی بسایه خود این اظهار تنفر را بنماید وگفت :

این باباگیناردون با صنعت مسیحی و سبك قدمائیکه از ن دم میزند خوب چرند هائی میبافد ! بدبخت احمق مگر نمیداند که آنچه از آسمان میفهمد همه ماخوذ ومقتبس اززمین است خدا، مریم، عذراء، ملائکه، قدیسین، قدیسات، نور، اس همه ارزمین اقتباس میشود، «انگر» ان استاد پیرموقعیکه شیشه‌های پنجره‌های معبد «درو»[۱] را میخواست تصویر کند تحصیل دقیق و عمیقی از زن و ساختمان بدن اونمود بطوریکه دربین‌سایرچیزهائیکه درمتحف (۲) «بونا»[۳] در «بایون» (٤) ضبط شده است صفحه ئی است که «انگر» ازترس اینکه مبادا فراموش کند در ذیل آن نوشته است : «ماد موازل سیسیل ساق و ران قشنکی دارد» برای اینکه ازمادموازل سیسیل یك قدیسه بهشتی بسازد لباسی بان پوشانیده وحبه‌ئی براندام وی انداخته نقابی هم باوگذاشت بعبارة اخری مبلغی درزشتی وی کوشیده بشکل خجالت اوری مادموازل سیسیل‌را تنزل داده تاقدیسهٔ بهشتی ساخته شود زیرا بدیهی است که منسوجات «لیون» (٥) و «ژن» (٦) درمقابل نسج جوان وجان دار بدن انسانی که بر اثر دوران خون صافی گلگون

---

۱ — Dreux : — نام یکی از بلاد کوچك فرانسه که معبد معروفی بنام معبد سن لوي در آن واقع است .

۲ — متحف ترجمهٔ عربی لغت فرانسوی Le musée (ترجمه مصر و بیروت) است . ۳ — Bonnat : - نقاش فرانسوي (۱۸۲۳—۱۹۲۲) از اهالی شهر بایون . ٤ — Bayonne: — نام یکی از بلاد فرانسه است . ٥ — Lyon . حاکم نشین ایالت رون که ازنقطه نظر جمعیت و اهمیت سوم شهر فرانسه محسوب است و متجاوز از نصف ملیون جمعیت آن است — لیون در ٥١٢ کیلو متري پاریس واقع است. ٦ — Gênes — نام یکی ازبلاد مهمهٔ ایطالیا که برساحل خلیجی بنام خلیج ژن واقع است. ژن در قرون وسطی پایتخت جمهوري ژن بوده فعلا هم ازبلاد قشنك و تجارتی ایطالیا است وجمعیت آن ۲۳٥ هزار نفر است

باشد بسیار کم بها است . بلی قشنگترین لباسها چون باخطوط زیبای اندام موزون بشری مقایسه شود زشت وبی قیمت است زیرا لباس برای بدن رسیده وقابل تمتع انسان درحکم بدترین تحقیرها وشرم آور ترین ظلمهاست .

گاثتان درحالیکه با کمال بی اعتنائی روی رود خانهٔ کوچه گارانسیر که یخ بسته بود پا گذاشت دردنبالهٔ سخنان خویش میگفت :

این باباگینا ردون واقعاً مجنون نابکاری است که زبان طعن ارباب هنر عهد وثنیت میگشاید و از اعصاریکه خدایان خوب درآن حکمفرما بودند مذمت مینماید وبرعکس ازعهدیکه نقاش وحجاران محتاج باموختن همه چیز بودند تمجید میکند . درصورتیکه حقیقت امر اینست که دیانت مسیحیه دشمن فنون مستظرفه بوده‌است زیرا نمایش وتصویر عریانی را ممنوع ساخته است . صنعت حقیقی عبارت از جلوه وظهور طبیعت است مظهر کامل وعالی طبیعت هم بدن انسانی است واین بدن بدن عریانست نه بدن پوشیده ودرنقاب

باباساریت بزمزمه آمده گفت :

اجازه بدهید توجه بفرمائید یکنوع جمال روحانی و یابعبارة اخری حسن باطنی هست که اززمان فراآنژلیکو تا عهد هیپو لیت فلاندرن (۱) صنعت مسیحی ... گاثتان بدون اینکه حرفهای اورا شنیده باشد با کمال هیجان مثل اینکه سنگهای آن کوچه کهنه یاابرهای پربرفی‌را که روی سرش میگذشت مخاطب خود قرارداده باشد میگفت:

اما موضوع قدما ممکن‌نیست راجع بهمهٔ آنها بیك نحو قضاوت نمود زیرا ابداً بایکدیگر شباهتی ندارند این گینادون کهنه دیوانه بسیار خبط مبحث‌میکند

---

۱ — Hypollyte Flandrin : — نقاش مذهبی فرانسوی‌که در لیون متولد شده ودرشهررم فوت نموده است ( ۱۸۰۹ — ۱۸۶۴م) .

« سیمابو » یکنفر « بیزانطینی [۱] » خراب وناقصی است . «ژیوتو» هوش و فطانت بسیار نشان میدهد بطوریکه میتوان حدس زد استاد بزرگی است ولی قادر باظهار مافی‌الضمیر نیست ومانند اطفال برای تمام اشکالی که میسازد یکقسم سردرست میکند .

قدمای نقاشان ایطالیا چون ایطالیائی‌هستند لطف وبشاشت مخصوصی‌دارند

قدمای ارباب صنعت «ونیز» ذوق مخصوصی دررنك آمیزیهای دلربادارند ولی همهٔ این صنعتگران ماهر طابع اند وچاپ میکنند وکارشان بصنعت تذهیب شبیه‌تراست تاپهنر نقاشی . این « بئاتو آنژلیکو » که تو اسم او را میبری محققا قلب وتخته شستی نقاشی‌اش بیش‌ازآن‌حدیکه بسلیقه من بگنجد حساس‌ولطیف‌است

اما موضوع صنعتکاران فلاماندی بکلی مسئلهٔ دیگری است آنها زبردستند ودراتقان صنعت حکم رنك وروغن‌کاران چینی را دارند . سبك برادران «وان ایك (۲) » فوق‌العاده عالی است باوجود این درتابلوی « پرستش بره (۳) » من قادر بکشف لطائف واسراری که بان ستوده شده‌است نیستم تمام اجزای این تابلو بلاشك کامل است ولی درعین حال همه چیز آن عادی ومتعارفی‌است و

---

۱ — Byzantin ، بیزانطینی یعنی از اهالی بیزانس یا پیرو صنایع بیزانس — وبیزانس نام قدیمی شهر قسطنطنیه‌است‌که امروزه اسلامبول نامیده میشود، مدینهٔ بیزانس‌را اعراب بیزنطیه یابیزنطیوم گفته اند .

۲ — Van Eyck ، — دونام دوبرادرنقاش فلاماندی: « هوبروان ایك » ( ۱۳۶٦ — ۱٤۲٦م ) و« ژان‌وان‌ایك » (۱۳۸۰ — ۱٤٤۰ م) این‌دو برادر ازپیشروان صنعت نقاشی فلاماندی‌هستند .

۳ — L' adoration de l' agneau : موضوع یکی ازتابلوهای‌وان ایك نقاش است — اما پرستش بره یا خروف کنایه ازپرستش عیسی مسیح‌است زیرا بمناسبت بیگناهی وهم بمناسبت اینکه قربانی نوع بشر شده ویرا بره ویا خروف نامیده اند .

چون خالی ازاحساسات است بسیارزشت بنظرمیاید. « مملنك (١) » شاید نقاش مؤثری باشد ولی هرچه میسازد اجسام نحیف ومؤف وناقص‌است وذرزیر لباس های گرانبها وسنگین وبدشکل غداری وقدیساتش بدنهای عریان بسیار زشت و رقت آوری میتوان حدس زد . من از اشخاصی نیستم که چون « روژیه وان درویدن (٢) » خود را « روژه دلا پاستور » نامیده و فرانسوی شده است بر « مملنك » ترجیحش دهم . این « روژیه » یا « روژه » چندان ابله نیست ولی درعوض بسیارمحزن وفجیع است وهمان خشونت وصلابت خطوط الواح‌نقاشی اش دلیل محکمی‌است بربدی اشکالش . واقعاً خبط فاحشی‌است که باوجوددر دسترس داشتن تابلوهای « لئونارد [٣] تی سین (٤) » « کورژ [٥] » و

---

١ — Hans Memling : — نقاش فلاماندی که درحدود سنه ١٤٣٥ میلادی متولد شده ودر ١٤٩٤ فوت شده است — مملنك یکي ازاکابر نقاشان فلاماندي محسوب است .

٢ — Van der Weyder. نقاش فلاماندي‌است‌که نام فرانسویش Roger de la Pasture است (١٤٠٠ — ١٤٦٤ م).

٣ — Léonard de Vinci : نقاش ایطالیائی‌است‌که در « ونسی » در نزدیکي فلورانس متولد شده ودر فرانسه فوت نموده است (١٤٥٢ — ١٥١٩م) — لئونارد که مخصوصا درصنعت نقاشی معروف است وتصاویر بسیار نفیسي ازقبیل « لاژوکوند » وضیافت عیسي و غیره از او باقي مانده است در سایر فنون جمیله هم ازقبیل حجاري معماری وشعر وموسیقی ازاساتیداست ونیز از علمای حکمت طبیعي ومهندسین وفلاسفه وادبا ونویسندگان بشمارا ست. بالجمله‌لئونارد ازبزرگترین زعمای عصرتجدد وازنوابع روزگارا ست.

٤ — Titien — یکی ازاکابر نقاشان ایطالیا واستاد مکتب نقاشی ونیز که در ١٤٧٧ م متولدشده ودر ١٥٧٦ م درسن ٩٩ سالگی بمرض طاعون درشهرونیز درگذشته‌است .

٥ — Corrége — یکي ازاعاظم نقاشان ایطالیائي که نظیر ورقیب رافائیل شمرده شده است (١٤٩٤ — ١٥٣٤ م)

«ولاسکز (۱) » « روبنس » « رامبران » « پوسن [۲] »وپرودهون[۳]» کسی باین اشکال که حکم صور بازیچه اطفال را دارد دل خوش کند . این یکنوع سفاهت وخروج ازخط اعتدال است و بس!... آقای پاتویل کشیش وموریس داسپارویو عقب سرگاثنان وساریت بارامی راه میرفتند آقای پاتویل باآ نکه طبعاً چندان رغبتی نداشت که بااشخاص معمولی درالهیات گفتگو نماید حتی با کشیش ها واصحاب کنیسه هم ازاین مقوله ها حرفی نمیزد دراینموقع لطافت موضوع بحدی وی را مجذوب ساخته بود که بی اختیار باموریس جوان درموضوع مأموریت فرشتگان موکل مشغول صحبت شد ومیگفت که دلیل بر بی سلیقگی دلاکروا است که این صنف از فرشتگان را در جزو تصاویر خود ترسیم نموده‌است . پاتویل برای اینکه در امثال اینگونه موارد که درمواضیع عالیه بحث میکند بهتر موفق بابراز فکر شود جمل و عبارات واستعاراتی از « بوسوه (٤) » حفظ کرده و در طی سخن بکارمیبرد زیرا فوق‌العاده بکهنه پرستی پابند ومقید بود .

مثلا دراینموقع چنین میگفت :

بلی پسرم بلی خداوند ارواح حافظی بر ما گماشته که با عطایا و مواهب آسمانی نزد ما آیند وبامستدعیات و متمنیات مـا بسوی حق رجعت نمایند این است آنچه این ارواح بدان موظفد هرساعتی ازساعات بل هردقیقه ئی ازدقایق

---

۱ — Vélasquez — بزرگترین نقاش مکتب اسپانیولی ویکی از بزرگترین نقاشان دنیادرشهر سوئل ( اسپانول) متولد شده است (۱۵۹۹—۱۶٦۰ م)

۲ — Poussin — یکی ازمشهورترین اساتید نقاشی فرانسه (۱۵۹٤—۱٦٦۵ م) .

۳ — Pru d' Hon — نقاش فرانسوی [ ۱۷۵۸—۱۸۲۳ م ] .

٤ — Bossuet — خطیب مذهبی معروف فرانسوی (۱٦۲۷—۱۷۰٤م) خطب مراثی معروفی ازاو باقی مانده که درزبان فرانسه ازشاهکارهای خطاب مذهبی محسوب است .

برای کمك ونصرت ماکمر بسته اند ومانند حفاظ خستگی ناپذیر و حراس ثقات دائماً نگران احوال مایند.

موریس که درآنموقع احتیاج شدیدی برای بدست‌آوردن مبلغی داشت و در فکر بود که حیله ئی بیندیشد که حس شفقت مادرش را تهییج کند و پولی راکه میخواست‌از اوبگیرد درجواب پاتویل گفت:

البته همینطور است که سرکار میفرمائید.



# فصل ششم

## فصلی که دیده میشود چگونه بابا ساریت بیافتن جواهر نفیسه خود

## (موفق میگردد)

صبح روز بعد مسیوساریت عزم دیدن مسیورنه داسپارویو نموده بدون اینکه برای اخبار در اطاقش را بکوبد وارد شده دست بطرف آسمان بلند کرد وبطوری عصبانی بود که چنددانه موئی که درسرداشت راست ایستاده چشمانش ازوحشت درشت شده بود وبالکنت زبان فاجعه حادثه را بعرض رسانید باینمعنی که گفت یك کتاب خطی بسیار قدیم از « فلاویوس ژوزف (۱) » باشصت مجلد کوچك وبزرگ ویك در گرانبها یعنی کتاب « لوکرس [ ۲ ] » که بعلامات « فیلیپ واندوم [۳] » رئیس دیر فرانسه مزین بوده و یاد داشت هائی بدست « ولتر [٤] » درحواشی ان مرقوم شده است یك کتاب خطی از « خطیب معروف

---

۱ — Flavius Josephe — مورخ یهودی قرن اول مسیحیت مصنف کتاب آثار قدیمهٔ یهود (۳۷ — ۹۵ میلادي)٠

۲ — Lucréce — شاعر لاتینیي که درسنهٔ ۹۵ قبل ازمیلاد درشهررم متولد شده ومصنف اشعاري است که طبیعت اشیاء نامیده میشود ٠ گفته‌اند که وي دریونان نزد زینون رئیس رواقیون تلمذ نموده است — درهرحال ازپیروان فلسفهٔ مادی ابیقور بوده ودرسنهٔ ۵۳ قبل ازمیلاد خودرا کشته است

۳ — Philippe de Vendôme — یکی ازسرکردگان فرانسه (۱۶۵۵ — ۷۲۷ )٠

٤ — Volraire — شاعر ونویسندهٔ فرانسوی که در ۱۶۹٤ درپاریس متولد شده ودر ۱۷۷۸م وفات نموده است ٠ ولتریکی ازحر الفکرترین نویسندگان قرن هیجدهم واز مدافعین بزرك حقوق بشریت بشماراست ٠

ریشار سیمون [۱] «ومکاتیب گاساندی با«گابریل نوده(۲) » که مشتمل ۲۳۸ مکتوب غیر معروف بوده همه از میان رفته است. ایندفعه صاحب کتابخانه بوحشت افتاده بعجله بتالار فلاسفه وکرات رفت ودرآنجا بچشم خود سعة ضایعات کتابخانه را مشاهده نمود که درچندین قفسه قسمتهای بزرگی خالی مانده است لذا بجستجو برآمده همه دولابچه هارا باز کرد ولی جز جاروب وحوله های گرد تکانی و قنادیل ضد حریق چیزی نیافت آتش را بهم زد کولیجهٔ قشنك مسیوساریت را که درجنب مغسل آویزان بود تکان داد ولی چه فایده هرچه بیشتر جستجو کرد کمتر اثری حاصل شد مخصوصاً بخود آمد که فقدان مکاتیب گاساندی چه مصیبت عظمائی است زیرا نصف قرن بود که تمام دنیای علم و ادب ببانك بلند و اصرار طبع و نشر این مکاتیب را تقاضا میکردند ولی مسیوداسپاروپو بجهاتی استدعای عمومی رااجابت نکرده حاضر نشده بود که نه خود باجرای این امر صعب قیام نماید ونه سایرین انجام آنرا محول کنند زیرا دراین مکاتیب نکاتی ملاحظه نموده بود که از رشادت فکری مفرطی حکایت میکرد و بسیاری از مواضیع بحدی وقیحانه آزاد بود که دیانت قرن بیستم قوهٔ تحمل آنرا نداشت لذا احسن شقوقی که اختیار نموده بود این بود که ان اوراق را مسکوت عنه نگذارد درحالیکه شاعر بود که در قبال مملکت خود وعالم تمدن مسؤلیت عظیمی را عهده داراست مسیواسپاروپو بالحن خشنی ازمسیوساریت پرسید :

چطورمواظب نبوده اید که چنین گنج گرانبهائی را ازشما بدزدند؟

---

۵ — Richard Simon — یکی ازخطبا ومفسرین معروف کتب مقدسه که در ۱۶۳۸ میلادی متولدشده ودر ۱۷۱۲ فوت نموده است — ریشار سیمون یکی ازاولین شارحین ومفسرین معقول فرانسه است وقویا مورد معارضهٔ بوسوه بوده است.

۶ — Gabriel Naudè — یکی ازادبای فرانسه که کتابدار ریشلیو ومازارن بوده (۱۶۰۰ — ۱۶۵۳ م)

کتابدار بینوا جواب داد .

اقا میفرمائید چطورمواظب نبوده‌ام که چنین گنج گرانبهائی را ازمن بدزدند بلی هرگاه سینهٔ مرا بشکافند همین سؤال را درصفحهٔ قلبم منقوش خواهند یافت

مسیود اسپارویو بدون اینکه ازاین کلام پر مغز متأثر شود با حال غضب مخلوط بضبط نفسی گفت :

آخر مسیوساریت آیا قرینه ونشانه ئی بدست نیاورده‌اید که از انرو بتوانید پی باثرسارق ببرید ؟ ایا هیچ گمانی یا کمترین حدسی نداری که این قضا یا بچه طریق واقع شده است ؟هیچ ندیده ئی هیچ‌نشنیده ئی هیچ ملاحظه نکرده‌ئی هیچ چیز دستگیرت نشده است ؟ آیا خودت تصدیق میکنی که این مسئله ابداً بعقل درست درنمیاید؟

مسیوساریت درست فکر کن تعمق نما که براین سرقت عجیب و غریبی که زیر چشم خودت واقع شده چه آثاری ممکن است مترتب شود . یکی از چیزهائی که غایت نفاست را برای تاریخ معقولات بشری دارد گم شده استآخر که اورادزدیده است؟ برای چه‌آنرا دزدیده است ؟ برنفع که این سرقت واقعشده است ؟ اشخاصی که آنرابدست آورده اند بدون شك میدانند که ممکن نیست در مملکت فرانسه آنرا آفتابی نمایند البته برای فروش آن بامریکا یابالمان خواهند رفت . آلمان بربدست آوردن اینگونه آثار ادبی بسیار حریص است اگر مکاتیب «گاساندی» یا «گابریل نوده» به برلن برود اگر علمای آلمانی قیام بطبع آن نمایند چه مصیبت وچه فضیحتی که متوجه من نخواهدشد! مسیوساریت آخراین فکرهارا نکرده اید؟ مسیوساریت که بیش از حدتصور خودرا توبیخ وملامت میکرد باحال بهت وشرمندگی ساکت ایستاده بود .

مسیوداسپارویو برتلخی سرزنش ها افزوده میگفت :

حالا هم مسیو ساریت چگونه بدون هیچگونه اقدامی باقی مانده ئی ؟ چرا فکرت را بکار می اندازی بلکه بتوانی این کنوز ثمینه را دوباره بدست آوری ؟ آخر بجنب ، بتکاپو بیا ، تکانی بخود بده ، راه حلی پیدا کن ، موضوع آنقدر اهمیت دارد که بزحمتش بیارزد .

مسیو واسپارو یوپس از همهٔ این سرزنشها نگاه خشکی بساریت انداخته از کتابخانه بیرون رفت .

مسیو ساریت از نو در تمام جاهائی که تا حال شاید صدمرتبه تفتیش کرده بود بجستجوی کتب و نسخ خطی مفقود برامد جاهائی را گشت که ممکن نبود در آنجاها احتمال کتاب پیدا کردن داده شود حتی سطل زغال سنگ را و قطعهٔ چرم کرسی اش را هم رسیدگی کرد بعد چون صدای توپ ظهر بگوشش رسید حسب العاده مثل آلت مکانیکی بیرون رفت در پای پله کان شاگرد قدیمی خود موریس برخورده سلامی بهم رد وبدل کردند ولی ساریت بحالتی بود که مردم واشیاء را مثل آنکه از پس ابرها به بیند میدید .

کتابدار غمزده هنوز درمدخل عمارت بود که موریس ویرا خوانده گفت:

— مسیو ساریت تافراموشم نشده است خوب است بگوئید کتاب کهنه هائی را که در اطاق من ریخته اند بردارند .

ساریت پرسید .

ـ چه کتاب کهنه هائی موریس ؟

موریس جواب داد:

— مسیو ساریت نمیتوانم بگویم کدام کتاب کهنه ها ولی یك مقدار کتب پوسیدهٔ عبری است یا یك پشته کاغذ کهنه ، اسباب زحمت شده است بطوریکه دیگر کسی در اطاق جلو قادر نیست بخود تکانی بدهد .

ساریت دوباره پرسید :

که اینهارا باطاقت آورده است ؟

موریس در جواب گفت ،

چه عرض کنم اطلاعی ندارم ،

موریس این بگفت وبچابکی روبسفره خانه رفت زیرا خبرش داده بودند که ناهار حاضراست مسیوساریت هم رو بعمارت موریس دوان شد بلی موریس راست گفته بود قریب صد مجلد از کتب روی میز کار و کرسی هاوکف اطاق پراکنده بود چون چنین دید بین یکدنیا مسرت وخوف غرق در دریای تحیر و اضطراب در حالیکه از پیدا کردن گنج های مفقود خوشحال واز احتمال دوباره گم کردن آن ترسناك وهراسان بایکعالم حیرت واندهاش مثل طفل شیر خوری که به حیرحیر بیاید آن پیرمرد کتاب پرست دیوانه وار شروع بکشیدن فریاد های دلخراش نمود. بلی حق داشت زیرا چشمش بتورانهای عبری و تلمود های عتیق و نسخه بسیار قدیمی « فلاویوس ژوزف » ومکاتیب گاساندی بهگابریل نود افتاد وازهمه مهمترنفیس ترین در شاهوار یعنی لوکرس مزین بعلائم رئیس دیر فرانسه ویاد داشتهای دست ولتررا دوباره پیدا کرد،

پیرمرد گاهی میخندید گاهی میگریست گاهی این کتب را که بپوست گوساله یاگاو ویارقوق والواح چوبی مزین بمسامیر جلد شده بود میبوسید، هیپولیت خادم آن کتب را بغل بغل بکتابخانه میا ورد و مسیو ساریت از یکطرف بادست لرزانی وباتشریفات واحترام وخضوع مخصوصی انهارابجای خودمیچید،



# فصل هفتم

فصل جالب توجهی که امیدوارم عامه خوانندگان آنرا بپسندند زیرا این فصل باین فریاد دردناك تعبیر میشود. «بکجا میکشانیم ای فکر ؟» در صورتیکه از حقائق مسلمه مقبول نزد عامه و متفق علیه است که فکر کردن امری است مصر وغیرسالم وحکمت واقعی حقیقی عبارت ازآنستکه انسان بهیچ چیز فکر نکند تمام کتب دوباره بتصرف مسیوساریت درامد ولی افسوس که این قران سعادت چندان دوامی نیافت و دولت مستعجل بود. شب بعد بیست مجلد از کتابخانه خارج شد . که ازجملهٔ آنها یکی لوکرس رئیس دیر واندوم بود هفته‌ئی نگذشت که مجلدات عبری ویونانی کتب عهد عتیق وجدید دوباره درعمارت موریس سرجمع شد ماه بعد همه شب علی‌الاستمرار این کتب ازقفسه های خود خارج شده مخفیانه همان راه را پیش میگرفتند بعضی کتب هم اصلا معلوم نبود بکجا می رود .

مسیو رنه داسپارویو چون این سرگذشتهای مبهم ومرموز را استماع نمود اجمالا وبالحنی که ازکراهت خاطر حکایت میکرد بکتابدار خود گفت:

مسیوساریت بدبختم حقیقة این قضایا همه عجیب است عجیب .

چون مسیوساریت چنان اظهار عقیده کرد که برئیس پلیس شکایت کند یا خبرداده شود مسیو داسپارویو فریاد زده گفت ·

مسیو ساریت این چه پیشنهادی است که میکنی ؟ افشای اسرار خانوادگی ! راه انداختن سروصدا ! ... هیچ تعقل نمیکنی ! ... من دشمنان دارم گواینکه ازداشتن دشمنان مفاخره دارم زیرا مستوجب آن بوده ام

آنچه بیش ازهمه چیز مرا مشوش دارد اینستکه درحزب خودم باخشونتی

که بوصف نیاید مورد ملامت خواهم شد . صمیمی ترین اشخاص حزب شاه پرست که سلمنا کاتولیك های خوبی هستند ولی مسیحیهای بسیار بدی میباشند بمن حمله ور خواهند شد ... خلاصه مسیو ساریت من تحت مراقبت ومواظبت عده ئی هستم که جاسوس صفت درکمین منند وشما پیشنهاد میکنید که این معمای مضحك این فاجعهٔ عجیب وغریب این امری را که من وشما هردو دران مورد سخریه ایم بدست روزنامه نویسهای بدجنس بدهم بارك الله پس میخواهید مرا ملعبه ومضحکه قراردهید ؟ . .

درپایان این گفتگو هردو بر آن متفق شدند که تمام قفلهای کتابخانه را تغییر دهند ودراین زمینه درآورد ها کرده یکعده عمله طلبیدند و مدت شش هفته از صبح تاشام بانك چکش وصفیر برما وصریر سوهان بود که ازعمارت داسپارویو بگوش میرسید .

آتشی درتالار فلاسفه وکرات شعله ور بود وبوی روغن داغ دل اهل منزل را بهم میزد . بعوض قفلهای قدیمی ومستعمل قفلهای عجیب و غریب و مشکلی بدرهای تالار وگنجه‌ها زده شد نقسمی‌که جز قفلهای تو درتو ودارای حروف ورموز کلونهای احتیاط تیرهای آهنین زنجیرها وزنك اخبار های کهربائی چیزی دیده نمیشد تمام این نازك کاریها وحشت میاورد زیرا از هر طرف لوحه های قفل بود که میدرخشید واز هر سمت غریو وصریر زبانه ها که گوش را می آزرد برای باز کردن هر تالار وهرگنجه وهرقفسه ئی میبایستی بعددی آشنابود که جزمسیوساریت احدی بر آن وقوف نداشت . کله ساریت ملغات عجیب وغریب واعداد منفصل انباشته شده بطوریکه درایجروف ونوشنجات مرموز واعداد مربع ومکعب ومثلث سرگم شده بود . درصورتیکه خودش قادر به باز کردن درهاوقفسه ها نبود هرروز صبح آنهارا بکلی مفتوح میبافت کتابها هم بهمان حال آشفته گی

وغاوت زدگی وسرقت شدگی باقی بود.

شبی یکنفر آژان پلیس در رود خانهٔ کوچه سر واندونی رسالهٔ ئی تصنیف « سالومن ریناك » (۱) که موضوع آن بحث راجع باتحاد ذات و یکی بودن « برا باس »(۲)و مسیح بودیافت و چون علائم کتابخانهٔ داسپار ویو را برآن دید صاحبش مستور داشت . مسیو رنه داسپار ویو بدون اینکه التفاتی بمسبوق کردن مسیو ساریت بکند بفکر افتاد با یکی از رفقای وکیل عدلیه خود که مورد اطمینان باشد مشاوره کند و شخص مورد اطمینانی که بنظرش رسید مسیو دزوبل مستشار محکمهٔ عدلیه بود که چندین کارهای بزرگرا محاکمه کرده بود . مسیو دزوبل مرد کوچك اندام گرد بسیار سرخ پوست و بسیار کچلی بود بقسمی که سرش از غایت صافی مثل گلوله عاجی بلیارد بنظر میرسید یکروز صبحی دزوبل وارد کتابخانه شد و چنان وانمود کرد که بصفت شخص کتاب دوستی وارد کتابخانه شده است ولی بزودی معلوم شد که ابداً سررشته ئی از کتاب ندارد در حالیکه تمام مجسمه های فلاسفه قدیم ازهرطرف روی کله اش منعکس شده بود انواع واقسام

۱ — Salomon Reinach . — بحاث و مدقق و عالم به آثار عتیقهٔ فرانسوي که در سنهٔ ۱۸۵۸ میلادی متولد شده است .

۲ — Barrabas . — بقسمي که در اناجیل مذکور است موقعی که عیسی را نزد پنطیوس پیلاطس ( Ponce — Pilate ) بردند در همانوقت یکنفر یهودي نام برا باس بواسطهٔ اینکه شورش نموده وقتل نفس کرده بود در حبس بود پنطوس پیلا طوس به یهودیان گفت بمناسبت عید فطر میخواهد یکنفر مقصررا عفو کند آیا اگر مردم بین مسیح وبراباس مخیر شوند کدام یك را اختیار خواهند کرد یهودیان گفتند ما میخواهیم مسیحرا بردار زنی و براباس را آزاد سازی و بدینطریق براباس قاتل و مفسد ازحبس ومجازات نجات یافت در صورتیکه مسیح مظلوم و معصوم بدار رفت — در ادبیات افراد این مسئله برای بیان جهل خلق است که گاهی بحدی کور و نابینا میشوند که براباس را بر مسیح ترجیح میدهند .

سؤالات پرپیچ وخم ازمسیو ساریت نمود و از آنجا که بیگناهی زودتر ازهر چیزی متأثر ومتألم میشود آن بیچاره سخت بوحشت افتاده ازخجلت وسرگردانی سرخ شد وهمین سبب شد که مسیو دزوبل قویا ویرا مورد سوء ظن میدانست وبا آنکه ساریت بیچاره باکمال قوی انکار مینمود او را عامل اختلاس میشمرد چون مختلس اصلی را پیدا کرد فوری درصدد برآمد که همدستان او را پیدا کند . اما درقسمت اینکه بچه دلیل ساریت مرتکب اختلاس بوده است چندان اهمیتی نمیداد زیرا همیشه می‌توان ادلهٔ لازمه پیدا نمود مسیودزوبل پس از این کشفیات بمسیورنه‌داسپاروپو پیشنهادکرد که بواسطهٔ آژان پلیسی باید محرمانه منزل‌را بپائید وگفت .

من امیدوارم « مین یون» را براین‌کار بگمارند زیرامشارالیه نوکرمواظب بسیار محتاطی‌است .

فردای آنروز ازساعت شش صبح مین یون درمقابل منزل داسپاروپو مشغول قدم زدن شد شانه هایشرا بالا زده چند حلقه اززلف اززیر کلاه بیضی خود نمودار ساخته چپ چپ مینگریست درحالیکه حفت سبیلهای گنده سیاهش هم موج میزد . دستها وپاهای غول‌مانندی داشت خلاصه بایك هیئت وهیولائی که ازغایت غرابت فراموش شدنی نیست دائماً قدم میزد وازحد یکی از ستون های بزرك که سرقوچی در آن حجاری شده وزینت منزل «لاسوروپر» محسوب بود گرفته تاتاقهای کوچه گارانسر نزدیك نیم دایره جلو کلیسای سن سولپیس وگنبد معبد مریم عذراء میدان جولانش بود بعدازاین ترتیب دیگر ممکن نبود کسی داخل و خارج منزل اسپاروپو شود مگر آنکه کوچکترین حرکاتش حتی شاید نوایا وافکارش مورد مراقبت باشد . مین یون موجود خارق العادئی بود وطبیعت قوائی بوی عطا کرده بود که ازسایر مردم بضایقه کرده است میتوان

گفت که نه خواب داشت ونه خوراک زیرا هرساعت ازساعات شبانه روز خواه باد باشد خواه باران در مقابل منزل د اسپار ویو دیده میشد وهیچ چیز ممکن نبود ازاشعه نافذهٔ نگاههای او مستور نماند چون مین یون چشم بکسی میدوخت آنشخص چنان میپنداشت که نگاه او باعماق وجودش نفوذ نموده تامغز استخوانش تحت نظر ودرمعرض شهود واقع شده است وچنان تصورمیکردکه نه فقط عریان است بلکه استخوان بندیش هم دیده میشود . این بود اثر یکی ازلحظات مین یون که آنی توقف ننموده دائماً درحرکت بود، دیگر طاقت همه طاق شده زبان به شکایت گشوده بودند . موریس جوان بالحن تهدید آمیزی اخطار میکرد که هرگاه این وضع وترتیب ادامه یابد ومنصل مثل این باشد که عکس وی را برمیدارند ناگزیر خانه پدری را ترک خواهد گفت . مادر وخواهرش برت شاکی بودند که این نگاههای تند فروتنی و عفت روحی آنهارا مجروح میسازد مادموازل «کاپورال» پرستار «لئون داسپارویو» ی کوچك قسمی آزرده خاطر بود که بوصف نمیاید، مسیو رنه داسپارویو خود نیز بتنگ آمده دیگر قادر نبود از آستانه درمنزل بگذرد مگر اینکه کلاه را روی چشمان فرود آورد تا آنکه ازنظر کنجکاو آژان پلیس محفوظ ماند وهردم برباباساریت که سبب و علت همهٔ این مصائب شده است نفرین میکرد، دوستان محارم خانواده از قبیل پاتویل کشیش وعمو گاتئان بسیار کم رفت و آمد میکردند زائرین قطع مراوده نموده بودند کسبه دوتسلیم مال‌التجاره شان تردید داشتند فقط کالسکه های تجارتخانه های بزرك آنهم بزحمت و اشکال جرئت میکردند در مقابل منزل بایستند ولی طبقه ئی که بیش ازهمه رنجیده خاطر بودند خدمه بودند که بواسطهٔ این تفتیش دچار زحمت بسیار شده بودند . پیشخدمت میترسید که در تحت نظر پلیس بعد از ظهرها بزن کفش دوز در موقعیکه تنها نزد خود کارمیکرد ملحق شود وازاین

جهت بستوه آمده ازارباب خود تقاضای استعفای از خدمت داشت او دیل خادمهٔ مادام داسپاوویودیگرحسب المعمول جرئت نمیکرد که پس‌ازخوابیدن خانمش(اوکتاو) را که زیباترین شاگردان کتاب فروش همسایه بود وهمیشه اورا باطاق زیرشیروانی خود میبرد باز هم ببرد و بدین سبب بطوری محزون و عصبانی‌و سریع الهیجان شده بود که در موقعی که زلفگان خانمرا شانه میزد موهایش را می کشید و با وقاحت و بی ادبی با او مکالمه میکرد و بمسیو موریس تمایل بشان میداد . مادام مالگوار آشپز که قریب پنجاه سال از عمرش میگذشت وزن جا افتاده و سنگینی بود دیگر از رفت‌و آمدهای اوگوست شاگرد شراب فروشی کوچهٔ سرواندونی تمتعی نداشت و بعلت آنکه نمیتوانست مفارقت چنان فاسق خونگرمی را که یکعالم حرارت طبیعی بود تحمل نماید دیوانه شد و روزی خرگوش خامی را روی میز ولی نعمت های خود بر سفره نهاد و وقتی اظهار داشت که پاپ خواستگار مزاوجت با او شده است خلاصةالقول دو ماه از این مراقبت و مواظبت که بهر بشری تحمل آن دشوار بود گذشت ولی چه دو ماهی که مخالف با تمام نوامیس معروفهٔ حیات عضوی و کیفیات اصلی زندگی حیوانی بود بالاخره مبین یون آژان چون هیچ امر غیر طبیعی مشاهده نکرد بدون اینکه کلمه ئی اظهار بدارد و یاچشم داشت انعامی داشته باشد تفتیش و مراقبه را قطع نموده دنبال کار خود رفت در تمام این مدت کما فی السابق رقص کتابهای کتابخانه و زیرورو شدن مجلدات با قشنگترین وضع و اسلوب ادامه داشت .

مسیو دزوبل گفت .

ـ بسیار خوب در صورتیکه هیچ چیز وارد و خارج نمیشود پس مرتکب را باید در خود منزل داست .

مسیو دزوبل آن قاضی توانا چنان اندیشید که بدون استنطاق و تفتیش کشف

این جنایت ممکن خواهد شد این بود که در موقع مناسبی نیمهٔ شب کف کتابخانه و پله ها و دهلیز و خیابانی که از کتابخانه روبعمارت موریس میرفت وقسمت مدخل عمارت همه را با گرد طلق پوشانید و علی الصباح یکنفر عکاس مخصوص ادارهٔ پلیس باخود آورد تا بمعیت مسیو رنه داسپارویو و مسیو ساریت آثار و علائم را جمع نماید در باغ بعلت آنکه باد گرد طلق را برده بود چیزی نیافتند در عمارت موریس هم اثری پیدا نشد زیرا بطوریکه موریس اظهار میکرد بتصور آنکه خواسته اند شوخی بدی با او بکنند با جاروب آن گرد سفید را روفته بود در صورتیکه حقیقت مسئله این است که خواسته بودآثاری را که بواسطهٔ اقدام او دبل کلفت مادرش بر گردها پیدا شده محو نماید اما در پله ها و در کتابخانه بفاصله های معین اثر بسیار خفیف پای عریانی را یافتند وچنان بنظر میامد که صاحب آن پا در هوا میسریده است و بفاصله های بسیار طولانی و بانهایت خفت پائی برزمین گذاشته است از همه جهة از این پا پنج اثر دیده میشد که واضح ترین آنها در تالار مجسمه ها و کرات در پای میزی که کتابها روی آن انبوه شده بود مشهود بود عکاس ادارهٔ پلیس چندین صفحهٔ عکاسی از این اثر تعبیه نمود .

مسیو ساریت چنین زمزمه کرد :

ـ سبحان الله این دیگر از هرچه گذشته عجب تر و وحشت آور تر است

مسیو دزوبل هم نتوانست تعجب خود را از اظهار مخفی بدارد .

سه روز بعد شعبهٔ مخصوص اندازه گرفتن اعضاء مختلفهٔ جسد انسانی چند نمونه از عکس ها را از اداره پلیس بر گردانیده پیغام داده بود که آن شعبه سر رشته واطلاعی راجع باین قسم پاندارد وسابقه ئی هم دراداره موجود نیست که بدانوسیله بتوان تشخیص داد که این چه قسم پائی است . مسیورنه داسپارویو بعدازصرف شام این عکس هارا ببرادر خود مسیو گاتتان نشانداد . گاتتان بادقت

عمیقی بانیا نگریسته پس‌ازمدتی سکوت گفت :

البته از اینکه ادارهٔ پلیس از شناختن این پا اظهار بی اطلاعی نموده است نباید تعجب کرد . این پا بایستی پای یکی از خدایان یا پای پهلوانی از پهلوانان قدما باشد خدائی‌که این علامت را منطبع ساخته است یکقسم کف پائی است که کمال وجمال آن برای نژادها واقالیم ما مجهول است انگشتان این پا در نهایت قشنگی است واین پاشنه بحدی زیباست‌که باید گفت پاشنه پای یکی ازخدایانست

مسیو رنه داسپارویو بفریاد درآمده برادر خودرا دیوانه خطاب نمود.

مادام داسپارویو آهی کشیده گفت :

آقا شاعراست.

موریس گفت :

عموجان اگر اتفاق بیفتد‌که این پارا ببینی عاشق آن خواهی شد.

گائتان جواب داد .

همین قصه بسر « ویوان دنون (۱) » که درمصر مصاحب « بوناپارت[۲] » بود آمد باینمعنی که در « طبس[۳] » دریکی ازدخمه های مقابری که اعراب

---

۱ — Vivant Denon : — حکاك فرانسوي که در دورهٔ امپراطوری اول یعني حکومت ناپلیون کبیر مدیر کل موزه های (متاحف) فرانسه بوده است (۱۷٤۷ — ۱۸۲۵) میلادی .

۲ — Napoléon Bonaparte — امپراطور فرانسویان که در ۱۷۶۹ میلادي درشهر آژاکسو درجزیرهٔ کورس متولد شده درمدارس نظامی فرانسه تحصیلات نظامي نموده و پس ازیك‌سلسله فتوحات وموفقیت هاي قشوني رتب و درجات متعددی‌سیر نموده بالاخره در ۱۸۰٤ امپراطور فرانسویان گشته ناپلیون اول نامیده شد وبعدازیك سلسله حروب با اکثر مقاطعات اروپا که درغالبی‌موفق ومنصور بوده در ۱۸۱۵ م درواترلو (بلژیك) مغلوب گردیده بانگلستان پناه آورده وبجزیرهٔ سنت هلن تبعید شده ودر۱۸۲۱م در آن جزیره در اسارت مرده است . ۳ — Thébes : — یکی از بلاد مصر قدیم که یکی ازمعروفترین بلاد قدما و بشهر صدد روازهٔ مشهور بوده است قراء « مدینة ابو » و « لوکسور » برروی خرابه های این شهر واقعند — کشفیات بسیار دراین خرابه‌هاشده و میشود

نبش کرده بودند پای کوچك مومیائی‌شده‌ئی یافت که درکمال زیبائی وقشنگی بود «دنون » باحرارت فائق‌الوصفی بان پا نگریسته باخود چنین فکرمیکرد: «این پا باید پای زن جوانی شاهزاده خانمی لعبت سحاری باشد که هیچ پاپوشی‌حسن شکل وزیبائی آنرا تغییر نداده است » دنون آن پارا مورد استحسان و اعجاب بسیار قرارداده آنرا پرستش نمود ومختصر کلام گرفتار ودلباختهٔ آن پا شد. درتصاویر سفرنامه مصر دنون شکل این پای کوچك مومیائی شده دیده میشود و بدون اینکه جای دوری برویم اگر بابا ساریت میگذاشت کسی یکی از کتابهای اورا ببیند تصویر آن پارا میتوان دریکی ازمجلدات کتابخانه تماشا کرد.

گاهی درنیمه های شب وقتیکه موریس در تختخواب خود بیدار میشد چنان خیال میکرد که صدای ورق زدن اوراقی ازاطاق مجاور بگوشش میرسد ویاچنان می پنداشت که مجلداتی برکف اطاق کشیده میشود

یکروز صبح ساعت پنج درموقعیکه موریس پس ازبد نقشی های یك شب نشینی طولانی ازحوزهٔ قماری برمیگشت دراین اثنکه دردم درعمارت کلیدهـا را درجیب هایش میگشت بانکی واضحاً بگوشش رسید که باآهوزفیر میگفت:

ایدانائی وعلم بکجا میبریم ؟ ای فکر بکجا میکشانیم؟

ولی چون موریس وارد هردواطاق شده کسیرا نیافت با خود گفت که آنچه شنیده طنین گوشی بیش نبوده است.

# فصل هشتم

فصلی که درآن ازعشق سخنی میرود وازاین جهت فصل دلپسندی خواهد بود زیرا قصهٔ بدون عشق مثل جگرکی است که بدون خردل وفلفل خورده شود والبته چیز بیمزه ایست

موریس از هیچ چیز متعجب نمیشد برای فهم دلا ئل اشیا ء طلب و کوششی نداشت ودرعالم صورت و ظواهر راحت وآرام زندگی مینمود و بدون اینکه حقیقت ابدیه را انکارنموده باشد پیروصور باطله واهواء نفسانیه بود.

چون بالعاب ریاضیه وورز شهای سختی که اکثر ابناء زمان معاصر بدان راغبند چندان میلی نداشت من دون شعور درسنت شهوت رانی که از خصایص نژادی وی محسوبست منهمك بود . معروفست که فرانسو یها ظریفترین وپرغنج ودلال ترین اقوام وملل بوده اند وواقعاً مایهٔ تأسف بسیار خواهد بود که این صفت نیك درانها گم شود ، موریس این ظرافت مآبیرا حفظ کرده بود و اگر چه عاشق هیچ زنی نبودولی بسیار میل داشت عشق بورزد وبقول « سن اوگوستن[۱] » دوست داشتن را دوست میداشت پس از آنکه مدتها چنانکه باید شکر نعماء جمال تغییر نا پذیر وبدایع فنون لطیفهٔ مادام دلاور دلیر را سرًا بجا آورده بود چندی هم ازاشفاق ومهربانی های گرم ونرم مغنیه جوانی مسماة به اوسیول بر خورداربود.اخیرابدون اینکه احساس خوشوقتی ولذت مخصوصی نمایدجواب شیطنت کاریها وشهوت پرستیهای مقدماتی اودیل خادمهٔ مادرش را میداد و همچنین تسلیم

---

۱ — Saint Augustin : — معروفترین آبـاء کنیسهٔ لاتینی که تصنیفات اوازقبیل کتاب « مدینةالله » وکتـاب « آقاریر » که درآن خطایا و معاصی جوانی و شرح تقلیب خودرا نگـاشته از معروفترین ومعتبرترین کـتب مذهبی کـاتولیك ها است (۳۵٤ — ٤۳۰ میلادی)

دلباختگی های مقرون باشك مادام بواتیهٔ رعنا شده بود . اما باطناً چنان احساس میکرد که قلبش بسیار خالی است و کسی متصرف آن نیست تا آنکه روز چهارشنبه ئی وارد تالار پذیرائی مادرش شده ویرا بپذیرائی یکعده خانم هائی که اکثر کریه و بی جاذبه بودند مشغول یافت . مجلس مخلوطی بود از پیرمردان و اشخاص بسیار جوان تنها کسیکه از حاضرین این مجمع خصوصی مطمح نظر موریس واقع شد مادام دزوبل بود یعنی زن همان مستشار عدلیه ئی که مسیو رنه داسپارویو عبث او را درموضوع غارت شگفت آور کتابخانه محل مشاوره قرار داده بود از انصاف هم نباید گذشت که موریس حق داشت این خانم جوان مسماة به ژیلبرت را صاحب جمال و دلربا بیابد . گویا ژیلبرت مصنوع ید قدرت ربة النوع جنس زن بود و بس و جز این ربة النوع قوهٔ دیگری دست درکار خلقت او نبوده است از اینجهة همه چیز او الهام و القای میل و شهوت میکرد و هیچ چیزش هیکلا و روحاً جز میل و شهوت احساس دیگری تولید نمی نمود . موریس در تحت تاثیر قانون تجاذبی که مدیر و مدبر اکوان است باین موجود دلکش و فتان نزدیك شد و در ساعت صرف چای بازوی خود را باو عرضه داشت که ویرا بسر میز چای کمك و راهبر شود پس از آنکه ژیلبرت فنجانی چای نوشید موریس باو گفت .

ـ آیا ممکن میشد که ما دونفر باهم کنار بیائیم آیا برای شما ممکن هست ؟

موریس مطابق مقتضیات عصر حاضر باین وضوح حرف میزد و از تعارفات بی مزه احتراز داشت مبادا خانم از شنیدن مغازلات کهنه ئی که جز چیز های مبهم و غیر معلوم چیزی نمی پروراند و بالنتیجه مستلزم هیچ جواب صحیح و صریحی نیست منزعج شود . همین که موقعی بدست آورد که بتواند چند لحظه محرمانه با مادام دزوبل صحبت کند از موقع استفاده نموده تا توانست با ابرام

و سماجت پیشنهاد هائی کرد و از اصرارو خواهش چیزی فروگذار ننمودواما ژیلبرث تاآنجا که حدس زده میشد برای القای میل و شهوت بیشتر و بهتر ساخته شده بود تا احساس میل با وصف این خوب میدانست که سرنوشت او عبارث از دوست داشتن و نرد محبت باختن است این بود که بطیب خاطر و با مسرت سرنوشت خود را پیروی میکرد ، موریس هم بنظر خصوص طرف کرهش نبود و لی البته اگر موریس یتیم میبود بیشتر طرف توجه او واقع میشد زیرا بحکم تجربه میدانست که دلباختگی به پسر عائله با نام و نشانی گـاهی موجب چه زیانهائی است و تا چه حد ممکن است اشتباه شمرده شود ،

موریس برسبیل ختم مقال و اخذ نتیجه گفت :

ـ میل دارید ؟

ژیلبرت چنان وانمود کرد که اصلا گفتهٔ او را نمی فهمد و در حالیکه با دست قطعهٔ کوچك نان قندی را بین لبان آویخته بود باوضع متعجبانه ئی چشمان خود را بموریس دوخته پرسید :

ـ چه میگوئید ؟

موریس گفت .

ـ خود تان خوب میدانید مقصودم چه چیز است ،

مادام دزوبل چشم پائین انداخته قدری چای خورد و جوابی نداد زیرا هنوز عفت و پاکدامنی اش در مقابل وسوسه مغلوب نشده بود ،

معذلك موریس دربین آنکه فنجان خالی را ازدستش میگرفت گفت :

ـ شنبه ساعت پنج نمرهٔ ۱۲۶ کوچهٔ رم (۱) طبقهٔ روی زمین د ر دست راست

---

۱ــ Rue de Rome ؛ ــ نام کوچه ایست در پاریس

زیر طاق سه‌نوبت انگشت بدر کوبید.

مادام دزوبل بامتانت ووقار نظری باین آقازاده انداخته باقدم عزم واراده بحوزهٔ زنان محترمه‌ئی که مسیو «لوفول» عضومجلس شیوخ (سنا) طریق بکار انداختن جعبه های تفریح مصنوعی مستعمرات فلاحتی «سنت ژولین»رابرایشان تشریح میکرد منضم شد.

شنبه بعد موریس دراطاق کوچهٔ رم بانتظار مادام دزوبل نشست ولی عبث منتظر ومعطل بود زیرا ابداً انگشتان ظریفی سه نوبت بدرزیر طاق نکوبید چندانکه موریس بغضب آمده زبان بسب ولعن اوگشوده تا خود اورا بیمعنی و شتر مینامید. بلی چون موریس عبث انتظاری برده وامیدش بیأس مبدل شده بود غیرعادلانه این کلمات را برزبان میراند ولی انصاف اینستکه مادام دزوبل مستوجب این ناسزاها نبود زیرا ابداً وعده‌ئی نداده بود که خلف نموده باشد اماچه میتوان کرد مامردم مفطور برآنیم که اعمال دیگرانرا ازنقطه نظرسرور یادردی که شخصاً ازآن احساس میکنیم قضاوت نمائیم.

پانزده روز از آن محاوره که کنار میز چای بین موریس و مادام دزوبل واقع شده بود گذشت که بار دیگر موریس وارد تالار پذیرائی مادرش شد و قدری هم دیر آمد زیرا موقعیکه اورسید تقریباً نیمساعت از ورود مادام دزوبل گذشته بود موریس چون اورا دید بنحو برودتی سلام نموده دور ازاونشست وچنان تظاهرمینمود که بدقت بسخنان مطرح درآن جمع گوش میدهد.

بانگی رسا ودلکش درتالاربلند بودکه‌میگفت

... دودشمن هم‌آورد قوی پنجه بطوری هردو درعملیات جنگی شایان تمجید بودند که نتیجهٔ جنگ غیرمعلوم و وحشت آور بود. سرتیپ بول که در

صلابت رأی از نوادر شمرده میشد مثل این بود که بزمین کاشته شده باشد ژنرال میلپرتوی که درچابکی حرکات فوق عادت بشری محسوب میشد با سرعتی در اطراف حریف قوی عزم وعنود خود مشغول حرکات مختلفه بود که ناظر را خیره ساخته گیج مینمود.

جنك باخونریزی موحشی ادامه داشت وهمهٔ ماها غمگین بودیم...

گویندهٔ این حرفها ژنرال داسپارویو بود که مناورات عسکریهٔ پائیز رابرای خانمها که ازکثرت هیجان بلرزه آمده بودند حکایت میکرد و با مهارتی که در سخنوری داشت همه را مجذوب ساخته بود. بعد گفتگو را بمقایسهٔ اسلوب جنك فرانسوی وطریقهٔ آلمانی سوق داده خصوصیات هر یکرا شرح میداد و با کمال بیطرفی محاسن هریك ازدوطریقه را تبیین میکرد ازجمله بدون واهمه وتردید اظهارداشت که هریك اردو سبك دارای محسناتی است. و نیز در آن مجمع باحضور بانوان حیرت زده ومتعجب که چنان مضطربانه بسخنان اودلداده بودند که صورتهای عبوسشان بلند وطولانی شده بود گفت که فرانسه وآلمان متساوی‌القوه اند ولی پس از آنکه بتدریج بنحو و اضحتری جزئیات دو طریقه را شرح داد معلوم شد که طریقهٔ فراسوی چابك، زیبا، قوی،بالطف، خوشمزه وسرور بخش است درصورتیکه طریقهٔ آلمانی واضح بود که سنگین وغیرماهرانه ومقرون بجبن است. چون سخن بدینجا کشید صورت خانمها گرد شده وبا تبسم پر از فرحی روشن شد. ژنرال برای اینکه در پایان مقال این امهات و زوجات واخوات وعشیقات را مطمئن البال نماید چنان افادهٔ مرام نمود که وضع وترتیب ما فراسویان طوری است که عند الحاجه میتوانیم طریقهٔ آلمانی را هم بکار برده ازآن استفاده نمائیم درصورتیکه آلمانها قادر بمبادله بمثل یعنی اجرای طریقهٔ فرانسوی نیستند.

صحبت باینجا رسیده بود که مسیو « لو تروك دو روفك » که در آنموقع مشغول تاسیس جمعیة وطنیه بنام ( شمشیر بازی برای همه ) بود و علی قول خودش مقصد از تاسیس آن چنان بود که فرانسه جوان شود و مزیتش بر همه دشمنان آشکار گردد و میگفت که باید اطفالرا از مهد بان جمعیة وارد ساخت از در در آمد و ژنرال را بگوشه ئی برده اورا بریاست افتخاری این جمعیت دعوت نمود . در طی اینمجا ورات موریس چنان وانمود میکرد که ششدانك حواسش متوجه مکالمه ایست که بین عجوزهٔ بسیار شیرینی با لاتیپت کشیش مرشد خانمهای اعضاء جمعیه ( خون مقدس ) دایر بود . خانم عجوزه که چندی بود بواسطهٔ عزا های پی در پی و امراض گوناگون در معرض امتحان و افتتان واقع شده بود میخواست بداند بچه سبب انسان در این دنیا بد بخت است و باین عبارت از جناب لا تیپت کشیش بپرسید :

این بلایا و رزایای آسمانی را که سبب اتلاف نفوس کثیرهٔ بشر است بچه نحو تعلیل میفرمائید ؟ دلیل این همه طاعون و قحطی و سیل و زلزله چیست ؟

لاتیپت با تبسم آسمانی جواب فرمود :

بلی لازمست که حقتعالی گاهگاه خود را بخاطر ما بیاورد ،

از وجنات چنان ظاهر میشد که موریس بسیار مایل باستماع این مجاوره است ولی بعد معلوم شد که مفتون و دلباخته مادام فیلو ـ گراندن شده است این خانم جوان رعنا بودولی طرتاوا وپا کدامنی وسادگی طعم جمالشرا ازمیان برده ومن حیث المجموع بی نمکش ساخته بود زن اسیار پیر و سلیطه وبد گوشتی که در لباس سیاه رنك فقر و بینوائی تکبر و خود پسندی یکی از زنان بزرك عالم سرمایه داری مسیحیت را نشان میداد با آهنکی مکر گفت .

ـ خوب ! سرکار خانم داسپار ویو پس شما هم گرفتار ریهائی داشته اید روز نامه ها سرسته از اختلاس و سرقت هائی که در کتابخانهٔ نفیس مسیو داسپارویو واقع شده چیز هائی نوشته اند مکانیبی دزدیده شده است . . .

مادام داسپار ویو گفت :

ـ سبحان الله ! مگر بناست هرچه روز نامه ها بنویسند قبول کرد ! ...

ـ خوب خانم عزیز عاقبة الامر نفائس خود را یافته اید هرچه عاقبتش بخیر منجر شود خوب است .

مادام داسپار ویو اطمینان داده گفت :

ـ کتابخانه کاملا منظم است و هیچ نقصی ندارد .

مادام دزوبل جوان که علاقهٔ مفرطی نسبت بکتب ابراز میداشت پرسید :

ـ این کتابخانه در طبقهٔ بالائی واقع است . اینطور نیست ؟

مادام داسپار ویو جواب داد که کتابخانه مشتمل برتمام طبقهٔ دوم عمارت است کتب کم بها و بی اهمیت هم در حجرات زیر شیروانی گذاشته شده اند .

مادام دزوبل پرسید .

ـ آیا ممکن است تماشائی بکنم ؟

خانم صاحب خانه در جواب گفت که این آسانترین چیزها است و فی‌الحال پسر خود را خوانده گفت :

ـ موریس برو مراسم تکریم مادام دزوبل را در کتابخانه بجا بیاور .

موریس برخاسته بدون اینکه کلمهٔ ئی برزبان براند درعقب مادام دزوبل بطبقهٔ دوم عمارت بالا رفت . اگرچه ظاهراً چنان نشان میداد که اعتنای مخصوصی ندارد ولی در باطن بسیار خوشوقت بود زیرا شکی نداشت که تظاهر ژیلبرت بمیل دیدن کتابخانه فقط و فقط برای این است که ویرا محرمانه ملاقات کند .

این بود که با آنکه صورة لاابالیانه حرکت میکرد در باطن بخود نوید میداد که چون ایندفعه تجدید مطلع نماید شاید مسؤلش مقرون بنجاح و رستگاری شود

در زیر مجسمه ئی افسانه ئی آلکساندر داسپار وی پیرمرد ضعیفی که حکم شبحی‌را داشت با کمال صمت و سکوت آنها را استقبال نمود این شخص بابا ساریت بود که بارنك و روی پریده و چشمان مجوف و قیافهٔ حاکی از خوف و وحشت که حالت عادی وطبیعیش شده بود نزدیك آنها آمد .

موریس گفت :

مسیوساریت شما بخود زحمت ندهید من کتابخانه را بمادام دزوبل نشان میدهم.

موریس و مادام دزوبل به تالار بزرك که در چهار طرف آن قفسه ها مملو از کتاب بود و روی قفسه ها مجسمه های مفرغی رنك شعرا و فلاسفه و خطبای قدما جای داشت وارد شدند . هرچیز بجای خود و با نظم و ترتیب کاملی بود که کسی خیال نمیکرد هیچوقت خلاف نظمی در کتابخانه واقع شده باشد فقط چیزی که دیده میشد این بود که جائیکه شب گذشته محل نسخهٔ خطی نادری تصنیف « ریشار سیمون » بوده امروز خالی بود و سوراخ سیاهی در آن نقطه مشاهده میشد . مسیو ساریت بارنگی پریده و وجناتی درهم و برهم ساکت صامت در نزدیکی این جفت جوان بارامی راه میرفت .

موریس نگاه عتاب آمیزی به مادام دزوبل نموده گفت

راستی ! شما بامن بی‌لطفی کرده‌اید

خانم باشاره فهماند که کتابدار ممکن است کلام اورا بشنود ولی موریس بالحن اطمینان بخشی گفت :

ـ اعتنائی نداشته باشید این بابا ساریت است که بکلی سفید شده است .

وتکرار نموده گفت :

ـ بلی بامن بی لطفی کرده‌اید، مدتی انتظار شمارا کشیدم نیامدید ، مرا بدبخت کرده اید .

پس از یك لحظه سکوت که درآن بین زفیر محزن وملایم ضیق‌النفس از شعب ریوی باباساریت شنیده میشد موریس باحرارت گفت :

ـ شما تقصیر کارید ،

خانم :

ـ چه تقصیری؟

موریس :

ـ ازاینکه بامن کنار نمیائید.

خانم:

ـ هنوز هم‌درفکر آن هستید ؟

موریس :

ـ البته .

خانم:

پس آنچه گفتید جدی بود.

موریس :

ـ درنهایت درجهٔ جدیت ،

ژیلبرت ازعواطف صادقانه ووفای موریس اطمینان حاصل نموده بغایت متأثرشد از طرفی هم چنان خیال میکرد که بحد کفایت و حتی القوه مقاومت کرده است لذا آنچه را پانزده روز قبل مضایقه نموده بود در اینموقع وعده داد قبول کرد ،

خلاصه آنکه دو دلباخته نزدیك پنجره ئی خزینه در پشت کرهٔ بزرگ

فلکی که روی آن علائم مناطق وصور بروج منقوش بود ودرحالیکه نگاهشان به بروج اسدوسنبله ومیزان دوخته‌شده بود باحضور هزارمجلد تورات ورواروی مصنفات‌آباء یونانی ولاتینی ودرمقابل آثار «هومر(۱)» «اشیل(۲)» «سوفوکل (۳)» «اوری پید (٤)» «هرودت [٥]»

---

۱ — Homére (او میروس): اشهر شعرای یونان که مصنف ایلیاد وادیسه فرض شده شرح حال و مولدش معلوم نیست تا آنجا که بعضي ازمورخین‌حدیث حتي در وجود او تردید کرده آند و برخی قسمتي ازاشعار منسو به باورا از او دانسته و بقیه را از شعرای غیرمعلوم میدانند هفت شهر از بلاد یونان هریك اورا مسوب بخود دانسته اند شاید در ازمیر متولد شده باشد وبنا بر آنچه معروف است این شاعربزرك نا بینا بوده و مثل گدایان ازشهری بشهری میرفته و اشعار خودرا که عبارت‌از ارحوزه ها وافسانه های ملی و دآستان پهلوانان و خدایان بوده میسروده است • هومر پادشاه شعرای قدما محسوب است و تقریباً تمام شعراي یونان وروم بسیار ازأشعار منسوب باو اقتباس و استفاده نموده اند •

۲ -- Eschyle : — یکی ازبزرگترین شعرای یونان و دنیا که بپدر فن ترأژدی یونان ملقب شده است (۳۲۵ — ٤٥٦ قبل از میلاد).

۳—Sophrocle : — شاعربزرك تراژدي نویس یونانی‌که در ٤۹۷ یا ٤۹٥ قبل از میلاد مسیح متولد شده ودر ٤۰٥ قبل از میلاد درآتن فوت کرده است — گفته اند که یکصد و سیزده یا یکصدو بیست و سه تراژدی نوشته ولی بیش ازهفت تراژدی باقي نمانده وهر هفت از شاهکار هاي بزرك محسوب است •

٤ — Euripide : شاعر تراژدی نویس بزرك یوناني (٤۸۰ق — ٤۰٥ یا ٤۰٦ قبل از میلاد) علاوه بر آنکه درشعر از آساتید است در فلسفه وعلوم هم مقام عالي داشته • معروف است که‌کینهٔ مخصوصی نسبت بزنان‌داشته ولی با وصف این دو دفعه زن گرفته است ومعروف است که در مقدونیه سگان اورا بلعید ه‌اند وبعضي نوشته اند که زنان اورا کشته اند — راسین شاعربزرك فرانسوي بسیار سبك اورا تقلید کرده است •

٥—Hérodote— مورخ شهیر یونانی که بلقب «پدرتاریخ» ملقب است—هرودوت مسافرت های بسیار نموده وافسانه هاي بسیاری درطي تواریخ خود از ملل مختلفه ذکرکرده ودرحدود ٤۸٤ قبل‌ازمیلاد متولدشده ودرحدود ٤۲٥ قبل‌ازمیلاد مرده است •

« ثوسیدید (۱) » « سقراط [۲] «افلاطون (۳) » ارسطو[٤]» « دمسطن(٥)» « سیسرون [٦]» «ویرژیل [۷] » « هوراس(۸) » «سنك(۹) » « اپیکتت(۱۰) » از یکدیگر عهدعشق وغرام گرفته روی دهان یکدیگر بوسهٔ طولانی آبداری مبادله نمودند. بعد از این بیاد مادام دزوبل آمد که هنوز چند زیارت دیگر دارد که باید

---

۱ — Thucydide :— بزرگترین مورخین یونانی مصنف «تاریخ جنك پلو پونز» درحدود ٤٦٠ قبل ازمیلاد متولد ودرحدود ۳۹٥ قبل ازمیلاد فوت نموده است.

۲ — Socrate : — حیکم معروف یونانی (۳۹۹ یا ٤۰۰ — ٤٦۸ قبل ازمیلاد)

۳ — Platon :— حکیم معروف یونانی شاگرد سقراط(۳٤۷ — ٤۲۹ قبل ازمیلاد)

٤ — Aristote : — حکیم معروف یونانی (۳۲۲ — ۳۸٤ قبل ازمیلاد )

٥ — Démosthéne : — معروفترین خطبای یونانی ( ۳۲۲ — ۳۸٤ قبل از میلاد) که پادشاه سخن نامیده شده است وشاید بزرگترین خطبای تمام قدما باشد.

٦ — Ciceron : - فصیحترین خطبای روم درسال ۱۰٦ قبل ازمیلاد مسیح متولد شدهٔ ودر ٤۳ قبل ازمیلاد مقتول شده است واز بزرگترین نثر نویسان رومیان قدیم است .

۷ — Virgile — مشهورترین شعرای لاتینی که معاصر وتحت رعایت اوگوست امپراطور روم بوده (۷۰ — ۱۹ قبل ازمیلاد) .

۸ — Horace . — شاعر معروف لاتینی (٦٤ — ۸ قبل ازمیلاد ) معاصر واز دوستان اوگوست است «بوالو» شاعر فرانسوی درشعر بسیار باو تقلید کرده است

۹ — Sénéque . — دوسنك در تاریخ معروفست یکی سنك معروف بادیب که درروم معلم علوم ادبیه بوده ( ٦۱ ق م — ۳۰ بعدازمیلاد). دیگری سنك معروف بفیلسوف که پسر سنك ادیب است ودرروم معلم «نرون» جبار معروف بوده وقتی از نظر نرون افتاده باو امر داده است که رگهای خود را قطع نماید و بعد معفوشد، رگهای اورا و از بسته‌اند وچند سال بعد از این حادثه باحال ضعف وکم خونی زیسته‌است — سنك ازمعاریف فلاسفهٔ رواقیون است.

۱۰ — Epictéte : — یکی از حکمای رواقیون قرن اول مسیحیت که درافروغیا یافریجیا (آسیای صغیر مرکزی ) متولد شده ودرعهد نرون درروم بحال اسارت میزیسته است. — کلمهٔ « اپیکتت» یعنی بنده آسیر واسم اصلی او معلوم نیست .

بجا بیاورد و لازمست زود بچاك بزند زیرا عشق باندازهٔ او را ازخود بیخود نکرده‌بود که ترک نام ونلك گفته باشد موریس ومادام دزونل هنوز قدمی ازسطح سرپله ها فراتر نگذاشته بودند که بانك دلخراشی بگوششان رسید مسیو ساریت را دیدندکه باحال وحشت خیزی رو بپله ها میدود وفریاد میکشد

- آی بگیرید ! آی بگیرید ! دیدمش که میپرد !.. . خود بخود از قفسه فرار کرد ، ، از عمارت گذشت . آی آنجاست ! آی آنجا ست ! از پله ها درکار پائین آمدن است ... نگاه داریدش ... ازدرورود خارج شد.

موریس پرسید .

- که ؟

مسیو ساریت از پنجرهٔ سرپله ها نگاه میکرد و با حال وحشت با خود زمزمه میکرد .

- آی در میان باغ است ! آی داخل عمارت موریس میشود !.. نگاه داریدش !.. نگاه داریدش !

موریس درثانی پرسید.

- آخرکه ؟ بخاطرخدا بگوآخرکه ؟

ساریت فریادکشید .

آی کتاب فلاویوس ژوزفم . نگاه داریدش !

این بگفت وازعقب برزمین افتاده غش‌کرد .

موریس درحالیکه کتابدار بینوارا اززمین بلند میکرد بمادام دزونل گفت.

- درست میبینیدکه دیوانه است

ژیلبرت که کمی رنگش پریده بود گفت مثل اینستکه او هم چیزی در همان خط سیری که بیچاره ساریت نشان میداد دیده است مانند آنکه چیزی

میپریده است . موریس چیزی ندیده بود ولی میتوان گفت که مانند آن بوده که وزش بادی احساس کرده باشد.

موریس مسیوساریت را بین بازوان هیپولیت وزن خادمه که بهوای سر وصدا دویده بودند رهانمود.

سرپیرمرد شکافته شده بود.

زن خادمه گفت :

ـ بسیار خوب است که خون میاید شاید این جراحت سبب باشدکه صدمه بمغزاصابت نکرده باشد .

مادام دزوبل دستمال خودرا برای جلوگیری ازسیلان خون داده ودستور داد با آرنیکا رفاده نمایند.



# (فصل نهم)

فصلی که سر گفتهٔ شاعر پیر یونانی که در هیچ چیز شیرین تر از ربةالنوع « شهوت (۱) زرین نیست » در آن آشکار میشود .

با آنکه شش ماه تمام بود که موریس از مادام دزوبل بر خور دار بود هنوز هم دوستش میداشت بلی راست است که مجبوراً در همان ایام عسلین از یکدیگر جدا شده بودند زیرا از طرفی موریس بواسطهٔ بی پولی مجبور شده بود همراه مادرش بسویس برود و بعد هم در قصر اسپار و یو در عائله زندگی کند و از طرف دیگر ژیلبرت تابستانرا نزد مادر خود در « نیور (۲) » گذرانیده و در فصل پائیز با شوهر در یکی از سواحل کوچك « نور ماندی [۳] » بسر برده بود و در اینمدت بیش از چهار یا پنج مرتبه بوصال یکدیگر نرسیده بودند. پس از آنکه زمستان که فصل عشاقش باید نامید دو اره آنهارا در شهر در زیر خرقهٔ ضخیم غیوم شتا گرد هم جمع آورده بود موریس هفته ئی دو بار درعمارت کوچهٔ رم بوصال دلدار خود نـایل میشد و جز او احدی را هم آغوش خود نمیساخت . واقعاً هیچ زنی تا این اندازه عواطف دائم و مقرون بوفا بوی القا نکرده بود چیزی که مخصوصاً بر لذت مورس میافزود این بود که تصور میکرد مورد محبت و عشق ژیلبرت است و آن دلارام ویرا نمی فرسد نه اینکه بگوئیم قرینهٔ مخصوصی برای این تصور داشت ولی صحیح و طبیعی میشمرد که ژیلبرت

---

۱ — Aphrodite : — ربةالنوع حسن و جمال وعشق وتناسل که به لاتینی « ونوس » نامیده میشده است

۲ — Niort . — نام یکی از بلاد کوچك فرانسه

۳ — Normandie . — یکی از ایالات مملکت فرانسه .

با داشتن او دیگر بکسی دل نبازد . چیزیکه غالب اوقات سبب رنجش موریس میشد این بود که ژیلبرت عادة ویرا مدتی بانتظار میگذاشت و دیر تر از موقع معهود میامد و کم یابیش ولی غالباً دقائق طولانی ویرا چشم بر در میگذاشت.

خلاصه کلام روزی از روز ها شنبه ۳۰ ژانویه از ساعت چهار بعد ازظهر موریس با کمال تدلل و ظرافت لباس خواب گل دوزی شده‌ئی در برکرده از اطاق کوچك سرخ رنك نزدیك آتش سوزانی در انتظار مادام دزوبل نشسته توتون شرقی میکشید و دقائق و ثوانی میشمرد و مثل آنکه خواب ببیند باخود میاندیشید که چون ژیلبرت از در درآید بابوسه های آبدار و اعتناق مخصوص غیر مألوفی ویرا در آغوش کشد چون ربع ساعتی گذشت و از ژیلبرت اثری پیدا نشد جمل عتاب آمیز دوستانه و درشتی درست کرد که بوی القاء نماید و بعد چون ساعتی انتظار بیهوده برد عهد کرد که با تحقیر و برودت ویرا بپذیرد.

بالاخره ژیلبرت ترو تاره و معطر چون غزال رعنائی از در درآمد .

در بین آنکه ژیلبرت پوست سر دست و کیف خود را روی میز میگذاشت و برقع کوچك را در مقابل آینهٔ دولابچه از صورت بر میداشت موریس بتلخی باو گفت .

ـ دیگر لازم نبود زحمت آمدن بخود بدهید .

ژیلبرت بموریس عزیزش اظهار داشت که هیچ وقت تا آن پایه در عمر خود جوش نزده و از هم در نیامده است و معاذیری براشید که موریس همه را باترش روئی‌ولجاجت رد میکرد ولی بمحض اینکه خانم قدری خود را گرفت و ساکت شد موریس لب از ملامت بست و دیگر تمام وجودش اسیر پنجهٔ شهوت و میلی بود که ژیلبرت بوی القاء مینمود .

ژیلبرت که برای دوست داشته شدن و تسخیر مردان آفریده شده بود

خود بخوبی میدانست که برازندگی و زیبندگی آنرا دارد که عریان شده لطافت و رعنائی خودرا مشهود وعیان سازد این بود که بطیب خاطر حجاب لباس ازتن خرق نمود . موریس در ابتدا باحرص و هیجان وصف نشدنی مردیکه طعمه چنگال دیو احتیاج و ضرورت طبیعی باشد یعنی آن ضرورت طبیعی که سیدهٔ بشر و خدایان است ویرا دوست داشت ژیلبرت با آنکه ظاهراً نحیف و ضعیف بود بخوبی درمقابل ضربات ربه‌النوع لابدمنها تاب مقاومت میاورد چون مراحل اولیهٔ جبروضرورت پیموده شد موریس درعشق ورزی طرقیرا اختیار نمود که بیشتر از فاعل مختاری و عامل مایشائی حکایت مینمود باینمعنی که پند های «ونوس [۱]» دانا وروش «اروس (۲)» های خوش قریحه را بکار برد و چنانکه شاخه های رز بدورنیزهٔ (باکانت(۳)) ها میپیچید موریس هم‌اختراعات روح شهوانیرا بقوت طبیعی خود اضافه نمود چون‌دیدکه ژیلبرت ازاین‌عملیات خوشش میاید مداومت داد زیرا فطری عشاق است که مایلند معشوق خود را راضی وقانع نمایند. بالاخره هردوبحال سستی ووارفتگی ملایم ومطبوعی ساکت دربستر افتادند .

پرده ها کشیده شده بود اطاق تاریك هوای گرمی داشت ودر آن فضای مظلم روشنیهای چند قطعه هیزم نیم سوخته دیده‌میشد . بدن وپارچه‌های‌سفید بستر مثل این بود که نورانی وبراق باشند . شیشه‌های قفسه و بخاری چنان

---

۱ — Vénus : — که یونانیان او را Aphrodite منامیده اند ربة النوع جمال و عشق و تناسل و حیات کلی است این ربة النوع زن ولکن خدای آتش و فلزات بوده ولی با مارس رب النوع جنك سروسري داشته و بر جماعتي از خاك نشينان نيز عاشق شده هزار ها دستان معاشقه دارد .

۲ — Eros : — نام یونانی خدای عشق یعنی آمور پسر ونوس .

۳ - Bachantes : - نام دختراني كه مراسم اعياد باكوس ( خداي شراب ) را بجا مياورده‌اند .

بنظر میرسید که پراز انوار سری ومرموزی باشد . ژیلبرت درحالیکه ببالش تکیه کرده وسر خودرا دردست گرفته بود دراین موضوع فکرمیکردکه یکنفرجواهر فروش که مرد ثقة وبسیار باهوشی بود دستبند فوق‌العاده قشنگی که ازمروارید ویاقوت‌کبود ساخته شده وبسیارگرانبهاست باو داده و گفته بود که آن زینت نفیس را که بمفت میفروختند ممکن است ببهای قرص نانی بدست آورد . اما سبب این ارزانی آنکه زن بدکاری درروزبد بختی مجبوربفروش آن شده بجواهر فروش داده است. البته چنین پیش‌آمد ها هر روز میسر نمیشود ونهایت بدبختی خواهدبود که موقع ازدست داده شود.

دربین این فکرها ژیلبرت گفت:

ـ عزیزم میل داری این دستبند را ببینی ؟ اگر خواسته باشی از رفیق جواهرفروشم خواهش‌میکنم که آنرا امانة بمن بسپارد.

گرچه موریس واضحاً ازقبول این پیشنهاد ابا نکرد ولی معلوم بود علاقهٔ مخصوصی‌هم باین دستبند نفیس نشان نمیدهد ودرجواب گفت .

ـ وقتی این خرده جواهرفروشان چیزخوبی بدست میاورند برای‌خود نگاه میدارند ودلشان بحال خانمهای مشتری نسوخته که آنها را در آن ذی نفع سازند بعلاوه امروز بازار جواهر بسیار کساد است وهیچ حساب میشود زیرا همه سرگرم العاب ریاضیه اند وحلی‌وجواهرمخالف ورزش کاریست.

موریس عمداً چنین برخلاف حقیقت گفتگومیکرد زیرا دیری نبود که جبهٔ پوستی بژیلبرت اهداء نموده بود وعجله ئی هم در تقدیم تعارف تازه ئی نداشت .

گرچه موریس را نمیتوان خسیس وبخیل شمرد ولی جلو کیسه را محکم داشت ومواظب خرج بود بعلت آنکه والدینش ماهیانهٔ قابلی باونمیدادند وروز

بروز برمقدار فروضش افزوده میشد دیگرآنکه اگر بنا میشد زود زودمتمنیات حبیبه اش را اجابت نماید بیم آن میرفت که خواهشهای حادتری ایجاد شود خلاصهٔ کلام جلوه ئی راکه این معامله در چشم ژیلبرت کرده بود در نظر موریس نداشت نکتهٔ دیگر اینستکه موریس دلش میخواست درتقدیم هدایاخودبصرافت طبع مقدم باشد وازهمهٔ اینها گذشته چنان پنداشت که اگر در تقدیم تحف و هدایا افراط کند بیم آن خواهد بود که دیگرشخصه مورد حب ژیلبرت نباشد.

مادام دروبل دراین پیش آمد نه تعجبی برایش حاصل شد و نه احساس غضبی نمود زیرا زنی بودپرازلطف واعتدال ومردان راخوبی میشناخت وعقیده‌اش بر آن بود که باید با آنها مماشاة کرد و هم میدانست که غالب مردان بطیب خاطر چیزی بزنان نمیدهند وزن میبایستی هنر وسلوکی داشته‌باشد که آنهارا وادار بچیزدادن بکنند.

ناگهان چراغ برقی از چراغهای کوچه ازدرز پرده ها درخشید و اطاقرا روشن نمود ژیلبرت گفت

ـ ساعت شش ونیم است باید لباس بوشید.

موریس چون متذکر بگذشتن وقت که باید فرار حبران ناپذیر عمرش محسوب داشت شد چنان بهیجان آمد که دو باره همه میلهایش از خواب بیدار شده قوایش تجدید شد ژیلبرت آن ذبیحهٔ سیم‌بدن درختان دربین آنکه‌ناسری بعقب افتاده وچشمانی بیحال وازخود رفته ولبانی نیم باز وحالتی از خود بیخود شده نفسهای بلند میکشید بغتة برجا نشسته ازترس فریادی کشیده گفت :

ـ این چه چیزاست ؟

موریس درحالیکه ویرا دربازوان خویش میفشرد گفت :

ـ آخر درست بایست ،



البته موریس در آن موقع حالی داشت که بسقوط آسمان هم اهمیتی نمیداد ولی ژیلبرت چون آهوی رمیده جستن نموده خود را در فاصلهٔ بین تخت خواب ودیوارانداخته باچشمانی پرازوحشت وخوف انگشت بطرف هیکلی که در یکی اززوایای اطاق بین بخاری ودولابچه آینه دار ظاهر شده بود دراز نموده آنرا نشان میداد. تا انکه دیگر تاب دیدن آن منظره را نیاورده مشرف به بیهوشی شد وصورت خودرا بادودست پنهان نموده



# فصل دهم

## فصلی که ازحیث جرأت وجسارت بمراتب مافوق تصورات «دانت (۱)» و«میلتون [۲]» است

بالاخره موریس سر برگردانیده آن هیکلرا مشاهده نمود وچون او را در حرکت دید اوهم بنوبهٔ خود ترسید ولی ژیلبرت بخود آمده درست مشاهده نمود وچنان پنداشت که آنچه میبیند معشوقه ئی است که حبیبش موریس دراطاق پنهان ساخته است تصورخیانت باین بزرگی چنان ویرا از غیظ وغضب مشتعل ساخت وبطوری از فرط نفرت و اشمئزاز بجوش آورد که برقیبهٔ مفروضه خیره خیره نگریسته فریاد کشید :

---

۱ — Dante Alighieri : — شاعر کبیر ایطالیائی که در شهر فلورانس در سنهٔ ۱۲۶۵ میلادی متولد شده ودر راون در ۱۳۲۱ فوت شده است . دانت پدر شعرا ایطالیا و حتی خالق لغت ایطالیا نامیده شده است کتاب معروف او که از آثار جاوید بشری محسوب میشود کتاب «کمدی آلهي» است که بنام معشوقهٔ خود انشاد نموده است این کتاب که مدت هیجده سال دانت درآن کارکرده است یکي از بزرگترین شاهکارهای دنیا است و مرکب از سه قسم است جهنم برزخ و بهشت که در طی سیر و مشاهدهٔ این عوالم تمام معلومات وعلوم قرون وسطی را در آن گنجانیده است .

۲ — John Milton : — شاعر معروف انگلیزي ازاهالي لندن (۱۶۰۸ـ۱۶۷۴ میلادی) در حکومت کرومول منشي شورای دولتی بوده ودر اواخر عمردرحال فقر و بینوائي و کوری اشعار معروف «بهشت گم شده» را انشاد نمرده وچون خود نابینا شده وده است زن ودخترش مینوشته اند . داستان «بهشت گمشده» یا بهشت ازکف داده‌شده Lost paradise که موضوع آن سقوط آدم ابوالبشر وراندهشدن او از بهشت وعصیان شیطان است یکي از بهترین زاده های فکر بشري واز شاهکارهاي جاوید دنیائي محسوب است وعبارت ازدوازده نشید است که از ۱۶۶۷ تا ۱۶۷۴ یعنی هفت سال میلتوندرآن کارکرده است .

ـ زن .. آنهم یکزن برهنه عریان ؟ .. تو در همان اطاقی که زنانت را بان آوردهٔ مرا هم میپذیری و با آنکه بواسطهٔ ورود من فرصت آنکه لباس بپوشند نکرده اند توبیخم میکنی که چرا در آمده‌ام ! واقعاً سیار وقاحت میخواهد ! یا الله گمشو این رفیقه ات را بیرون کن.. تو اینقدر نمیفهمی که اگر مایل بودی ما هر دو را با هم داشته باشی لامحاله میبایستی قبلا از من بپرسی که آیا این ترتیب مناسب حال من خواهد بود یا نه .

موریس که با چشمانی دریده کورکورانه روی میز کنار تختخواب دنبال طپانچه ئی میگشت که هیچوقت در آنجا وجود نداشته آهسته بگوش ژیلبرت گفت

ـ آخر خفه شو ! این که زن نیست .. ابداً .. دراو دیده نمیشود وچنان خیال میکنم که مرد است .

ـ ژیلبرت دو اره دست روی چشمان گذاشته مانند نعره زد

ـ ای وای مرد ! از کجا مباید ؟ ای د د ! .. آدم کش ! .. ای امان ! ای امان ! موریس یا الله اورا بکش ! یا الله بکش ! .. چراغ ..چراغ را روشن کن .. نه .. نه ! روشن مکن !

ژیلبرت در حالیکه دندانهایش از ترس بهم میخورد در دل خود عهد کرد که اگر ازاین خطر بجهد یك شمع بنذر باکرهٔ مقدسهٔ مریم عذراء روشن کند .

هیکل حرکتی کرد

ژیلبرت فریاد زد

ـ جلو نیائید ! جلو نیائید !

و بدزد گفت که اگر قول بدهد از جای نجنبد حاضر است که آنچه پول و جواهردر روی میز دارد جلو او ببرد

در بین همهٔ شگفتی ها و واهمه ها این فکر برایش آمد که نباید شوهرش

سوء ظنی پیدا کرد کسی دنبال وی انداخته یاشهودی در کمین گذاشته که مراقب احوال او باشند و یا از رئیس پلیس بنام قانون داد خواهی نموده است اینگو نه فکرها سبب شد که در یك طرفة العین واضحاً یك آینده‌ٔ طولانی درد ناکی را از نظر بگذراند و نیز از بام افتادن طشت رسوائی و تحقیر و کناره جوئی رفقا و سخریه و طعن بجا و مورد جامعه همه را بچشم عیان دید زیرا از همه چیز گذشته بسیار مضحك است که کسی خود را بدام بیندازد و طوری رفتار کند که مچش گیر بیفتد خلاصه در آنی طلاقرا در تصور خود مجسم نمود و از میان رفتن نام و نشان و حیثیت خانوادگی را احساس کرد زندگی تلك و پر اندوه برد مادررا بنظر در آورد و بخوبی مشاهده نمود که دیگر درآنجا احدی پیرامون او نخواهد گشت و در پی معاشقه با او نخواهد افتاد زیرا مردان از معاشقه با زنانی که وضع زناشوئی و تأهلشان مورد اطمینان باشد احتراز دارند بعد از همه تصورات درعالم فکر از خود میپرسید آخر همهٔ این بلایا و مصیبت ها برای چه ؟ این بد بختی و ویرانی بچه علت ؟ برای یك خطا و نادانی برای هیچ ۰ مختصر کلام در یك آن ژیلبرت بدبخت در عالم ضمیر و وجدان با ن مضامین با خود حرفهائی زد .

آهنك بسیار شیرین و لطیفی گفت

ــ خانم نترسید .

ژیلبرت قدری اطمینان یافته‌قوبی گرفت و پرسید

ــ شما کیستید؟

بانك جواب داد

من فرشته ئی هستم،

ژیلبرت .

ـ چه میگوئید!

بانك :

ـ من فرشته‌ئی‌هستم . من ملك موكل موریسم .

ژیلبرت :

ـ چطور ! .... ای وای دارم دیوانه میشوم ... نمیفهمم .

موریس هم که بیشتر از ژیلبرت چیزی نفهمیده بعلاوه بسیار بر‌گ غیرتش برخورده بود جامهٔ خواب گلد وزی شدهٔ خود را مرتب نموده از تخت خواب پائین جسته خودی نشانداد بعد لنك كفش سرپائی بدست راست گرفته با هیئتی تهدیدکننده وآهنگی خشن گفت :

ـ شما یکنفر بی ادبی هستید ... خواهش‌دارم ازهمانجائی که آمده‌اید گورتان را گم کنید.

آهنك دلنواز گفت :

ـ موریس داسپارویو خدائیرا که شما خالق خود دانسته پرستش مینمائید برهر یکی از مؤمنین خود فرشتهٔ حافظ موکل نموده که مامور نصیحت و ارائهٔ طریق وحفظ وصیات اواست این عقیدهٔ ثابت همهٔ آباء کنیسه ومبتنی برچندین فقره ازفقرات کتاب مقدس است کنیسهٔ مسیحیت اگرچه مخالفین این عقیده‌را هم تکفیر ننموده ولی برصحت این قضیه متفق‌الرأی است ای موریس شما الان بایکی ازاین فرشتگان یعنی فرشتهٔ حافظ خودتان روبرو هستید. من‌ماموربودم که حافظ بیگناهی شماباشم وعفت شمارا حراست کنم.

موریس درجواب گفت:

ـ آنچه گفتی ممکن‌است ولی‌چیزیکه مسلم ومحقق است اینستکه شما آدم غیرمهذبی هستید زیرا انسان مهذب درموقعیکه .. نمی‌پسندد وارد اطاق‌شود

بعلاوه کار شما چیست؟

بانك گفت:

ـ ای موریس چون ازاین ببعد بایستی در بین مردم مشغول کار باشم لذا باین هیئت که میبینی در آمده ام باینمعنی که لازم شده بشکل مردم درآیم . ارواح آسمانی قادر بر آنند که بشکل محسوسی متشکل گردند تا مشاهده ومحسوس شوند. این شکل فعلی من حقیقت مسلمی است زیرا محسوس است ودردنیاجز صور محسوسه هیچ حقیقتی وجود ندارد.

ژیلبرت که دیگر آرام شده بود موهای خودرا درپیشانی ترتیب میداد،

فرشته دردنبال سخنان خود میگفت :

ـ ارواح آسمانی بمیل خود میتوانند نریا ماده شوند یادرآن واحدذونسلین باشند ولی با وصف این ممکن نیست هردم مطابق میل و بلهوسی تازه ئی خودرا بشکلی جلوه دهند تغییر شکل آنها درتحت قوانین ثابته ایست که شما قادر بفهم آن نیستید این است که من نمیتوانم و نمیخواهم درتحت نظر شما برای تفریح خود یاسرگرمی مثل شما نوجوان مصری که تاریخش درقبری پیدا شد بشکل شیریا ببر یا مگس یا قطعه چوبی درآیم یاچنانکه لوسیوس بمدد مرهم فوتیس جوان(۱) توانست منهم خود را بشکل خری درآورم . حکمت و دانائی من قبلا ساعت ظهورمرا بمردمان معین نموده وهیچ امری ممکن نیست دقیقه‌ئی بتواند آنرامقدم یامؤخرسازد .

موریس که ازسخنان اوسردرنمیاورد برای دومین دفعه پرسید:

آخرالامر بگو ببینم آمده‌ئی چه بکنی ؟

---

۱ ـــ اشاره بقصه « خرطلائي » است که یك قسم افسانه سحر ماندي است و بنا برآنچه معروف است مصنف آن قصه نویسندهٔ یونانی موسوم به Lucius de Patras بوده است .

مادام دزوبل هم باحبیب شفیق هم آوازشده پرسید:

ــ ها راست میگوید ! اینجا چه میکنی؟

قرشته جواب داد :

ــ ایمرد گوش فراده ایزن سخن مرا بشنو ! اینك سری را که سرنوشت دنیـا متوقف برآن است برای شما کشف مینمایم. من برضد آنکسی‌که شما وی را خالق مایری ومالایری دانسته اید قیام نموده درصدد تهیهٔ عصیان فرشتگان‌هستم.

موریس که جوان مذهبی بود تحمل آنرا نداشت که ببیند با اشیاء مقدسه‌شوخی واستهزاء بکنند لذا مختصراً گفت :

ــ شوخی نکنید.

قرشته با آهنك عتاب آمیزی گفت

ــ ای موریس بچه سبب چنان انگاشته ئی که من مزاح‌وسبك باشم وسخنـان بیهوده بسرایم ؟

موریس شانه بالا زده گفت ·

ــ یا الله بس کن ! البته نمی خواهی عصیان ضد [illegible] طری سقف اطاق انداخته جرأت تمام نمودن حمله را نکرد .

اما فرشته سخن ادامه داد ·

ــ آیا هیچ نمیدانی که دیری است ابناء الله عصیـان ورزیده اند و جنك بزرگی هم درآسمان درگرفته است ؟

موریس در حالیکه جورابهایش را می پوشید گفت

ــ بلی چنین است ولی این واقعه سیار قدیمی است .

فرشته حواب داد :

ــ راست است این واقعه قبل ازخلقت دنیااتفاق‌افتاداما از آنوقت تا کنون

ابداً تغییری در اوضاع آسمانی پیدا نشده و بهمان حال قدیم خود باقی است . سرشت فرشته‌گان امروز هم با آنچه در اول بوده فرقی نموده است آنچه را در آنروز عامل شدند امروز هم میتوانند تکرار کنند .

موریس گفت :

ـ خیر ! غیر ممکن است : زیرا برخلاف مذهب است .

اگر شما فرشته میبودید و چنانکه مدعی هستید فرشتهٔ خوبی میبودید هیچگاه بفکر آن نمی افتادید که بخالق خود نافرمانی کنید .

فرشته پاسخ داد .

ـ موریس اشتباه میکنی و آنچه میگوئی مخالف فتوی و گفتهٔ آباء کنیسه است اوریژن (۱) (ادریجانس) در مفاوضات و تعالیم خود چنان میگوید که فرشتگان خوب معصوم از خطا نیستند چندانکه هرروز مرتکب معاصی شوند و مانند مگس از آسمان بر زمین اوفتند شاید لاسمح الله بر آنی که اقوال این پدر عارف بکتب مقدسه را بعلت اینکه از طبقهٔ قدیسین خارج است رفض نمائی فرضاً او را قبول نداشته باشی به باب دوم مکاشفات قدیس یوحنای (۲) انجیلی استشهاد میکنم که فرشتگان

---

۱ — Origene : — یکی از علمای لاهوت و مفسرین و آسد لا لیه نویسان مسیحیت در ۱۸۵ میلادی در شهر اسکندریه متولد شد و در ۲۵۴ میلادی در شهر صور ( سوریا ) بر اثر جراحاتی که در دورهٔ دس جدار باو وارد شده مرده است .

اوریژن یکی از اعاظم مفسرین مسیحیان است و غالباً در تفاسیر خود سعی داشته که دیانت مسیحیه را باطریقهٔ افلاطون توفیق دهد .

۲ — اشاره بآیهٔ ۱ و آیهٔ ۱۲ باب دوم مکاشفهٔ یوحنای انجیلی ( یوحنای حواری یا یوحنای رسول ) و یوحنا یکی از دوازده نفر حواری مسیح و مصنف یکی از اناجیل اربعه و همین مکاشفه است .

افسس (۱) و پرگمس (۲) را چنانکه در این باب مذکور است- بعلت آنکه از کلیساهای خود بقسمی که باید و شاید مواظبت نکرده اند مذمت نموده است بلا شبك خواهی گفت. که منظور قدیس از فرشتگان مذکور در مکاشفات کشیشان این دو شهر است که بمناسبت شغل حفظ و حراست فرشته نامیده شده‌اند این ممکن است و من هم قبول مینمایم ولی ای موریس در مقابل عقاید راسخه و تعالیم ثابتهٔ آنهمه احبار و اساقفه و پاپها که گفته اند فرشتگان متغیر و متحول اند و تقلب آنها از خوبی ببدی ممکن است چه خواهی گفت ؟ این است آنچه « سن ژروم» (۳) در رساله به« داماز (٤) » تصریح و تنصیص مینماید ...

مادام دزوبل گفت :

ـ آقا خواهش میکنم بیرون بروید .

ولی فرشته چنان رشتهٔ سخن خود را داشت که گویا ابدأ نشنید چه گفته شد.

ـ ... سن اوگوستن در فصل سیزدهم کتاب « راجع لدیانات حقیقیه »

---

۱ — Ephèse : — یکی از بلاد یونان قدیم که در ساحل بحر اژه در نزدیکی ازمیر امروز واقع بوده ومعبد دیان آن از جملهٔ عجائب سبعهٔ قدما محسوب میشده است امروز خرابه های بسیاری در آن محل دیده میشود وتاکنون کشفیات بسیاری در آن بعمل آمده .

۲ — Pergame : — پرگمس یا پرغمس : یکی از بلاد قدیمه اسیای صغیر .

۳ — Saint Jerôme : — یکی از کبار آباء کنیسهٔ لاتین درحدود ۳۳۱ میلادی در دالماسي متولد شده و در ٤۲۰ میلادي در بیت لحم مرده است . سن ژروم علاوه بر آنکه از مشاهیر کتاب و استدلالیه نویسان است تورات را بلغت لاتینی ترجمه نموده رسائل تفسیر و تاریخ کنیسه هم نگاشته است .

٤ —Damase I( Saint) : — داماز اول که از جملهٔ قدیسین مذهب کاتولیك است از ۳٦٦ تا ۳۸٤ میلادی پاپ بوده و اوسن ژروم را بترجمهٔ کتاب مقدس بلغت لاتیني مامور نموده است

سن ـ گرگوار (۱) فصل بیست‌وچهارم کتاب « اخلاق » . ایزدی دور (۲) ...
در ثانی خانم گفت :
ـ آقا بگذارید لباسم را بپوشم زیرا عجله دارم .
فرشته :
ـ فصل دوازدهم مجلد اول کتاب « بزرگترین نعمت » . بد (۳) در کتاب « در خصوص ایوب (٤) » ....
خانم :
ـ آقا خواهش دارم ....
فرشته :
ـ فصل هشتم . داماسنوس (٥) فصل‌سوم مجلد ثانی کتاب « راجع بایمان » بعقیدهٔ من اینها از فحول علمائی هستند که اقوالشان عندالکل محل اعتبار و اعتماد است بنا براین موریس دیگرچاره‌ئی ندارد مگر آنکه بخطای خود اقرار

---

۱ — Grégoire : — شانزده نفر از پاپها نام گرگوار داشته‌اند که اولین آنها گرگوار کبیر از ۵۹۰ تا ٦۰٤ میلادی وآخرین آنها گرگوار شانزدهم از ۱۸۳۱ تا ۱۸٤٦ پاپ بوده اند . چهارنفر از این ۱٦ نفر یعنی گرگوار اول ودوم وسوم وهفتم از قدیسین محسوب شد و سن گرگوار نامیده میشوند .
۲ — Ysidore : — چهار ایزی دور در تاریخ کلیسه معروفند اشهر آنها ایزی دور اسقف سویل است ( ٥٦۰ — ٦۳٦ میلادی ) .
۳ — Saint Béde - کشیش و مورخ انگلیسی (٦٧٥ ـ ٧۳٥ میلادی) مصنف تاریخ کلیسه
٤ — yob : — نام یکی از انبیای بنی اسرائیل ( در حدود ۱٥ قرن قبل از میلاد ) ـ کتاب ایوب که حاوی حالات او است یکی از بزرگترین شاهکارهای ادبی یهودیان محسوب است .
٥ — Jean Damascinus : — یکی از قدیسین ائمهٔ کلیسهٔ شرقی در دمشق متولد شده و در حدود ٧٥٤ میلادی وفات کرده است .

نمائی چیزیکه سبب اشتباه تو شده این است که بطبیعت و ماهیت من ناظر نبوده‌ئی که ببینی مانند تمام‌فرشتگـان دیگر طبعاً آزاد و فعال ومتحرکم بلی عقیدهٔ تو این بوده که من فقط و فقط مشمول الطاف و مورد رحمت و سعادات هستم ولی باید دانست که « عزازیل (۱) » کمتر از سایرین مورد سعادت و الطاف نبود معذالك عصیان ورزید •

موریس پرسید .

ـ اما بگو بدانم چرا عصیان میورزی ؟ چرا ؟

پسر نور یعنی فرشته جواب داد :

ـ اشعیا قبل از شما این سؤال را کرده است « ای نیر سحرگـاهی چگونه از آسمانها افتاده ئی وای آنکه طوائف را عاجز گردانیدی بچه نوع بزمین افکنده شده ئی (۲) » ای موریس چیز نفهم ! قبل از خلقت زمانها فرشتگـان بعزم تسلط بر آسمانها قیام نمودند زیباترین ملك مقرب و قشنگترین فرشته ساروفین یعنی شیطان بعلت تکبر عصیان ورزید اما چیزیکه درمن ملهم این میل پسندیده شده که میخواهم خود را آزاد سازم معرفت و علم است • از آنجا که من همیشه نزدیك تو بوده و در منزلیکه یکی از مهم ترین کتابخانه های دنیا در آن واقع

---

۱ ـــ عزازیل نام شیطان است قبل ازعصیان و سقوط • اسم مطابق عزازیل در لغت لاتینی وفرانسوي لوسیفر (Lucifer) است که از دو لغت لاتیني ترکیب شده و معنای آن « حامل النور » است • لوسیفر پس از عصیان و سقوط شیطان نامیده شده است وکلمهٔ « شیطان » معرب کلمهٔ عبري « هاشاطان » است که در عبری بمعناي « دشمن » یا « ضد » میباشد

۲ ـــ کتاب اشعیا آیهٔ ۱۲ باب چهاردهم در تورات دیگري « اي نیر سحرگاهی » چنین ترجمه شده « ای زهرهٔ دختر صبح » ودر لاتینی و فرانسوی همان « لوسیفر » ذکرشده که اسم شیطان است قبل از سقوط و معنای آن « حامل النور » بوده است •

است جاداشته ام ذوق قرائت و عشق تعلم در من پیدا شده است. در مُوآقعیکه تو از اتعاب زندکی پر زحمت و مشقت فرسوده‌شده بخواب عمیق فرو میرفتی من خود را محاط بکتب نموده تحصیل میکردم و در متون آنها تعمق مینمودم گـاهی در تالار بزرك کتابخانه در مقابل تماثیل بزرگان قدما و گهی در آخر باغ دراطاق جنب اطاق تو تعلم میورزیدم.

چون موریس جوان اینحرف را شنید شروع به قاه‌قاه خندیدن کرد و چنان خنده وخوشحالی سرشاری باو غلبه کرد که قادر بضبط خود نبوده بی‌اختیار چندین مشت بمخده زده گفت:

— اوه! اوه! اوه! این توئی که کتابخانهٔ بابا را آنهمه زیر و رو و غارت نموده و این بیچاره ساریت را دیوانه ساخته ئی. لابد میدانی که ساریت بکلی دیوانه شده است.

فرشته گفت:

من درطی اشتغال به پرورش وتقویت عقل ومشاعر عالیهٔ خود اهمیتی باین موجود دانی نداده‌ام وچون او بر آن بود که موانعی برای تحقیقات من بتراشد وکارهای مرا معوق بگذارد لذا بواسطهٔ لجاجتیکه داشت ویرا سیاست کرده‌ام. شبی در فصل زمستان در تالار فلاسفه و کرات کتاب سنکین وزنی را که میکوشید از ایادی غیرمرئی من برباید برسرش کوبیدم اخیراً هم درموقعیکه با بـازوی توانائی که از یك ستون هوای غلیظی ترکیب شده‌بود یك نسخهٔ خطی کتاب فلاویوس ژزف را ربوده بودم بحدی این سفیه ترسید که (برای اینکه از دانت آلیغیری عبارت رشیق ومحکمی استعاره شود میگویم مانند ذئاب به نباح وهیاهو درآمد ومثل آنکه میتی برزمین اوفتد ازپا درآمد) ولی پاداش خوبی یافت زیراشما سرکار خانم برای جلوگیری خون جراحاتش دستمال معطر...

خودتانرا باودادید.

اگر بخاطر داشته باشید این روزی بود که در عقب کرهٔ آسمانی شما و موریس بوسه ئی از لب یکدیگر ربودید .

مادام دزوبل گره بابرو آورده گفت :

ـ آقا ! بشما اجازه نمیدهم که . . .

ولی فی‌الحال خاموش شده باخود اندیشید که موقع موقعی نیست که توقع احترام بسیار داشته باشد .

. فرشته باهمان خون سردی که داشت ادامه بسخن داده میگفت :

ـ من بر آن بودم که اصول و مبانی دین‌راکاملا تحت مداقه درآورد م لذا ابتدا مشغول تحصیل آثار یهود شدم و تمام کتب عبری (۱)را خواندم .

موریس فریاد زد :

ـ چطور ! پس تو عبری هم میدانی !

فرشته جواب داد :

عبری زبان‌وطنی من است در بهشت مدتها جز بعبری بلغت دیگری تکلم نمی نمودیم .

موریس گفت :

ـ اوه ! شما یهودی هستید : درست است من از بی سلیقگی شما میبایستی ملتفت شده باشم .

فرشته بدون ایکه التفاتی بشنیدن این حرف نموده باشد دوباره با آهنگ مطرب خود گفت

---

۱ ــ عبری که خواهر زبان عربی‌محسوب است یکی از السنهٔ اقوام سامیه و زبانی است که یهودیان در ایامیکه استقلال داشته‌اند بدان متکلم بوده‌اند

تمام کتب شرقی عتیق و آثار یونان و روم را تعمق نموده همهٔ آثار الهیون را بهضم برده ام کتب فلاسفه و حکمای طبیعی و علمای هیئت و ترکیبات زمین و علمای علوم طبیعیه همه را زیرو رو کرده ام خلاصه مقال آنکه : دانسته ام تفکر کرده ام و بالنتیجه دین و عقیده را از دست داده ام .

موریس سرا سیمه گفت :

- چطور ؟ شما بخدا معتقد نیستید ؟

فرشته جواب داد :

- بخدا عقیده دارم زیرا وجود من فرع بر وجود اوست اگر او وجود نداشته باشد من هم جزو عدم محسوب خواهم بود . عقیدهٔ من بخدا مثل عقیدهٔ « سیلن (۱) ها » و مناد (۲) ها است به « دیو نیزوس (۳) » دلیل من هم شبیه

---

۱ — Siléne : — پدر دایهٔ باکوس خدای شراب که بنا بر آنچه دراساطیر یونان مذکوراست مسخره ومقلد مجمع خدایان ( آلمپ )بوده وقوهٔ پیشگوئی واخباراز مغیبات داشته است در حال مستی اسرار ورموزی از او کشف مشده است ویرژیل شاعر بزرگ لاتینی « اصل دنیا » را از قول سیلن نقل میکند و میگوید که در حال مستی کشف این اسرار رانموده است

۲ — Ménades : — که رومیها ( Bacchantes ) مینامیده اند : دخترانی که تشریفات اعیاد دیونیزوس (باکوس ) خدای شراب را بعمل میاورده‌اند .

۳ — Dionysoa : — نام یونانی باکوس ( Bacchus ) خدای شراب است. دیو نیزوس پسر ژوپیتر رب الارباب و سمله است - قبل ازآنکه بدنیا بیاید مادرش باتش صاعقه‌ئی سوخته دیونیزوس چند ماه درران ژوپیتر بوده تا در روزي که برای تولدش تقدیر شده است بدنیا آمده است نمف هااورا بار آورده‌اند بعدها باکوس کشت تاك را آموخته رب النوع شراب شده است - در اساطیر مذکور است که در جنك بین ژوپیتر وغولان دیونیزوس بسیار بپدرخود کمك کرده است.

با دله آنها است . من بخدای یهودیان و مسیحیان معتقدم ولی منکر این هستم که اودنیا را خلق نموده باشد بلکه چنان میدانم که منتها کار او ترتیب جزء حقیری از دنیا بوده و آنچه را که وی بدان دست زده است علامت عدم پیش بینی و سلیقهٔ خشن و بدوی در آن هویدا است من عقیده ندارم که این خدای یهودیان و مسیحیان ابدی لایتناهی باشد زیرا تصور موجودی که زماناً ومکاناً غیر متناهی باشد بکلی غلط و بی معنی است بر عکس عقیده ام این است که او محدود و حتی بسیار هم محدود است تصور نمیکنم که او فرد و لا شریك له باشد حتی خودش هم مدتهای بسیار طولانی چنین عقیده ئی درباره خود نداشت و در ابتدا خود شخصاً مشرك بود بعدها تکبر ذاتی خودش از یکطرف و تملق های پرستندگانش از طرف دیگر سبب شد که موحد گردید . افکارش بسیار بدون نظام و خالی از سیاق است بسیار کمتر از آنچه بتصور آید توانا است مختصر کلام برای اینکه چیزی نا گفته نماند باید دانست که آنچه را یهودیان و مسیحیان خدا پنداشته اندبسیار کوچکتر از آن است که خدا نامیده شود بلکه یك عقل فعال نادان وبیهوده ئی بیش نیست . اشخاصی که چون من طبیعت و فطرت او را میشناسند او را یالداباأوت مینامند .

موریس :

ـ چه میگوئید ؟

فرشته :

ـ یالداباأوت .

موریس :

ـ این دیگر یعنی چه یالداباأوت ؟

فرشته :

ـ بشما گفتم این یکی از عقول عاله است که شما در عالم کوری ونادانی خود اورا خدای یگانه انگاشته‌پرستش مینمائید ،

موریس :

ـ شما دیوانه اید و صلاح نمیدانم که از این قبیل یاوه سرائی ها بپاتویل کشیش بنمائید ،

فرشته جواب داد :

ـ موریس عزیز من همچو انتظاری ندارم که بر اعماق ظلمات غلیظهٔ فکرشما فائق آیم ،

فقط بدانید که من برآنم که با یالدا با اوت بجنگم وامیدم است که بروی غلبه بیابم ،

موریس گفت :

بدانیدکه موفق نخواهید شد •

فرشته پاسخ داد :

ـ شیطان عرش او را بلرزه در آورد وچندی فتح و فیروزی مبهمی هم نصیبش گردید .

موریس :

ـ اسم شما چیست؟

فرشته:

ـــدربین فرشتگان وقدیسین آبدیل نامیده میشوم ودربین مردمزمین آرکاد

موریس:

خوب آرکاد بینوایم ازاینکه میبینم بچنین راه بدی افتاده ئی بسیار متأسفم . اماحالا راستش را بگو به‌اینست که همهٔ ماهارادست انداخته اید زیرا اگر میکفتی

که برای خاطر زن مهروئی آسمان را ترک گفته ئی ممکن بود قبول کنم چرا که عشق انسانرا وادار بارتکاب بزرگترین حماقت ها میکند اما هیچوقت ممکن نیست قبول کنم که چون توئی که مواجهة خدارا دیده‌ئی بعد درکتاب کهنه‌های باباساوریت حقیقت را یافته باشی. نه این مسئله هیچوقت بسرمن فرو نمیرود !

فرشته درجواب گفت :

موریس عزیزم شیطان‌هم باخداوند روبرو بود بااینحال ازخدمت واطاعت او سرپیچید اماراجع بنوع حقیقتی که ممکنست درکتب بدست آورد حقیقتی است که بوسیلهٔ آن گاهی میتوان فهمید که « اشیاء بچه وضع نیستند » بدون اینکه هیچوقت بتوان « اشیاه چطور هستند » را کشف نمود ، همین حقیقت ضعیف حقیر کافی است که برمن ثابت ومدلل دارد نه کسیرا که کورکورانه باو عقیده داشتم قابل اعتقاد نیست ونوع بشر و فرشتگان باکاذیب یالدابا اوت فریب خورده اند .

موریس گفت :

ـــ یالدا بااوتی درکار نیست خدا است یاالله آرکاد . حرکتی بخود بده باین دیوانگی‌ها پشت پا بزن این کفریات را دور بینداز ازتجسد وآدمیت بدرآ ودوباره روح خالص مجرد شو وشغل ملك موکل بودن را ازسر بگیر بوظائف خود عمل نما منهم بشرط آنکه دوباره دیده نشوی از تقصیر تو درمیگذرم ،

فرشته گفت:

ـــ موریس دلم میخواهد تورا خشنود سازم زیرا چون قلبم ضعیف است نسبت بتو یکقسم شفقتی در خود احساس مینمایم ولی تقدیر برآن رفته است که ازاین ببعد کشش قلبم بطرف موجوداتی باشدکه قابل تفکروسعی وعملند ،

مادام دزوبل گفت :

— مسیو آرکاد خواهش میکنم بیرون بروید ازاینکه با این پیرهن کوتاه بین دومرد هستم بسیار درزحمتم زیرا تصدیق بفرمائیدکه معتاد باین وضع و حال نیستم.

# فصل یازدهم

فصلی که در آن مشاهده میشود که فرشته بعد ازآنکه بوامانده های یکنفر که خود کشی کرده بود ملبس شد چگونه موریس جوانرا ترك نموده ویرا از حافظ آسمانی خود محروم داشت.

ژیلبرت خودرا درروی تخت خواب جمع نموده ولی زانو های صاف و عاج مانندش درتاریکی اززیر پیرهن کوتاه ونازك میدرخشید بازوان را بطوری صلیب وار برسینه چسبانیده که پستانهایش پوشیده شده بود وجز شانه های چاق و گرد وموهای انقری که باشفتگی تمام درهم بود چیزی دیده نمیشد.

فرشته درجواب خانم گفت:

— خانم خاطرجمع باشید حالت حاضرشما بطوریکه اظهار میدارید صعب و مخطرنیست زیراشما بین دومرد نیستید بلکه درمقابل یك مرد ویك فرشته واقعید.

ژیلبرت بدقت چشم بارکاد دوخته درآن تاریکی دقیق شده بود ودرحالیکه ازبعضی علائم مبهم ولی قابل توجه مضطرب بود پرسید:

— آقا آیا یقیناً شما فرشته هستید؟

فرشته ازخانم خواهش کرد که شکی درآن نداشته باشد واطلاعات دقیقی راجع باصل خود بیان نمود که مجمل آن اینست:

ـ طبقات ارواح آسمانی عبارت از سه سلسله اند که هر سلسله دارای نه صف است.

سلسله اول عبارتند از ملائکه ساروفین [۱] کروبیان (۲) و ملائکه عرش حملة

---

۱ — ساروف ساروفین ساروفیم سرافیان.

۲ ـ کروب کروبون کروبیان.

سلسلهٔ دوم عبارتند از : ملائکه انوار قاهره فضائل (۱) و ملائکه مظاهر قدرت
سلسلهٔ سوم عبارتند از : امرا سادات ملائکه ملائکهٔ مقربین و فرشتگان عادی من یکی از فرشتگان صف نهم سلسلهٔ سوم هستم .

مادام دزوبل که هنوز دلائل متعددی برای عدم تصدیق داشت یکی از آن ادله را بیان نموده گفت :

ـ شما که بال ندارید ،

فرشته جواب داد :

ـ مگر ضروری است که بال داشته باشم ؟ آیا مکلفم که حتماً بفرشتگان ظروف آب مقدس کنیسه ها شبیه باشم ؟ رسولان آسمانی همیشه این پاروهای پری را که بموزونی امواج هوائی را درهم می شکافند و شمابال مینامید بردوش نمی کشند ، کروبیان میتوانند عدیم الاجنحة باشند ، دو ملك سیار حسن المنظر و جمیل که درحالیکه تا صبح یکدسته شرقی اطراف خانه را محاصره کرده بودند شب پرددغه ئی دو خانهٔ لوط بروز آوردند (۲) ابداً بال نداشتند ، بلی آن دو فرشته کاملا شبیه بمردمان بودند و پاهایشان بگرد راه آلوده شده بود باندازه ئی که آن نبی عظیم با دست خلوص و ایمان آنها را شستوشو داد ، خانم شما مدلل و مبرهن میسازم که برحسب علم تعمیر اشکال و تنوع حیوانی که قوانین

---

۱ — Vertus —: قوت هم ترجمه شده (مرقس باب ۵ ـ آیه ۳۰ ولوقا باب ٦ آیه ۱۹)

۲ — اشاره بباب نوزدهم سفر تکوین که میگوید دوفرشته واردسدوم شدند و بخانه لوط درآمدند ومردان شهر سدوم خانه را احاطه کرده آندوفرشته را میطلبیدند و لوط برای اسکات مردم گفت دودختر دارم که آنهارا میدهم هرچه بپسندید باآنها بکنید ولی متعرض این دومرد ( دوفرشته ) نشوید بالجمله مردم قبول ننموده کور شدند و هنگام طلوع آفتاب خداوند گوگرد و آتش برسدوم بارانید .

آن بواسطهٔ «لامارك» (۱) و «داروِن» (۲) کشف شده است بالهای مرغان متدرجاً در چار پایان یعنی دواب ذوات اربع قوائم بدو قائمهٔ جلو و دربوزینه ها بدو بازو مبدل شده است و شاید بخاطر موریس مانده باشد که میس کات دایهٔ انگلیزی که آنقدر خوشش میاید بدر مقعد وی بکوبد بر اثر یك حالت و راثتی اجدادی بسیار جالب توجهی بازوهائی داشت که بی نهایت شبیه ببالهای کوچك مرغ پرکنده شده ئی بود . این است که باید گفت موجودی که در آن واحد هم صاحب بازو است و هم بالدار موجود عجیب الخلقه ایست و مربوط بعلم غرائب المخلوقات است . در بهشت کرو بیانی داریم که بشکل نره گاوان بالدارند ولی این قبیل اشکال را باید از جملهٔ اختراعات ثقیل و دل بهم زن خدائی دانست که از فنون مستظرفه سررشته ئی ندارد . اگرچه این راست است و باید

---

۱ — Lamarck : — یکی از علمای معروف طبیعیات واز مفاخر علمی فرانسه که در ابتدای حیات در سلك نظامیان بوده بعد بواسطه جراحتي شغل نظام را ترك گفته به تحصیل علم طب پرداخته است و علاوه بر طب در سایر شعب علوم حیاتی تحقیقات بسیار کرده و مدتي درعلوم مذکوره تدریس نموده است — لامارك یکي از مؤسسین مبحث نشوء و ارتقاء موجودات حیه بشمار است ( ۱۷٤٤ — ۱۸۲۹ ) وطریقه او Lamarckisme ( لامارکیزم ) نامیده میشود .

۲ — Charles Robert Darwin : — یکی از علمای بزرك علوم طبیعیه و علوم حیاتی ویکي از بزرگترین نوابغ علمي قرن نوزدهم در ۱۸۰۹ در انگلستان متولد شده و در ۱۸۸۲ وفات کرده است مصنف کتاب « اصل انواع بطریق انتخاب طبیعی » ویك سلسله کتب ورسائل دیگر که مبنای آن مشاهدات و تجربیات علمی بیشمار است و مؤسس طریقهٔ علمی است که طریقهٔ « تغییر انواع » یاتکامل Transformisme یا داروینیزم ( Darwinisme ) نامیده میشود .

صدیق نمود که مجسمه های فتح و ظفر معبد «آ تنـا (۱) » « نیکه » (۲) که
رقلهٔ « آکرو پل (۳) » شهر آتن (٤) منصوب است با آنکه هم بازو دارند وهم
ال قشنك و ظریفند بهم چنین صحیح است که مجسمهٔ فتح « برسیا (۵) » که
زوان باز اجنحهٔ طولانی بردو طرف اندام قویش قرار گرفته زیبا است ولی
ن قبیل آثار فقط از جملهٔ معجزات کلهٔ یونانیان است که بخلق عجائب المخلوقات
حسن التناسب قادر بوده اند بلی یونانیان هیچ وقت برغلط نمیرفتند . معاصرین
متاخرین اند که همیشه راه خطا می پیمایند .

مادام دزوبل گفت .

ـ بعد از اینهمه تفاصیل شما بیك روح خالص شباهت ندارید .

فرشته جواب داد :

ـ ولی خانم با وصف این اگر فرض شود که هیچوقت روح خالصی وجود
اشته باشد من یکی از آن ارواح مجرده هستم سرکار خانم که تعمید یافته اید

---

۱ — Athéna . — خدای یونانی حکمت و عقل و فنون وجنك که رومی هامیزو
مینامیده اند — شهر آتن بنام ربة النوع است.

۲ — Nika یا Nikè : — نام یونانی خدای فتح

۳ — Acropole . — مرکب ازدوکلمه یونانی Akros یعنی مرتفع و Polis یعنی شهر
اکروپولیس یعنی شهر مرتفع مقصود قسمت مرتفع شهر های یونانی است که قلاع و حصون
شهر در روی آن واقع بوده است اکروپل شهر آتن که مشهورترین اکروپل ها است
روی صخره ئی بارتفاع ۵۰ متر واقع بوده و معابد و ابنیهٔ بلند بر قلهٔ آن بنا شده است.

٤ — Athénes . — پایتخت یونان قدیم و یونان فعلی .

۵ — Brescia ؛ — نام یکی از بلاد ایطالیا در مقاطعهٔ لومباردی .

حق شك و تردید ندارید چندین نفر از آباء کنیسه از قبیل « سن ژوستن (۱)» و « ترتولین (۲) » « و اوریژن » و « کلمان (۳) اسکندریه ئی » چنین گفته اند که فرشتگان روح مجرد نیستند بلکه دارای جسدی هستند که از مادهٔ لطیفی ساخته شده است . سن اوگوستن معتقداست که ملائکه جسم نورانی دارندواین عقیدهمورد قبول کنیسه واقع نشده است بنا براین من روح هستم . اما باید دانست که روح چیست و ماده کدام است ؟ سابقاً روح و ماده را مثل اینکه دو شیئی متضاد باشند متمایز از یکدیگر دانسته در مقابل یکدیگر ذکر میکردند ولی امروز علم بشری شما متمایل برآن است که این دو را دووجهه مختلف شیئی واحد بداند و چنان تعلیم میدهد که کل ما فی‌الکون یعنی همه چیز از مادهٔ اطری (کرهٔ اثیر) یا هواء الاصفی خارج شده و بان برمیگردد و تنها حرکت جوهریه ذرات است که امواج آسمانی را باحجار و معادن مبدل ساخته است و اجزاء لایتجزای منتشره دراین فضای لایتناهی بواسطهٔ اختلاف سرعت مدار است که تمام موارد اجسام دنیای محسوس را تشکیل داده اند .

ولی مادام دزوبل باین حرفها گوش نمیداد و فقط یك فکر بود که شش دانك حواس او را مشغول ساخته بود وعاقبة الامر برای اینکه‌دلش خالی شود پرسید '

---

۱ — Saint Justin le martyr : — فیلسوف و استدلالیه نویس مسیحی که در حدود ۱۶۵ میلادی در روم شهید شده است .

۲ — Tertullien : — یکی از علما و مجتهدین کلیسا در قرطاجنه متولد شده (۱۶۰ — ۲٤۰ میلادی) یکی از فحول نویسندگان و استدلالیه نویسان مسیحیت محسوب است .

۳ — Saint Clément d' Alexandrie : — از مجتهدین و علمای مسیحیان (در حدود ۲۲۰ میلادی مرده) معلم أوریژن و از استدلالیه نویسان بزرك قرن سوم میلادی بوده است .

ـ از چه وقت شما اینجا هستید ؟

فرشته جواب داد :

ـ من با موریس وارد اینجا شده ام .

ژیلبرت سری تکان داد گفت :

ـ درست ! پس حالا خوب شد !

ولی فرشته با بشاشت وجه آسمانی در دنبالهٔ سخنان گفت

ـ آنچه در عالم دیده میشود عبارت از دوائرو اهلیلج و خطوط هذلولی است و همان قوانینی که مدبر اجرام سماویه است براین ذرهٔ غبار هم حاکم است اگر حرکات اولیه یعنی حرکات غریزی مادهٔ اولیه منظور باشد جسد من روح است ولی بطوریکه مشاهده مینمائید این روح بواسطهٔ تغییر وزن و نسق عناصر مفردهٔ خود میتواند بحالت مادهٔ در آید .

فرشته این بگفت و در کرسی برروی جوراب های مادام دزوبل بنشست .

ساعت دیواری زنك زد .

ژیلبرت فریاد زد :

ـ ای وای ! ساعت هفت است ! خدایا بشوهرم چه جواب خواهم داد ! او خیال میکند که من حالا در چای خانهٔ کوچه « ریولی (۱) » هستم . امشب در منزل لاوردلیر ها باید شام بخوریم . مسیو آرکاد زود بیرون بروید زیرا باید لباس بپوشم . یك دقیقه هم زیاده براین وقت ندارم .

فرشته در جواب گفت که اطاعت اوامر سرکار مادام دزوبل را از فرائض میشمارد ولی با این وضع عریانی ممکن نیست خود را آفتابی کند یعنی نتواند بدون لباس خارج شود بعد گفت

---

۱ — Rue de Rivoli : — نام یکی از کوچه های معروف و معتبر شهر پاریس است .

ـ اگر بی لباس بکوچه بروم ملتی را به عادات پوسیدهٔ خود در صورتیکه هیچوقت بفکر تحقیق اساس این عادات نیفتاده اند علاقه مند است آزرده خواهم ساخت بلی این است پایه و مایهٔ اخلاق و عادات . سابقاً فرشتگانی که چون من عصیان میور زیدند باشکال غریبهٔ مضحکه بمسیحیان ظاهر میشدند یعنی سیاه و شاخ دار و پشم آلود با دمی بسیار دراز وپاهائی متشعب و گــاهی با صورت انسانی که در پشت آنها واقع بود جلوه‌گر میشدند و این سفاهت و بلاهت محض است! . . . این فرشتگـــان باین شکل و هیئت مورد سخریهٔ صاحبان ذوق واقع شده جز پیره زنان و اطفال خردسال کسی از آنها نمیترسید و موفق بانجام هیچ کاری نمیشدند .

مادام دزوبل انصاف داده گفت :

ـ صحیح است با این شکل نمیتواند بیرون برود .

موریس جامهٔ خواب وکفش های سرپائی خودرا بطرف رسول آسمانی انداخت از آنجا که این جامه وکفش برای شهرلباس حساب نمیشد ژیلبرت اکیداً بموریس امرکرد که برای خرید لباس بیرون برود . موریس گفت خوب است خود آرکاد نزد دربان رفته از او لباس بطلبد اما ژیلبرت با کمال تشدد ویرا ازاین رأی باطل منصرف نموده گفت که دربانهارا در جریان چنان امری وارد نمودن نوعی از بی احتیاطی وجنون است ونهیب زده بموریس خطاب نمود:

ـ چطور! میخواهی که دربانهاهم بدانندکه . . . .

ژیلبرت باانگشت بفرشته اشاره‌نموده صحبت را ناتمام گذاشت.

موریس جوان درجستجوی لباس بیرون رفت .

ژیلبرت که دیگر بیش‌ازاین نمیتوانست درنگ نماید وهرگاه بیشتر دررفتن

تأخیر مینمود ممکن بود رسوائی حاصل شود چراغ را روشن نموده در مقابل فرشته شروع بلباس پوشیدن کرد وخالی ازدغدغه هم لباس میپوشید زیرا زنی بود که میتوانست خودرا بمقتضیات موقع ومقام آشنا سازد والبته بخوبی میفهمید که با چنین پیش آمدهای غیرمنتظری که سبب اختلاط زمین وآسمان شده وانقلاب فائق الوصفی ایجاب نموده جائزاست که اوهم خط نسخ بردفتر حیا وعفت بکشد از طرفی هم ازعرض اندام خود خجلتی نداشت وبخوبی میدانست که قشنگ ورعنا ساخته شده واسافل دلکش وزیبائی دارد. از آنجائیکه فرشته بواسطهٔ متانتی که داشت ازپوشیدن لباس خواب موریس امتناع ورزیده وبحال عریانی خود باقی بود ژیلبرت در روشنائی چراغها خواهی نخواهی چشمش بچیزهائی افتاد که ویرا دراین عقیده «که فرشتگان من جمیع الوجوه بمردان شبیه اند» محکم ساخت ودانستکه آنچه حدس زده صحیح وبا اساس بوده است این بود که ازفرط کنجکاوی دلش میخواست بداند که آیا آنچه را بچشم میبیند حقیقت دارد یا وهم است لذا از پسر نور پرسید : نه اینستکه فرشتگان هم چون بوزینگانند که برای عشق ورزی بزنان تنها نقصشان نداشتن پول است وبس

آرکاد جواب داد :

— صحیح است ژیلبرت فرشتگان میتوانند بردختران زمینی عاشق شوند وصریح کتاب مقدس است که درفصل ششم سفرتکوین میفرماید. «وواقع شد هنگامیکه آدمیان آغاز زیاد شدن برروی زمین نمودند وازبرای ایشان دختران زائیده شدند اینکه فرزندان خدا دختران انسان را دیدند که خوش منظرند پس بجهة خویشتن ازهرچه که اختیار کردند بزنی گرفتند».

ناگهان ژیلبرت شروع بنوحه سرائی نمود :

—خدایا چطور لباسم را که ازعقب بسته میشود دگمه کنم.

موقعیکه موریس باطاق برگشت فرشته را دیدکه بزانودرآمده بند کفش آن زن زانیه‌را میبندد.

ژیلبرت پوست سردستی وکیفش را ازروی میز برداشته گفت :

— چیزی فراموش نکردم ؟ نه . . . شب بخیر مسیو ارکاد شب بخیر موریس ها ! راستی این روزرا درخاطر نگاه خواهم داشت.

ژیلبرت این بگفت وچون خواب وخیالی ازچشم پنهان شد .

موریس یك بسته لباس کهنه جلوفرشته ریخته گفت:

ـ بگیرید .

موریس ازپشت شیشه‌های دکان سمساری کوچه‌ئی درروی بساط یکمقدار لباس کهنهٔ جل مانندی را که باچندین سرنا واسباب اماله مخلوط بود دیده وآن لباسهای واماندهٔ بیچاره ئی‌را که بسیاه ملبس بوده وگویا ازخجالت خودرا کشته است به نوزده فرانك خریده بود. فرشته باابهت وعظمت طبیعی که داشت آن لباسهارا دربرکرد وچون براندام او پوشیده شد گوئیا لطف فوق‌العاده‌ئی‌یافت.

فرشته روبدر روان شد.

موریس باوگفت :

— بنابراین کار ازکار گذشته است ومرا ترك می کنید ؟ ازآن میترسم که روزی براین بی‌حزمی خود باکمال تأسف غصه بخورید

فرشته درجواب گفت .

— خداحافظ موریس گذشته گذشته است ودیگر نباید بعقب بنگرم.

موریس باهستگی پنج لیره دردست فرشته گذاشته گفت :

خداحافظ آرکاد

ولی همان دقیقه ئی که فرشته درکار خارج شدن ازدر بود وجز حرکت

باشهٔ پایش چیزی ازاو درآستانه دیده نمیشد موریس اورا خوانده گفت·

آرکاد ! ...... فراموشم شد بپرسم ! .... من دیگر ملك موکل و حافظ ندارم !

فرشته گفت

— بلی موریس صحیح است دیگرملك حافظ نداری ،

موریس گفت·

— خوب درایصورت من‌چه خواهم‌شد؟ ... انسان محتاج بملك حافظ‌است بگو به بینم آیا مشکلات عظیمه پیش نخواهد آمد ؟ کسی که فرشتهٔ پاسبان نداشته باشد در مخاطره نیست ؟

فرشته در جواب گفت :

ـ موریس قبل از آنکه جوابی بگویم از شما میپرسم که دلتان میخواهد بموجب عقاید شما که وقتی هم عقاید خود من بوده یعنی موافق تعالیم کنیسه و مذهب کاتولیك جواب بدهم یا بر حسب فلسفهٔ طبیعی ،

موریس گفت ·

ـ من بفلسفه طبیعی شما میخندم ، مطابق مذهبی که بان معتقد و عامام و دلم میخواهد در آن زندگی نموده در آن هم بمیرم بمن جواب بده ،

فرشته گفت ·

ـ بسیار خوب موریس عزیزم ! فقدان ملك حافظ ممکن است شما را از بعضی تأییدات روحانیه و الطاف آسمانی محروم بگذارد ، آنچه در این موضوع میگویم عقیدهٔ ثابت کنیسه است البته شما بی ظهیر و مددکار و بدون قوت قلب و تأیید خواهید ماند در صورتیکه تابحال ببرکت‌این چیزهابطریق‌نجات راهبر و مهتدی بوده اید و یقین است که در آینده کمتر بر اجتناب از معاصی قادر خواهید

بود گوایکه تا کنون هم قدرت سیا ی در این موضوع دیده نشده است خلاصة القول درجنبۀ روحانیت خالی از قوت و سرور خواهید بود . دیگر خدا حافظ موریس چون مادام دزوبل را به بینید خواهش میکنیم مرا هم بیادش بیاورید .

موریس گفت

ـ دیگر میروید ؟

فرشته جواب داد :

ـ خدا حافظ .

آرکاد از نظر دور شد و موریس متفکرانه در کرسی وسیعی فرو رفته مدتی سر را بین دو دست گرفته برجای ماند .



# ( فصل دوازدهم )

فصلی که حاوی سرگذشت فرشته موسوم به « میرار » است و دیده میشود که این فرشته در موقعیکه حامل تأییدات و تسلیت های آسمانی برای محلهٔ « شانزلیزه » (۱) پاریس بوده پس از دیدن مغنیه ئی مسماه به « بوشوت » چگونه عاشق و دلباختهٔ او شده است .

آرکاد پس از خروج از اطاق موریس براه افتاده از کوچه های پر ازمه زردفام که اشعهٔ زرد و سفید در آن پیدا بود و نفسهای اسبان چون دود بنظر میرسید و چراغهای اتومبیل ها مانند برق فرار از جلو چشم میگذشت عبور نمود و دربین امواج سیاه پیاده ها که لاینقطع در حرکت بودند مخلوط بجمعیت شده از شمال بجنوب شهر رفت تا بخیابان های کم جمعیت ساحل چپ رودخانه « سن (۲) » رسید در نزدیکی دیوار هـای قدیمی « پور روایال (۳) » دکان خوراك پزی کوچکی است که هرشب از بین شیشه های آلوده به بخار نور

---

۱ — Champs Elysées : — که اصلا از اصطلاحات اساطیری یونان وروم است و مقصود از آن جائی بوده که در آخرت برای ارواح نیکوکاران قائل بوده‌اند ( تقریبا بهشت سایر ملل ) اما محلهٔ خیابان‌شانزلیزه وگردشگاهپاریس است که بین طاق نصرت « اتوال » ومیدان معروف به « کنکورد » است و شاید قشنگترین خیابانهای پاریس باشد.

۲ — La Seine : نام رودخانه ایست که‌هشتصد کیلو متر طول آن استودرطي‌سير خود از شهر پاریس گذشته بالاخره بین شهر «هاور» و«هونفلور» بدریای‌مانش‌میریزد

۳ — Port — Royal : نام دیر رهبانه‌ئي که تا ۱۷۹۰ میلادی در پاریس دائر بوده بعد موقوف شده است بعضی از قسمت های آن مؤسسه که باقی مانده فعلا مریضخانهٔ بلگی است وخیابان جلو آن خیابان پورروایال نامیده میشود .

کم رنگی بکوچه میأندازد در آنجا آرکاد پا سست کرده داخل تالار این مطعم شد و بوهای چرب و گرمی را که بغایت برای مبتلایان بسر ماو گرسنگی مطبوع است استشمام نمود و چون باطراف نگریست با یك نظر عدهٔئی «نیهیلیست (۱)» روس وهرج و مرج طلبان ایطالیائی و جماعتی از مهاجرین و متامرین و فتنه جویان و یاغیان ممالك مختلفه را در آنجا یافت و نیز پیرمردانی دید که سرهای زیبائی داشتند و گیسوان و ریش چون برفشان حکم سیل و آبشاری را داشت که از صخرهٔئی منحدر باشد و جوانانی که بـا صلابت عزوبت و غرور جوانی نگـاه های غم انگیز و غضبناکی داشتند و بااحداق کم رنك پر از حلاوت فائق الوصفی و جناتشان از دردو رنج بسیاری حکایت میکرد .

در گوشه ئی دوزن روس را دید که یکی بغایت جمیله و دیگری بی نهایت قبیح المنظر بود ولی هردو متساویاً نسبت بقبح و جمال بی اعتنا بودند . آرکاد که دنبال گم گشته ئی میگشت یعنی در جستجوی فرشتگان بود چون کسی از آنانرا در مطعم نیافت در سر میز مرمری که خالی مانده بود تنها نشست

فرشتگان درتحت‌اثر گرسنگی مثل حیوانات زمینی‌غذا میخورندوخوراکشان بواسطهٔ تاثیر حرارت هاضمه تغییر شکل یافته جزو خمیرهٔ آسمانی آنها میشود چنانکه در توراة مذکور است که ابراهیم سه فرشته را در زیر درختان بلوط

---

۱ — Nihilise یعنی پیرو نی هیلیسم Nihilısme — لغت نی هیلیسم مشتق ازکلمهٔ لاتینی «Nihil » است که معنی آن هیچ و عدم است .

اما طریقهٔ نی هیلیسم که ابتدا درروسیه نشو و نمایافت براینده که تمام تشکیلات‌اجتماعی تعلی دنیارا اعم از دیات وسیاست واصول اجتماعی ومدنی و اخلاق وعادات آنچه هست باید برهم زد واز ریشه بر انداخت ودر مقابل طرح تازهٔئی هم نشان نمیدهند که پس‌از بر انداختن تشکیلات فعلیه چه تشبثات ثابته قطعی باید اتخاذ کرد .

مصری(۱) مشاهده نموده فی‌الحال نانهای قندی که بدست ساره (۲) خمیر شده بود بایك گوساله تمام و مقداری، کره وشیر برای آنان فرستاد و آن فرشتگان از آن تناول نمودند و نیز مذکور است که چون دو فرشته بمنزل لوط وارد شدند لوط(۳) مقداری نان فطیر پخت که آندوملك خوردند ارکاد از پیش خدمت چرکینی یك قطعه گوشت خشن که حکم چرم را داشت خریده خورد ودرین بیاد ایام خوش بیکاری واستراحت و مطالعات پر که حالا بان پشت پا زده است افتاد و متذکر شد که عهده‌دار چه امر سنگین طاقت فرسائی شده چه اتعاب وزحماتی را متحمل گردیده چه مخاطراتی برای خود تهیه دیده است این بود که روحاً افسرده شده قلبش مکدر گشت .

تازه غذای مختصر خودرا تمام کرده بود که دید جوان ظاهراً فقیری که بالنسبه نازکی ملبس بود وارد تالار شده نگاهی بهمه میزها انداخته رو باو آمده نام آندیل اورا خوانده وسلام داد این جوان خودش هم فرشته واز ارواح آسمانی بود

آرکاد برادر آسمانی خودرا بهمان نامی که سابقاً در آسمان بان نامیده میشد یعنی باسم میرار خوانده جواب گفت

— من بخوبی میدانستم که تو بسراغ من خواهی آمد .

ولی میرار که یکی از ملائکهٔ مقربین بود پس از آنکه ترك خدمت حقتعالی گفته بود دیگر یادش در آسمان از اذهان فراموش شده بود و در زمین خود را تئوفیل لله مینامید و برای امرار معاش روزها باطفال خردسال درس

---

۱ — باب هیجدهم سفر تکوین ۲ — Sara یا Sarah : زن حضرت ابراهیم و مادر اسحق — بشرحی که در تورات مذکور است ساره سالها عقیم بود وکنیز مصری خود هاجررا بشوهر داد وازوی اسمعیل بوجود آمد بعدها در پیری آبستن شده اسحق‌را آورد وبرهاجر و فرزندش اسماعیل حسد بیوررزید و بالاخره ابراهیم را مجبور کرد که هاجر و اسماعیل‌را طرد نماید . ۳ — باب نوزدهم سفر تکوین .

موسیقی میداد و شبها در میخانه های اطراف شهر و یولون میزد ،

تئوفیل گفت :

ـ آبدیل عزیزم این توئی عجبا بالاخره بار دیگر در این دنیای پرغم و اندوه باهم مجتمع شدیم ... واقعاً خوشوقتم که تورا می‌بینم ولی دل پردردی دارم زیرا معاشمان در این دنیا بسیار سخت است .

ارکاد گفت :

ـ رفیق سرگونی بپایان خواهد رسید من نقشه های بزرگی اندیشیده ام میخواهم تورا هم مسبوق ساخته شریك مساعی خود کنم .

آنگاه آرکاد فرشتهٔ نگهبان موریس جوان دو قهوهٔ سفارش داده شروع بکشف اسرار و اظهار نقشه های خود کرد و بتفصیل بیان نمود که بواسطهٔ بودن در زمین بچه نحو مشغول تحقیقات علمیه ئی که نادراً ارواح آسمانی پیرامون آن هستند شده و در علوم لاهوت و مباحث تکوین مخلوقات تعمق و تدبر نموده منظومات فلکی و فرضیات علمی راجع بماده و عقاید جدیده راجع به تغییر و گم شدن قوه را تحصیل کرده است ، پس از این تفاصیل گفت بعد از تحصیل طبیعت دیدم که تعالیم سید مخدوممان خداوند کاملا و دائماً متضاد و مخالف با حقیقت واقع است .

این رب حریص بتمجید و تسبیح که مدتها معبود من بوده حالا در نظرم حکم یکنفر مستبد غبی خرف بی رحمی‌را دارد . این است که ویرا انکار و سب نموده در آن آرزو میسوزم که بمخاصمه با او قیام نمایم نقشه‌ئی که طرح نموده‌ام این‌است که عصیان فرشتگان راتجدید کنم خلاصهٔ کلام میلم جنك و آرزویم فتح است .

پس‌از آن درتعقیب این سخنان گفت :

چیزی که دانستن آن مهم است این است که مقدار قوای خود وقوای دشمن

را بدانیم ٠

وبطریق استعلام پرسید که آیا دشمنان یالدا باأوت در زمین بسیار وصاحب قوت اند تئوفیل نگاه متعجبانه‌ئی به‌برادر خود انداخت‌ومثل‌اینکه حرفهائی که‌باو گفته شده‌است نفهمیده باشد در جواب گفت :

هموطن عزیز من‌دعوت ترا بعنوان اینکه دعوت دوست قدیمی است‌اجابت کردم ولی نمیدانم چه انتظاری ازمن داری میترسم کمك بتو بکلی از عهدهٔ من‌خارج باشد من سیاست‌سرم نمیشود وداعیهٔ مصلح بودن ندارم مجملا من مانند توروح‌عاصی حرالفکر انقلاب طلبی نیستم بلکه دراعماق قلب نسبت بخالق خودوفا دارم من‌هنوز خداوند را اگرچه دیگر خدمتش نمی نمایم ولی پرستش میکنم وهر وقت بیاد روز هائی که خودرا بابالهایم پوشیده‌وبا یکدسته از اطفال نور یعنی فرشتگان دیگر چرخی ازنور درحول کرسی مهیمن خداوند تشکیل میدادیم میافتم گریه‌ام میگیرد عشق و تنها همین عشق ننگین است که مرا از خداجدا ساخته و برآنم داشت که آسمان را برای خاطر دختری از دختران مردم بدرود بگویم . بلی چکنم این دختر که در قهوه خانه ها در زمرهٔ نوازندگان آواز میخواند صاحب جمال و دلربا بود .

بعد از این صحبت ها هردو بپاخاسته بیرون رفتند آرکاد بهمراهی تئوفیل که در انتهای دیگرشهر درگوشهٔ خیابان « روشه شوار [۱] » و کوچهٔ « ستین کرك(۲) » منزل داشت روان شد دربین آنکه از کوچه های خلوت میگذشتند میرا ر آن عاشق دلباختهٔ مغنیه سوز و گداز عشق و درد بیدرمان خودرا برای آرکاد حکایت کرد .

دو سال از سقوط میرار میگذشت و این قصیه بطور ناگهانی واقع شده بود

---

۱ — Rochechouart ٠ نام خیابانی از خیابانهای پاریس .

۲ — Rue de Steinkerque : اسم یکی از کوچه های پاریس .

میرار یکی از فرشتگان طبقهٔ هشتم سلسلهٔ سوم بود و شغلش انزال رحمت بر مؤمنینی بود که هنوز در مملکت فرانسه و مخصوصاً در بین صاحب منصبان عالی قشون برو بحر زیادند .

میرار خود باین عبارت نقل میکرد .

ـ شبی در فصل تابستان برای تقسیم تسلیت و تأیید و افاضهٔ نعمت استقامت در دین و اعطای مرك مقرون بحسن عاقبت دربین نفوس مختلفه ازمؤمنین محلهٔ « اتوال [۱] » از آسمان فرود میامدم چشمانم باآنکه بانوار ازلیه معتاد است از دیدن گلهای اتشینی که در شانزلیزه کاشته شده خیره شد چهلچراغ های بزرك که در زیر اشجار در مدخل قهوه خانه ها و مطاعم نصب شده بود برك درختان سبز را چنان روشن ودرخشان ساخته بودکه چون یکپارچهٔ زمرد بنظر میاید اکالیل طولانی‌که چراغهای کوچکی درآن روشن بود وحکم رشته های نورانی مروارید را داشت طارمی دوائری را که درهوای آزاد ترتیب شده بود احاطه نموده بود وجمعیت زیادی ازمرد وزن درحول بساط موسیقی طرب انگیزی که نغمات آن درهم و برهم بگوش من میرسید جمع شده بودند شب گرمی بود بالهای من هم درکار خسته شدن بودند لذا دریکی از طرب گاهها فرود آمدم و بطور غیر مرئی در بین مستمعین نشستم لحظهٔئی بیش نگذشت که زنی‌روی‌صحنه ظاهرشد این زن بلباس کوتاه زر دوزی شدهٔئی ملبس بود انعکاس انوار چراغهائیکه در جلو صحنهٔ تئاتر بقطار بود رنگی که صورتشرا پوشانیده بود مانع ازآن بودکه جزنگاه وتبسمی چیز دیگر ازصورتش دیده‌شود بدن وحرکاتش نرم وشهوت انگیزبود باری شروع بخواندن

---

۱ — Le quartier de l'Etoile نام یکی از محله های معروف ونشنك پارس که خیابان شانزلزه یکی از خیابانهای آن و چندین خیابان معروف دیگر درآن‌محله واقع است

ورقصیدن نمود اماچه خواندن وچه رقصیدنی . . . . بلی من همیشه دوستدار موسیقی ورقص بوده ام ولی آهنك جانسوز وحرکات پرپیچ‌وخم این لعبت طناز مرا بعالم انقلاب واضطراب غیرمعلومی انداخت چندانکه رنك‌ازرویم پریدخجل شدم مثل این بود که پرده‌ئی جلوچشمانم کشیده شده باشد زبان درکامم‌خشك شد ودیگرقادر بر حرکت نبودم.

آنگاه تئوفیل با ناله وآه شرح داد که چگونه گرفتار ودلباختهٔ این زن شده بخاطر اودیگر باسمان عروج ننمود وبشکل مردی درآمده بحیات زمینی مأنوس شد زیرا در کتاب است « انگاه فرزندان خدا دیدند که دختران مردمان خوش منظرند (۱)» .

تئوفیل باآنکه فرشتهٔ ساقط شده‌ئی بود وعصمت ذاتی وبصیرت الهی خود را از کف داده بود ولی هنوز هم صفای روحش بحال خود باقی بود القصه پس ازتجسد بالباس کهنه هائی که از بساط کهنه فروش یهودی دزدید خودرا ملبس نموده بسراغ معشوقه‌ئی که نامش بوشوت بود ودرمحلهٔ « من مارتر [۲] » منزل محقری داشت رفته خودرا بپاهای وی انداخته زبان براز ونیاز گشود وبا عجز ولابه چنین اظهارداشت که اوقابل پرستش‌است لحنش دلرباست واومجنون آسا عاشق وگرفتار وی است چندانکه برای خاطر او پشت پا بخانواده ووطن‌خودزده است ونیز به بوشوت گفت که اوخود نیز موسیقی دان‌است ولی مسکین ومحتاج نان شب‌است. بوشوت برحوانی وساده‌لوحی وبینوائی وعشق او دلش سوخته بااو نان داد لباس داد وبنوبه خود ویرا دوست داشت.

بعد ازدوندگیهای طولانی وپرزحمت بالاخره موفق شد که در چند جا

---

۱ — باب ششم سفر تکوین .

۲ — Montmartre : — نام محله ای در پاریس .

دروس آواز خواندن بدهد ومختصر پولی جمع کند وبدون اینکه دیناری برای خود نگاهدارد پولی راکه جمع مینمود بالتمام بمعشوقه‌اش میداد ازاینوقت دیگربوشوت مهرومحبت خودرا قطع نمود واز اینکه عایدی ودر آمد تئوفیل کم بود وی را تحقیرمینمود وهردم بی اعتنائی وخستگی وتنفرخودرا باو آشکارمیساخت‌هزاران سرزنش میکرد مسخره ها مینمود ناسزاها میگفت ولی باهمهٔ اینها نگاهداریش‌هم میکرد زیرا باسایرین بدتراز اینها زندگی‌نموده ازطرفی هم بجنگهای خانگی معتاد شده بود بعلاوه زندگی بیرونش ازآنجاکه زندگی زن وحیات آوازه خوان بود بسیار پرزحمت وخسته‌کننده وسخت بود اماتئوفیل درسهم خود مثل شب اول اورا دوست میداشت ورنج میکشید .

پس‌ازاین صحبتها تئوفیل ببرادر آسمانی خودگفت :

- بوشوت زیاد کارمیکند اینستکه باین اندازه تنگ حوصله شده است ولی یقین دارم که باطناً مرا دوست میدارد امیدوارم درآتیه بتوانم بیشتر وبهتروسائل راحتی اورا تهیه نمایم بعد شرح مبسوطی نقل کرد که مشغول ترتیب اوپرتی است که آنرا دریکی ازتئاترهای پاریس نمایش دهد و کتابچه آن اوپرت راشاعر جوانی باوداده است وموضوع آن تاریخ « آلین ملکهٔ گولکوند [۱] » است که ازیکی ازقصص قرن هیجدهم اقتباس شده‌است .

آنگاه تئوفیل گفت:

- تغنیات بسیاری در آن میگنجانم من با قلب خود انغام موسیقی میسازم زیرا قلبم سرچشمهٔ خشک نشدنی نغمات دلکش است . بدبختانه امروز فقط

---

۱ — Aline Reine de Golconde ؛ — افسانه‌ئی که در ۱۷۶۱ بقلم مارکی دبوفلر فرانسوی نوشته شده واین افسانه موضوع چندین اوپرا شده است ازجمله بوالودر ۱۸۰۴ اوپرائی‌در آن خصوص نوشته‌است .

اسالیب عالمانه و اوزان مشکله را دوست دارند ملامتی که بمن میکنند اینستکه موسیقیم بسیار روانست زیاد روشن است آب وتاب لازم بسبك خود نداده‌ام و ازراه توافق اصوات اثرقوی وزیر وبم های واضح به تغنیات خود نمیدهم هی میگویند: توافق اصوات ،... توافق اصوات ،.. شکی نیست که اوزان وتوافق اصوات بجای خود شایان تحسین است ولی درد دلی علاج نمیکند فقط نغمه است که مارا بعالم دیگری میبرد وحالی بحالی میکند وچنان مجذوبمان میسازد که درلبمان تبسم پیدا میشود وازچشممان اشك فوران مینماید.

چون سخن تئوفیل باینجا رسید هم خود بخود خندید وهم گریست ودوباره بادلسوختگی بسیار گفت.

– من ینبوع نغماتم ولی اشکال در ترتیب و تنظیم انغام موسیقی است ! آرکاد تومیدانی که ما دربهشت جز چنك وسنطور وارغنن چیزدیگری ازآلات موسیقی نمیشناسیم

آرکاد اگرچه گوشش بسخن اوبود ولی حواسش جای دیگر سیر میکرد بلی فکرش متوجهٔ نقشه‌هائی بود که سراپای وجودش را مشغول داشته وقلبش را مشتعل ساخته بود وازرفیق خود پرسید.

– آیا فرشتگان عاصی را میشناسی؟ من شخصاً یکنفر بیشترنمیشناسم و آن پرنس ایستاراست که چند مکتوب باهم رد وبدل کرده‌ایم وبمن قول داده که مراهم منزل خود سازد تا آنکه محلی دراینشهر برای خود تهیه نمایم وگمان میکنم که کرایه منزل درپاریس بسیارگران است .

تئوفیل چندان معرفتی بحال فرشتگان عاصی نداشت و اگر وقتی بیکی ازارواح ساقطه که قبلا با اوآشنائی داشته‌است برمیخورد ازنظر اینکه دردوستی باوفا بود فقط دست محبتی بااومیفشرد گاهی پرنس ایستاررا میدید ولی اصولا

ازهمه این فرشتگان بد پرهیز میکرد زیرا ازخشونت وتندی عقائد وافکارآنها خوشش نمیامد وازمحاورهٔبا آنها ملول وافسرده دل میگشت.

آرکاد باسماجتی که داشت پرسید:

ـ بنابراین توعملیات مرا تصویب نمیکنی.

تئوفیل گفت.

ـ رفیق من نه‌تصدیقت میکنم و نه ملامت من از این افکاری که محرك تواست هیچ نمیفهمم وگمانم اینستکه شایسته هم نباشد که یکنفر موسیقی‌دان داخل سیاست شود همان گرفتاری هنرخودش کفایت میکند.

تئوفیل فن خودرا دوست میداشت وچنان آرزومندبود که روزی موفق شود ولی از سلیقهٔ تئاتری مردم متنفر بود مثلا میدید که برای بازی کردن اوپرت خود مجبوراست یك یادویاسه نفر همکاربگیرد وانها بدون اینکه بهیچوجه دستی درترتیب اوپرت وموسیقی داشته باشند اوپرت را امضاء نموده درفوائد آن شریك شوند طولی نخواهدکشیدکه نوشوت دیگر بجائی دعوت نخواهدشد و بیکار خواهد ماند زیرا بمحض اینکه وارد طربگاهی میشود مدیر محل ابتدا ازاو میپرسد که چندسهم اورا شریك خواهدبود بعقیدهٔ تئوفیل اینها ازجمله عادات زشت وفجیع‌است.



# فصل سیزدهم

فصلی که دران سخنان یکی ازفرشتگان مقرب یعنی زیبای جمیله که نقشه های عالی خود را ابراز میدارد شنیده میسود ونیز دراین فصل دیده خواهد شد که چگونه درجوف دولابچهٔی بالهای میرارا کرم زده است .

دوفرشته صحبت‌کنان بخیابان روشه شوار رسیدند تئوفیل چون چشمش بدکان آبجو فروشی افتاد که چراغ طلائی رنگش درآن فضای مه آگین کوچه را روشن نموده بود ناگهان ملك مقرب ایتوریل را بخاطر آورد ایتوریل که بشکل زن زیبا وفقیری درآمده اطاقی بااثاثیهٔ محقری در محلهٔ « بوت [۱] » انتخاب کرده بود هرشب برای قرائت جرائد بایندکان میامد اغلب اوقات تئوفیل ویرا دراین محل‌ملاقات میکرد . ایتوریل خودرا «زیتا» میامید تئوفیل‌هیچوقت کنجکاوی نکرده بود که عقاید این فرشته مقرب را بفهمد ولی بنا برانچه معروف بود « زیتا » را « نیهیلیست » روسی میبایست شمرد عقیدهٔ خود تئوفیل آن بودکه زیتاهم چون آرکاد بیدین وانقلابی‌است .

از جمله چیزهائیکه دربارهٔ زیتا شنیده بود این بود که میگفتند دارای دو نسل است ودو اصل عامل ومعمولی یعنی جنبهٔ انوثیت و رجولیت هردو با یك تعادل دائمی در وی مجتمع است و بنابراین زیتا بخودی خود موجود جامع و تمامی بودکه لذت کامل ودائمی درخود احساس میکرد ولی درعین این‌خوشبختی موجود بدبختی بود زیرا ازمیل وطرب خبری نداشت .

تئوفیل گفت .

---

۱ — La Butte ، — لغة یعنی تپه کوچك مقصود تپهٔ مون مارتر است( یکی از محله های پاریس ).

ـ ولی من در این موضوع شك بسیاری دارم و عقیده ام این است که زیتا زن است و مانند هرجنبنده دنیائی اسیر و پابند عشق و محبت است بعلاوه روزی در حالیکه علائم دلباختگی نسبت بدهقان تنومندی از او دیده میشده است ویرا بغفلت گرفته اند .

تئوفیل برفیق خود پیشنهاد کرد که اگر مایل است او را بزیتا معرفی نماید دوملك زیتا رادر آندکان تنهامشغول روزنامه خواندن یافتند . و چون نزدیك شدندزیتا چشمان درشت خود را که مثل آن بود که ازطلای مذاب برق جستن کند بطرف آنها بلند کرد دوابرویش مانندو قوس محکمی بودکه در پیشانی« آپولون پیتین (۱) » دیده میشود بینی قشنگش مستقیم پائین میامد لبانش بهم فشرده شده بتمام صورتش هیئت عبوس و باابهتی میداد گیسوان اشقرش با درخشش های تند در زیر کلاه سیاهی که بدون مواظبت زیاد پرو بال مرغ نزرك شکاری بر آن دوخته شده بود بهم پیچیده شده بود لباسهای تاریکی بدون آنکه توجه بسیاری صرف قواره و شکل آن شده باشد در بر داشت باری این بود هیئت زیتا که درحالیکه چانه اش را در کف دست کوچك و ظریفی گذاشته در کنار میزی نشسته بود.

آرکاد که قبلا ازاین رئیس الملائکه توانا بسیار چیزها شنیده بود فوق العاده بوی احترام کرد و نهایت درجه اطمینان را ابراز داشته بدون معطلی ترقیات دماغی که در طریق معرفت و حریت فکر برایش حاصل شده شب زنده داری

---

۱ — Apollon Pythien . — مقصود مجسمه ئی که آپولون را در حالیکه‌کشندهٔ اژدهائی بنام « Python » است نشان میدهد . اما آپولون خدای غیب گوئی وطب و شعر وفنون جمیله وگله‌ها و نیز خدای روز و آفتاب است آپولون پسر ژوپیتر رب الارباب حجاران بزرك یونان از قبیل فیدیاس سکوپاس ویراکزیتل و غیره هریك بشکلی مجسمه ها از آپولون شاهکار های بزرك باقی گذاشته اند.

هائی که در کتابخانهٔ داسپارویو داشته مطالعات فلسفی که نموده تحصیلاتی که از طبیعت کرده زحماتی را که در راه اطلاع بر متون کتب تفاسیر کشیده و اینك که باکاذیب یهوه برخورده مقدار خشم و تنفریکه برایش پیدا شده اختیار جلای وطنی که بطیب خاطر نموده سکونتی که در بین مردمان گزیده طرحی که برای ایجاد عصیان درآسمان ریخته همه را مفصلا بیان کرده وگفت برای مخالفت با این مولای ظالم که با کینه و غضب اطفاء نا پذیری مورد خصومت من است حاضرم به هر امری قیام نمایم و فوق العاده خوشوقتم که بشرف ملاقات مثل شما وجودی مفتخر شدم که قابلیت ارشاد و مساعدت مرا در این اقدام بزرك دارید.

زیتا تبسمی نموده گفت :

- شما هنوز در انقلاب و عصیان درست کار آزموده و مجرب نیستید ،
با وصف این زیتا در صداقت و قوت تصمیمی که آرکاد ابراز میداشت شکی نداشت و از جرأت ادبی و جسارت فکر وی تمجید نموده گفت .

- چیزی که نقص بزرك ملت ما شمرده میشود این است که فکر نیکنند ،
فوراً این نکته را بصحبت خود افزود :

- ولی حق هم دارند چطور ممکن است. در مملکتی که اقلیمش ملایم و زندگیش آسان است عقول و افهام ترقی کند و جلائی بیابد ؟ در صورتیکه در این مملکت فرانسه که احتیاج مستلزم اشخاص هوشمند و فکور است هیچ چیز نادر تر از آدم با فکر نیست ،

آرکاد ملك حافظ موریس جواب داد

- باهمه اینها مردم علمرا بوجود آوردهاند حالا همهٔ صحبت سراینستکه چه تدبیری بایدکرد که اینعلم درآسمان نافذ شود مسلمستکه چون فرشتگان بمواضیع حکمت طبیعی وشیمی وعلم نجوم ووظائف الاعضاء آشنا شوند و چون

بحث وغور درماده دنیاهائیرا دردل یك جزء لایتجزی مضمر نشان دهد و ذرهٔ ناچیزی را دربین هزاران آفتاب معین ومشخص نماید وبرأی‌العین ببینند که خود بین این دولایتناهی گم اند وچون بوزن کردن ومقیاس گرفتن اجرام فلکیه و تجزیهٔ مواد وحساب مدار انها قادرشوند یامعتقد خواهند شد که این اجرام عظیمه مسخر قوائی هستند که هیچ عقلی قادر بتعریف و تحدید آنها نیست یا خواهند گفت که هریکی ازاین‌احرام واجد قوه وروحی است که خدای محلی ومخصوص آن جرم محسوبست ودرخواهند یافت که خدایان « الدبران » یا « ید الجوزاء» منظومهٔ جبار یاستارهٔ « الاذرق » شعری‌الیمانیه‌بسیار بزرگتر از یالدابااوت هستند بعد چون دراینذنیای صغیری که با کمال دابستگی درآن ساکنند امعان نظر نمایند وقشر زمین را حفر کنند مشاهده خواهند نمود که نباتات وحیوانات ومنابع‌اصلیه اشتقاق انسان مطیع چه کیفیت نشوء وارتقاء بطئی بوده وخواهند دید که انسان درپناه گاههای زیر صخور ودر امکنهٔ سواحل بحیرات جز خود خدای دیگری نداشته است وقتیکه فرشتگان بفهمند که بحکم قرابت کلی وعمومی بین نباتات و حیوانات وانسانها متوالیاً باشکال مختلفهٔ حیات آلی متشکل شده‌اند واز ساده ترین و خشن ترین اشکال شروع نموده بالاخره قشنگترین اطفال آفتاب گردیده اند انوقت اذعان خواهید نمودکه یالدا بااوت جزفوهٔ فعاله یکدنیای حقیر وصغیری که درفضای لایتناهی گم است بیش نبوده وچون ادعا میکند که نفخ دم خود آنها را ازعدم بوجود آورده است سخن برگزافه میگوید وبریش آنها میخندد کذلك چون خود را بصفات لایتناهی وابدی قادر علی الاطلاق وصف میکند دروغ میگوید وعلاوه براینکه دنیاهائی خلق نکرده است نه‌عدد دنیا ها را میداند ونه‌بقوانین آنهاآشناست باری چون فرشتگان همهٔ این رموزواقف شوندخواهند دانست که یالدا بااوت هم چون یکی ازآحاد آنهااست ومسلمست حقیرش شمرده

یوغ استبداد و جباری او را دور خواهند انداخت ودر همان دار البواری که اواز خود بهتران را دران انداخته است سرنکونش خواهند ساخت.

زیتا درحالیکه دود سیکارش را بهوا میداد گفت:

— کاش چنان باشد که تومیکوئی ... ولی باید دانست معارفی را که تو برای آزاد ساختن آسمانها کافی میشماری هنوز در روی زمین موفق بانهدام احساسات دینیه نشده است درهمان ممالکی که این حکمت طبیعی واین شیمی واین علم فلك واین علم معرفة الارض مدون شده وتعلیم میشود برخلاف عقیدهٔ شما که پنداشته اید این علوم دنیا را نجات خواهد داد هنوز در همان ممالك دیانت مسیحیه تقریباً تمام سلطه وفرمانفرمائی خودرا دارااست درصورتیکه نفوذ علوم ومعارف مثبته(۱) برمعتقدات مذهبیه مردم تااینحد ضعیف ومحدود است

۱ — Connaissances Positives یا Sciences Positives ؛ یعني علومی که تکیه گاهشان تجربه واختبار وحس است و منظورشان جهة مادی اشیاء وحقیقت وواقعیت آنها است نه حکم وتعلیل تجربه وحس یگانه معرفت ومنبع وحید حقیقت است انچه بحس واختبار تحقق بپذیرد علم مثبت محسوب نیست ونباید مورد قبول واقع شود

این نظریه که باصطلاح — علمی Positivisme — نامیده میشود از مهم ترین مذاهب فلسفی قرن نوزدهم میلادی شمار است اعراب مصر Positivisme را « المذهب الوضعی » ترجمه نموده اند • بعضی از فلاسفه از قبیل کانت ومون تسکیو وکوندورسه و خصوصاً سن سیمون کم یا بیش مستقیم یا غیر مستقیم این نظریه را داشته اند ولي کسیکه مؤسس این مذهب شمرده شده است اوگوست کونت Auguste Comte ، ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی ( ۱۷۹۸ — ۱۸۵۷ ) است • بعقیدهٔ کونت فلسفه باید مثبت شود یعنی عوض آ که وقت خودرا درتخیلات ونظریات بیهوده راجع بطبیعت و مادة وعلت اولي وعلل فاعله و غائیه و امثالها بگذراند بایدمنحصراً هم خودرا صرف بحث عالم وجود کماهو بنماید ودنیارا با اصول و ترتیبي منظم ومثبت تحصیل نماید •

بطور اختصار مبادی مهمهٔ این فلسفه ( مذهب وضعي ) منحصر بسه مسئله است

۱ — قانون تطور و تکامل فکری در طرف سه دورهٔ مختلف •

چگونه میتوان احتمال داد که نفوذش برمعتقدات فرشتگان بیشتر وقوی‌تر باشد زیرا هیچ چیز ازنفوذ وتأثیر تبلیغ علمی مشکوك تر نیست .

---

۲ــ ماهیت معرفت
۳ــ ترتیب و طبقه بندی علوم مختلفه

۱ــ قانون تطور فکري در طرف سه دورهٔ مختلف که قانون ازمنهٔ ثلاثه نامیده میشود مهمترین مسائل سه‌گانه است و مجملا تقریر آن قانون بدین نحو است : که علوم مختلفهٔ بشریه متدرجاً از سه حالت مختلف گذشته اند بعبارة اخری علوم بشریه سه عصر مختلف داشته اند :
اول ــ عصر لاهوتی یا اساطیری وافسانه‌ئي : دراعصار قدیمه آنچه را که انسان مشاهده می نموده منسوب و معلول بقوای غیر مرئي پنداشته آن قوي‌را آلهه میخواندند اعم ازآنکه معتقد بتوحید یا تعدادآلهه باشد ( بعضی از ملل در قرن حاضر هم علومشان درهمین درجه متوقف‌است)
دوم ــ عصر نظري یاعصر تخیلات : پس از آنکه انسان دید که آنانی هست که تغییر پذیر نیست و همیشه بیك وتیره حادث میشود واین منافی با ارادهٔ متغیر است معتقد بوجودصفات خفیه وخواص مخصوصه و قوانین نظري شد .
سوم ــ عصر علم وضعی یعنی عصر معارف مثبته که عصر حاضر است باینمعنی که انسان پس از مشاهده اینکه قوانین نظری مرتکز براساس‌متینی نیست اساس و مدار را تجربه‌وحس قرارداد .

۲ ــ مسئله ماهیت معرفت : بعقیده اگوست کونت مباحث بدو قسمت منقسم‌اند چیزهائی که شناختن آن ممکن‌و چیزهائي که شناختن آن غیر ممکن است :
چیز هائی که شناختن ان ممکن است حوادث ظاهره است وچیزهائی که شناختن آن‌غیر ممکن است حوادث باطنیه است موضوع علم باید شیئی واقعی باشدکه تحقیق آن بتجربه وحس ممکن شود اما بحث در علل فاعله وغائیه وحکم وامثالها غیر ممکن و منافی علم است تمام معارف بشریه معارف نسبي است وشیئي مطلق وجود ندارد ازآنچه گذشت نباید چنان استنتاج نمود که علم منجر بمادیت وکفروالحاد میشود زیرا علم روح یا خدا را انکار نمیکند فقط جاهل بان است واز فهم روح وخدا اظهار عجز مینماید ــ

۳ ــ مسئلهٔ ترتیب وطبقه بندی علوم است اگوست کونت علوم مختلفه را بطریقي طبقه‌بندي مینماید بعلاوه هرطبقه ازطبقه قبل تعمیم وکلیت قوانینش کمتر ومفهومي وپیچیدگیش بیشتر است بعلاوه هرطبقه بطبقه ماقبل مربوط وقوام ان بسته بان است .

آرکاد بتندی گفت

ـ چطور! آیا منکرید که علم حملات خطرناکی بکلیسیا نموده باشد! آیا ممکن است که شما چنین بپندارید! ولی خود کلیسیا برخلاف تصور شما قسم دیگری دراین موضوع قضاوت مینماید همین علمی که بخیال شما قوت و قدرتی در مقابل کلیسیا ابراز نداشته است مورد خوف و خشیت کلیسیا است باین دلیل که تحریم و تکفیرش میکند وخلاف شرعش میخواند ومواضیع علمیه از مناظرات «گالیله» ۱) گرفته تا رساله‌های کوچك «مسیواولار» ۲) همه‌را آثار ضاله

---

این است طبقه بندی کونت:

ریاضیات علم فلك علوم طبیعیه (فیزیك وشیمی) علم حیات علم اجتماع

ـــ این طبقه بندی متناسب با تکوین عالم است زیرا قوام حیات ادبي را واجتماعی حیات عضوي است وقوام آن فیزیك وشیمی وقوام آن فلك وقوام همهٔ این علوم ریاضیات است

بعد از کونت امیل لیتره E • Littre و هیپولیت تن H • Taine از زعمای مذهب وضعي فرانسه شمرده‌میشوند.

۱ ـــ Galilée : ـــ ریاضي‌دان وحکیم ومنجم معروف ایطالیائی (۱۵٦٤ - ۱٦٤۲ میلادی) که مؤسس واقعی علوم تجربه ئي مملکت ایطالیا شمرده شده است گالیله پس ازتحقیقات علمیه بسیار معتقد شد که مرکز سیارات آفتاب است وزمین ماننذ سایر سیارات بدور آفتاب میچرخد طلاب علوم دینیه کاتولیك وکشیش‌ها ودربار رم این عقیده را خلاف شرع وکفر و زندقه دانسته یکباره براوشوریدند ومجبورش کردند که دوباره چنین تعلیماتی ندهد گالیله هم وعده داد ولی چون به فلوراس رفت کتاب مبسوطي نوشت ودرآن کتاب جمیع دلائل صحت عقیدهٔ خود را مندرج ساخت (۱٦۳۲ م) طلاب غیورعلوم دینی کتاب را ازآثار ضاله ومضله دانسته خواندن اورا حرام شمردند وگالیلهٔ بیچاره درسن هفتاد سالگی مجبور شدکه درمقابل محکمهٔ انکیزیسیون (محکمهٔ مذهبي که شغلش تفتیش کفریات ومحاربات آن بوده است) بزانو درآمده وباآه وانین منکر عقیدهٔ علمی خود شود تا لطمه‌ئی بمحتویات کتب مقدسه وصحف آسماني وارد نشده باشد (۱٦۳۳م) وبدین طریق ازسوخته شدن رهائي یافت • بعد ازانکار چندی درحال نیمه اسارتي زیسته وبقیه عمر همیشه

و محکوم میشمارد و البته حق‌هم دارد زیرادرایام قدیم کلیسیا ترکیبی بودمشتمل برآنچه که فکربشرعظیم میشمرد بنابر این هم برابدان حکومت وفرمانفرمائی داشت وهم برارواح وبه نیروی شمشیر وآتش وحدت مذهب واطاعت بمردم تحمیل مینمود امروز ازقدرت کلیسیا شبحی بیش باقی نمانده ونخبهٔ مردم ازوی دوری جسته گردن از اطاعت پیچیده‌اند. بلی این است حالت کنونی که علم برای کلیسیا ایجاب نموده‌است.

زیتا آن ملك مقرب خوش سیما درجواب گفت:

ممکن است وشاید آنچه گفتی صحیح هم باشد ولی بچه آهستگی! با چه پیچ وخم ها وباچه تبدلات گوناگون! ودرازای چه مرارت ها وچه خون‌جگر خوردن ها!.

زیتا تبلیغات علمیه را بکلی بی اثر نمیدانست ولی منتظر آثار فوری و یقینی هم ازآن نبود بعقیدهٔ او اساس مطلب تنویر افکار فرشتگان نبود بلکه مقصود اصلی تحریر ونجات آنها بود وبس وچنان میپنداشت که نفوذ پیدا کردن درفرشتگان هرکه و هرچه باشند ممکن نیست مگر آنکه عواطف و اهواء آنها تهییج شود وبمنافع آنها سخن گفته شود ومیگفت:

---

درتحت نظر تفتیش محکمهٔ آنکیزیسیون بوده است ودر اواخر عمرکور و نابینا شده است. معروفست که چون در محکمه باوگفتند که یا باید منکر این عقیده شود (که زمین بدور خود میچرخد) یا اورا درآتش خواهند سوخت گالیله علنا عقیدهٔ خود را انکار کردولی آهسته این عبارت ایطالیائی را بزبان راند E ppur si muové که معنی آن اینست «ولی معذلك میچرخد»

۲ — Alphonse Aulard: — یکی از آساتید ومورخین فرانسوی که کتبی درتاریخ انقلاب فرانسه نوشته است (۱۸۴۹ — ۱۹۰۱م).

۱ — Sentoues: — برحسب افسانه های اساطیر یونان نوعي ازغولان که نیمه ادمي سار ونیمه اسب بوده اند.

چیزی که کمال تاثیر را خواهد داشت و باید از آن راه وارد قضیه شد اینستکه بفرشتگـان گفته شود که چون جبار مستبد را واژگون سازند غرق درمفاخر خواهند شد وبعد ازآنکه ازقید برهند سعادتمند و خوشبخت خواهند گردید از این راه ممکنست نتیجه ئی بدست آورد من درسهم خود با کمال قوی درآن میکوشم . مسلمست این اقدام امرسهل وآسانی نیست زیرا ملکوت آسمان یکنوع حکومت مطلقهٔ مستبدهٔ عسکری است وچیزی که درآن یافت نمیشود احساسات عامه و عقیدهٔ عمومی است باوصف همهٔ اینها از نشر و پیشرفت افکاری در آسمان مأیوس نیستم بدون آنکه بخواهم خود ستائی نموده باشم میگویم که احدی بهتر ازمن بطبقات مختلفه جامعهٔ فرشتگان آگاه نیست

آنگاه زیتا سیگاررا برزمین انداخته لمحه ئی بفکر فرو رفت ودراین آنکه بانك کرات عاج ازروی میزهای بیلیارد بگوش میرسید ورنهٔ فنجانها و گفتگوی آهسته بازی کنندگان که هریك دفعات برد خودرا اعلان میکرد شنیده میشد و از هر طرف جواب یك آهنك پیشخدمت ها بسفارشهای مشتریان مسموع می گشت زیتا شروع باحصائیهٔ ارواح آسمانی نموده گفت .

ـ بملائکهٔ انوار قاهره وفضائل ومظاهرقدرت که طبقهٔ اعیان کوچك آسمان را تشکیل میدهند نباید چندان اعتماد کرد زیرا محتاج بگفتن نیست خودشما بخوبی میدانید که این طبقات متوسط تا چه پایه خودپسند و دنی وبیغیرت و فرومایه اند اما طبقات اشراف ووزراءوسرتیپ ها یعنی حمله عرش وکروبیان وملائکهٔ ساروفیم آنهارا خوب میشناسید که مانع بپیشرفت هیچ امری نیستند وسد هیچ جریانی حساب نمیشوند بلکه بهر طرف بادباشد چهار شاخ میزنند چون ماقوت بگیریم آنهارا هم همراه خود خواهیم داشت زیرا طبقهٔ فعال مایشاء و مستبد اگرچه باسانی بسقوط وسرنگون شدن تن درنمیدهند ولی بمحض اینکه

از کار بیافتند تمام قوای آنها بر علیه خودشان اعمال میشود. البته یکی از اقدامات مستحسنه بکار انداختن عساکر است قشون هر قدر وفا دار باشد با یك تبلیغ انقلابی ماهرانه قطعاً تغییر خواهد نمود ولی ای آرکاد بدانکه بزرگترین وقوی ترین کوشش ما باید متوجه فرشتگان طراز تو باشد یعنی ملائکهٔ موکلین که برای حفظ مردم با این کثرت در زمین ساکن اند این طبقهٔ فرشتگان در آخرین درجات صفوف ملائکه واقعند واکثری از آنها از سر نوشت خود ناراضی و کم یا بیش بافکار این قرن سرشارند.

از بقیهٔ صحبت زیتا چنان استنباط میشد که تا کنون بافرشتگان موکل محلهٔ مون مارتر و کلیانکور(۱) وفی دوکالور(۲) توافق نظر پیدا نموده ودر آرزوی تسخیر آسمان طرح یك جمعیة بزرگی که مرکب از فرشتگان زمین باشد ریخته است

و نیز زیتا گفت.

برای انجام این مقصود فرانسه را محل سکنای خود اختیار کرده ام نه از این جهت که آنقدر ابله باشم که خیال کنم درمملکت جمهوری آزاد تر خواهم بود نادرنك مملکت سلطنتی برعکس دردنیا مملکتی نیست که حریت فردی کمتر از فرانسه درآن محترم شمرده شود ولی ملت فرانسه درموضوع دین لاابالی است وبدینجهت درهیچ جا باین اندازه راحت نخواهم بود

زیتا از آرکاد طلبید که مساعی خودرا شریك مساعی او نماید دره و قعیکه در دم دردکان صفحهٔ آهن باغریوی در کار فرود آمدن وبستن در دکان بود و میخواستند از یکدیگر جدا شوند زیتا بارکاد گفت

---

۱ — Clignancourt : — یکی از محلات پاریس ( ناحیهٔ هیجدهم شهر )
۲ — Filles du Calvaire : — نام یکی از محلات پاریس.

— قبل ازهرکاری لازمست که شما با « تکتر » باغبان آشناشوید من روزی شمارا بخانهٔ دهاتی اوخواهم برد.

تئوفیل که درتمام طول این محاورات خوابیده بود ار آرکاد خواهش کرد که بمنزل او رفته سیگاری بکشد. منزل تئوفیل در همان نزدیکی در زاویهٔ کوچهٔ ستین کرك که رو بخیابان جلو امده بود واقع بود وچنان فکرمیکرد که چون رفیقش ارکاد بوشوت را ببیند ازاو خوشش خواهدامد

پنج طبقه بالا رفتند بوشوت هنوز بمنزل برنگشته بود یك قوطی ماهی ساردین روی پیانو باز بود وجورابهای سرخی ار کرسیها آویخته بود

تئوفیل برفیق خود گفت.

— منزل محقری است اما قشنك وراحت است

و چون از پنجره ئیکه در آن شب زرد فام پر از روشنائی باز بود نگاه کرد گفت.

ازاینجا کلیسای « ساکره کور (۱) » دیده میشود.

تئوفیل درحالیکه دستش روی شانهٔ آرکادبود چندین بار تکرار کرد

— بسیار خوشوقتم که ترامی بینم

بعد رفیق قدیمی مفاخر خود را رو بدهلیز مطبخ کشانیده شمعدان را گوشهٔئی گذاشته کلیدی ازجیب بیرون آورده دولابچهٔئی را باز کرد وپرده ئی را بلند نموده دوبال سفید بزرك بوی نشانداده گفت.

— می بینی اینهارا نگاهداشته ام گاه گاه هنگامیکه تنها باشم میایم اینهارا تماشا کنم ازتماشای اینها خوشم میاید

۱ — Sacrè — Cœur. — کلیسائی که برقلهٔ تپهٔ مون مارتر شهر پاریس بنا شده است.

بعد چشمان خودرا که سرخ شده بود مالیده خشك کرد.

پس ازچند لحظه سکوت حزن آوری شمعدان را نزدیك آن قوادم بلند برده دید که بالها دربعضی نقاط پوسیده شده کرك آن ریخته‌است ،

این بود که بطور زمزمه گفت:

— این بالها درکار پوسیده شدن است ،

آرکاد گفت .

— باید روی آنها قدری فلفل پاشید.

تئوویل آهی کشیده گفت :

— پاشیده ام فلفل کافور چندین رقم نمك همه چیز پاشیده‌ام ولی هیچ چیز اثر نمیکند .

# (فصل چهاردهم)

فصلی که نشان میدهد چگونه یکی از کروبیان برای سعادت عالم انسانیت میکوشد این فصل بوضعی که از قوهٔ بیان خارج است و تا کنون شنیده نشده است شرح کرامت نی لبکی خاتمه می یابد .

آرکاد اولین تجسد و آدم شدنشرا در منزل فرشته ئی موسوم به ایستار که حکم کوخ محقری را داشت و در کوچهٔ تنك و تاریك « مازارین (۱) » در جوار دارالعلوم کهنهٔ فرانسه واقع بود بروز آورد . ایستار که انتظار اورا میبرد قرعهای شکسته و دیگهای ترکیده و خرده ریزه های چند شیشه و بقایای چند کوزه را که عبارت از تمام اثاث البیت او بود بکنار دیوار ریخته بستر کهنه ئی روی کف اطاق گسترانیده تحت خواب سفری با فراش کاهیرا برای مهمان خود نگاهداشت.

ارواح آسمانی ازنقطه نظر سلسله و طبقه ئی که بان متعلقند و هم برحسب طبیعت مخصوصی که هریك دارند و حنات و هیئتشان با یکدیگر مختلف است راست است که همهٔ آنهـا قشنك و زیبایند ولی این قشنگی باقسـام و انواع مختلفه است تمـام فرشتگـان گردیهای ملایم و لطیف و گودالهای خندان و قشنك بدن اطفال را ندارند که مثل صدف متلالالا باشند و بـا درخشش های گلگون بدرخشند همهٔ آنها جوانی ابدی و لطف و زیبائی مبهم و اسرار آمیزی که صعت یونانی در اوان دورهٔ انحطاط فنون جمیله در بهترین مرمرها نمایش داده و چندین بار نقاشان مسیحی آنها را نمونه و سر مشق قرار داده صور غم انگیز وپوشیده شده نقاب کشیده‌اند افاضه نشده است اجتماعی از فرشتگان هستندکه موی انبوهی درچانه دارند و اعضایشان دارای عضلات

---

۱— Rue mazarine : — نام کوچه ئی است در پاریس ( ناحیه ششم شهر )

مدی قوی است که تصور میشود یکدسته مارزیر پوستشان بهم پیچیده شده اند
بعضی عدیم الاجنحه اند بعضی دو یا چهار یا شش بال دارند و نیز فرشتگانی
هستند که فقط عبارت از یك سلسله بالندوبس . چندین فرشته که دو عظمت
مقام شهرت وکمتر ازسایرین هم نیستند مثل «سانتور (۱)»های افسانهٔغولان عظیم
شمرده میشوند حتی بعضی درحکم عرابه های جاندار ویا چرخهای آتشین هستند،
ایستار متعلق بعالی ترین سلسلهٔ فرشتگان وجزو صنف کروبیان بود باینمعنی
که تنها صنفی که بالاتر از همقطاران کروبیاوشمرده میشد صنف ساروفین بودند
ایستار مثل سایر فرشتگان این صنف قبلا در آسمان بشکل نره گاو بالداری
بوده که سر شبیه بانسان ریش دار و شاخ داری داشته ودر کمرش علائم و
و امارات کثرت نسل دیده میشده است در عظمت جثه وزیادی قوت بر هر
حیوان زمینی سبقت داشته وچون بر پا میخاسته وعقاب آسابال میگسترانیده‌است
شصت ملائکهٔ مقرب را در زیر سایهٔ خود مستظل میداشته است بلی وضع و
حالت ایستار دروطن‌آسمانی خود بدین منوال بوده که‌از فرط قدرت‌وبسیاری
ملاحت میدرخشیده است دیگرآنکه ایستار قلبا شجاع وروحا خیرخواه بوده‌است
در سوابق ایام ازآنجا که مولای آسمانی را خوب وقابل ستایش میشمرده وی
رادوست میداشته وباکمال وفا خدمتگذاری میکرده استولی در عین حال که
حاجب آستانهٔ خداوند بوده دائماً در قضیهٔ تنبیه و مجازات فرشتگان عاصی
و ملعون ساختن «حوا (۲)» تفکر مینموده است فکر ایستار آهسته و عمیق

۱ — Centaures برحسب افسانه های اساطیر یونان نوعی از غولان که نیمه‌ادمی‌سار ونیمه
اسب بوده‌اند.
۲ — چنانکه در آیه ۱۶ باب‌سیم سفر تکوین مذکور است چون حوا باغوای مار از شجرهٔ
منهیه خورد وخو رابخدا وند بوحی نفرین نموده گفت الم حمل‌ترا بسیار افزون گردانم با الم

بود بالأخره پس از مرور قرون طولانی چون یقین حاصل کرد که یالدا بااوت در ضمن آفرینش دنیا درد و مرگ بوجود آورده است دیگر دست از پرستش او بر داشت و از خدمتش پا واپس کشید و عشقی که داشت مبدل بکینه شد تجلیلش بشکل تحقیر در آمده مشافهة اشمئزاز خاطر خود را بوی اظهار داشته بزمین فرار کرد .

در زمین اگر چه بشکل بشر در آمده و بهیکل فرزندان آدم جلوه گر شده بود ولی هنوز نشانه هائی از طبیعت و فطرت اولیه اش در وی مشاهده میشد چشمانش درشت و در بالای پیشانی تقریبا در رستنگاه موی سر واقع شده بود بینی اش منحنی لبانش ضخیم و محاط بریش سیاهی که بشکل حلقات روی سینه اش فرود میامد همهٔ این نشانه ها شکل کرو بیان قبة العهد « یهوه(۱) » را که گاو های « نینوا (۲) » نهایت شباهت را بان دارند بخاطر میاورد در زمین هم بهمان اسم آسمانی خود یعنی ایستار نامیده میشد و اگرچه از ملهوسی منزه بود و از قیود خرافات اجتماعیه رسته بود ولی بحکم صداقت و صحتی که در تمام اعمال داشت هنوز هم آثار ابهت مقامی که بحکم ولادت در سلسلهٔ ارواح آسمانی داشت از او بارز بود و در مملکت فرانسه لقب کروبی خود را بعنوان معادلی مبدل ساخته خود را شاهزادهٔ ایستار میامید . از آنجا که هجرت گزیده و بین مردم مسکن اختیار نموده بود شفقت و دلسوزی بسیاری نسبت بانها درخود

---

۱ — قبة العهد یاقبة الشهادة اشاره باب ۲۵ سفرخروج که بموجب آنخداوند بموسی خطاب نموده دستور داد که تابوت عهدی بعرض وطول وشکل معین بسازد وهم تخت رحمتی بسازد وکرو بیانی ارطلا درست کند وآنهارا درآن تخت نصب کند الخ .

۲ — Ninive : اشاره بمجسمه گاوانی که اخیرا درخرابهای شهر نینوا ( پایتخت آسور ) در قصرسارگون وغیره کشف شده است.

احساس میکرد و در عین حالیکه انتظار آزاد ساختن آسمانها را میبرد فکر سعادت و نجاح جهان تازهٔ انسانیت را هم درکلهٔ خود میپرورانید و بی‌صبرانه انتظار میبرد که هرچه زودتر ممکن شود دنیای پوسیدهٔ قدیمی از میان برود و روی بقایا و خاکستر های آن با نواهای دلکش عود و چنك عالم پرنور شادمانی و عشق بنا شود . ایستار عالم شیمی دان بود و نزد تاجر کوته بار فروشی اجیر شده بود سیار بقناعت زندگی میکرد و باجرائد آزادی خواهان افراطی همدستی مینمود در مجامع عمومی نطق میکرد و بجرم ضدیت با جنك و تشکیلات عسکری محکوم بچندین ماه حبس شده بود

باری ایستار با کمال صمیمیت برادر خود آرکاد را پذیرفت و از اینکه با حزب جنایت قطع روابط نموده تمجیدش کرد و باو خبرداد که قریب پنجاه نفر از ابناء ملکوت یعنی فرشتگان اخیراً از آسمان ساقط شده فعلا در نزدیکی محلهٔ « وال دگراس (۱) » مستعمره ئی تشکیل داده اند که دارای بهترین روح و مرام است

بعد خندیده گفت .

ـ فرشته روی پاریس میبارد روزی نیست که یکی از اعاظم صاحب مقام قصر مقدس ملکوت بزمین نیفتد طولی نخواهد کشید که برای سلطان سماوات غیر از کون برهنه های بی سرو پای حظائر مرغانش کسی باقی نخواهد ماند که وزیر و مستحفظ نماید

این اخبار مسرة برای آرکاد حکم لالای خوبی را داشت این بود که با یکدنیا شادمانی و امیدواری خوابید

---

۱ — Vâl de—Crace — نام محله‌ئي درپاریس از محلات ناحیه پنجم که مریضخانهٔ معروف نظامی در آن محله واقع است .

هنگام سحر که از خواب برخاست پرنس ایستار را دید که روی کوره‌ها و قرع و انبیق ها و کرات پر از هوا سر فرود آورده مشغول کار کردن است بلی پرنس ایستار در راه سعادت عالم بشریت کوشش میکرد .

هرروز صبح که آرکاد از خواب بیدار میشد پرنس ایستار را با جام وظیفه شفقت وعشق خود مشغول می‌یافت یا میدید که چمپاتمه زده سررا بین دودست گرفته به آهستگی بعضی قضایای شیمیائی را باخود زمزمه میکند گاهی ایستار چون ستون تاریك ابری راست ایستاده سر و بازوان وتمام نصف تنه را از پنجره نزدیك سقف بیرون میاورد که دیك چدی را در پشت بام بگذارد زیرا می ترسید که منزلش تفتیش شود این مسئله تفتیش دائماً او را مضطرب الحال داشت وپیوسته خود را در محل مخاطره میدید ایستار از مشاهدۀ مصائب و بدبختی های این دنیا که تبعید گاهش شمرده میشد رحم و شفقتی بیکران حاصل نموده بود شهرت و وجاهتی هم که پیدا کرده بود مزید برعات شده تحریکش مینمود از طرفیهم از فضائل ذاتی که داشت سرمست شده بود مجملا همۀ این عوامل سبب شده بود که از آنچه موضوع اصلی سقوط او بزمین بوده یعنی آزادی فرشتگان صرف نظر کند و خود را رسول ناجی عالم بشریت بشمارد آرکاد برخلاف او تنها فکرش این بود که بلکه بتواند باتحادیه باسمان تسخیر شده برگردد و از اینکه پرنس ایستار وطن خود را فراموش کرده بسیار ملامتش میکرد . پرنس ایستار باخندۀ خشن و ساده‌ئی اقرار میکرد که فرشتگان را بنوع بشر ترجیح نمیدهد .

و در جواب اعتراض برادر خود آرکاد میگفت :

ـ اگر من جدو جهد میکنم که فرانسه و اروپا را بحرکت و جنبش بیاورم باینجهت است که می‌بینیم روز فتح و فیروزی انقلاب اجتماعی نزدیك شده است

معلوم است که انسان دلش میخواهد در این زمین مستعد و شخم زده شده تخم بیفشاند ملت فرانسه که دورهٔملوك الطوایفی را سیر نموده بسلطنت مطلقه‌رسید و بعدسلطنت‌مطلقه راازمیان برده بفرمانفرمائی‌یك عده سرمایه دارتن‌در داده‌است حالا باسانی‌میتواند از زیر بارفرمانفرمائی‌مالیه‌وسرمایه‌هم شانه خالی نموده‌به یك حکومتی یعنی بحکومت انقلاب برسد .

آرکاد میگفت :

اعتقاد باینکه بغتة تغییرات بزرك در نظام اجتماعی اروپا پیدا شود بکلی اشتباه است این جامعه کهن سال هنوز از حیث قوت و توانائی جوان است وسائل دفاعیه جمعیة وحشت انگیز است . برعکس کارگران و طبقات رنجبر دیری نیست که با هزاران زحمت و خون جگر شروع بتشکیل جمعیاتی برای مدافعه از حقوق خود نموده اند و در میدان تنازع جزضعف و سرگردانی سودی نبرده‌اند اما در وطن آسمانی ما اوضاع و احوال بکلی شکل دیگری است و آن این‌است که ظاهراً و صورة اوضاع و کیفیات آن ممتنع است ولن یتبدل بنظر میاید در صورتیکه در معنی و نفس الامر همه چیز آن بحدی مندرس و پوسیده است که با جزئی تکانی میتوان این بنارا که هزاران قرن دستی بترکیب آن زده نشده است سرنگون و واژگون ساخت زیرا وضع ادارهٔ آسمان کهنه تشکیلات عسکریش قدیمی دوائر مالیه اش مندرس و عتیق مجملا همهٔ اداراتش پوسیده تر و کرم خورده تر از دوائر حکومت مستبدهٔ روسیه و امثال آن است .

مختصر کلام آرکاد نازنین باکمال اصرار ازایستار خواهش میکرد که ابتدا بکمك برادران آسمانی خودشان یعنی فرشتگان که در ماورای ابرهای لطیف با آنهمه نواهای رباب و جامهای شراب خوش گوار بهشتی از مردم رنج دیدهٔ این زمین حرمان بدبخت تر اند بشتابد زیرا لااقل مردم زمین میفهمند عدالت چه چیز است ل

تصور آن را میکنند در صورتیکه فرشتگان در بحبوحهٔ جور وظلم راضی وشادمانند.

درپایان کلام پرنس ایستاررا ارشاد وتحریص میکرد که برتحریر پادشاه نور یعنی شیطان ورتقای اوکه بصاعقه سوخته شده بودند قیام نماید وآنهارابمجد ومفاخراولیه شان برگرداند.

ایستار اندك اندك سخنان آرکاد را قبول نموده وعده میداد که حلاوت و فریبندگی کلام خود واسرار ورموز عالیه مواد محرقه وقابل انفجاروعلم شیمی را برخدمت انقلاب آسمان وقف نماید. همیشه وعده میداد:

— فردا.

وچون فردا میشد همان تبلیغات ضد جنك را که بان معتاد شده بود در « ایسی لمولیسو (۱) » تعقیب میکرد ولی چه میتوان کرد ایسیار مانند « تیتان پرومته [۲] » ابناء بشررا دوست میداشت.

اما آرکادکه پابند جمیع حوائجی بودکه بنی آدم گرفتار آست چونوسایل کافیه برای ارضای خواهشهای نفسانی خود نداشت لذا ایستار اورا بمطبعه ئی که درکوچه « وژیرار [۳] » واقع بود وبا نایب رئیس آنمحل آشنائی داشت داخل نموده طولی نکشیدکه‌آرکاد درپرتو هوش آسمانی بحروف طبع آشنا شده درمدت قلیلی حروفچین بسیارقابلی شد.

تمام روز درآن کارخانه پرهیاهو سرپا ایستاده مصف حروف چینی را

---

۱ — Issy — Les — Moulineaux . نام محلی است درایالت سن درنزدیکیهای شهر پاریس.

۲ — Titan Prométhée : - پرومته درلغت یونانی یعنی پیش بین. یکی ازخدایان است — پرومته چون دید که در همهٔ مخلوقات روی زمین هیچیك قوهٔ فهم ودرك و استفادهٔ ازقوای طبیعت رانداردند انسان راازگل زمین ساخت وبرای اینکه مصنوع خود را دوست میداشت ومحو است تسهیلی درکارهایش فراهم نماید آتش را از آسمان دردیده بوی بخشید (اساطیر یونان) .

۳ — Rue de Vaugirard : — نام کوچه ایست درپاریس که شایدطولانی ترین کوچه‌ها باشد.

بدست چپ گرفته بانهایت سرعت علائم کوچك سربی مطابق نسخه‌ئی‌که بگیره موصل بود ازصندوق حروف بیرون میاورد درآخر روز دستهای خودرا شسته دردکان شراب فروشی شام میخورد ودرضمن صرف‌طعام روی سنك مرمر میزآن مطعم روزنامه را بازنموده میخواند .

ازآنجائیکه آرکاد ازموجودات قابل رؤیت شده بود دیگر نمیتوانست بکتابخانه داسپارویو داخل شود وعطش فوق‌العاده‌ئی را که بتعلم داشت درآن سرچشمه تمام شدنی فرونشاند لذا برای مطالعه شبها بکتابخانهٔ « سنت ژنویو »(۱) که برروی‌کوه معروف معارف واقع بود میرفت ولی کتبی‌که درآنجامیدید چندان نادرنبود واکثر مجلدات آن کتابخانه چرکین وپرازحواشی مضحکه وبسیاری از صفحات آنها کنده شده بود

آرکاد چون زنانرا میدید منقلب میشد وبیاد مادام‌دزوبل میافتاد مخصوصاً چگونگی درخشش زانوان صاف ویرا بنحویکه در روی بستر رولیده دیده بود بخاطر میاورد . اگرچه آرکاد خوش سیما و زیبا بود ولی چون فقیر بود و لباس کار دربرداشت کسی دوستش نمیداشت وخاطر خواهش نمیشد اغلب‌نزد زیتا میرفت وباین خوشدل بودکه روزهای یکشنبه باتفاق او در کوچه های خاك الودی که درطول خندقهای علفزار قلاع اطراف شهر واقع شده گردشی نماید ودرضمن آنکه درحول وحوش میخانه های خارج شهر و باغهای سبزی کاری والاچیق ها راه میرفتند نقشه های بسیار بزرگی که تا آنوقت مطلقا در روی زمین مورد بحث نبوده مطرح نموده در آن‌مفاوضه میکردندوگاهی‌واقع

---

۱ — Sainte Gènèviève - کتابخانه‌ئیکه‌در قرب معبد سنت‌ژنویو ومدرسهٔ سوربون وکولژدوفرانس و پانتئون و مدرسه حقوق پاریس واقع‌است — بناهای مذکور برروی تپهٔ واقع‌است کهدر قدیم کوه سنت ژنویو نامیده میشده است .

نبوده مطرح نموده در آن مفاوضه میکردند وگاهی هم واقع میشد که در آن گردشهای اطراف شهر بدستجات شهرفرنك نمایشده بر میخوردند و صدای سخنان آنها که سموات را تهدید و تخویف مینمودند با موسیقی آن دستجات که اسبان چوبی میرقصانیدند هم آوازمیشد.

غالب اوقات زیتا میگفت:

ــ ایستار صادق القول و شرافتمند است ولی شخص معصوم ساده لوحی است .

باحسن ظنی که دارد مردم واشیاءرا نیك میشمارد میخواهد دنیای کهنه را خراب کند باین اطمینان که هرج و مرج ناشی ازآن خرابی خود بخود ایجاد نظام وحسن تربیت خواهد کرد. اما تو ارکاد تو درحسن عقیده و اعتماد بعلم مبالغه مینمائی و چنان میپنداری که مردم و فرشتگان قوهٔ ادراك دارند ومیتوانند چیز نفهمند درصورتیکه ادمیان وفرشتگان برای احساس خلق شده اند وبس. بدانکه هرگاه بعقل انها اعتماد شود هیچ نتیجه‌ئی حاصل نخواهدشد گوش عقل مردمان و فرشتگان کراست فقط بمنافع وهوی وهوس انها باید حرف زده شود.

گاهی ارکادوایستار وزیتا وسه باچهارنفر دیگر ازفرشتگان هم عهد وهم قسم درمنزل محقر تئوفیل بله مجتمع میشدند ونوشوت برای انهاچای درست میکرد نوشوت بدون اینکه بداند آنها ازجملهٔ فرشتگان عاصی هستند بحکم یکنوع تمیزی از آنهامتنفر بودودر نتیجهٔ تربیت مسیحی که اگر چه چندان کامل هم نبوده زآنها میترسید فقط ازپرنس ایستار خوشش میامد واورا فطرة نیك نفس ودارای مزایای طبیعی میشمرد پرنس ایستار هم بطوری خود را خودمانی میداشت که بمکث راسوراخ میکرد کرسی هارا می شکست وبرای نوشتن بعضی یادداشتها

ازگوشه‌های اوراق موسیقی تئوفیل قطعاتی میکند وآنهارا در جیب‌های خود که همیشه بمقداری کتابچه و شیشه انباشته بود میگذاشت . تئوفیل ازاینکه نسخهٔ اپرت «آلین ملکهٔ گول‌گوند»خودرا پاره شده میدید غصه میخورد.دیگر از عادات پرنس ایستار این بود که همیشه انواع واقسام آلات وادوات مکانیکی ومواد شیمیائی وخرده ریزهای آهن یاقطعات فلزات مختلفه وچندین قسم گرد ومایع بدبوبه تئوفیل میسپرد تئوفیل بله با احتیاط لازم آنهارا در دولابچه‌ئی که بالهایش را در آن گذاشته بود میگذاشت واین مخزن دائماً سبب وحشت واضطراب خاطراوبود .

فرشتگان ثابتین درعهد چون درموقع رسالت‌های مقدسه خودعوراً درفیق قدیمی شان آرکاد درمیخوردند عضب و بیرحمی مخصوصی بوی ابراز میداشتند ویابشللی اظهار غم‌خوری ودلسوزی میکردند که بمراتب ازآن غضب ظالمانه تر بود وآرکاد همه این تحقیرهارا باکمال‌دل آزردگی تحمل مینمود .

گاهی‌ازفرشتگان عاصی که پرنس‌ایستار باونشانی داده‌بود دیدن میکرد وآن جماعت عادة باکمال گشاده روئی ازوی پذیرائی میکردند ولی بمحض اینکه‌از فتح و تسخیر آسمان سخنی بزبان میاوردآثارحیرت وکراهت دروجنات انها ظاهر میشد آرکاد میفهمید که مایل‌هستند بکاروسرگرمی وعاداتشان لطمه‌ئی وارد شود خطای نظر و تنگی فکر آنها سبب تعجب او می گشت از طرف دیگر حسد و رقابتی که بعضی نسبت ببعضی دیگر ابراز میداشتند کاملا وی را مأیوس میساخت و ازاینکه نتواند انهارا بایکدیگر متفق نموده توحید مساعی ایجاد کند نومید میشد.

مخصوصاًازاینکه‌میدید مهاجرت‌وسرگونی ازوطن تاچه اندازه سبب‌افسردگی‌خاطر و فساد و مشاعراست بکلی محزون و مغموم شده جرأت و جسارتش کم میشد.

شبی بمناسبت آنکه نزد زیتا اظهار خستگی و افسرده دلی نمود آن فرشته

نیك صورت باو گفت :

- یا الله برویم بدیدن بکتر زیرا بکتر برای برطرف کردن حزن وخستگی اسرار مخصوصی دارد .

زیتا آرکاد را با خود بجنگلهای « مون موراسی (۱) » برد و در آنجا در آستانهٔ خانهٔ محقر سفیدی که درجوار بستانی واقع بود ایستاد . فصل زمستان باغ را ویران ساخته و تنها چیزی که از دور در اعماق تاریکی میدرخشید شیشه های گلخانه هاوسرپوشهای بلورین ترکیده ئی بود که بر روی خربوزه ها گذاشته بودند .

بکتر در برروی زائرین گشوده بعد از ساکت کردن عوعو سك بزرگی که پاسبانی بستان باو محول بود آنها را باطاق زیر زمینی که باآب آهك سفید شده و بوسیلهٔ بخاری چینی گرم میشد راهنمائی کرد مقداری پیاز و حبوبات در کف طاقچه ئی ریخته شده در روی آنها بی لکی که گویا مهیای بوسیدن لبان بوازده بود بدیوار تکیه داشت . در روی میز گردی که از چوب گردو ساخته شده بود ظرف سنگی برای توتون و یك چپق با یك شیشه شراب وچند فنجان دیده میشد باغبان هریکی از مهمانان خود را بر کرسی حصیری نشانده خود نیز نزدیك آن میز برسه پایه ئی بنشست

بکتر پیر مردی بود قوی هیکل با موئی سفید و انبوه که راست روی سرش ایستاده بود پیشانی داشت دارای پست و بلندی ها دماغی افطس صورتی سرخ و ریشی دوشاخه سك زرك پاسبان باغ هم در پای او افتاده پوزهٔ سیاه و کوتاهش را روی دو پنجه گذاشته چشمهارا بست باغبان جام شرابی بمهمانان داد و پس از آنکه همه نوشیدند و صحبت هائی کردند زیتا رو به بکتر

---

۱ — Montmorency : — نام محلی در نزدیکی شهر پاریس .

نموده گفت :

ـ خواهش میکنم قدری برای ما نی بنوازید زیرا رفیقی را که همراه آورده ام مسرورو شادمان خواهید ساخت .

پیر مرد فی‌الحال این خواهش را اجابت نموده اولهٔ نئین را که از فرط خشونت تصور میشد خود باغبان آنرا ساخته است بلبان خود نزدیك نموده شروع بنواختن نغمات لطیفه ئی کرد ، شروع پیش درآمد آواز عبارت از جمل عجیب و غریبی بود ، بنواختن نغمات لطیفه ئی پرداخت که بازگشت و تحریر آن مثل الماس و مرواریدی که روی مخمل بدرخشد جلوه میکرد چون انگشتان ماهری در کار بود و دم جان بخشی دران نی روستائی میدمید صدای ان حکم صدای نی لبك نقره ئی را داشت اصوات بسیار بلند وحادی از ان بگوش نمیرسید بلکه آهنك ان دائماً مساوی و صاف بود شنونده گمان میکرد که در ان واحد نوای هزار دستان و تغنیات الهات شوق (موزها ۱) الهٔ تمام طبیعت و زاری جمیع نوع بشر بگوشش میرسد نائی پیر مرد مانند ان بود که درطی نغمات دلکش پراز لطف و شجاعت در کار افشای منویات خود باشد و افکار و نوایای خود را مثل خطیب فصیحی مرتب نموده بپروراند ولی آهنك نوازنده از عشق خوف مجادلات بیهوده خنده فاتحانه روشنی آرام و ملایم عقل خدنك فکر که بنوك زرین خود غولان کینه و جهل و خرافت را هدف قرار دهد

---

۱ — Muses . — دختران ژوپیتر رب‌الارباب . موزها نه خواهر قشنگ وزیبایند ولی هریك دارای نوعی از صباحت و جمالند و هریك رب‌النوع یکی از فنون مستطرفه است و آن نه فن عبارتند از : تاریخ . موسیقی . کمدی . تراژدی . رقص . مرثیه و شکوی . غزل سرائی . ستاره شناسی . فصاحت و حماسة موزها از اعوان و انصار آپولون خدای فنون مستطرفه‌اند و مقرشان کوه پارناس است و اینکه نه موز خواهر یکدیگرند اشارهٔ لطیفی است بقرابتی‌که شعب مختلفهٔ فنون مستطرفه با یکدیگر دارند (اساطیر یونان) .

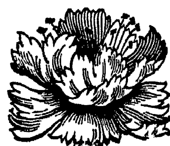
حکایت میکرد و نیز شادمانی و درد را بیان مینمود شادمانی و در دیکه تواماً برزمین مستولیند و هم از میل و طلب که خالق و پدیدارندهٔ دنیا ها است حکایت مینمود .

تمام انشب اهنك دلنواز نی لبك اکثر شنوندگان را از پردهٔ هستی بدر داشت ستارهٔ صبح تازه در افق رنك پریده در کار جلوه و ظهور بود زیتا برای در بغل گرفتن زانوان دو دست خود را بهم متصل نموده بود أرکاد پیشانی را دردست گرفته با دهانی نیم باز در جای خود قرار داشت و هردو بدون حرکت چون دو جسم بیجان سرا پا گوش بودند قبره ئی که درصحرای شن زار آن حول و حوش بیدار شده بود چنان مجذوب این اهنك دلکش شد که بسرعت بهوا پریده پس از انکه چند لحظه در اسمان مکث نمود ناگهان خود را به بستان نوازنده انداخت کنجشك های مجاور احواف کهنه دیوار ها را ترك نموده دسته دسته در کنار پنجره ئی که اصوات بدیعه از آن فوران داشت نشسته و مینمودند که طلب و رغبتشان به آواز نی بیشتر است تا به جو وسایر دانه ها . غرابی که گویا اولین باری بود که از جنگل خارج شده بود بالهای لاجوردی خود را بردرخت آلوبالوی بیباری گسترانید . موش سیاه بزرگی که از آب چرب مجاری منجلاب ها بکلی خیسیده شده بود در نزدیکی منفذ سر کعب نشسته بعلامت تعجب و اندهاش با زوان کوتاه و انگشتان نازك خود را بلند میکرد در حالیکه موش بیابانی که از ساکنین آن بستان محسوب میشد نزدیك او بود . گربهٔ نر اهلی که از اجداد وحشی خود پوستی خاکستری رنك و دمی حلقه مانند و پرو بالی قوی بمیراث داشت و از جرأت و تکبر بر خود میبالید از ناودان پائین آمده در نیم باز را با پوره باز نموده با آهستگی بسیار به ساتی نزدیك شده با کمال وقار نشسته دوگوش خود را که درجنگهای شبانه پاره پاره

شده بود تیزنموده گربهٔ مادهٔ سفید رنك بقال‌هم بدنبال اوآمده آن فضای مرتعش آغشته باصوات را بوئید وبعد پشت خودرا مقوس نموده دو چشم آبی رنك را برهم گذاشته مثل اینکه مجذوب وازخود رفته باشد گوش فراداد.

موشان خانگی از زیر تخته کف اطاق بیرون جسته بدون آنکه خوفی ازدندان وچنگال گربگان داشته باشد بهیئت اجتماع اطراف آنهـارا گرفته بی حرکت ایستادند ودستان گلگون خودرا بنحو پرلذتی برسینه گذاشتند.

عنکبوت هائی که از دامهـای خود دور بودند با پنجه های لرزان افواج مسحور خود را در سقف جمع نمودند. سوسمار خاکستری رنك کوچکی تا نزدیك آستانه خزیده مثل آنکه مفتون شده باشد نقش زمین شد شب پره اطاق هم بیك ناخن خودرا آویخته ودرحالیکه ازخواب شتوی خود نیم بیدار شده بود به آهنك ان نی لبك بدیع میرقصید.



# فصل پانزدهم

فصلی که در آن میبینیم که موریس جوان حتی دراغوش محبوبه هم برفقدان ملك پاسبان خود تأسف میخورد ونیز دراینفصل دیده میشود که چگونه پاتویل کشیش تصور عصیان دوبارهٔ فرشتگان را گزافه وکلام فارغ میشمارد.

پانزده روز از ظهور فرشته در اطاق کوچك میگذرد و این اولین مرتبه ایست که ژیلبرت زودتر ازموریس حاضر شده و بر وی سبقت جسته است اما موریس مکدر ومحزون است ژیلبرت هم غمگین واندوهناك بنظر میرسد طبیعت اغاز یك اهنگی و یك نواختی غم اوری نموده نگاهائی که با ملایمت معاوضه مینمایند لاینقطع بزاویهٔ بین دولابچه اینه دار وپنجره یعنی همان نقطه ئی که شکل رنك پریدهٔ ارکاد ظاهرشده بود وحالاجزکتان ابی رنك وکاغذهای دیوارچیزی دیده نمیشد برمیگشت.

مادام دزوبل بدون اینکه اسم فرشته را برزبان اورد (احتیاج بذکرنام نبود) ازموریس پرسید:

— دیگر اورا ندیدهئی؟

موریس اهسته وارام وباکمال حزن واندوه سررا ازراست بچپ وازچپ براست چرخانید.

مادام دزوبل دوباره گفت:

— معلوم میشود سیار افسوس اورا میخوری ولی راستی که بسیار ترا ترسانید وبی ادبیش فوق العاده تکانت داد.

موریس بدون اینکه آثار کینه ورنجشی ازوجناتش ظاهرباشد گفت:

— راست است که بی ادب بود.

ژیلبرت درحالیکه نیمه عریان در وسط بستر نشسته چانه را روی زانوان گذاشته ودستان را روی ساقها بهم متصل کرده بود با یکدنیا کنجکاوی نگاهی بخاطر خواه خود نموده گفت .

ـ ها موریس دیگر ازتنها بودن با من هیچ تغییر حالی برایت پیدا نمیشود؟

. فرشته ئی باید داشته باشی که الهامت کند . وای بحالت در این سن که تو داری ! ...

موریس مثل اینکه چیزی نشنیده باشد بامتانت پرسید:

ـ ژیلبرت آیا توحضور ملك موکل خودت را احساس میکنی؟

ژیلبرت جواب داد :

ـ من ؟ ابداً ، من هیچوقت فکر ... خودم را نکرده ام ومعذلك من دین دارم وبچندین دلیل دیندار هستم اولا آنهائیکه دین ندارند مانند حیواناتند دیگر آنکه بدون دین ممکن نیست انسان شرافتمند باشد این غیر ممکن است

موریس درحالیکه چشم بخطوط بنفش لباس خواب بی گل خود انداخته بود گفت

ـ بلی صحیح است تا انسان فرشتهٔ حافظ خودرا دارد فکرش را نمیکند همینکه اورا گم میکند احساس تنهائی وبیکسی مینماید .

ژیلبرت گفت

ـ بنابراین برفقدان این تأسف میخوری ...

موریس :

ـ باین معنی که ....

ژیلبرت :

ـ بلی ! بلی ! تأسف میخوری.... اما عزیزم فقدان ملك حافظی چون

اینکه تو داشتی چندان اهمیتی ندارد . اوه ! خیر ارکاد تواقدر تعریفی نبود انروز معهود موقعیکه توبجستجوی لباس کهنه ئی برای اورفته بودی مدتی دکمه کردن لباس مرا طول داد وهیچ دلش نمیخواست تمام کند و بخوبی احساس کردم که دستش مرا .... باری اعتماد زیادی باو نداشته باش .

موریس سیگاری آتش زده فکر میکرد قدری از مسابقهٔ شش روزهٔ دو چرخه سواران که درمیدان دوچرخه سواری زمستانی واقع شده و از حوزهٔ هواپیمائی جمعیهٔ اتومبیلی بروکسل (۱) گفتگو کردند ولی این صحبت ها چنگی بدل نمیزد و مایهٔ تفریح خاطر نبود این بود که بکار معاشقه پرداختند زیرا سرگرمی آسانی بود وموفق هم شدند که باندازهٔ کفایت سرگرم آن شوند ولی درهمان موقعیکه ژیلبرت میبایستی بیشترهیئت همکاری واحساسات بین اثنینی نشان بدهد بایك رجفهٔ غیرمنتظری فریاد زد :

- ای خدا ! موریس این چه بیشعوری بود که بمن گفتی ملك پاسبان من مرا می بیند بتصور درنمیاید که این فکرتاچه اندازه اسباب زحمت من است.

موریس باوضع مشوشی و بالحن خشنی بمعشوقه اش امر نمود که بهتر حواس خود را جمع داشته باشد بعد ژیلبرت گفت که او پیرو مبادی و اصولی است که بموجب ان ممکن نیست این تصور را تصدیق کند که فرشتگان درمحفل لذت بین زن ومرد حاضر ومشارك باشند تنها میل وفکر موریس این بودکه دوباره آرکاد را ببیند واز اینکه درموقع جدائی اثر اورا گم کرده است بسیارخود را ملامت میکرد شب و روزدراین‌اندیشه‌بود که باچه وسایلی ممکن خواهد شد دوباره ارکاد را بیابد

ازانجائیکه راهی پیدا نمیکرد بر سبیل اتفاق در ستون اعلان های کوچك

---

۱ — Bruxelles — پایتخت مملکت بلژیك .

یکی از جرائد مهم اعلانی باین مضمون مندرج ساخت :«موریس به آرکادباز آئید»
اما روز ها از این مقدمه گذشت بدون اینکه کوچکترین اثری از آرکادپیدا شود.

یکروز صبح ساعت هفت برای استماع مواعظ آقای پاتویل کشیش موریس بکلیسای سن سولپیس رفت پس از تمام شدن وعظ در حالیکه پاتویل از مخزن کلیسا خارج میشد موریس نزدیك او رفته استدعا نمود چند لحظه بصحبت او گوش بدهد باتفاق از پله های کلیسا پائین آمدند و در زیر آسمان صافی در اطراف سقاخانهٔ چهار کشیش مشغول گردش شدند . موریس با وجود اضطراب درونی و صعوبت قبولانیدن امر باین خارق العادگی به تفصیل نقل کرد که بچه کیفیت ملك پاسبانش باوی ظاهر شده و چگونه قصد شوم خود یعنی جدائی از او و تهیهٔ عصیان جدید ارواح مکرمه را بیان نموده است بعد از شرح این حکایت آزان شریعتماب محترم سؤال نمود که بچه وسیله ممکن خواهد شد دوباره حافظ آسمانی خود را که قدرت تحمل غیبت اورا نداشت بازیابد و بار دیگر او را در ظل دیانت مسیحیه درآورد . آقای پاتویل کشیش با لحن غمناك آمیخته بشفقتی جواب داد که پسر عزیزش موریس گرفتار اضغاث و احلام بوده و وهم و تخیل ناشی از مرض را حقیقت پنداشته است و فرض اینکه فرشتگان خوب بار دگر عصیان بورزند حرام و خلاف شرع است در پایان گفتگو این عبارت را بصحبت خود افزود که :

ـ بعضی یقین دارند و باطمینان خاطر میگویند که انسان میتواند بدون آسیب و ضرر زندگی فسق و فجور و لهو و لعب داشته باشدولی اشتباه میکنند، افراط در ملذات سبب تیرگی عقل و مایهٔ کدورت قوهٔ ادراك است . شیطان حواس گناهکار را بطوری‌اسیرمینماید که‌حتی دراعماق روح او نافذ میشود . بلی موریس شیطان است که ترا باین نیرنك های خنده آور تحمیق نموده است،

موریس با اصرار هرچه تمامتر جواب داد که ابداً اسیر اضغاث و احلام نبوده خواب ندیده و خیال نبافته است بلکه با دوچشم و بادوگوش فرشته موکل خود رادیده و شنیده است و برسبیل تاکید گفت :

ـ سرکار کشیش خانمی هم که در آنساعت نزدمن بود و ذکر نامش لزومی ندارد نیز ویرا دیده و سخن اورا شنیده است باضافه همان خانم انگشتان فرشته را احساس کرده که . . که غرق درزیر .... خلاصهٔ کلام خانم بخوبی انگشتان او را احساس کرده است که ...... قبول نفرمائید و ابداً تردید نداشته باشید که پیدا شدن و ظهور این فرشته امری است راست و واقعی و یقینی ملکی بود نور جوان و بسیار قشنك . پوست براقش در تاریکی مثل آن بود که بانور شیر مانندی پوشیده شده باشد با آهنك صاف و شیرینی تکلم میکرد.

کشیش به تندی و خشونت کلام او را قطع نموده گفت .

پسرکم تنها همین برای اثبات اینکه شما خواب دیده اید کافی است زیرا متفق علیه تمام علمای « طبایع شیاطین (۱) » است که فرشتگان بد آواز با هنجاری دارند که مانند صریر قفل زنك گرفته است برفرض آنکه بتوانندصورة خود را زیبا جلوه دهند هیچوقت موفق بتقلید صوت صاف و دلکش فرشتگان خوب نخواهند شد این حقیقتی است که شهود بسیار بان گواهی داده اند و از مسلمیات است .

موریس گفت :

ـ اما آقای کشیش من اورا برأی العین دیده ام که عریان در کرسی در روی یك جفت جوراب سیاه نشسته است . دیگر بیش از این چه میبایست بشما بگویم ؟ از این تأکید ابداً تغییری در حال پاتویل کشیش حاصل نشده گفت :

---

۱ ــ ترجمه لغت Demonographie یا Demonologie است

ـ پسرم دوباره هم میگویم این مسئله مربوط بحالت غم‌انگیز روحی شما است که مولد این توهمات شوم شده اینها اضغاث و احلام روح شخصی است که شدیداً معذب است شاید بتوا م ظروف و موجباتی را که سبب اضلال فکرمتزلزل شما شده تشخص بدهم در این زمستان شما یکروز با حال کج خلقی باتفاق مسیو ساریت و عمویتان گائتان بدیدن این کلیسا امدید و معبد فرشتکا ن را که در آنموقع مشغول مرمت ا ن بودند تماشا کردید چنانکه در انموقع میکفتم ممکن نیست ارباب فنون مستظرفه را بقوانین صنعت مسیحی مقید ساخت و بسیار مشکل است که انها را وادار باحترام محتویات کتب مقدسه و تفاسیر مفسرین متبحر ساخت .

مسیو اوژن دلاکروا نخواسته است فکر مضطرب و پریشان خود را باصول دیانت و کتاب و سنت مطیع نماید و نقاشیهائی که کرده اسا کاهٔ خود آزادانه و مطابق تصور شخصی بعمل آورده است این است که تصاویر این معبد موحش و زننده‌جلوه کرد بعبارت اوضح همهٔ تصاویرش عبارت است از ترکیب های وحشت اور و تندی که علاوه برایکه بارواح ناظرین ملقی صلح و سکون و استراحت خاطر و فراغ بال نیست برعکس یکنوع انقلاب و خوف و خشیتی القا میکند فرشتگانی که ملاحظه میشود همه وجوه غضبناکی دارند و وجناتشان مکدر و خشن است و چنان بنظر میرسد که گویا شیطان و اتباعش در اندیشه تجدید عصیان‌هستند

بلی پسرم ایصورت و تماثیل است که درافکار شما که بواسطه انواع و اقسام فسق و فجور ضعیف و فاسد شده اثار شومی ایجاد نموده مایهٔ اضطراب خاطر شده است .

موریس دیگر نفریاد امده گفت .

ـ اوه ! چنین نیست ! اقای کشیش چنین نیست ! نه ! نه ! خیال نکنید

که من از دیدن نقاشیهای اوژن دلاکروا مضطرب شده باشم حتی من نگاه هم بانها نکرده ام من نه از فنون مستظرفه چیزی می فهمم ونه توجهی بان دارم.

– پسر عزیزم حرف مرا قبول کن و انچه میگویم بپذیر ما حصل مقال این است که انچه گفتی خواب و خیال است و ذره‌ئی مقرون بصحبت و حقیقت نیست و هیچ گاه ملك موکل شما ظاهر نشده است .

اما موریس که شهادت حواس را فوق العاده مهم می شمرد و بمحسوس نهایت اطمینان را داشت گفت .

– سرکار کشیش من بچشمان خویش فرشته ام را دیده ام که بند کفش خانمی را گره زده تنبان شخصی را که خود کشی کرده بود پوشید ، ....

موریس درحالیکه از فرط خلق تنگی به قیرکف خیابان پامیکوبید اسمان زمین تمام طبیعت بروج کلیسا سن سولپیس دیوار های مدرسه ارک مذهبی سقاخانه چهار کشیش مبال عمومی خیابان اطاق ایستگاه کالسکه ها و اتوموبیلهای موقف عرابه ها و اتوموبیلهای عمومی درحتاق عابرین سگها گنجشك ها زن گل فروش میدان و گلهایش همه را بشهادت می طلبید .

کشیش که عجلة داشت زودتر مداخله را ختم کند گفت

– پسرم همهٔ اینهااشتباه و خطا و وهم‌است شمامسیحی هستید مانند یك نفر مسیحی‌فکر کنید . مسیحی نباید فریب ظواهر بیمعنی را بخورد ایمان و عقیده مانع ازاین است که مؤمن فریفتهٔ عجائب و غرائب شود زود باوری را باید بلا مذهب ها و حرالفکر ها واگذار نمود ، زیرا چیز بدی نیست که نتوان بخوراك انها داد ولی مسیحی مؤمن سلاحی مسلح است که بنیروی آن همهٔ این اوهام شیطانی را خرق مینماید و آن صلاح خارق اوهام علامت صلیب است . باری موریس دل‌قوی دار شما فاقد فرشتهٔ حافظ خود نستند

بلکه ملك موکل پیوسته پاسبان شما است ووظیفهٔ شما این است که قسمی سلوك نمائید که شغل پاسبانی اورا بسیار مشکل و پرزحمت نسازید دیگرشمارا بخدا میسپارم موریس هوا هم در کار تغییر کردن است زیرا در شست پایم احساس درد سوز ناکی میکنم .

مسیو پاتویل کشیش کتاب ادعیه و فرائض کلیسائی خودرا زیر بغل گذاشته بـا ابهتی له از مقـام محترم کشیشی و فضیلت ما بی حاکی بود می لنگید و می رفت .

در همـان روز آرکاد و زیتا در حالیکه بدیواره ئی که دور پلـکان بوست واقع است تکیه نموده بودند دود ها و مه هائی را که در اسمان آنشهر غظیم متصاعد بود نگاه میکردید

آرکاد گـفت :

ـ آیا عقل میتواند بهمهٔ اوجاع و اتعابی که در یك شهر بزرك منطوی‌است پی ببرد ؟ اعتقاد من ان است که اگر مردی میتوانست انرا در نظر خود مجسم سازد بحدی از ان تصور اشمئزاز وکراهت حاصل مینمود که چون صاعقه خورده‌ئی بر زمین می افتاد .

زیتا جواب داد :

معذلك هر جنبنده‌ئی دراین‌جهنم عاشق زندگی‌است و این سرعظیمی است! باهمه بدبختی‌ها تاوجود دارند بی نهایت از عدم هراسانند ونمیتوانند عدم‌را تسلیتی برای آلام خود بدانند ونیستی رادوای درد ورنج شمارند حتی تصور استراحت هم‌در عدم نمینمایند وجنونشان سبب شده‌است که از عدم هم میترسند این‌است که عدم‌وابا شباح وموجودات خیالی مسکون نموده‌اند . واعجبا این سردرها این ناقوس هااین گنبدها این قبه های جرس‌ها که‌سربار میسایند وهریك صلیب‌درخشانی

نصب است تماشا کنید!.... مردم عقل فعالی راکه حیاتی بانها داده که‌ازمرك بدتر ومرگی داده که‌از حیات مردم نحس تراست پرستش وستایش مینمایند

زیتا مدتی درفکر بود وبالاخره بسخن امده گفت.

آرکاد لازم است امری زا بشما اقرار نمایم وآن این است که تصور نکنید که‌میل بعدالت اقرب بعدلی یاحب بقانون حکیمانه تری من‌را که ایتوریل هستم بزمین ساقط نموده است خیر چنین نبوده‌است بلکه حرص ذوق بدسائس ومکائد عشق‌به ثروت ومفاخر صلح وارامش اسمان رابرمن غیر قابل تحمل نموده‌در اتش این ارزو میسوختم که بنسل پر هیجان بنی ادم مخلوط شوم این بود که بر زمین امدم وبواسطه دانستن‌فنون واسراری که تقریبا برهمهٔ‌فرشتگان مجهول است جسدی اختیار کردم که بمیل خود میتوانستم سن وجنس انراتغییروتبدیل دهم واین سبب شد که بانواع‌و اقسام ثروتهای هنگفت و شگفت اور اشنا شدم صد بار در بین زعمای عصر و پادشاهان طلا و فرمان فرمایان اقوام برتب عالیه نائل گشتیم . ارکاد اسامی معروف ومشهوری را که داشته ام بشما اظهار نخواهم کرد فقط بدانید که ببرکت علوم وفنون وقدرت وثروت وجمال در تمام ملل دنیا فرمانفرمائی وکامروائی کرده ام واخیراً چند سالی بیش نیست که در فرانسه بعنوان یکنفر اجنبی عالیمقام مسافرت میکردم شبی در بین آنکه درجنگل مون مورانسی می‌گشتم بانك نی‌لبکی‌که ازغم های آسمانی حکایت میکرد بگوشم رسید صوت صاف و دردناك این نی لبك جگرم را کباب کرد و روحم را گداخت تاانساعت صوتی باین دلکشی بگوشم نرسیده بود فی‌الحال‌باچشمانی نمناك وحنجره‌ئی پرازآه وناله نزدیك شدم ودر کنار الاچیقی پیرمردیرا دیدم که شبیه به «فونی (۱)» نشسته ودونی روستائی میدمد این شخص نکتر بود که من

۱ — Faune : — نامی است که اساطیر رومیان قدیم بنیمه خدایان صحرا وکوهستان وزارع

خودرا بپاهای وی انداختم بدستانش بوسه زدم لبان آسمانیش را بوسیدم وسپس فرار نمودم ....

از انوقت ببعد کوچکی وناچیزی بزرگی های بشری را احساس نموده از هیچ وپوچی پردرد سر کارهای زمینی بستوه امده ازمشاغل مهم وبیهوده وبی حاصل خود متنفر شدم وچنان تصمیم گرفتم که من بعد نتایجی که عالیترومناسب تر بمطامعم باشد درمد نظر نگیرم لذا چشم بوطن اسمانی خود دوخته بران شدم که بکوشم تا ملکوت اسمان را آزاد سازم و فاتحانه بان مراجعت کنم در راه این مقصد بود که چشم ازهمه القاب وعناوین ودارائی ودوستان وجماعت متملقین خود پوشیده بنام زیتای گمنامی معروف شده درعالم فقروفاقه وتنهائی وبیکسی بتحریراسمانها پرداختم .

ارکاد گفت :

ــ منهم نی لبك نکتررا شنیده ام ولی ندانستم که اخر این باغبان پیرکیست که باین لولهٔ نئین خشن صوت باین مؤثری ودلربائی میدمد؟

زیتا جواب داد :

عنقریب اورا خواهید شناخت.

---

داده است شغل این نیمه خدایان بارآوردن مواشي و مدافعهٔ گله درمقابل گرگان و حفظ مزارع بوده است و آنها را اشکل پشم آلود وشاخدار و غالباً باپاهای شبیه به بز تصور مینمودند و نمایش میدادهاند .

# فصل شانزدهم

فصلی که در آن میرای غیب گو وزفیرین وآمده شوم یکی بعداز دیگری بمعرض نمایش میایند ونیز بر مثال وحشت ناك مسبو ساریت این فکر اوریپید که چون ژوپیتر(۱)اراده کندکسی را معدوم ونابود نماید اول او را از عقل بری میسازد مجسم و مصور میشود .

موریس پس ازانکه نتوانست سبب تنویر عقاید مذهبی یکنفر عالم روحانی مشهور بفضیلت روشن فکری شود واز راه های معمول ازیافتن فرشته خودمأیوس شد بخیال علوم تنجیم وسحر افتاد وتصمیم گرفت که بازن غیب گوئی در آن موضوع مشاوره نماید والبته زنی که در این فن بمهارت کامل معروف بود مادام دتب بود اما موریس که در موقع رنجهای اولین معاشقه اش سئوالاتی ازمادام دتب نموده بود بحدی این زن حکیمانه وعاقلانه جواب داده بود که دیگر موریس اطمینانی بعلوم سحری اونداشت این بود که بافاضات زنی دیگر مسماة بمادام میرا که در خواب راه میرفت وحرف میزد وبسیار محل توجه مردم بود توسل جست . مثالهای متعددی ازذکاء ووضوح فوق العاده غیب گوئی های این عالمة الغیب برای موریس نقل میکردند و گفته بودند که میبایست چیزی را که آنشخص موضوع جستجو باخود داشته یا لمس نکرده است بمادام میرا ارائه داد تا آن شیئی ملموس جاذب نگاههای خارق العادهٔ اوشود.

---

۱ - Jupiter · — اسم لاتینی رب الارباب است و اسم یونانی آن Zeus است — ژوپیتر در اساطیر یونان و روم پدر و مولای همهٔ خدایان و ارباب انواع است که بر پدر خود ساتورن شوریده پس از فائق آمدن عالم را بین خودو برادران خود قسمت نموده از آن جمله حکومت بر بحار را به نپطون و فرمانفرمائي بر عوالم جهنم را بپلوتون سپرده و زمین و آسمان را برای خود نگاهداشته است .

موریس درجستجوی آن افتاد که به‌بیند فرشتهٔ نحس اش بعداز تجسد و آدم شدن چه چیزهائیرا لمس کرده است وبخاطر آورد که درحال عریانی بهشتی که‌داشته در کرسی بزرگی روی جورابهای سیاه مادام دزوبل نشسته است بعلاوه این خانم را در وخت پوشیدن کمك نموده است این بود که یکی از این طلسماترا که برای زن غیب گو لازم بود ازژیلبرت درخواست نمود . ژیلبرت به‌پیداکردن هیچیك از آن اشیاء قادر نبود مگر انکه خود او یکی از این طلسمات شمرده شود زیرا فرشته بموضع بسیار محرمانهٔ خانم موضعیکه بسیار لغزنده تر از انستکه انچه را دران بعمل آمده بتوان اثبات نمود دست زده بود. اگرچه قبلا هم موریس باین قضیه مستحضرشده بود ولی ابندفعه چون اقرار صریح ژیلبرت راشنید بحدی براشفت وبرفرشتهٔ خود غضبناك شدکه باسامی پلید ترین حیوانات اورا موسوم ساخت وقسم یاد کرد که چون اورا دردست رس خود بیابدلگدی بدرمقعدش بزند ولی طولی نکشیدکه تمام غیظ وغضبش متوجه مادام دزوبل شده اوراخاطی شمرده چنان اندیشیدکه وقاحت هائی راکه حالا بروزمیدهد خودمشوق بوده‌است ودرحال غضبی که داشت ژیلبرت را بتمام اسامی معروف در علم حیوان شناسی یاد نموده به بی عفتی وفساد اخلاق وصفش کرد واتش محبتی که نسبت به ارکاد درقلب داشت بیش ازپیش زبانه‌کشیدن گرفت واحساس مینمود که دوستیش از هروقت گرم‌تر و خالص‌تر است چندانکه بزانو درآمده با بازوان گشوده با آه و فغان و اشك و زاری فرشتهٔ خود رامیطلبد.

وقتی در بیدار خوابی های شبانه چنان بفکر موریس رسید که کتبی که قبل از آدم شدن فرشته بدست او ورق زده شده است از جمله طلسماتی است که جستجو مینماید این بود که یکروز صبح بکتابخانه رفته بمسیو ساریت که در زیر نظرات مجسه الکساندر داسپارویو مشغول طبقه بندی کتب بود سلامی نموده

دید که ان پیرمرد با انکه رنك پریدگی مختصری در سیمایش دیده میشد تبسم است بانجهة که دیگر دست غیرمرئی کتابهای سپرده باو را زیرو رو نمیکرد و همه چیز کتابخانه بجای خود و مقرون بحسن انتظـام بود بلی مسیو ساریت خوشوقت بود ولی روز بروز قوایش بتحلیل میرفت و دیگر جز شبح خفیف و ضعیفی چیزی از او باقی نمانده بود با وجود این تسلیت یافته و مطمئن الخاطر بود . چه خوش گفته اند که :

پس از سپری شدن دورهٔ بدبختی انسان در بحبوحهٔ سعادت و خوشوقتی میمیرد . بالجمله موریس گفت :

- مسیو ساریت البته بخاطر دارید که یکوقت کتاب کهنه های شما هرشب زیرو رو شده اینطرف و انطرف برده میشد متفرق میگردید برزمین میافتـاد لوله میشد پراکنده میگشت حتی تا رود خانه کوچهٔ « پالاتین (۱) » راه میافتاد واقعاً ایام غریبی بود ! خوب مسیو ساریت کتابهائی را که بیشتر از همه زیرورو شده بودند بمن نشان بدهید .

این صحبت بطوری مسیو ساریت را دچار بهت و اندوه نمود که هیـچ ملتفت نبود چه جواب بدهد و برای اینکه درست بفهمد موریس سه مرتبه کلام خود را تکرار نمود بالاخره پیر مرد کتابدار یك جلد تلمود قدس شریفی بسیار کهنه ئی را که غالباً دستان غیر مرئی بان زده شده بود نشان داد کذلك یك نسخه انجیل غیر معتبری یعنی یك نسخه مبهم و مشکوکی که عبـارت از بیست صفحه پاپیروس (۲) بود و درقرن سوم میلادی نوشته شده مکرر از قفسه محل خود

(۱) — RuePalatine — : نام کوچهٔ ئي ازکوچه های ناحیه ششم پاریس.

(۲) — Papyrus — : قسم نباتی شبیه به نی که از د و تا چهار ذرع ارتفاع آن است و در قدیم بمقدار زیـاد در سواحل رودخانهٔ نیل میروئیده و اکنون هم در جزیرهٔ سیسیل دیده میشود مصریان قدیم از آن وروغن سدر و صمغ چندین قسم کاغذ میساخته اند .

بیرون آورده شده بود مکاتیب گاساندی هم بسیار ورق زده شده بود . بعد

بعد ساریت گفت :

ـ اما کتابیکه بدون شك مورد توجه مخصوص زائر عجیب بوده و برهمه کتب ترجیح داشته یك جلد اوکرس کوچك جلد سرخی است که علائم فیلیب دواندوم رئیس دیر فرانسه بران منقوش است و یادداشتها ئی بقلم و بخط «ولتر» که بطوریکه همه میدانند در ایام جوانی با جمعیة اعضای معبد (۱) رفت و امد داشت بان حاشیه شده است بای این قاری مهیب غریب که آنهمه خون بدل من کرده است هیچوقت از این لوکرس غفلت نداشت بعبارة اخری این کتاب را کتاب بالین خود قرار داده بود و باید انصاف داد که صاحب ذوق بود زیرا واقعا این کتاب جوهرهٔ فریده ایست . اما افسوس که این دیو لکه مرکبی بصفحه ۱۳۷ کتاب ریخته که محو ان از قوهٔ هرشیمی‌دان ماهری خارج است .

مسیو ساریت بعد از این شرح اه عمیقی کشید و چون دید که داشیار وبری جوان لوکرس گرانبها را میطلبد بسیار متاسف شد و بیشتر تاسفش از این بود که چرا تا ان پایه در بارهٔ ان کتاب سخن رانده است و شروع بعذر آوردن نموده گفت کتاب فقط فعلا نزد صحاف است و ممکن نیست خواهش او اجابت شود ولی موریس باو فهمانید که باین معاذیر دست بردار نیست و با کمال سماجت بتالار معروف به تالار فلاسفه و کرات رفته روی کرسی نشسته گفت منتظرم .

مسیو ساریت چاپ دیگری از چاپ‌های ان کتاب را پیشنهاد نموده میگفت

---

(۱) — Templiers : اعضاء جمعیهٔ Temple . تامپل که در قرن ۱۲ میلادی در پاریس ساخته شده قسم دیری بوده که پست و پناگاه بساری از مقروضین و مقصرین بوده ایست بالاخره در ایام شورش فرانسه از میان رفته است .

چاپهائی هست که متناً صحیح تر و بنا براین برای تحصیل انفع است لذا صحبت چاپ های معروف به لوکرس باربو لوکرس کوستلیه یا از همه بهتر ترجمه فرانسوی آن را پیش اورده گفت که برای نسخه فرانسوی لوکرس ممکن است بین ترجمه بارون دکوتور که شاید قدری کهنه است و ترجمه لاگرانژو مجموعه نیزار و پانکوك و دو نسخهٔ بسیار قشنك یکی نظم و دیگری نثر که هردو از مسیو «پونژرویل (۱)» عضو اکادمی فرانسه است یکی را انتخاب نمود .

موریس بالحن متکبرانه ئی گفت .

- من محتاج بترجمه نیستم . لوکرس رئیس دیروانادوم را بمن بدهید.

مسیو ساریت لاعلاج باهستگی رو به قفسه ئی که این گنج گرانبها درآن جای داشت رفته دسته کلید را که در دست لرزانش بهم میخورد نزدیك گنجه برد ولی فوراً کلید ها را از گنجه دور نموده بموریس پیشنهاد کرد که بهتر از همه نسخ لوکرس متداولی مجموعه «گارنیه (۲)» است .

و با تبسم دلربائی گفت :

- این نسخه کوچك و قابل حمل و نقل است .

ولی از سکوتی که در جواب این پیشنهاد مشاهده نمود فهمید که هرقسم مقاومتی بیهوده و بلاثمر است لذا بارامی کتاب را از قفسه بیرون اورده پس از یقین باینکه ذره ئی غبار در روی رومیزی نباشد بادستی لرزان ا برا رد بیرهٔ الکساندر داسپار ویو گذاشت .

موریس شروع بورق زدن کتاب نموده تابصفحه ۱۳۷ رسید ولکهٔ مرکبی

---

۱ — Pongerville : - نویسندهٔ فرانسوي ومترجم بسیاري از آثار قدما بزبان فرانسه (۱۸۷۰-۱۷۹۲)

۲ — Garnier نام کتابفروشی در پاریس .

بنفش که به بزرگی نخودی بود مشاهده نمود.

باباساریت که چشم ازلو لرس بر نمیداشت گفت :

ــ اها این است لکهٔ مرکبی که این غولان غیرمرئی براین کتاب گذاشته‌اند ...

موریس پرسید :

ــ چطور مسیوساریت مگرچند نفر بوده‌اندکه میگوئی غولان ؟

ساریت جواب داد :

ــ نمیدانم . اما من‌دراین فکرم که آیا این لکه را که مانند لکهٔ مرکبی که «پول لوی کوریه [۱] » روی کتاب خطی فلورانس [۲] گذاشته وحکم حجت و سند ادبی را پیدا کرده‌بود حق دارم پاك کنم

هنوز این حرفها ازدهان پیرمرد تماماً خارج نشده بود که زنگ اخبار در ورود صدا کرد وهیاهوی سیاری ازتالار مجاور بلند شد ساریت بهوای بانك دویده بمترس ( رفیقه ) بابا گینـاردون یعنی زفیرین عجوزه برخورد و دید که مو های ژولیدهٔ او که حکم اشیانهٔ افاعی را داشت راست روی سرش ایستاده و ازفرط غضب صورتش مشتعل شده است ودرحالیکه سینه اش درجذرومدهیجان است و شکم پشم‌الودش مثل انکه درتحت تأثیر طوفانی باشد بالا امده درکاراست که ازبسیاری درد وغضب خفه شود ودربین همهٔ این نوحه ها وندبه ها وآهها و فریادها وهزاران صوت‌دیگرکه از بدن او خارج میشد ونمونه‌ئی بود از اصوات

---

۱ - Paule Louis Courier — ازادبا و کتاب فرانسه ومترجم بعضی ازکتب‌قدما (۱۷۷۲ — ۱۸۲۵)

۲ — Florence : — یکی ازبلاد ایطالیا پایتخت قدیم ایالت توسکان که روی رودخانه آرنو واقع و۲۴۲ هرارنفرجمعیت آن‌است این شهرکه درقرون وسطی کرسی نشین جمهوری بوده بواسطهٔ نقاشان‌وحجاران بزرگی که درآن ظاهرشده اند وبواسطه متاحف عالی وکتابخانه‌ها وعمارات فخیمه ئی که دارد آطن ایطالیا نامیده شده است .

متنوعه ئی که عواطف موجودات ومزاحمه وضجیج اشیاء در روی زمین ایجاد مینماید نعره میزد :

– این غول رفته‌است (با آن دختر بیرون رفته‌است اکلمه‌را زیرورو کرده‌و باخود نقل داده وجز یك فرانك و هفتاد سانتیم که‌در کیف خود دارم چیزی برای من باقی نگذاشته است!....

زفیربن بشکل درهم و برهمی اما تفصیل تمام‌حکایت کرد که میشل گیناردون وی را ترك گفته و با اوکتاوی دختر شاگرد نانوا روی هم ریخته بر آن است که بااوزندگی کند و بعد از آنکه سیلی ناسزا رضد آن خائن منافق استفراغ نمود گفت :

این است رفتار مردی که پنجاه سال یابیشتر باپول خودم ازاو نگاهداری کرده‌ام زیرامن اندوخته‌داشته‌ام پول نقد داشته‌ام اشناهای خوب وهمه‌چیزخوب داشته‌ام او را از بدبختی نجات داده‌ام وحالا این است پاداشی که بمن میدهد واقعاً این رفیق شما لعبت غریبی است! این‌تنبل بیکاره ! این تن پرور که بایدمانند اطفال لباس او راهم بوشایند (این دائم الخمر !....این موجود رذل. مسیو ساریت شما هنوز بخوبی اورا نشناخته اید.... نمیدانید چقدر نادرست است وچه چیزهای دروغی میسازد ژیوتو میسازد بلی آنچه بتواند «ژیوتو» «وفراانژلیکو» و«گرکو(۱)» درست میکندو آنهارابتجار تابلوفروش جامیزند «فراگونار(۲)» و«بودون» هم میسازد ای بیحیا .... فاسق هرزه ئی که بخدا اعتقاد ندارد ! ... ها مسیوساریت دیگر ازهمه‌چیز بدتراست زیراکه کسیکه ازخدا نترسد ...

۱ــ Theotocopuliel Grèco — :نقاشی که اصلا یونانی بوده ولی دروینز تعلیم یافته و بیشترکارهای خودرادر مملکت‌اسپانی بجاآورده‌است (۱۵٤۸ — ۱٦۲۵میلادي).

۲ــ Fragonard — نقاش وحجار فرانسوی (۱۷۲۲ — ۱۸۰٦ میلادي).

زفیرین مدت طولانی سب ولعن میکرد وهرشیمه وناسزائی که میدانست بر زبان اورد وچون دیگر نفسش درکار قطع شدن بود مسیوساریت ازموقع استفاده نموده به تسلیت وی پرداخت و به ارامی و توکل دعوتش نموده گفت که البته گینادرون باز گشت خواهد نمود زیرا ممکن نیست کسی پنجاه سال رفاقت واتحاد را فراموش کنند ...

صحبت های ملایم باباساریت سبب شد که دوباره اتش خشم زفیرین تیز شود بقسمیکه قسم یادکرد که توهین وتحقیری راکه دیده ومصیبتی را که کشیده هیچوقت فراموش نخواهد کرد وباردیگر ان غولرا نزد خود نخواهد پذیرفت واگر فی‌المثل بیاید وبرای طلب عفو بزانو دراید یا خودرا بپاهای او بیفکند از او درنخواهدگذشت واعتنای سگی باونخواهدگذاشت وبرای تأکید گفت :

— مسیوساریت پس ملتفت نیستیدکه چه اندازه اورا پست و رذل میشمارم و چقدرازاو بیزارم وتاچه حد ازاو بدم میاید ؟

خلاصه زفیرین شصت بار عواطف متکبرانه خود را بیان نموده شصت بار هم قسم یاد نمودکه دیگر بپذیرفتن گینادرون مایل نیست وحتی درتابلوی نقاشی هم تاب دیدن روی اورا ندارد.

مسیو ساریت پس از شنیدن ان عبارت وان اظهار تنفر چون دید تصمیم زفیرین غیرقابل تغییراست دیگر دراشتی نگوبید و اصراری ننمود وملامت و توبیخی روا نداشت حتی اقوال اورا تصدیق کرد واز دردیگر داخل موضوع شده بران شد که افق روشن تری بان مظلومه نشان دهد باینمعنی که سخن‌را بجانب سست بنیادی احساسات بشری سوق داده اورا بربی اعتنائی تشویق نموده چنان نصیحتش کردکه بارادهٔ الهی تسلیم ومنقاد شود وگفت :

— در صورتیکه رفیق شما فی‌الواقع با ایندرجه برای دلبستگی با اهل است ... ساریت بیش ازاین نتوانست چیزی بگوید زیرا زفیرین باودراویخت

باکمال خشم گریبان ویرا گرفته تکانش میداد ودرحالیکه از فرط غضب در کار خفه شدن بود نعره میزد.

— نا اهل برای دلبستگی ! میشل برای دلبستگی نا اهل است ! ... اه بابام ! پس خوب است یکنفر بهترازاو بجوئی یکنفر دوست داشتنی تر ازاوئی نشاشتر از اوئی خوشمزه تر ازاوئی یکنفرکه مثل اوهمیشه جوان باشد همیشه .. چطوربااهل برای دلبستگی ! کهنه جانورمعلوم میشود که توهیچ‌سررشته‌ئی ازعشق نداری !

. . . . . . . . . . . . . . .

موریس ازاینکه باباساریت بان شدت گیر افتاده‌بود استفاده نموده لوکرس کوچك را بجیب زده حسورانه ازمقابل ان پیرمرد مبتلاگذشته وباشارهٔ دست خدا حافظی‌نمود

معلومست که‌موریس باداشتن طلسمی که درجستجوی ان‌بود باچه شوق وشعفی‌رو بمیدان «ترن[۱]» دوان‌شده بسراغ مادام میرا درامد و او رادر تالار سرخ طلائی رنگی یافت و در ان تالار نه بومی دیده میشد نه وزغی و نه هیچیك از الات وادواتی‌که درسحر قدیم استعمال میشده است . مادام میرا لباس آلوئی رنگی دربرداشت وگیسوان خود را بگرد سفیدی آلوده نموده بود واگر چه دیگر مراحل جوانی را طی نموده آفتابش روبغروب میرفت ولی بازهم سیمای مطبوعی داشت وبازیبائی ولطف حرف میزد واز اینکه بمدد علم و فلسفه ودیانت قادر بکشف اشیاء مخفیه واسرار است مفاخره مینمود باری مادام میرا درحالیکه چشمان خود را بسته بود دستی بجلد کتاب مالیده‌ازدرز پلك‌ها نظری بعنوان لاتینی وعلائم کتاب انداخت ولی هیچوجه چیزی از آنهانفهمیدازآنجائی که علائمی‌که معمولا بوی

---

۱ — Place des Ternes : — نام میدانی ازمیدانهای پاریس .

نشان میدادند عبارت ازچیزهائی بود از قبیل، انکشتر و دستمال ومکاتیب ومو نتوانست حدس بزند که‌این کتاب عجیب وغریب متعلق‌بچه قسم آدمی باید باشد معذلك باز بردستی ومهارتی که‌بان تمرین یافته‌بود تعجب واقعی خودرا مکتوم داشته بشکفتی وتعجب تظاهر نموده باخود زمزمه کرد :

ـ عجیب‌است سبحان‌الله.... درست تشخیص نمیدهم ...زنی را می‌بینم...

بعداز تلفظ این کلمه سحری زیر چشمی نگاهی بموریس انداخت تا ببیند چه اثری د. او تولید مینماید وچون از وجنات موریس فهمید که مثل این است که دلسرد شدهٔ باشد دانست که راه غلط میرود لذا فوراً غیب گوئی را تغییر داده گفت :

ـ عجبا این زن‌هم که فوری گم میشود ... سبحان‌الله ... بسیارعجیب است.. شکل غیر معین درهم برهمی می‌بینم یك موجود غامض وغیر قابل‌التعریفی ... چون لیك نظر یقین حاصل کرد که‌این دفعه سخنانش کاملا مورد توجه واقع شده‌است تاتوانست در مبهم بودن شخص منظور ودر پیچیدگی قضیه مبالغه نمود،

بلی کم‌کم مکاشفات مادام میرا واضح‌تر میشد و قدم بقدم بر اثر مکاشفه میرفت و میگفت :

ـ یك خیابان بزرك .. میدانی با یك مجسمه ... یك کوچه خلوت یك پله کان . شخص منظور در انجا است در اطاق ابی رنگی ...... این مرد جوانی است رنك پریده و پر از غم و اندوه . چنان بنظر میاید که بر بعضی چیزها افسوس میخورد بعضی کارها است که اگر دوبارهٔ پیش آید مرتکب نخواهد شد ......

معلوم است که زحمت و تعب این قسم کهانت و غیبگوئی بسیار بود و

خستگی ناتج از ان نمیگذاشت که خانم غیبگو بمکاشفات عالیه و تفتیشات دقیقه خود ادامه بدهد این بود که نهایت درجه کوشش را برای جمع اوری قوای روحیه خود نموده بموریس که رای اورا می طلبید اکیداً توصیه نمود که بسیار برخدا متوکل باشد و برای انکه گم کردهٔ خود را بیابد و در مساعی مبذوله نجاح حاصل کند با خداوند متحد باشد و از وی سبحانه تعالی جدا نشود .

موریس در موقع خروج از اطاق یك لیره روی بخاری گذاشت و با کمال تاثر و اضطراب خاطر از در بیرون رفت اما مطمئن بود که مادام میرا دارای قوای خارق العاده و ماوراء الطبیعه است منتهی متأسفانه باندازه کفایت واجد این قوی نیست .

چون از پله ها پائین امد بخاطرش رسید که کتاب لوکرس را روی میز خانم غیبگو فراموش کرده است و از انجا که میدانست که اگر انکتاب مفقود شود ساریت کهنه دیوانه درغم ان خواهد مرد بر گشته انرا برداشت چون بخانه مراجعت کرد بابا ساریت را دید که چون شبح مصیبت زده‌ئی و با آهنك شکایت امیزی که حکم باد ماه « نوامبر (۱) » ( تشرین ثانی ) را داشت کتاب لوکرس را میطلبد . موریس بطور لاقیدی کتاب را از جیب ستره در اورده گفت .

ـ مسیو ساریت اینقدر خودت را بخور بسم‌الله این کتاب !

مسیو ساریت چون دو باره ان در گرانبها را بدست اورد از فرط شوق انرا برسینه خود فشرده بارامی روی رومیزی آبی رنك نهاد در ان اندیشه بود که برای ان گنج قیمتی که انهمه در حفظ ان حریص بود خفیه گاه مطمئنی پیدا کند و در عالم تصور نقشه هائی میریخت که شایسته مقام خازن غیوری چون خود او بود و بس ولی هیهات نقش های زمانه حاکی از ائینه تصور بشری

(۱) ماه دوم پائیز (ماه یازدهم سال میلادی)

نیست و کدام یکی از ماها میتواند بحکمت و دانائی خود مغرور شده مفاخره نماید ؟ پیش بینی های بشری بسیار کوتاه و نارساست و مجاری احوال پیوسته بر خلاف رضا انچه مقدر شده محتوم است و از ان گزیری نه احدی را یارای ان نیست که از سرنوشت خود احتراز نماید و هیچ دقت و مواظبت و احتیاطی بر انچه دست قضا تقدیر نموده فائق نباید ما لعبتگانیمرو فلك لعبت باز زهی بد بختی و بینوائی در کف قوهٔ عدیم العاطفه ئی که ناظم و مدبر افلاك جسیمه و ذرات صغیره است مقهور و اسیریم در حالیکه قوهٔ قاهره از تحولات و تبدلات ما قانون کلی و نظام عمومی تشکیل میدهد ! بلی بدبختی و بینوائی ما درنظام و موزونی دنیاها دارای اهمیت است . باری انروز روز صحاف بود یعنی روزیکه در طی فصول اربعه دو مرتبه در سال در برج تور و میزان واقع میشد انروز از صبح مسیو ساربت سرگرم بهیهٔ کار صحاف بود بایمعنی که کتابهائی که دوخته شده بود یا کتبی که بتازگی خریداری شده و قابل جلد کردن و صحافی بود یا کتبی که احتیاج بمرمت داشت همه را روی میز جمع نموده بدقت صورت جامعی از آنها برداشت پنج ساعت بعد از ظهر پیرمردی موسوم به آمده شاگرد لژماسیو صحاف کوچهٔ «آبی(۱)» وارد کتابخانهٔ داسپاردیو شد مسیو ساریت پس ار انکه دوباره بدقت کتابهائی را که میبایست برای استاد آمده بفرستد رسیدگی بمود انها را در پارچه بزرگی دسته کرده و امده چهار گوشهٔ انرا گره زده بر شانه بست و درحالیکه میرفت از پله ها پائین رود گفت

ـ شب همه بخیر !

قضایا بشکل طبیعی و عادی واقع شد و تازگی نداشت جز انکه امده لوکرس را هم روی میز دیده و مخصوصا به انرا هم در جرو سایر کتب در ان بسته

(۱) —Rue de L' Abbay— نام کوچه ئی از کوچه هاي ناحیه ششم پاریس

گذاشته بدون اینکه ساریت خبردار شود با خود برد . کتابدار از تالار کرات و فلاسفه خارج شده کتابیرا که درطی انروز غیبت موقتی ان سبب این همه اضطراب و دغدغه خاطر شده بود بکلی فراموش کرد البته این فراموشی ذنب لایغفری است و هرقاضی جدی انرا غفلت و ترك اولی دانسته ساریت را بر ان ملامت و توبیخ مینماید ولی ایا بهتر ان نیست که بگوئیم قضاوقدر بر ان رفته بود و ایا نمیتوان گفت که انچه را تصادف و اتفاق مینامیم فی نفس الامر نظام و قانون عالم طبیعت است و این امر که نتایج ان در نظر مردم بسیار وحشت اور خواهد بود میبایست بدون اطلاع احدی انجام بیابد ؟ مسیو ساریت با کمال ارامی و استراحت خاطر برای صرف شام بدکان شیر فروشی چهار کشیش رفته برحسب عادت پس از صرف شام روزنامهٔ «صلیب» را خوانده خالی البال شبی بروز اورد فقط روز بعد بود که موقع ورود بتالار فلاسفه و کرات بیادلوکرس افتاده برای پیدا کردن ان درهرطرف گردش نمود و نتیجه ئی حاصل نشد ابداً بفکرش نرسید که شاید امده سهواً انرا برده باشد بلکه ذهنش متوجه زائر غیر مرئی شده چنان پنداشت که دوباره دست بکار شده و از ان جهت بسیار مضطرب شد .

درآن بین فریادهائی ازروی پله کان بگوش کتابدار مسیوا رسید چون در را باز کرد دید لئون کوچك کلاه نظامی براغ دوزی شده‌ئی بر سردارد و فریاد میکشد « زنده باد فرانسه » وجاروب ها و گرد پاك کن ها وموم کف اطاق هیپولیت را بطرف دسمنان خیالی پرتاب میکند لئون برای بازیهای نظامی خود این سطح پله کانرا بسایر قسمتهای منزل ترجیح میداد گاهی هم مانند موشی خود را بدرون کتابخانه میانداخت . مسیو ساریت آن طفل بیگناه را مورد سوء ظن قرارداده چنان تصور کرد که اولوکرس را برداشته تا از آن

گلولهٔ کاغذی بسازد این بود که بالحن تهدید آمیزی کتاب را ازاو طلبید چون طفل منکرشد وعده ها داده میگفت .

ـ لئون اگر آن‌کتاب کوچك سرخ را برآیم بیاوری من‌هم بتوشوکولات خواهم‌داد.

طفل بفکر فرورفت وهنگامیکه مسیو ساریت از پله ها پائین میامد نزد اوآمده گفت :

ـ این کتاب !

کتاب عبارت بود از مجموعهٔ تصاویر پاره شده « تاریخ گریبوی (۱) » این کتاب را لئون به مسیو ساریت داده شوکولاتی را که وعده داده بود طلب کرد .

چند روز بعداز این قضایا ابلاغیه ئی بوسط پست ازیك ادارهٔ تفتیش‌برای موریس رسید مدیر آن اداره که یکی ازاعضای قدیمی اداره نظمیه بود درآن ابلاغیه‌کلمهٔ فوری و محرمانه قید نموده‌بود لذا فوراً موریس سراغ آن‌عنوان رفته مرد سبیل گندهٔ سیاه چهرهٔ اندوهناکی را یافت که مساعده تقاضای مبلغی نموده وعده داد که درجستجوی آن شخص برآید

طولی نکشید که مدیر مؤسسهٔ تفتیش مجدداً کاغذی بموریس نگاشته‌چنان اظهار داشته بود که تفتیش دقیق وپرزحمتی شروع شده ضمناً مساعدهٔ دیگری تقاضا نموده بود موریس ازدادن پول خود داری نموده تصمیم گرفت که‌شخصاً درجستجو برآید

---

۱ — Gribouille : — یعني کسیکه سفید مانند و احمق نما باشدو هرکاري راکه میکند بیموردباشد مثلا ازترس‌اینکه مبادا بباران ترشود خودرا برودخانه بیندازد — تاریخ گریبوی حکم‌قصص ملا نصرالدین مارادارد

بقرینه ارکاد بی پول بود موریس حدساً چنان خیال میکردکه فرشته‌بایستی رفت وامد ومناسباتی با بینوایان پیدا کرده باشد و نیز بنظرش منطقی میرسید که ارکاد با تبعید شدگان ملل مختلفه که مانند خود او انقلابی هستند سرو سری داشته باشد باین قرائن برای پیداکردن گم گشته خود خانه های کرایه‌ئی «سن اون (۱)» و« لاشاپل (۲)» و «مون مارتر» و «باریر ایطالی (۳)» ومساکن تنك وکثیف که مردم بقطار دران میخوابند وخوراك پزیهائی که یك بشقاب سیراب دران صرف میکنندمطاعمی که یك ظرف آش شواله قلمکاررا بسه‌شاهی میفروشند سردابه های « هال (٤) » ونزد داماومی همه را بدقت جستجو کرد.

و نیز موریس بسراغ رستورانهائی رفت که نیهیلیست ها و هرج و مرج طلبان درانجاها غذا میخورند در این قبیل جاها بودکه بزنانی برمیخوردکه در زی مردان درامده یامردانی که چون زنان لباس پوشیده بودند و نیز جوانان خشن و افسرده ئی میدید یا پیران هشتاد ساله ازرق چشمی که مانند اطفال خردسال میخندید ملاقات میکرد بهمهٔ این مردم تماشا میکرد سؤالات مینمود این قبیل تحقیق وتفتیش ها سبب شدکه اورا جاسوس پنداشته زن بسیار قشنگی بضربت کاردی اورا مجروح ساخت روز بعد موریس بمیخانه‌هاوخانه‌های کرایه‌ئی فقرا و فاحشه خانه ها و بیمارخانه ها و قمار خانه های طبقات پست شرابخانه های نزدیك قلاع شهر نزد خرده فروش هاو بین اجامره و اوباش شروع به جستجونمود.

---

۱— Saint Ouen — نام یکی ازمحلات پاریس.

۲— La Chapelle — نام یکی ازمحلات پاریس.

(۳) La barriére d' Italie : نام محلی در پاریس.

٤— Les Halles — بازار ومیدان‌عمومی‌که درآن مواد-خوراکی بانواعها بفروش‌میرسد وکسبهٔ خرده فروش هرروزازآنجا آنچه لازم دارند میخرند.

مادر موریس چون فرزند خودرا رنك پریده وخسته وناتوان وغالباًساکت وصامت میدید رقت حاصل نموده میگفت :

ـ باید دامادش کنیم واقعاً مایه تأسف است که مادموازل دلاوردلیرجهازیهٔ بهتری ندارد .

پاتویل کشیش نیزاظهار نگرانی نموده میگفت

این پسرمبتلا به بحران روحی است.

مسیورنه داسپاورویو درجواب سرکار پاتویل میگفت :

ـ اما عقیدهٔ من انست که موریس تحت نفوذ زن بدجنسی است باید کارو سرگرمی برای اوتهیه نموده وقت او را اشغال کند ونیز باید وسائلی تشبث جست که سبب ایجاد حس عزت نفس وشهامت شود. ممکن است او را سمت منشی گری داخل جمعیهٔ محافظهٔ کلیساهای دهات نمایم ویامحامی مشاور اتحادیهٔ کاتولیکی تجار سرب فروش قرارش دهم

# فصل هفدهم

فصلی که در آن معلوم میگردد که فرشتهٔ موسوم به سوفارچگونه مانند «مامون(۱)» بجمع آوری طلا حریص گشته فرانسه را که سرزمین مقدس اندوختن ثروت و اعتبار تجارتی است بر وطن آسمانی خود ترجیح داده بار دگر به خوبی نشان میدهد که مرد ثروتمند و دارا از هر تغییر و تبدلی گریزان و هراسان است .

در خلال این احوال آرکاد بی نام ونشان ایامی بکار و زحمت میگذرانید در کوچهٔ « سن بنوا (۲)» درمطبعه‌ئی کارمیکرد ودر کوچهٔ«موفتار(۳)»در منزل محقری مسکن داشت تاآنکه رفقای همکارش اعتصاب نمودند و او بدانجهة از کار خانه خارج شده بحرارتی ایام خودرا صرف تبلیغات انقلابی نمود که در قلیل مدتی متجاوز از پنجاه هزارنفر از فرشتگان موکل را که چنانکه زیتا قائل بود از وضع زندگی خود ناراضی وبافکار قرن آغشته بودند بطغیان و و عصیان وادار نمود نقصی که ارکاد در کار داشت بی پولی بود و هم آنکه ازاد نبودبنابر این نمیتوانست بنحو دلخواه وقت خودرا بمصرف تعلیم ابناء آسمان برساند کذلك پرنس ایستار بعلت بی پولی کمتر از انچه لازم بود و ناقص تر ازآنچه میبایست بمب میساخت البته مقدار زیادی ازادوات جیبی کوچك درست میکرد وهمیشه منزل تئوفیل را از آنها مملو داشت و روزی نبود که مقداری از آنهارا روی نیمکت های قهوه خانه ها فراموش نکند ولی یك بمب خوب وقابل

---

۱ — Mammon ؛ — نام خدای ثروت وغنا در نزد اهالی سوریه قدیم — در إنجیل هم شیطان رخارف دنیویه و گاهی شیطان علی الاطلاق مامون نامیده شده است

۲ — Rue Saint Benoit — ؛ نام کوچه ئی از کوچه های ناحیه ششم پاریس

۳ — Rue Mouffetard ؛ نام یکی از کوچه های ناحیه پنجم پارس

استعمال وراحت که لا اقل بدرد انهدام چند عمارت بزرك بخورد از بیست تا بیست‌و پنج هزار فرانك ارزش دارد و برس ایستار از این رقم دودانه بیشتر نداشت باری آرکادوایستارکه‌هر یك بیش از دیگری درپی تحصیل سرمایه دوان بودند متفقاً نزد صراف‌مشهوری موسوم به«ماکس اوردنغن» که بطوریکه همه‌میدانند مدیربزرگترین مؤسسه اعتبار فرانسه بلکه دنیااست رفتند باشد بتوانند پولی‌از او بگیرند شاید اکثری ندانند که «ماکس اورد نغن»مثل سایر مردم مولود اززنی نیست بلکه فرشته ایست که از آسمان ساقط شده است بلی حقیقت امر این است که او فرشته است‌ودر آسمان«سوفار»نامیده میشده‌وشغلش‌خزانه داری یالداباوت که طلا دوست و جواهر جمع کن بزرگی‌است بود سوفار درطی این‌شغل عشق مخصوصی بجمع آوری ثروت وغنا پیدا کرد بطوریکه اقناع خواهش های آن‌عشق وحرص در جامه ئی که از تشکیلات تجارتی وصرافخانه محروم باشد ممکن نبود مدتهای مدید قلب سوفار بآتش عشق و محبت خدای یهودیان مشتعل بود وسالیان دراز نهایت وفاداری را نسبت بوی ابراز داشته بود ولی در اوائل قرن بیستم میلادی وقتی از اعالی فلك چشم بفرانسه انداخته دیدکه این مملکت باعنوان واسم جمهوریت عبارت است از حکومت اغنیا و پولداران و با ظواهر حکومت عمومی و ملی چیزی که تسلط و فرمانفرمائی کامل دارد قوهٔ عالیهٔ مالیه است و بس و هیچ قسم تفتیش و ضبطی هم درکار نیست سوفار از انوقت بعد اقامت فلك اعلی و نشیمنگاه عالیین را غیر قابل تحمل دانسته فرانسه را وطن منتخب خود شمرده همه آرزویش فرانسه شد خلاصه روزی آنچه توانست جواهر نفیسه با خود برداشته بزمین فرود امده در پاریس‌مقر گزید و حریصانه مشغول تجارت شد بعد از تجسد دیگر صورتش مفیض لطائف آسمانی نبود بلکه شکل صاف و خالص یهودیان را داشت مخصوصاً

چین ها وانقاض‌های مخصوص نقیاوهٔ صرافان که درصورت‌داشت بسیار جالب توجه و اعجاب بود و تابلو های « وزانهای طلا » ی « کانتن‌متزس[۱]» را بخاطر میاورد سر مایه سوفار در ابتدا شیئی لایذکر و کارش بسیار مختصر بود زن زشتی را ازدواج نمود و این زن و شوهر چون باطفال خود نظر میکردند مثل ان بود که در آینه خودرا بنگرند منزل بارون ماکس اوردنغن بر روی تپه های « تروکادرو » (۲) واقع و پر از آثار و بقایای اروپای مسیحیت است .

بارون اوردنغن پرس ایستار و ارکادرا در اطاق کار خود که یکی ازساده ترین قسمتهای منزل است پذیرفت در این اطاق که سقف ان مزین بتصاویر تیپولو [۳] است که از یکی از قصور ونیز نقل داده شده است میز تحریر نایب السلطنه «فیلیپ داورلئان» (٤) دیده میشود بعلاوه قفسه ها وجعبه آینه ها و پرده های نقاشی و مجسمه های بسیار در ان مشاهده میکرد

ارکاد نگاهی بدیوار ها انداخته گفت :

- برادرم سوفار چطوراست‌شما که هنوز قلباًاسرائیلی هستید تا این‌درجه

---

۱ — Quentin Metzis . — نقاش فلامـاندی که از جمله آثاری که آراو باقیمانده تابلو وزانهاي طلا است ( ۱٤٦٦ — ۱۵۳۰ میلادی )

۲ — Trocadéro — : — تپه ئی که‌در شهر پاریس در محلهٔ پاسي‌واقع‌است .

۳ — Gievanni Tiepolo . — نقاش و حکاك ایطالیائي از اهالي شهر ونزو یکی از اساتید نقاشي ایطالیا است ( ۱٦۹۳ — ۱۷۷۰میلادی) .

٤ — Le régent Philippe d' Orléans : — برادر زادهٔ لوی‌چهاردهم پادشاه فرانسه که در مدت طفولیت لوی پانزدهم نایب السلطنه فرانسه بوده است .

بحکم خدای خودتان که میگوید: «بجهة خود صورت تراشیده مساز» [۱] کم اعتنا هستید زیرا من در اینجا یك «ابولون» کار «هودن» [۲] یك «هبه» (۳) کار «لموان» (٤) وچندین مجسمه کار «کافیری» [٥] می بینم عجبا شما پسر خداوند همچنانکه سلیمان درایام پیری خود معمول میداشت اصنام ملل اجنبیه را در منزل خود می گذارید (٦) از قبیل

---

۱ — اشاره به آیه چهارم وآیه پنجم باب بیستم سفر خروج تورات که نص آن این است «صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است وازآنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز . نزد آنها سجده مکن وآنها را عبادت منما زیرا که من یهوه خدای تو میباشم خدای غیور هستم که انتقام گناه پدر را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانیکه مرا دشمن دارند میگیرم».

۲ — Houdon — مجسمه‌ساز فرانسوی که مجسمهٔ بسیاری از بزرگان ازآنجمله «دیدرو» و«روسو» و «ولتر» را ساخته است ( ۱۷٤۱ — ۱۸۲۸ ) میلادی .

۳ — Hébé . — ربة النوع حوانی که دختر ژوپیتر رب الارباب وژونن است ودر ابتداء در جمع خدایان شغلش سقایت شراب بودهٔ است . پس از اینکه هرکول درعداد خدایان وارد شد هبه وی را ازدواج نمود (اساطیر)

٤ — Clément Georges Lemoine ؛ — شاید مقصود این لموان باشد که از مهندسین و علمای فرانسوی قرن نوزدهم است

٥ — Caffieri — نام فامیل ایطالیائی که همه اهل صنعت بوده و چندین نفر از آنها در پاریس کار کرده اند مشهورترین آنها ژان‌ژاك کافیری است که مجسمه های بسیاری از مشاهیر رجال ساخته است ( ۱۷۲٥ — ۱۷۹۲ میلادی ).

٦ — اشاره بباب یازدهم کتاب اول پادشاهان توراة از آیهٔ اول تا آیهٔ دهم وآن است عین عبارات تورات : و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان وادومیان و صیدونیان وحتیان دوست میداشت از امتهائی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما بایشان در نیائید وایشان بشما در نیایند مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مائل گردانند وسلیمان باینها بمحبت ملصق شد واو را هفتصد زن بانو و سیصد زن متعه بود وزنانش دل اورا برگردانیدند و در وقت پیری سلیمان واقع شد

این ونوس کار « بوشه (۱)» ، این ژوپیترکار « روبنس » و این حور یاتی که براثر قلم « فرا گونار » مربای انگور فرنگی بین سرین های نورانی شان جاری است . فقط در این یك جعبه آینه عصای سلطنت « سن لوی [۲] » ششصد دانه مروارید گردن بند [۳] ملکه

که زنانش دل اورا به پیروي خدایان غریب مایل ساختند و دل اومثل دل پدرش داود با یهوه خدایش کامل نبود پس سلیمان درعقب عشتورت خداي صیدونیان و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده مثل پدر خود داود خداوند را پیروي کامل ننمود آنگاه سلیمان در کوهی که رو بروی اورشلیم است مکانی بلند بجهة کموش که رجس موآبیان است و بجهة مولك رجس بنی عمون بنا کرد و همچنین بجهت همهٔ زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور میسوزانیدند و قربانی هامی گذرانیدند عمل نمود پس خشم خداوند برسلیمان افروخته شد از آن جهه که دلش از یهوه خداي اسرائیلي منحرف گشت که دو مرتبه براو ظاهر شده او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر رانناید اما آنچه خداوند باو امر فرموده بود بجا نیاورد ».

۱— Francois Boucher : — نقاش فرانسوی ( ۱۷۰۳ — ۱۷۷۰ میلادی )

۲— Saint Louis : لوی نهم پسر لوي هشتم پادشاه فرانسه که پادشاهی بسیار مقدس ومتدین بودهٔ ودرحروب صلیبی داخل گشته بلقب قدیس ملقب شده است ۱۲۱۵ — ۱۲۷۰ میلادی

۳— اشاره بموضوعی است (Affaire de Collier) که در اواخر سلطنت لوی شانزدهم یعني از ۱۷۸٤ تا ۱۷۸٦ امر فضیحت آمیزي بوده و بسیار ملکهٔ فرانسه ماری آنتوانت را درانظار خفیف وبی قدر نموده است اجمالا تفصیل آن این است که کاردینال دو رآن (Cardinal de Rohan) همیشه برآن بوده که بوسایلي مورد توجه و دوستي ملکه واقع شود وقتی مکاره ئی از زنان دربار مسماة به « کنتس دلاموت » (Comtesse d-la Motte) به کاردینال میگوید که ملکه طالب گردن بند گرانبهائي است که یك میلیون و ششصد هزار لیره قیمت آن است وپادشاه از خریدن آن امتناع ورزیده است کاردینال درو آن آن را از جواهر فروشانی که مالك آن بوده اند خریده و به کنتس دلاموت مي سپارد که از طرف او بملکه تقدیم نماید ولی آن زن گردن بند را بملکه تقدیم ننموده از میان میبرد از طرفي کاردینال چون قادر به تأدیهٔ قیمت آن گردن بند بجواهریان نمیشود مسئله بجنجال و

«ماری آنتوانت [۱] » جبه سلطنتی «شارل کنت (۲)» تاج مصنوع «گی برتی (۳)» که برای «پاپ» «مارتن پنجم کولونا (٤)» ساخته شده شمشیر بوناپارت . دیگر نمیدانم چه را نگاه داشته اید ؟ . . .

ماکس اوردلغن گفت :

ـ چقدر ترهات میبافی !

پرنس ایستار گفت .

ـ بارون عزیزم حتی انگشتری را که شارلمانی (٥) بانگشت حنیه ئی

---

میاموکشیده وی بحبس میافتد بالاخره توسط پارلمان تبرئه شده محکوم به تبعید میشودولی کنتس دلاموت بضرب تازیانه و داغ شدن مبتلا بوده است . ناراضیان و هنگامه جویان این موضوع را بهانه قرار دادهٔ ماهراران بیرایه وسیلهٔ منفور ساختن ملکه قرار میدهند .

۱ــ Marie Antoinette : ــ ملکهٔ فرانسهٔ دختر امپراطور اطریش و زن لوی شانزدهم پادشاه فرانسهٔ است که در ۱۷۵۵ متولدو در ۱۷۹۳ م بامر حکومت انقلاب مقتول شده است.

۲ ــ Charles Quint ــ یاشارل پنجم پادشاه اسپاني وامپراطور آلمانی مالك مستعمرات وسیعهٔ اسپاني وصاحب قسمتی از ایطالیا واطریش وفلاندر وغیره که هواي تسلط بر تمام دنیا را درسرداشته و در راه تحصیل آن جنگها نموده ازجمله با سلیمان دوم پادشاه عثمانی جنگیده است بالاخره چون موفق به تعبیر خواب خود نمیشود ازقدرت وسلطنت خسته گشته از سلطنت کناره جسته سه سال آخرعمررا دردیری منزوي شده است (۱۵۰۰ــ۱۵۵۸ میلادي)

۳ ــ Ghiberti ــ حجار ومعمار ایطالیائی ازاهالي فلورانس (۱۳۷۸ ــ ۱٤٤۵ میلادی).

٤ ــ Martin V Colonna ــ یکي از پاپها که از ۱٤۱۷ تا ۱٤۲۱ میلادی پاپ بوده است. واسم اصلی او Ottone Colonna است وپس ازپاپ شدن مارتن پنجم نامیده شده است ــ ازاین خانواده کولونا چند نفر پاپ وکاردینال وقائد معروف بیرون آمده اند .

٥ ــ Charlemagne ــ یاشارل اول یاشارل کبیر . پادشاه فرانکها وامپراطور روم غربی در ۷٤۲ میلادی متولد شده ودر ۸۱٤ میلادی دراکس لاشاپل فوت نموده است این پادشاه که ازبزرگترین نامداران قرون وسطی است معاصرهرون الرشید خلیفهٔ عباسی بوده وبا وي مناسبات

کرده بود و همه خیال میکردند گم شده است شما دارا هستید :. .. باری برسر مطلب خود مان بزویم . من و رفیقم آمدة ایم از شما قدری پول بطلبیم .

ماکس اوردبغن جواب داد :

ـ انشاء الله خیر است همین فکر را میکنیم خوب همه پول میخواهند ولی هرکسی برای کاری شما برای چه مصرف پول میخواهید ؟

پرنس ایستار صاف و پوست کنده گفت .

- برای انقلاب درست کردن در فرانسه .

بارون متعجبانه فریاد زد .

ـ در فرانسه ؟ در فرانسه ؟ مبارك است ! مطمئن باشید که بهمین دلیل دیناری بشما نخواهم داد

ارکاد نتوانست خود داری نماید و گفت که بیش از اینها از برادر آسمانی چون او انتظار سخاوت داشته‌وبیشترچشم‌داشت‌مساعدت‌دارد واین‌عبارت را سخن خود افزود .

ـ نقشهٔ ما نقشه وسیعی است و شامل زمین و آسمان است تمام جزئیات این نقشه پیش بینی شده مرتب و منظم است منظور ما آنست که ابتدا درفرانسه و اروپا و تمام کره ارض انقلاب اجتماعی سرپا نموده بعد دست بکار جنك

---

دوستانه داشته است ازجمله جنگهائی‌که شارلمانی نموده جنك با اعراب اسپانی است(اندلس) انگشتری‌که درفوق ذکرشده وشایدراجع باین افسانه باشدکه درضمن افسانهٔ های سیاری که در خصوص شارلمانی نوشته شده مذکوراست ان اینستکه نقل‌کرده‌اند . بواسطهٔ طلسمی‌که ماری شارلمانی که فعلا از بلاد سرحدی آلمان است در چاهی افتاد و بر اثر حادثهٔ این طلسم بود که دادپادشاة بزن‌مرده‌ئی‌عاشق‌شد وان‌طلسم‌بالاخرهٔ درشهر اکس‌لاشاپل (Aix-la-Chapelle) شارلمانی تا آن حد شهر اکس لاشاپل را دوست میداشت و ان را پایتخت ممالك وسیعهٔ قرار داده بود .

باآسمان شویم و حکومت ملی صلح جوئی در آن مستقر سازیم اما انهدام قلاع آسمان و واژگون ساختن حبل الرب و محاصره بیت المقدس ملکوت (۱) مستلزم عساکر بسیار و ذخائر کثیره و ادوات عجیبه و الات جمع و جذب کهربائی [۲] قویه غیر مألوفه ایست که ما فعلا وسائل تحصیل انمواد را نداریم البته انقلاب اروپا ممکن است مصارفش کمتر باشد و قصد ما ان است که از فرانسه شروع نمائیم .

بارون اوردنغن فریاد کشید .

ـ شماها دیوانه اید دیوانه و سفیه . از من بشنوید . فرانسه دیگر محتاج بهیچ قسم اصلاحی نیست انچه در ان هست کامل و قاطع و تغییر نا پذیراست می فهمید چه میگویم تغییر نا پذیر است .

برای اینکه سخنش قوی‌تر و مؤثر تر باشد سه‌نوبت بمیز تحریر نایب السلطنة مشت زد .

آرکاد بشیرینی وآرامی گفت

ـ نقطهٔ نظر هریکی از ماها بادیگری مخالف است من مانند پرنس‌ایستار چنان عقیده دارم که همه چیز این مملکت باید تغییرنماید . ولی مجادله چه اثری دارد؟ بعلاوه دیگر فرصتی هم برای مباحثه در دست نیست . برادرم سوقار موضوع این است که ما بنام پانصد هزار ارواح آسمانی میگوئیم که تصمیم ما ان است ازهمین فردا شروع بانقلاب دنیائی نمائیم

بارون اوردنغن دوباره فریاد زد که همه این تصمیم گیرندگان گیج د الله اند ودیناری نخواهد پرداخت وحمله بقشنگترین چیز های دنیا آنچیزی که

---

۱ ــ La Jérusalem céleste : ــ در اصطلاح فرانسه یعنی ملکوت و نشیمنگاه اولیاء و ابرار ۲ ــ ترجمهٔ لغت Electrophore

زمین را دلکش تر وزیباتر از آسمان نموده یعنی ثروت و مالیه جنایت کبیره و ضرای از جنون محسوب است

بارون اوردنغن هم شاعر بود وهم غیب گو این بود که قلبش بآتش غیرت مقدسی ملتهب شده زبان بوصف «دخیره وصرفه جوئی[۱]» فرانسه گشوده میگفت این ذخیرهٔ پر فضیلت این ذخیرهٔ پاك ومعصوم مانند باکره اناشید ازاعماق دهات با لباس روستائی خود امده بنامزد تنومند و زیبائی که بانظار وی چشم بردر نشسته یعنی «باعتبار[۲]» خزائن عشق خودرا تقدیم مینماید بعد توضیح داد که چگونه این اعتبار ببرکت هدایای عروس خود بتمام ساکنین کرهٔ ارض سیلهای طلا جاری می سازد وبچه شکل این سیلها بخودی خود ازهزاران راه های غیرمرئی دوباره بیشتر وزیاد تر شده بارض مبارکی که ازآن فوران کرده بودند بر میگردند ودر پایان این تفاصیل گفت .

- بواسطهٔ ذخیره و اعتباراست که فرانسه بیت المقدس جدید شده بتمام مالل اروپ نورمیبخشد وسلاطین کرهٔ ارض برای بوسه زدن بپاهای گلکوش ازهر طرف میایند عجبا ! این است آنچه که شما در پی انهدام آن هستند ! حقا که شما زندیق و منافقید .

باری فرشتهٔ سرمایه داراین مضامین سخن گفت و سخن گفتنش گوئیا بالحن چنك غیرمرئی هم آهنك بود ودر انحال مثل ان بود که حرقه های برق از چشمانش جستن کند .

اما آرکاد لاابالیانه برمیز تحریر نایب السلطنه تکیه نمود خریطهٔ زمین و زیر زمین وآسمان پاریس را از نظر بارون میگذرانید و صلیب های سرخی را

---

۱ــترجمهٔ لغت Epargne ۲ — ترجمهٔ لغت Le Crédit

که علامت آن بود که در آن واحد در ان نقاط در زیر دخمه ها و سرداب ها و معابر عمومی باید بمب ها بترکد و یا بوسیله یکدسته طیارات در آنجا ها مواد محترقه منفجر شود نشان می داد تمام مؤسسات تجارتی و مخصوصاً تجارت خانه اورد نغن وشعب وتوابع آن علائم صلیب های سرخ داشتند

بارون شانه بالا انداخته گفت :

ـ یا الله بس است ! شما ها یك دسته بدبختان ولگردی هستید که مورد تعاقب تمام پولیس های دنیائید . عجبا شما که یکشاهی در جیب ندارید چگونه می توانید همه این اسبابهارا بسازید ؟

پرنس ایستار برسبیل جواب استوانه کوچك مسی از جیب بیرون آورده با کمال لطف آنرا بارون ارائه داده گفت .

ـ این قوطی ساده را ملاحظه میفرمائید کافی است که همین قوطی ساده بر کف این اطاق زده شود تا فوراً همهٔ این منزل وسیع با جمیع سکان آن مبدل به تل خاکستر پر دودی شود و آتشی بیفروزد که تمام محلهٔ ترونادرو را نیست و نابود نماید من الساعه ده هزار مثل این موجود دارم و هر روز هم سی و شش دانه میسازم .

بارون از ایستار خواست که آن آلت را درجیب خود بگذاردو بالحنی که بوی آشتی میداد گفت :

ـ رفقا گوش بدهید خوب است فوری بروید و دست بکار انقلاب آسمان بزنید بهتر آنست که اوضاع این مملکت را بحال خود واگذارید من حواله‌ئی برای شما امضا میکنم با آنحواله ممکن است مواد لازمه برای حملهٔ به بیت المقدس ملکوت تهیهٔ نمائید.

بارون درفکر خود این سودا را می پخت که از تجارت آلات جمع و جذب کهربا و ذخائر حربیه سود بسیاری ممکن است ببرد .

# (فصل هیجدهم)

فصلی که در آن سرگذشت باغبان که حاوی سر نوشت و مقدرات دنیا است شروع میشود و درطی آن معلوم خواهد شدکه بهمان درجه کهمقالهٔ بوسوه راجع بتاریخ عمومی [۱] دنیا در نظریات خود غم انگیز است نظریـات این سرگذشت وسیع و عالی است .

باغبان آرکاد و زیتارا در آخر بستان درالاچیقی که از تاکهـای دیمی و بیابانی پوشیده شده بود نشانید .

زیتای مهوش گفت :

- ارکاد شاید سری را که برای دانستن ان میسوزی امروز نکتر بتو مکشوف سازد از او تطلب صحبت کند .

ارکاد از نکتر خواهش کرد فی الحال ان پیرمرد چپق خود را کنار گذاشته بدین نحو آغاز سخن نمود .

- بلی او را شناخته ام . او زیبا ترین ملائکه ساروفین بود و بنورعقل و جسارت میدرخشید . قلب وسیع و کبیرش بتمام فضائلی که زائیدهٔ تکبراست یعنی صداقت جرأت صبر در بلایا آرزوی محکم مملو بود . در این زمـان که قبل ازخلق زمانها است عزازیل در قسمت شمالی آسمان جائیکه هفت ستاره مغناطیسی میدرخشند در قصریکه از الماس و طلا ساخته شده و هرساعت نهزهٔ الها و سرودهای فتح و ظفر مرتعش بود مسکن داشت . یهوه در کوه خود یعنی جبل الرب نسبت به عزازیل حسد میورزید .

---

۱ — اشاره به Le discours sur l'histoire universelle که بوسوه پس از آنکه معلمی ولیعهد فرانسه انتخاب شد برای شاگرد خود نوشت .

البته شما میدانید که فرشتگان هم مانند آدمیان دارای عواطف عشق وکینه ودو هستند در تحت تاثیر این عواطف گاهی میتوانند برامور شرافتمندانه تی صمم شوند و هم در اثر همین احساسات غالباً مطیع منافع شخصیه و اسیر خوف و خشیت اند . در انروز هم مثل حالا اکثر فرشتگان قابل افکار عالیه بودند و تنها فضیلت انها عبارت از خوف از خدا بود و بس . عزازیل که از شیاء بیهوده وامور لا یعنی سخت متنفر بود این تودهٔ درهم و برهم ارواح دست اموز را کـه همیشه سرگرم العاب و اعیاد بودند حقیر میشمرد ولی نسبت بفرشتگانی که باروح حسارت متهیج بودند و قلب مضطربی داشتند و انهائی که عشق مفرطی نسبت بحریت دارا بوده باتش ازادی خواهی مشتعل بودند علاوه خاطر و دوستی ابراز میداشت انها هم درعوض او را میپرستیدند و دسته دسته از جبل الرب مهاجرت نموده احتراماتی را که‌خدا تنها برای خود میخواست نسبت به عزازیل بجا میاوردند .

من از جمله فرشتگان انوار قاهره بودم واسم من « الاسیل » خالی از مفاخر شمرده نمیشد برای اقناع فکر خود که در راه معرفت و فهم حقائق اشیاء بعطش اطفاء ناپذیری مبتلا و معذب بود مشغول مطالعه طبایع اشیاء بودم خواص احجار و هوا و میاه را تحصیل میکردم قوانینی را که حاکم برمادهٔ غلیظ و لطیف است جستجو مینمودم پس از تفکر بسیار در یافتم که ابداً دنیا بنحوی که مدعی خلق ان حد میکرد بقبولاند تشکیل نیافته است بلکه داستم که هر موجودی در وجود قائم بالذات است و معلول به بلهوسی یهوه بیست دنیا خود خالق خود است و قوهٔ خود خدای خود . از انوقت یهوه را بواسطه اکاذیش حقیر میشمردم و چون دشمن چیزهائی بود که مطبوع طبع و پسندیده خاطرمن بودند یعنی ازادی کنجکاوی و شك و تردید لذا از او نفرت حاصل می کردم

خلاصه این احساسات سبب شد که بعزازیل تقرب جستم و حس اعجابی نسبت باو درمن پیدا شده محبتش را دردل خود جای داده در پرتو افاضه او میزیستم تا آنکه امر بر آن دائر شد که بین او و یهوه ناگزیر میبایستی یکطرف را انتخاب نمود من بطیب خاطر بحزب عزازیل پیوستم و یگانه آرزو و جهدم آن شدکه بوی خدمت نموده شریک سرنوشت او شوم ۰

چون جنك امری ناگزیر ومسلم شد عزازیل بادوراندیشی وکوششی خستگی ناپذیر چنانکه شایسته فکر او بود به تهیهٔ آن پرداخت ۰ ملا ئکه حملهٔ عرش وفرشتگان انوار قاهره را بدل به «شالیب ها (۱) » و« سیکلپ ها [۲]؛ »نموده بکمك آنها از حالی که محیط بمملکتش بود آهن را که بطلا ترجیح میداد استخراج نموده درمغارات آسمان ساختن اسلحه پرداخت پس از آن هزاران ارواح آسمانی را در حلگه های لم یزرع شمالی جمع نموده آنهارا مسلح ساخته بتعلیم و تمرینشان پرداخت ۰ باآنکه این تجهیزات مخفیانه بعمل میامد معذلك عظمت واهمیت امر بحدی بود که درقلیل مدتی دشمن برآن وقوف حاصل کرد ۰ اگرچه ازقرائن میتوان فهمید که یهوه همیشه این پیش بینی را نموده وازآنجهت کمال دغدغهٔ خاطررا داشته است زیرا از قدیم مسکن خودرا بدل بقلعهٔ محصنی نموده فرشتگانش را هشون مسلح کرده وخودرا هم رب الجنود مینامید ۰ خلاصه یهوه هم بتهیهٔ اسلحه پرداخت بیشتر از نصف ابناء سموات برعهد او ثابت ووفادار باقیمانده بودند ومشاهده مینمود که جماعاتی از ارواح

---

۱و۲ Chalybes et Cyclopes — نوعی ارغولان که دراساطیر یونان مذکوراند سیکلپها دروسط پیشانی یك چشم گرد داشته‌اند ۰ اما شالیب اساسا نام یکی از قبایل کوهستانی است که استرابون ( Strabon ) جغرافی دان مشهور یونان آنهاراقبیله وحشی ونیمه باربار ذکرکرده (دائرة المعارف بریطانیا جلد ۲۲ صفحه ۷۰)۰

مطیعه وقلوب صابره در حول وی مجتمع اند ملك مقرب میکائیل که جسور و خالی از ترس بود زمام فرماندهی این عساکر مطیع و دست آموز را بدست گرفت ، عزازیل بمحض اینکه ملاحظه نمود که دیگر قشونش نه عدداً زیاد تر خواهد شد ونه بیشتر از آن ممکن است جنگجو شود بی صبرانه آنها را وادار بحملهٔ بطرف دشمن نموده فرشتگان خود نوید غنا و مفاخرت داده خود در مقدمه‌الجیش قرار گرفته مستقیماً رو بجبل الرب که عرش عالم امکان بر قلهٔ آن مستقر است حمله ور شد سه روز در حالیکه بیرقهای سیاه عصیان برسرمان موج میزد بدون درنك در دشتهای کرهٔ اثیر در طیران بودیم تا انکه بجائی رسیدیم که ازان نقطه کوه خداوند درقسمت شرقی اسمان گلگون بنظرمیرسید فی‌الحال فرماندهٔ کل عزازیل باچشم باندازه گرفتن برج وبارو های درخشان پرداخت ، خطوط دشمن درین دیوارهائی که از یاقوت کبود ساخته شده بود ممتد بود وملاحظه شد که برخلاف عساکر ما که عرق درمفرغ وآهن بودند جنود یهوه باطلا وجواهرات متلالا اند ، رایات سرخ وکبود درهوا موج میزد برق از نوك نیزه هایشان پدیدار بود ، طولی نکشید که دو دسته بهم نزدیك شدیم بطوریکه فاصلهٔ کمی ما را از یکدیگر جدا میساخت واین فاصله در حکم قطعه زمین خالی ویکدستی بود که منظرهٔ ان شجاع ترین اشخاص‌را بلرزه می اورد زیرافکرمیکردندکه دران محل‌است که در بین مصادمات خونین‌سرنوشت همه بوقوع خواهد پیوست ،

بطوریکه میدانید فرشتگان هیچوقت نمیمیرند ولی چون اجساد لطیفهٔ انها باهن ومفرغ یا نوك الماس ابدار وشمشیراتشبار مجروح شود درد ورنجی میکشند که بنی ادم قادر بتصور چنان درد هم نیستند زیرا بدن انها الطف است هرگاه یکی ازاعضاء رئیسه ومهمهٔ انها معیوب شود بی حس و حرکت ساقط میشوند و

بتدریج بتحلیل رفته بالاخره بشکل ستارگان کم نور لطیف ابر مانندی در امده قرون طویله بنحو غیرمحسوسی در کرهٔ اثیر بارد پراکنده ومتموجند و چون بار دگر بهوش ایند وذوشکل شوند حیات گذشتهٔ خودرا بتمامها بخاطر ندارند بااین وصف طبیعی است که فرشتگان ازدرد ترسناکند وحتی رشید ترین انها ازتصور مرگ وبدرود یادگارهای شیرین ملول و مکدر میشوند مسلم است که اگر غیر ازین میبود نژاد فرشتگان نه تشنگی تنازع پی میبرد و نه لذت افتخار فداکاری را میچشید و انهائیکه قبل از پیدایش زمانها برله یا برعلیه رب الجنود در سماء علیین [۱] داخل کارزار شدند مثل ان بود که بدون هیچگونه شرافت ومفخرتی بجنگهای مصنوعی مباشرت و تظاهر نموده باشند و امروز من هم نمیتوانستم درمقابل شما برخود بالیده با مفاخره وتکبربجا بگویم .

« من دران کارزار حاضر بودم »

عزازیل فرمان شروع بحمله داده خود مقدم بر همه داخل میدان کارزار گردید

در اولین وهله که بطرف دشمن حمله ورشدیم چنان‌می پنداشتیم‌که‌بزودی ویرا مقهور خواهیم ساخت وبیك حمله بر قلعهٔ مقدس دست خواهیم یافت ، سربازان یهوهٔ حسود اگرچه کم غیرت‌تر بودند ولی درثبات وپافشاری کمتر ازعساکر ما نبودند ومحکم پایداری‌میکردند

رئیس‌الملائکه میکائیل با خون سردی وقوت عزمی که زیندهٔ مقام‌دلاوران است بر فرشتکان خود فرمانفرمائی میکرد . سه نوبت کوشیدیم‌که خطوط‌دشمن را خرق کنیم ولی در هر سه نوبت با نیزه هائی که از نوك انها اتش میبارید و

---

۱ — ترجمه لغت Empyrée ، یعنی علی ترین قسمت آسمان که نشیمنگاه خدایان است در اصطلاح شعریعنی فلك اعلی

قادر بر گذر کردن از محکم ترین زره ها بود مقاومت نموده جلو گرفتند ،
هزاران ابدان نازنین بود که از پا در میامد آخر الامر جناح راست ما جناح
چپ دشمن را درهم شکافته صفوف امراء وسادات ملائکه و فرشتکان مظاهر
قدرت وفضائل وانوار قاهره وحملهٔ عرش پشت بجنك نموده روبفرار نهادند
درحالیکه فرشتکان طبقهٔ سوم سراسیمه وپریشان بالای سر انها بطیران امده با
ابری ازبالهای برف آسای خود که باران خون ازان میبارید برانها سایه می
گسترانیدند درجبوحهٔ انکه مادربین بقایای عرابه ها واتلال حربه ها سر گرم
تعاقب هزیمت شدگان بودیم وانها هم باسرعت هرچه تمامتر درکار فراربودند
.... نا گهان غریوی شبیه بطوفان بکوشمان رسید که دم بدم زیادتر ونزدیکتر
میشد وهرلحظه آه واین نومیدی و نعره و هلهلهٔ فتح وظفر افرونی میکرفت تا
انکه دانسته شد که میمنهٔ دشمن که از ملائکهٔ مقربین قوی هیکل غول مانند
بوه ترکیب شده بود بر میسرهٔ ما هجوم نموده انرا درهم شکسته است پس از
مشاهده این حال لازم امدکه دست ازتعقیب هزیمت یافته گان وفراریان برداریم
وبکمك دسته های شکست خوردهٔ خود بشتابیم . سپهسالارمان عزازیل خود بان
قسمت طیران نموده جنك را سار نمود وای جناح چپ دشمن که کار شکست
و هزیمت اورا تمام نکرده بودیم چون دیکر نیزه و تیری در عقب سر خود
مشاهده نمیکرد بار دگر دل قوی داشتهٔ رو بجنك اورده بامادراویخت

چون شب برسردست امد جنکی که نتیجهٔ ان معلوم نبود متارکه شد و در
حالیکه در ان فضای تیره وتار هردم فریاد مجروحین بگوش میرسید ودیگران
بخواب راحت غنوده بودند عزازیل مشغول تهیهٔ جنك روز دوم بود قبل از
طلوع فجر غریو بوق بلند شده همه قیام نمودیم جنگجویان ما در ساعت نماز
بدشمن شبیخون زدند وعساکر ویرا منهزم ساختهٔ کشتار بسیار نمودند بقسمی

که لشکر دشمن یا از پا درآمده بودند یافرار میکردند و تنها میکائیل بود که با
چند نفر ازهمقطاران خود که هریك چهار بال آتشین داشتند در مقابل جنود
لاتحصای ما تاب مقاومت میاوردند واگرچه عقب می نشستند ولی هیچگاه پشت
بکارزار ننموده پیوسته سبه های خود را سپر ما داشتند و هنوز هم میکائیل
قیافهٔ پرابهت و مهیبی نشان میداد اقتاب ثلث سیر خود را تمام نکرده بود که
شروع ببالا رفتن برجبل الرب نمودیم . صعود براین کوه بسیار صعب ودشوار
بود عرق ازجبین مان فرومیریخت وروشنائی تندی چشمانمارا خیره میساخت
اگرچه بالهای پری که داشتیم قادر بحمل ما که غرق درآهن بودیم نبودولی
گویاامید وارزو پرهای دیگری برای ما ساخته بمدد ان طیرانمان میاورد عزازیل
بایك جهان زیبائی دست نورانی خود را که چنان بنظرمیرسید که هردم بلند
تر شود لاینقطع در حرکت داشت وبلشکریان خود ارائه طریق مینمود تمام
روز ازآن کوه بلندکه شب مانند آن بود که برنگهای ارغوانی وسرخ وبنفش
پوشیده شده باشدبالارفتیمچون لشکر ستارگان درفلك ظاهرشد چنان مینمودکه
نعکاس وتابش سلاح ماست سکوت محض حکمفرما بود ودرحالیکه از آرزو
سرمست بودیم راه می پیمودیم ناگهان برقهائی درآسمان تاریك جستن نمود
غرش صاعقه بگوش رسید واز قله کوه پوشیده در غیوم آتش آسمان باریدن
گرفت و بقسمی که از کلاه خود ها و زره های ما آتش روان شده سپرها
واسطهٔ قطعات سنگی که بدستهای غیر مرئی پرتاب میشد در هم میشکست در
بحبوحهٔ آن طوفان آتش عزازیل تجبر وتکبر ذاتی خود را ازکف نمیداد و
ث پی در پی رعد بروی میبارید و ضربات خود را مکرر میساخت زیرا
وز برپا بود ودشمن‌را بقتال دعوت میکرد آخرالامر صاعقهٔ کوه را بحرکت
ورده مارا با قطعات جسیم صفیر ویاقوت‌پرتاب کرد چندانکه بیحس و حرکت

افتادیم ومدتیکه احدی قادر باندازه گرفتن آن نشده‌است بیهوش بودیم .

من در تاریکی های موحشی که نوبه و ندبه آغشته بود بیدار شدم و چون چشمانم را بان ظلمت غلیظ آشنا نمودم رفقای هم سلاح خودرا دیدم که هزاران هزار در اطراف من برآن زمین کبریتی که روشنی های کم رنگی در آن دیده میشد افتاده اند آنچه چشمم‌میدید معادن کبریت ودهانه های جبال آتش فشان پردود وگودالهای مسموم بود کوه های یخ ودریاهای ظلمت افق را مسدود میساخت . مثل آن بود که یك آسمان آهن برسرما ها فرود آمده باشد وحشت و دهشت این مکان بحدی بود که من برجای نشسته آرنج هـا روی زانوان گذاشته دومشت بگونه ها فروبرده مدتی گریستم

ولی چون چشم بالانمودم عزازیل را دیدم که مانند برجی در مقـابل من برپا ایستاده است ودر حالیکه مثل آن بود که درد ورنج مجد اولیه او را بزینت مرموز ومحلل تازه ئی مزین نموده باشد گفت:

ــ اصحاب و رفقایم باید بخود تبریك بگوئیم و مسرور و شادمان باشیم زیرا اینك از رقیت آسمان رهائی یافتیم . دراین محل آزادیم و« حریت در جهنم بهتراست تاعبودیت در بهشت [۱] » نه چنان گمان میکنید که ما مغلوب ومقهور باشیم کلا زیرا ارادهٔ ظفر وغلبه درما باقی است . عرش یهوه حسود بدست ما بلرزه در آمد وبدست ما هم سرنگون خواهد شد . هان اصحاب بپا خیزید! ودل قوی دارید!

بمحض شنیدن این کلمات واصغای این امر بپاخاسته کوهها برزبر کوهها نهادیم وبرقله آن آلاتی نصب کردیم که بوسیلهٔ آن صخره های آتشبار بامکنه الهی

---

۱ ــ اقتباس از کتاب « جنت از کف داده شده » میلتو ن انگلیزی که عین عبارت انگلیزی آن این است :

Bettter to reign in Helle, than serve in Heav,n .

پرتاب میکردیم جیوش آسمانی خیره وحیران ماندند وازنشیمن گاههای مجدو فخر بانك ناله وفریاد های خوف بلند شد . وازطرفی ما چنان می پنداشتیم که فاتحانه بوطن عالی خود برخواهیم گشت ولی جبل الرب موشح ببرق شد وصاعقه برقلعهٔ ما باریدن گرفت بقسمیکه آنرا بخاك وخاکسترمبدل ساخت .

پس ازاین شکست تازه عزازیل سر خودرا بین دودست گرفته مدتی بفکر فرو رفت وچون سربلند نمود صورت سیاه شدهٔ خود را نشان داد بلی ازین پس شیطان شده بود که اعظم ازعزازیل بود . فرشتگان وفادارش دراطراف وی مجتمع شدند وشیطان مارا مخاطب قرارداده چنین گفت:

— ای دوستان اگر تاحال موفق به فتح وفیروزی نشده‌ایم بدان سبب است که هنوز نه قابل ومستحق فتح بوده‌ایم ونه قادر بان باید بدانیم که نقص ما ازچه جهت بوده است . اینك بشنوید که فرمانفرمائی در طبیعت و تسلط بر دنیا وخدا شدن ممکن نیست مگر بوسیلهٔ معرفت و دانائی . چیزی که الزم اموراست وباید بدون فوت وقت درآن بکوشیم اینستکه برصاعقه غلبه بجوئیم بلی تنها جرأت کورکورانه نیست ( زیرا در آنروز احدی بیش از شما قادر بابراز جرأت وجسارت نبود ) که قلاع الهی‌را تسلیم ما خواهد نمود بلکه تحصیل وتفکر است . باید دراین وادی خاموشانی که بان افکنده شده‌ایم تفکر کنیم در پی کشف علل مخفیهٔ اشیاء برآئیم درطبیعت تدبر نمائیم وبانهایت حرارت و حدیت باعزم وارادهٔ قوی درپی آثار آن برائیم بکوشیم تا بعظمت غیرمحدود وکوچکی لایتناهی‌آن واقف شویم تعمق نمائیم تادریابیم که چه وقت طبیعت عقیم وچه وقت بارآوراست بچه شکل حرارت وبرودت وفرح ودرد و حیات ومرگ تشکیل میدهد وچگونه عناصر خود را جمع وتقسیم مینماید بچه نحوهوای لطیفی را که استنشاق مینمائیم و صخره های الماس و یاقوت کبودی را که ازآن پرت

شده ایم میسازد وچطور آتش آسمانی مارا دود آلود وسیاه نموده واین فکر عظیم وبلندی که وجود مارا بحرکت آورده بوجود آمده است با انکه باجروح بسیار شرحه شرحه شده وباتش ویح سوخته‌ایم باید ازسرنوشت خود راضی و خشنود باشیم وبه بخت خود دعا کنیم که سبب باز شدن چشمان ما شده است ازسرنوشت خود شادمانی کنیم . بلی بواسطهٔ همین درد و رنج است که برای اولین دفعه طبیعت را احساس نموده برای شناختن ومقهور ساختن آن بشوروهیجان امده ایم وقتی طبیعت مطیع ما شود ما همه خدایان خواهیم بود ولی فرضاً تا ابد هم طبیعت اسرار خودرا برما مکتوم بدارد ودرک وسائل را ازما مضایقه نماید وسرصاعقه را مجهول ومخفی داشته باشند باز هم باید شادمان باشیم که بدرد آشنا شدیم زیرا درداست که عواطف جدیده‌ئی برمامکشوف میسازد که بمراتب گرانبهاتروشیرین تر ازهمه اچیزهائیستکه درجوار رحمت ابدی احساس میشود درداست که ملهم عشق ومروت است ان عشق ومروتیکه درآسمانها مجهول است .

این بیانات شیطان قلوب مارا منقلب ساخته آرزو های تازه ئی ایجاد نموده میل فوق العاده‌ئی برای معرفت ومحبت درما پیدا شد .

درخلال این احوال زمین متکون میشد مدار فوق العاده وسیع واثر مانند ان ساعت بساعت فشرده تر وتنگ تر ومعین تر میگشت ابهائیکه حزه ها و عرق اللؤلؤ واصداف را تغذیه میکردند و جهازات خفیفه اصداف دریائیرا حامل بودند دیگر تمام زمین را نمی پوشیدند و بتدریج محل هائی برای خود گود میکردند کم‌کم قارات شروع به پیدا شدن نمودند و روی این قارات درگل ولای گرم حیوانات عجیب الخلقه دوحیاتین خزیدن گرفتند . حال از جنگلها پوشیده شده نژاد های متعدده حیوانی شروع بچریدن علف وطحاب وحبوب واثمار درختان کوچک و میوه‌های بلوط نمودند .

بعد آن حیوانی که توانست باسنگ نوك تیزی حیوانـات وحشی وسبع را مجروح سازد وبحیله ومکر بر ساکـنین قدیمی جنـگل ها وجلـگه ها وجبال فائق آید بر مغاره هاو پناهگاههای زیر صخره ها دست یافت . انسـان تازه بزحمت شروع بانطهـار حیات نموده ضعیف و عریان بود موی کمی که در بدن داشت برای محـافظت از سرما کافی نبود ، دستانش ناخن هائی خاتمه می یـافت که برای نبرد با چنگال و حوش بسیار وضعیف بود ولی وضع ساختمـان شست که در جهة مخالف سایر انگشتان واقع بود وی را توانا ساخته بود که بسهولت اشیاء متنوعه را بدست بگیرد از این راه مهارت و زبردستی ضعف و کم قوتی او را جبران مینمود در صورتیکه اساساً و جوهراً با باقی حیوانات فرقی نداشت ولی در مطالعه و مقایسه ازهر حیوانی قابل تر و قادر تر بود از آنجا که میتوانست از حلقوم خود اصوات مختلفه خارج کند چنان بطرش رسید که بواسطهٔ تغییر و تبدیل اصوات بمخصوصه هر چیزی را که جـالب توجهش بود بـا صوت مخصوصی معین کند و بوسیلهٔ این تتابع و توالی اسباب اصوات متنوعه به بیان و تفهیم افکار خود توانا شد سرنوشت شوم بینوائی و روحیات مضطرب و دغدغه خاطر انسان جالب محبت و دلسوزی فرشتگان شکست خورده شده بعلاوه این فرشتگان چنان تشخیص دادند که جرأت و جسارتی شبیه بانچه خود دارا هستند در انسان وجود دارد و آدمیان هم مانند فرشتگان تکبر و عزت نفسی دارند که همان سبب مصائب و مفاخر آنها گشته است از اینجهه عدهٔ زیادی از فرشتگان برای اینکه نزدیك انسان باشند آمده و دراین زمین جوان که تازه بعرصهٔ وجود رسیده بود ساکن شدند البته بمدد بالهائی که داشتند باسانی می توانستند بزمین بیایند در زمین بطیب خاطر مشغول تیز کردن هوش انسان و نمو دادن قریحه وی شدند تعلیمش دادند که بدن خود را بپوست حیوانات

وحشی بپوشاند و برای آنکه مدخل دخمه هابربر وخرس مسدود بماند قطعات سنك جلو آن بگذارد ونیز بوی آموختند که چوبی را دربرك علف های خشك بچرخاند تا شعله ئی جستن کند وان آتش مقدس را روی سنك اجاق عائله حفظ و نگاهداری نماید بر اثر تلقین شیاطین هوشمند انسان جرأت نمود که در تنه درختان شکافته شده و مجوف قرار گرفته از رودخانه ها عبور نماید چرخ اختراع کرد سنك آسیاب درست نمود محراث ساخت با گاو آهن زمین را در هم شکافت و آنرا حاصل خیز نموده غله ئی را که بدست میاورد چون آرد میکرد یك نوع غذای آسمانی محسوب میشد ظروفی از گل کوزه گری ساخت و باسنك آتش زنه اسبابهای گونا گون تراشید خلاصه القول درطی سکونت دربین مردم بسیار آنها را تسلیت میدادیم و چیزها بانان میاموختیم آنها همیشه ما را نمیدیدند ولی شب درکنار راه ها باشکالی که غالباً عجیب و غریب و گاهی پر ابهت و دلفریب بود بر آنها ظاهر میشدیم گاهی بمیل خود بشکل غولان جنگلی یا دریائی یا بهیئت مرد قابل پرستش ودرخور احترامی یا بشکل طفلی زیبا یا زنی کفل پهن در میامدیم بعضی از اوقات میلی میکردیم که با اناشیدی که میخواندیم آنها را اذیت کنیم یا از راه شوخی های تندی هوش و ذکاوت آنها را بیازمائیم بعضی از ماها که جنبهٔ شیطنت و موذی گری داشتند خوششان میامد که سربسر زنان و کودکان آنها بگذارند ولی دوستی بر جای خود بر قرار بود و همیشه درکمك و مساعدت بست پایین برادر حقیرمان حاضر خدمت بودیم بواسطه مواظبت های ما نمو هوش انسان باندازه ئی رسید که بتواند افکار با صحیحی داشته باشد و مناسبات غلطی اشیاء برقرار نماید یعنی ولو برخطا هم باشد روابط بین عالم و معالیل بفهمد . از آنجا که چنان می‌پنداشتند که روابط سحری صورت و حقیقت را

یکدیگر متحد میسازد لذا بردیوار های مغاره هایشان صور حیوانات کشیده ودرروی عاج تمثال گوزنها و فیلان عظیم الجثه موسوم به « ماموت [۱] » حك میکردند تا آنکه شکار آن حیوانات را که نقاشی کرده بودند نصیب آنها شود. دراین دوره پیدایش هوش و فراست آنها قرنهای بسیار طولانی با آرامی وآهستگی سپار گذشت. درعالم رؤیا افکار خوشی که مایه سعادتمندی بود بانها القامیکردیم بوسیلهٔ این خوابها بانسان تلقین کردیم که اسب را دست آموز کند و گاو های نر را اخته نماید سگانرا بحفظ و پاسبانی میش ها تعلیم دهد خلاصه عائله تشکیل دادند قبیله درست کردند. روزی یکی از قبایل بیابان گرد مورد حمله وتعرض شکارچیان سبعی واقع شد فوراً جوانان قبیله با عرابه ها حصاری درست نموده زنان و اطفال و پیران و گاو ها و ذخائر را در درون محوطه جای داده خود از بالای عرابه ها با سنگهای ادمکش شروع بمبارزه با حمله کنندگان نمودند اولین شهر نوع بشر بدین منوال تشکیل یافت. از انجائیکه انسان بدبخت متولد شده و بموجب قانون یهوه بادم کشی محکوم بود تمام قوای خود را صرف جنك نمود و یکباره دل بدان بست و بزرگترین فضائل عالیهٔ خود را مدیون بجنك بود با خون خود عشق بوطن را مقدس و مبارك نمود. واین عشق [ اگر انسان موفق شود تا بهایت سر نوشت خود را انجام دهد ] شامل تمام زمین ومنجر بصلح اکبر خواهد شد. یکی ازما فرشتگان که نامش « ددال (۲)

---

۱ — Mammouth یك قسم فیل عظیمی که پشم زیاد داشته ودر آسیا و اروپا زندگی میکرده وبعدهامنقرض شده است.

۲ — Dèdale نام شخص افسانه ئی است باین تفصیل: دراساطیریونان مذکوراست که ددال معمار بوده و قصري در کرت ساخته که بحدی تودرتو بوده که هرکس وارد آن میشده راه گم میکرده و درآن محبوس میمانده است حتي خودش وپسرش ایکار Icare همدران محبوس مانده یا محبوس شدند ولی ددال و ایکار از پر مرغان و موم بالها ساخته از آن قص

بود تبر و شاغول و شراع کشتی بانسان داده از این راه از خشونت و صعوبت زندگی مردم کاستیم زیرا در روی دریاچه ها آبادیهائی از نی ساخته و در آنجا موفق بچشیدن لذت استراحت خاطر و فراغ بال مقرون بتفکری شدند که سایر ساکنین ارض مجهول بود و پس از آنکه توانست بدون زحمت و تلاقی بسیار از خود دفع جوع نماید عشق بجمال و زیبائی در قلب او داخل نمودیم.

اهرام ساختند ستونها سرپا نمودند برجها درست کردند مجسمه های عظیمی نصب نمودند که سخت ومتصل سرپا ایستاده خدمان بنظر میامدند علائم و نشانه هائی که رمز از تناسل بود بوجود آوردند پس از آنکه انسان بشناسائی ما پی برد یالااقل وجودمارا محتمل دانست احساسات خوف ومحبت نسبت بما در وی پیدا شد عقلا وحکمای قوم باخوف مقدسی درمراقبه‌ما نشسته در تعالیم ما تفکرو تعمق میکردند ملل یونان وآسیا بعلامت اظهار امتنان احجار ودرختان وجنگلهای انبوه بنام ما نذر مینمودند قربانی ها میکردند سرود ها میخواندند خلاصة القول خدایان آنها محسوب بودیم و مارا باسامی هوروس (۱) ایزیس (۲) آستارته (۳)

---

بیرون پریدند وآیکار چون بسیار نزدیك بآفتاب شد حرارت آفتاب مومی را که برای بهم چسبانیدن پرها بکار رفته بود آب نموده واو بدریای اژه افتاده در آن غرق شد اما پدرش ددال در ایطالیا فرود آمده بالاخره در ایطالیا یا مصر مرده است

۱ — Horus یکی از خدایان مصریان قدیم که بشکل مرغی او را تصویر می نموده اند و گاهی با هیکل انسانی و سر مرغی. — هوروس در نزد مصریان مظهر آسمان و افرآب است

۲ — Isis — ربة النوع مصریان قدیم که خدای طبابت وازدواج وزراعت گندم وغیره بوده است و رمزی از تمدن قدیم مصر است.

۳ — Astarté یا Astaroth : — ربة النوع بزرك فینیقیان و سایر ملل سامیه قدیم که گاهی قربانیهای آدمی نثار وی کرده اند این ربة النوع در تورات بنام عشتاروت مذکور است.

زئوس (۱) پالاس (۲) سیبل [۳] دمتر (٤)وتری پتولم (٥) میذامیدند شیطان
باسامی دیونیزوس (٦) اوان (۷) باکوس (۸) ولنه (۹) پرستیده میشد و در

۱ — Zeus : نام یونانی ژوپیتر رب الارباب است .
۲ — Pallas : — یکي از اسامی مینرو رة النوع دانائی وحذك است و نام پالاس
وقتي برمینروا طلاق میشدهٔ که جنبهٔ جنگی‌او مقصود بوده است .
۳ — Cybèle . — نام مادر ژوپیتر رب الارباب و نپطون وپلوطون دراساطیر یونان.
٤ — Déméter . — نام یونانی سرس (Cérés) است دمتر خواهرژوپیتر رب الارباب
میباشد واین ربة النوع است که فنون کشت و کار در زمین و حصاد گندم وپختن نان
رابمردم آموخته‌است ژوپیتر رب‌الارباب شیفتهٔ خواهرخود شده‌وازاین مناسبات‌پروزرپین بوجود
آمده است بعدها برادردیگرش‌نپطون رب‌النوع بحار عاشق اوشده ودمتر راي‌فرار ازنپطون بشکل
ماديانی در آمده نپطون ملتفت شده اوهم بشکل اسبي متشکل شده براو درآمده ونتیجه
ن شد که دمتر حامله شده اسبی رازائیده که نام آن اسب در اساطیر اریون Arion
ست . دمتر پس از این توهین تحقیری که از طرف نپطون دید قهر نموده در دخمهٔ ئي
نزوی شد ودر غیبت اوزمین عقیم شده مردم دچار قحطي شدند بالاخرهٔ رب‌الارباب محل
زواي اورا دانسته اورا بیرون آوردو دوباره مردم‌برکت وجود اونعمای زمین‌رسیدند .
٥ — Triptolème :— بادشاه اساطیري‌که بر حسب افسانه هاى اساطیریونان
او اهن را اختراع نموده و هم اواست که از دمتر فن زراعت را آموخته بساکنین
ان تعلیم نمود .

— Dionysos . — نام یونانی باکوس خداي شراب است
— Evan : یکي ار اسامی است که استعارة بخداى شراب و مستی یعنی باکوس
، میشده است اوان مشتق از کلمه « Evohè » است که بمعناي ان داد فریاد استو
باره بفریاد و عربده باده نوشان است .
۸— Bcchus : — خداي‌شراب رومیان‌که نام یونانی‌آن دیو نیزوس‌است
۹ — Lénée : — یکی ار اسامی دیو نیزوس ( خدای شراب ) است در
یونانیان است .

ظهورات خود بحدی که درخور فهم و ادراك نوع بشر بود ابراز قدرت و جمال مینمود . چشمانش شیرینی و لطف بنفشه های جنگلی را داشت لبانش از حقهٔ یاقوت اناری که ترکیده باشد حکایت مینمود موی کمی که از مخمل هلو ها لطیف تر بود گونه ها و چانه اش رامی پوشانید گیسوان بورش که اشکل تاجی بهم بافته شده و با لطف زیبائی بسیار درقمه سر گره شده با شاخه های عشقه موشح بود تمام حیوانات سبع را مجذوب ساخته بود و چون درجنگلهای بزرك داخل میشد جمیع موجودات وحشی همه جانورانیکه از درخت ها بالا رفته از خلال اغصان حدقه وحشی نشان میدادند تمام جنبندگان تند و ترسو که با میوجات تلخ تغذیه میشدند و درسینهٔ چون مخمل خود قلب وحشی داشتند نیمه انسانهای جنگلها که خیر خواهی و لطف بانها القا شده بود و آنها هم سرمست سرور و جمال از او پیروی میکردند همه را بخود جذب میکرد . شیطان تاك را غرس نموده بمردم فانی تعلیم داد که خوشه ها را با پا خرد کنند و ازآن شراب بسازند و با خیر خواهی و جلال و ابهتی که داشت با همراهان بسیار درتمام دنیا سیر و مسافرت کرد برای همسفری با او من بشکل بزی درآمدم دوشاخ تازه از پیشانیم بیرون آمده دماغی افطس و گوشهائی نوك تیز داشتم چنانکه در بزها دیده اید دوقده از گردنم آویخته دم بزی در عقبم در حرکت بود پاهای پشم آلودم بسم سیاه و دو شعبهٔ منتهی میشد که موزون و منظم زمین میکوبید .

دیونیزوس از راه دنیا مشی فاتحانه خود را انجام میداد من بهمراهی او ازلیدیا [۱] ومزارع افروغیا [۲] وصحاری سوزان ایران ودشتهای غرق در

---

۱ — Lydie : یا Méonie : — یکی از ممالك قدیمهٔ آسیای صغیر که مشهور ترین پادشاه آن کرزوس Crèsus بوده که مقهور کورس پادشاه ایران شده است .

۲ — Phrygie : افروغیا یا فریجیا : مقاطعه ئی از مقاطعات مرکزی آسیای

یخ وبرف مادای [ ۱ ] و عربستان خوشحال وآسیای غنی که دردریای آن بلاد پرناز ونعمتی برساحل داشت عبور نمودم شیطان روی عرابه‌ئی که شیران و یوزان آنرا میکشیدند سوار بود وبانغمات نی ودف وجلاجل وطنبور که همه برای شرح رموز واسرار او اختراع شده بودند بپیش میرفت . باکانت‌ها[۲] وثیادها [۳] ومادها بپوستهای خالدار بچه آهوان پوشیده شده بود چوبی‌راکه مخصوص اعیاد باکوس بود و شاخه های عشقه بان پیچیده شده بود حرکت میدادند . ساتیرها [٤] درعقب وی دوان بودند ومن سردستهٔ دستجات مسرور آنها یعنی سیلن‌ها [٥] وپانها [٦] وسانتورها [٧] بودم وآنهارا رهبری‌میکردم

---

صغیر که شهر معروف آن ایکونیوم Iconium بوده که فعلا در ان محل شهر قونیه واقع است و شهر معروف تروا نیز در افروغیا بوده کرزوس پادشاه‌لیدی این مقاطعه راتملك نموده و بعد از کرزوس جزو مستملکات ایرانیان بوده‌است .

۱ — Mèdie مملکت آسیائی که‌در بین قرن‌دهم و هشتم قبل ازمیلاد در تصرف قبایل ایرانی بوده و پایتحت آن اکباتان نام داشته است و کوروش پادشاه ایران در حدود ٥٥٦ قبل از میلاد انرامسخر کرده ضمیمهٔ‌ایران نمود است اعراب نام اذربایجان وکردستان وغیره بمدی داده اند .

۲— Bacchantes دخترانی‌که رسمیات‌اعیاد باکوس ربالنوع‌شراب راىجای‌میاوردند .

۳ — Thyades . نام یونانی باکانت .

٤ — Satyres : — نیمه خدایان اعوان باکوس‌ربالنوع شراب که بنا بر افسانه های اساطیری انهارا با موهائی پریشان و گوشهائی شبیه بگوش حیوانات و دو شاخ وسمی چون بز تصور مینمودند .

٥ — Silene : — یکی ازخدایان افروغیا و اساطیریونان که پدر باکوس رب النوع شراب است ومسخره بزم خدایان المپ بوده است .

٦ — Pan. — یکی ازخدایان اساطیریونان که رب النوع گله ها بوده و از اعوان باکوس رب النوع شراب‌است شاخ و سم بزان داشته و بسیار مهیب‌بوده‌است .

۷ — Centaures — برحسب افسانه های یونانی نوعی از غولان که نیمهٔ اسب و نیمه ادمی بوده اند و در تسالی مسکن داشته اند .

اززیر اقدام شیطان ازهار وفواکه متنوعه میروئیدوچون عصا برصخره نی‌میزد انها رصاف وروان از آن جاری میساخت.

در ایام اقتطاف انگور بسرلشی یونان میرفت روستائیان باعصارهٔ سبز یا سرخ نباتات خودرا رنگین نموده باستقبال وی میشتافتند ودر حالیکه صورتشان را باتقابیکه ازچوب یا پوست درخت یابرك ساخته شده بود میپوشانیدند جام گلینی دردست گرفته رقصهای شهوانی میکردند. زنان آنها بتقلید انصارالله در حالیکه سرشان بعلف فشاغ موشح بود بخاطره‌های لطیف خود پوست بچه‌غزال وبزغاله گره میکردند دختران باکره اکالیل انجیر بگردن آویخته کلوچه های آردی می پختند و«فالوس[۱]» را درزنبیل‌های رمزی نقل میدادند. رزبانان درد آلوده درعرابه های خود سرپا ایستاده باعابرین به تبادل مسخره واستهزاء میپرداختند وبدین طریق تراژدی اختراع مینمودند. [۲]

مسلم است که برای تعلیم غرس نباتات و اجبار مردم بر بدست آوردن میوجات خوشطعم نه فقط دیونیزوس خواب واستراحت درکنارچشمه‌هارابرخود حرام کرده بود بلکه متحمل سخت ترین مشاق شده بود ودرین آنکه‌دربدست آوردن طریقی برای تقلیب ساکنین زمخت جنگلها به نژاد چنك دوست ومطبع

---

۱ — Le phallus — تمثال ومجسمه آلت رجولیت که وثنیون یونان دربعضی اعیاد ارباب انواع با تشریفات مخصوصه نقل میداده اند.

۲ — این اعیاد ودستجات وتشریفات‌را که بافتخار دیونیزوس (باکوس) رب‌النوع شراب بعمل‌میامده است Dionysies یا Dionysiaques میگفته اندو درتمام یونان معمول بوددر در اطی دوقسم دیونیزیاك (اعیاد دیونیزوس) داشته اند اعیاد کوچك واعیاد بزرك که شش روزطول می کشیده ودرضمن نمایش‌هائي شبیه بیك قسم تئاتر بدوي میداده‌اند تئاتر یونانی ها مشتق از همین نمایش ها است

قوانین عادلانه تفکر میکرد مکرر درجبین او که باتش غیرت وشوق سوزان بود آثارمالیخولیا وجنون غم انگیزدیده شد . ولی علم عمیق ومحبتی که نسبت بنوع بشر داشت اورا برهمهٔ مشکلات فائق آورد . ای روزهای آسمانی !ای فجر زیبای زندگانی! « با کانال‌ها [۱]» را درقلهٔ انبوه جبال وساحل درخشان بحاربجا میاوریم . « نائیاد ها [۲] » و« اورآد ها [۳] » هم داخل بازیهای ما میشدند وچون نزدیک میشدیم « افرودیت [٤] » برای آنکه بماخندان شود ازکف امواج دریا خارج میشد.

---

۱ — Les Bacchanales -- : نام اعیادی که با کات ها بافتخار باکوس رب النوع شراب در یونان معمول میداشته آمد .

۲ — Les Naïades — بر حسب اساطیر یونان نائیاد ها دختران ژوپیتر رب‌الارباباند و نیمه خدایانی هستند که موکل بر چشمه سار هاو انهار ند .

۳ — Les oréades : نامي است که در اساطیر یونان به نمف های جبال و منازره ها داده شده است .

٤ — Aphrodite : — نام یونانی و نوس ربةالنوع حسن وعشق وجمال که بر حسب اساطیر یونان از کف دریا پیدا شده است .

# فصل نوزدهم

بقیهٔ سرگذشت

پس ازآنکه مردم کشت زمین وچوپانی گـله هارا یاد گرفتند ودانستند چگونه قلاع مقدسه‌را بدیوارها محاط سازند من درمملکت لطیف پرازجنگل های انبوه که باب « ستنفال (۱) » اولبیوس (۲) » و « اریمانت (۳) مشروب میشود وهم نهر « کراتیس (٤) » عظیم که آبهای سرد « ستیکس (٥) » بان افزوده شده ازان میگذرد منزوی شدم و در درهٔ پرطراوتی دربای تپهٔ غرق دردرختان توت ( درختان بوخنو ) وزیتون وصنوبر در زیر یکدسته درختان چنار وتبریزی سفید در کنار چشمه‌ئیکه با حزیر لطیفی دربای درختان مصطکی انبوه روان بود منزل گزیدم وبرای شبانان ونمفـها بخواندن اناشید پیدایش دنیا واصل آتش وهوای لطیف وآب و زمین مشغول شدم. بانها میگفتم که چگونه مردمان بدوی قرون اولیه قبل از انکه شیـاطین هو شمند فنون نافعه آموخته باشند بدبخت وعریان درجنگل ها متواری بودند ونیز بانها میگفتم و

---

۱ — Le stymphale نام اساطیري دریاچه ئی درارکادی یونان که ربةالنوع دیان معبدی بر ساحل ان داشتهٔ است

۲ — Olbios : نام نهري است در یونان .

Erymanthe۳ نام آساطري کوهی در ارکادی (یونان)

٤ — Cratis : — نام نهری در یونان،

٥ — Styx . نهري که هفت مرتبه در اطراف جهنم دورمیزند و از خواص این اب ان بوده که هرکس را در آن فرومیبرده اند روئین تن میشده است — در افسانه هاي اساطیري مذکور است که استیکس یك قسم ربةالنوع حشمه ها بوده محصوص چشمه ئي که در آرکادی در زمین گم میشده است ،

ن مینمودم که دلیل اینکه « سمله (۱) » را مادر دیونیزوس میدانستند اینست
فکرخیرخواهانه وحسن نیت دیونیزوس دربین صاعقه زائیده شده است .

دربین همه ملل ملتیکه مطبوع طبع ومنظور شیاطین بود همین یونانیان بودند که
ازجدوجهد بسیار موفق بایجاد نظامات نیك وفنون بدیعه شدند سعادتمند زیستند
این معبد یونانیان دخمهٔ بود که با شاخه های درخت غار درست شده بود
لن تصویری که ازخدایان داشتند درختی بود واولین مذبحشان سنك تراشیده ئی
بخون « ایفیژنی » [۲] گلگون شده بود اما طولی نکشید که حکمت و
مال را بنقطه ئی رسانیدند که هیچ قومی قبل از انها بان موفق نشده بود
بعد هم هیچ ملتی بدان پایه نرسانیده است ای آرکاد چگونه امری باین خارق
عادگی ومعجز آسائی روی زمین پدیدار شد ؟ چرا سرزمین مقدس «ایونی» (۳)

---

۱ — Sémélé . مادر باکوس ربة النوع شراب و دختر کادموس پادشاه طس ژوپیتر رب الارباب عاشق دختر شده بروی در آمد وقتی دختر باغوای ژونون زن ژوپیتر در خواست کرد با تمام صفات قدرت و الوهیت خود بروی ظاهر شود ژوپیتر خواهش اورا پذیرفته باعصای رب الاربابی وصاعقه ظاهر شد سمله درآتش صاعقه سوخت ولی جنین او باکوس در ران ژوپیتر قرار گرفت تا در موعد مقرر زائیده شد (اساطیر یونان .)

۲ — Iphigenie : — نام دختر آگاممنون پادشاه یونان و در قصص اساطیری مذکور است که چون آگاممنون که درجنك با اهالی تروا بر سایر پادشاهان یونان سمت ریاست داشته دریا بازیچه امواج شد برای استعانت خود از خدایان خواست دختر خود ایفیژنی را در راه ربة النوع دیان قربانی نماید ولی ربة النوع گوسالهٔ ماده ئی یاگوزن ماده ئی بجای ایفیژنی برای قربانی فرستاده ایفیژنی را با خود به توريد برد ودرانجا اورا از خادمات خود قرار داد .

۳ — Ionie : مملکتی از ممالك آسیای صغیر قدیم که بر ساحل دریا واقع بوده و یونانیان بان مهاجرت نموده ویونانیان ساکنین ایونی جسور ترین و باهوش ترین مردمان یونان بوده اند .

و «آتیك»(۱) میبایست منبت چنین گل بی نظیر و مانندی واقع شود ؟ برای آنکه در آن سر زمین نه قسیسیت در کار بود و نه معما و عقیده ووحی و الهام یونانیان هیچگاه پیروخدای حسود نشدند و فقط از لطف قریحه و حسن ذوق خود و حسن وزیبائی مخصوص بخود است که یونان خدایان خودرا اتخاذ نمود و چون چشم باسمان میانداخت جز صورت و مثال خود چیزی نمی یافت هر چیزی را در حدو اندازهٔ خود کماینبغی میفهمید معابد متناسب و موزونی بر پا نمود باینمعنی که انچه در ان معابد دیده میشد لطف وزیبائی واندازه و حکمت بود و درخورشان و مقام خدایان جاویدی بود که دران مسکن داشتند ودر تحت اسامی قشنك واشکال کاملی که ازقریحه انسانی حکایت میکرد پرستش میشدند . ستونهائی که حامل حمال مرمری سقف بودند و افریز و رفوف هر چه بچشم میرسید جذوه و رمزی از انسان در ان بکار رفته و بدانجهة در خور ستایش بود در معابد بعضی شهر ها مثل «آطن» و «دلف» (۲) مجسمه های دختران قشنك جوانی دیده میشد که مانند انکه جان داشته باشند با کمال خوش اندامی تبسم کنان سقبفه مخادن و معابد را بردوش میکشیدند . عجبا از ان ابهت و حسن تناسب وحکمت !

دیو نیزوس مصمم شد بایطالیا که در انجا ویراباکوس مینامیدند و رغبت بسیار بتشهیر اسرار او داشتند برود من در کشتی او که مزین بشاخه های مو بود نشسته ودر تحت نظردو برادر هلن {۲} در مصب رودخانه زرد نام «تیبر»(۳)

---

۱ — Attique : قسمتی از مملکت یونان که آتن پای تحت ان بوده است .

۱ — Délphes . نام شهری از بلاد یونان قدیم که معبدی بنام آپولون در آن ساخته و از معابد معروفه بوده است .

۲ — دو برادر هلن ، کنایه باین افسانهٔ اساطیری یونان است که Castor و Pollux دوبرادر توام را که مانند خواهرشان هلن آزنژاد ژوپیتر رب الارباب بوده اند از خدایان بحر میدانسته اند و شغل آنها را محافظه کشتی در مقابل دزدان بحری تصورمیکرده اند .

«تیبر»(۱)فرود آمدم . بواسطهٔتعالیم شیطان‌سکان« لاتیوم (۲) »یاد گرفته بودند که مورا بدرخت نارون متحد نمایند من خوشم میامد که درپای کوههای «سابین(۳)» در درهٔ کوچك مکلل باشجاری که باچشمه های‌صاف وگوارائی آبیاری میشد سکنی گزینم و در چمن‌ها گلهای‌شاه‌پسند و خطمی بچینم و از میوه های چرب درختان زیتون کم رنگی که تنه های مجوفشان در سرازیری تپه های کوچك بهم پیچیده شده بود متمتع شوم باری در آن مکان بتعلیم مردمان کله سخت که اگر چه مانند یونانیان روح خفیف وذکاوت فطری نداشتند ولی دارای قلب محکم واستوار وروح صبوری بودند پرداختم این قوم خدایان را تجلیل لازم مینمودند درهمسایگی‌من‌سربازروستائی‌بود که مدت پانزده سال‌در زیربار اسلحهٔ روم خمیده شده ودر سایه نسر رومان (٤) جبال و بحار در هم نوردیده برأی العین دیده بود که چگونه اقوام و ملل از میدان ان ملت فرمانروا فرار اختیار مینمایند حالا ان کهنه سرباز دوگاو سرخ فامرا که بین دوشاخ ارهم باز شده لکه‌سفیدی‌در پیشانی داشتند بیوغ نموده زمین شخم‌میزد در حالیکه همسر عفیف وسنگینش در هاون مفرغی سیر میکوبید یاروی سنك مقدس اجاق عائله با قلا می پخت ومن‌که دوست او بودم در آن نزدیکی در سایه درخت بلوطی نشسته با اهنك نی‌لبك خود رفع خستگی اورا مینمودم چون فرزندان جوانش مقارن

---

۱— Tibre . نام رودخانه ئی که ٤۰۳ کیلومتر طول‌آن‌است ودرطی سیرخود از وسط شهر رم میگذرد .

۲— Latium : نام مقاطعه ئي ازمقاطعات مرکزی ایطالیاکه ساکنین آن لاتن نامیده میشده اند

۳ – Sabine . یکي ازمقاطعات ایطالیای مرکزي .

٤ — L' aigle romaine : — یعنی بیرق رومیها که شکل عقاب بر ان منقوش بوده .

غروب آفتاب درساعتی که سایه ها بسیار طولانی میشود باپشته بارهای هیزم وشاخه های درخت از جنگل مراجعت میکردند من باگشاده روئی بانها نگریسته میخندیدم ، نزدیك در باغ جائیکه گلابی ها وکدو ها درکار رسیدن بودند و بگل سوسن وگلگر همیشه بهار مزین وسر سبز بود پریاپی[۱][مترس]درتنهٔ درخت انجیری تراشیده بودند که بالت مهیب ومهول خود دزدان را میترسانید وچون باد شاخه های نازکی را که در بالای سر مترس نصب بود بحرکت میاورد مرغان غارتگر هوا رمیده فرار میکردند در سر هر ماه پس از رؤیت هلال ان زارع متقی بخدایان حافظ عائلهٔ خود که بشاخه های مورد و اکلیل الجبل بودند مشتی نمك و جو نثار میکرد .

خلاصه بچگان اورا دیدم که بزرك شدند بچکان بچکان اورا دیدم که همه همان ایمان وحسن عقیده قدیمی عائله را در قلب خود نگاه داشته قربانی به باکوس و دیان «۲» و ونوس را ازخاطر محو نموده از ریختن شراب گوارا و ازهار لطیفه بسرچشمه‌ها غفلت نمی‌ورزیدند اما بتدریج ان صبر وبرد باری و ان بساطت زندگی قدیمی انها رو بنقصان گذاشت چندانکه میدیدم که چون بارانهای فراوان‌سبب فیضان سیل‌میگشت و برای حفظ مزرعهٔ موروثی مجبور بساختن سدی میشدند ناله وضجه میکشیدند . شراب زمخت سابین کام لطیف

---

۱ — Priape : — خدای ساتین و اکستانهاوگله ها و صیادان ماهی که نسب او در آساطیر به باکوس دونوس میرسد مجسمهٔ این خدا را و ثنیون در مدخل بساتین گذاشته حفظ آنجارا آزاو میطلبیدند پریاپ را بعدها خدای توالد و تناسل هم دانسته‌اند این است که آلت تناسلی در حال نعوظ در مجسمه های او میتراشیدند .

۲ — Diane : — دختر ژوپیتر رب الارباب و ربة النوع جنگلها که شغل‌بهش شکار بوده و ربةالنوع شکارچیان هم محسوب است .

انهارا آزرده میساخت و بذائقه شان خوش نمیامد و برای نوشیدن شراب های خوشگوار یونانی بمیخانه مجاور رفته وانجا در زیر داربست مو دربای رقص دخترنی زنی که ماهرانه باهنك زنك خواصر صاف وباوربنش را حرکت میداد دنیا را فراموش میکردند دهاقین از بیکار بودن ولمیدن دربین حفیف شاخ وبرك درختان وخریر چشمه ها خوش بودند ولی با وجوداین مشاهده میشد که در بین درختان تبریزی کناره راه مقدس (۱) مقابر وسیعه و مجسمه ها ومعابد ومذابح سربامیشود وهر روز حرکت عرابه ها روی تخته سنکهای کهنه و مستعمل بیشتر میگردد وقتی کهنه سرباز ی نهال آلبالوئی آورد و ازآن قرینه معلوم شد که در ممالك دور دستی قونسولی (۲) فتوحات عظیمه کرده است و نیز از اناشیدی که بنوای چنك و عود سروده میشد دانستیم که رم سیدهٔ دنیا پیشرفت های بسیار حاصل نموده است

تمام ممالکی که دیونیزوس کبیر بقدم عزم پیموده حیوانات وحشی آنرا بآدمیزاد مبدل ساخته ودرزیر اقدام میناد هایش فواکه و ازهار رویانیده بود دراینوقت بنعمت صلح و امنیت و آرامش رومیان متنعم بودند و هوای لطیف

---

۱ — La voie sacrèe ، — مقصود جاده وسیعی است که ۳۱۲ قبل از میلاد توسط کلودیوس آپیوس شروع بساختن آن شدهٔ وباین مناسبت La voie appienne نامیدهٔ میشده است این راه از شهررم شروع میشده وبه برندیزی در ساحل بحرادریاتیك خاتمه می یافته است و ابنیهٔ فخیمه در طرفین این راه ساختهٔ شده بوده است که بقایای بعضی از آنها فعلاً در نزدیکی شهررم دیده میشود .

(۲) — Consul — درروم قدیم هرسالی یکنفررا بعنوان رئیس قوای مجریه و فرماندهی قشون انتخاب میکردید و اورا قونسول میسامیدند .

« صلح و سلام رومان [١] » را استنشاق مینمودند بلی « طفلی که شیر گرك نوشیده [٢] » سرباز دلاور و زارع رنجبر شده دوست و خیر خواه ملل مظلومه مغلوبه گشته اینك از سواحل مه آلود اقیانوس تا دامنه های و عر قفقاز را تحت تسلط و فرمان خود داشت معابد « اگوست (٣) » و رم در همهٔ بلاد برپا بود و بطوری دنیا بعدل لاتینی عقیده مند بود که خواه در تنگه های « تسالی [٤] » باشد و خواه درسواحل انبوه « رن [٥] » هرجا عبد اسیری در زیر بار ظلم طاقت فرسائی فرسوده میشد فریاد میزد . « ای قیصر ! » ولی چراروی این کره آب‌وخاك بدبحت نحس هرچیزی باید پژمرده شود و از میان برافتد وزیبا ترین چیزها فانی ترین و موقتی ترین اشیاء شمرده شود؟ ای موالید مقدس سرزمین مبارك یونان ای‌علم ای‌حکمت ای‌جمال ای‌خدایان محبوب قبل ازانکه در معرض آزاد وحشیان و بربره‌ئی که در باتلاق‌های شمال و درصحاری علف زار بی آبادانی روسیه درکمین نشسته و برای حملهٔ بشما

---

(١) — Pax Romana : لغت لاتینی که معنان آن « صلح رومان » است و این عبارتي است که « پلین جوان » در ضمن مدیحهٔ خود نسبت به طرازان امپراطور روم و سلطهٔ رومي و حالت ملل تحت تسلط روم را بان عبارت وصف نموده است •

(٢) : اشاره بافسانهٔ رومیان که گفته اند اول پادشاه روم رومولوس (Romulus) و برادر توامش رموس (Rèmus) شیر گرگ خورده اند و بعد چوپاني آنهارا جمع آوری نموده است رومولوس شهر رم را بنا کرده برادر خود را کشته و سلطنت کرده است افسانه های رومیان زمان سلطنت اورا هم معین نموده که از ٧٥٣ تا ٧١٥ قبل از میلاد بوده‌است

(٣) — Auguste : — لقبی است که امپراطور هاي روم پس از اوکتاواگوست خود را بان ملقب میداشته اند •

(٤) — Tl essalie — يكي از مقاطعات يونان •

(٥) — Le Rhin :— نام رودخانه ئی در اروپا که ١٤٠٠ کیلومتر طول آن است و از جبال آلپ شروع شده بدریاي شمال میریزد •

راسیان کوچك بر پشم عریان سوار شده مهیای کارزار بودند واقع شوید خواب گران فرو رفته علاج واقعه قبل از وقوع ننمودید .

آرکاد عزیز درموقعی که سربازان صبور روم در سواحل « فاز (۱)»و «طانائیس (۲) » خیمه زده بودند زنان و رؤسای مذهبی آسیا و افریقا مهول شهر رم هجوم آورده از عزت و اعتبار ابناء « رموس [۳] » میکاستند ، تا نروز هنوز دشمن شیاطین فعال و هنرمند یعنی یهوه در دنیا معروف نبوده جز بعضی قبایل بی سروپا و بد بحت سوریا که مدتها چون خود او سبع ودند و دائماً از دام رقیت و عبودیتی بدام رقیت و عبودیت دیگری می فتادند کسی یهوه را که مدعی خلق زمین بود نمی شناخت خلاصه این کهنه خدا رصلح رومان که درهمه جا حریت تجارت و مسافرت را ضمانت نموده مبادله محصولات تبادل افکار را مساعدت میکرد استفاده نموده ظالمانه بر تسخیر دنیا صمیم گرفت اگر چه تنها او نبود که چنین هوسی در سرداشته باشد و در مانوقت جماعتی از خدایان و عقول فعاله و شیاطین از قبیل «میترا [٤]»

---

(۱) — Le phase ·— نام رودخانهٔ در قفقار که امروز رونی یاریون نامیده میشود قدما این رودخانه را سرحد فاصل بین اروپا و آسیا میدانسته اند •

(۲) — Le Tanaïs :— نام قدیمی رودخانهٔ دون روسیه که قدما آنرا نیز سرحد فاصل بین اروپا و آسیا میدانسته اند •

(۳) — Rémus :— برادر توام روموس اولین پادشاه رم که بدست برادر خود کشته شده است ولی انچه راجع باین دو برادر گفته اند جزو افسانه های رومیان محسوب است •

(٤) — Mithra یا Mithras یا Mitra :— میترا یعنی مهر ومهر مي جوهر نور الهی وخدای صدق و حقیقت وحسن عقیدت این مذهب مهرپرستی نامیده شده است و در ایران قائم مقام مذهب اورمزد (مزدا پرستي یا دیانت زردشتي) بوده است • مهر پرستي در بابل و آسیای صغیر و بعد نزد یونانیان و نیز در تمام امپراطوری روم منتشر شده نفوذی بسیار داشته است و متصادم ومقادم بادیانت مسیحیه بوده بالاخره دراواخر قرن چهارم میلادی مسیحیت برمهرپرستي غلبه جسته است •

«طاموس[۱]» «ایزس خوب» «اوبولوس»[۲]همه در فکر بودند که این دنیای مقرون بصلح وارامش را مسخر نمایند یهوا ز همه اینها پست تر بود ونجاح و رستگاریش مشکوك تر بنظر میرسید ، جهل سفاکی فخفخه و ابهت جاه وتجمل آسیائی حس تحقیر نسبت بقوانین میل باینکه خود را غیر مرئی داشته باشد همه اینها می بایستی یونانیان ولاتن ها را که از دیونیزوس و موزها کسب معرفت نموده بودند بسیار از یهوه آزرده ورنجیده خاطر نماید خود یهوه هم میدانست که قابل جذب قلوب مردمان آزاد و نفوس مهذب نیست این بود که حیله ئی اندیشید وبرای فریفتن نفوس افسانه ئی جعل نمود که اگر چه در لطف وحسن ذوق باقصص اساطیری که شاگردان قدیمی ما ان مطرز شده بودند برابری نمیکرد ولی باوجود این برای جلب عقول ضعیفه که همه جا جماعات بسیاری از انها دیده میشود کافی بود باری چنین گفت که تمام مردم نسبت بهیهوه مرتکب گناهی شده اند وان گناه موروثی بوده ویکنفر ان معصیت دراین دنیا و در حیات اینده (زیرا این مردم فانی مجنونانه چنان می پندارند که وجودشان در جهنم ها ممتد وطولانی است )مستوجب زحمت ورنجند پس ازاین مقدمه یهوه مکار چنان فهمانید که او پسر یگانه خود را بزمین فرستاده است که بخون خود بشر را تبرئه نماید و خونبهای گناه باشد البته این امر قابل قبول نیست که مجازات خونهای گناه واقع شود ودرد ورنج خطارا تبرئه نماید وچیزی که بیشتر از همه از عقل بعید است این است که معصوم جبران معصیت عاصی را بکند مسلم است که

(۲) — Thamous :— یکي از خدایان بابل که پرستش او در عرب هم معمول شده است وآین همان است که حزقیل نبي درکتاب خود (آیهٔ ١٤ باب ٨) بان اشاره نموده و«تموز» نامیده است •

( ) — Eubulus :— از کتبي که مترجم دردسترس داشته تحقیق مفهوم این لغت ممکن نشد

رنج وابتلای یکنفر معصوم بی گناه جبران هیچ چیز نمینماید وجز آنکه شری بشری دیگر افزوده شود نتیجه ئی ندارد معذلك جماعتی بد بخت پیدا شدند که یهوه وپسر کفاره دهنده اش را پرستش نموده امر انها را برای دنیا بشارت عظمائی شمردند . گر چه میبایستی انتظار همین دیوانگی را هم از مردم داشته باشیم زیرا نه این بود که کرارا این بینوایان رادرمواقعی که فقیر وعریان میزیستند دیده بودیم که در مقابل همهٔ اشباح خوف و واهمه ساجد شده عوض انکه از شیاطین نیکخواه دروس چاره جوئی اخذ نمایند پیرواوامرعقول فعاله ظالم‌میشدند؟ باری یهوه باین حیله وتد بیر ارواح مردم را بدام انداخت ولی چنانکه انتظار میبرد خود او چندان استفاده ئی ننمود وفخرو مجدی حاصل نکرد زیرا کسی که مورد ستایش و تجلیل مردم واقع شد پسرش بود و کیش جدید بنام وی نامیده میشد وشخص یهوه تقریبا در زمین گمنام ومجهول ماند .

# فصل بیستم

## بقیه سر گذشت .

این خرافت تازه ابتدا در سوریا وافریقا منتشر شده در بنادر کنار دریا که مه
بجماعات پلیداست نفوذیافت کم کم درایطالیارخنه پیدا نموده ابتدبزنان بدکار وغلا
سرایت کرده بعد در طبقات عوام بلاد ترقیات سریعه نمودولی مدتهادهات از زحم
آن خرافت راحت بودند و مثل قدیم هر سال روستائیان درخت صنوبر
را که بخون گراز جوانی سیرآب میکردند نذر «دیان» «۱» مینمودند خدای
عائلات را بواسطه قربانی کردن خوك ماده‌ئی نسبت بخود خیر خواه میساخت
برای با کوس نیکوئی کننده و دوستار مردم تزغاله‌ئی که از سفیدی چون بر
می درخشید نثار میکردند و اگر سیار فقیر و بیچیز بودند لااقل قدری شرا
وآرد نیاز خدایان حافظ عائله و تاکستان و مزرعه مینمودند بانها چنان تعل
داده بودیم که اساس حسن نیت است و حتی کافی است که بادست طاهر
معبد ارباب انواع لمس شود خدایان با نذور سیار حقیر هم خوشدل
شوند در خلال این احوال سلطنت یهو ه در صد ها امکنه بوا سطهٔ اعما
مجنونانه ئی اعلام میشدو پیشرفت حاصل مینمود مسیحیان بحرق کتب و
معابد مشغول بودند و شهر ها را طعمه اتش میساختند و حتی دامنهٔ مصائب
تاصحاری هم کشانیده بودند زیرا هزار ها بدبخت در صحرا ها پراکنده ش
غضب و خشمشانرا متوجه بخودنموده بانوك آهن خواصر واکناف خودرا شر
شرحه میکردندوازتمام کرهٔ ارض باله وزفیر مبتلایان وبینوایانی که باختیار خود

---

۱ — در بین وثنیون قربانی مخصوص به دیان ربة النوع جنگلها و شکار گراز ی
گوزن ماده‌ئی بوده است

در معرض مصائب در آورده بودند بطرف یهوه متصاعد میشد واین ناله هارا حمد وثنا وتجلیل‌وتسبیح می پنداشتند (۱) گوشه نشینی بی نام ونشان من هم بیشتر از آن ممکن نبود دوام یافته و از غضب و تعرض این مجانین مصون نماند.

در قلهٔ تپه‌ئی که مشرف برجنگل درختان زیتون بود و همه روزه باصوات نی لبلک من باهتزاز و فرح میامد از اولین سالهای صلح رومان معبد کوچك مرمری که مثل صوامع باکان مدور ساخته شده بود بر پا بود . این معبدديوار نداشت و بر روی قاعده‌ئی که هفت پله ارتفاع داشت واقع شده بود باین شکل که

---

۱ — اشاره بآن است که در قرون وسطي مسیحیان در طي اعمال مذهبی و توبه وانابه بضرب تازیانه خودرا مجروح میساختند اند و آنرا یکنوع ریاضت و عبادتي فرض مي کرده اند اساسا این قسم عادت تقریبا درتمام مذاهب و ادیان شایع بوده است چنانکه هرودوت مورخ شهیر یونانی نوشته که مصریان قدیم در روزهای اعیاد سالیانه بنام ربة‌النوع آیزیس خودرا میزدند وبسر و سینه میکوبیدند ونیز در اسارت در بعضي از معابد بحدي اطفال را تازیانه میزدند که خون در بدنشان جاری میشد . درحدود سنهٔ ۱۲۵۹ میلادی جمعیاتی درقسمت معظم شمال ایطالیاتشکیل شد که همین عادت را بنام یکنوع عادت و توبه و انابه و عمل مذهبي معمول میداشتند و این عمل مثل مرض مسري بهمه جا سرایت نموده وارحمله در ایالات رن ومقاطعات مختلفهٔ المان و بوهم شایع شد وروز وشب دستجات مفصل مرکب از طبقات مختلفه پیر وجوان برياست کشیشاني که حامل‌صلیب ها و علم ها بودند تشکیل یافته در کوچه ها میگشتند و تمشي کنان ادعیه وآوراد تغنی نموده و با تازیانه خون از ابدان خود جاري میساختند . کذلك در ۱۳۴۹ میلادی در موقعی که مردم آلمان بواسطهٔ حدوث زلزله های متعدد وشیوع مرض طاعونی که موت اسود ( Black death ) نامیده شده است بسیار خائف ومشوش بودند عین همین‌اعمال خود زنی تکرار شده است و فرانسویان این عمل را Flagellation مینامند فعلا این عبادت از بین آروپائیان‌منسوخ شده ولی‌باز هم نادراً دربعضی‌صوامع مرتاضین معمول‌میدارند

در یك دائره‌ئی شانزده ستون که مار پیچ های کنگر دران حجاری شدة بود افراشته شده و روی ان قبه آجری سفیدی ساخته شده بود . در زیر این قبه مجسمهٔ خدای عشق را که مشغول تراشیدن خدنك دلدوز (۱) خود است نصب نموده بودنداین مجسمه که بدست حجار آطی درست شده بود سرور وشادمانی از لبانش میجهید وچنان متناسب الاعضاء وموزون ودلکش بودکه ناظر تصور میکرد باطفل جانداری مواجه است . من همیشه تمثال این خدای قوی پنجه را که قادر ترین خدایانش باید شمرد تجلیل میکردم و بروستائیان یاد میدادم بگل شاه پسند مکلل نموده پراز شراب دوساله کنند و بعنوان نذرنثار اونمایند. روزی در بین آنکه بعادت دیرینهٔ خود در پای مجسمهٔ این خدای عشق نشسته ودر اصول وتعالیم واصوات راغانی تفکر میکردم مرد ناشاسی راکه وجنات خشن وریش خود رو ودرهم برهم داشت دیدم که نزدیك معبد آمده باحست وخیز از پله‌کان مرمر گذشته بایك قسم شادمانی سبعانه ئی فریاد زد .

ـ ای‌مسموم‌کننده ارواح نابود شو وخدا کند که شادمانی وحمال هم باتو نیست ونابود شوند .

این بگفت وتیری از کمربند خود درآورده بلند کرد که بخدای عشق نکوند من بازویش را نگاهداشته سرنگونش ساخته ودر زیر سم خود پا یمالش کردم . باجسارت و نومیدی نعره ئی زده گفت

ـ ای شیطان بگذار این بت را درهم شکنم بعد ممکن است مرا هلاك سازی . مسلم است من این خواهش قطیع اورا اجابت ننموده باکمال قوی‌چندان لگد بر سینه‌اش کوبیدم که در زیر پایم خرد گردید و چنان گلوی آن

---

۱ — صنعگران یونان وروم آمور (Amour) رب النوع عشق را بشکل طفلی‌که تیروکمان در دست دارد نمایش میداده‌اند .

نابکار را با دودست فشردم که خفه شد.

دراین آنکه آن نسناس با صورتی کبود وزبانی آویخته در پای خدای خندان بر زمین افتاده بود من بسر چشمهٔ مقدس برای تطهیر خود رفته سپس این سر زمین را که طعمهٔ چنگال مسیحیت شده بود بدرود گفتم واز «گول(۱)» گذشته بسواحل «سائون(۲)» که در قدیم الایام دیونیزوس تاك را بدانجا آورده بود رفتم. هنوز این اقوام خوشبخت بخدای مسیحیان آشنا نشده بودند بلکه درخت تیغ انبوهی را که شاخهای مبارکش تا زمین میرسید چون قشنگ و زیبا بود میپرستیدند و بشاخه های مقدس آن نوارهای کوچك پشمی میبستند و نیز چشمهٔ مقدسی را پرستش نموده دردخمه مرطوبی تماثیل سفالین برسم نیاز میگذاشتند قطعات پنیر و صحن شیری نذر نمف های جنگلها و جبال میکردند اما طولی نکشید که خدای جدید رسول حزن واندوهی نزد آنان برسالت فرستاد این رسول(۳) که از ماهی دودی خشکتر بود با آنکه بواسطه روزه وشب زنده

---

۱ — Gaule. رومیان این مملکت را بدو قسمت منقسم مینموده اند: گول این طرف الپ (سمت روم) که عبارت از قسمت شمالی فعلی ایطالیا است و گول آنطرف الپ که عبارت از فرانسه وسویس و بلژیك وقسمتي از المان فعلی است یعنی تمام ممالك واقعه بین جبال الپ وجبال پیرنه واقیانوس اطلس و رودخانه رن.

۲ — La Saône: نام رودخانه ئی در فرانسه که بالآخره در نزدیکي شهر لیون برودخانه رن میریزد.

۳ — اشاره باولین مبلغ ومبشری که ساکنین فرانسه قدیم را باعتناق دیانت مسیحیه هدایت نموده است در تواریخ درست معلوم نیست که اولین مبشر که بوده است یکی از اقوال مشهوره این است که در زمان امپراطوری دسیوس (۲۴۹ — ۲۵۱ میلادي) کشیشی موسوم به Dionysius با شش نفر کشیش دیگر ابتدا بگول آمده‌اند بعضي دیگر گویند که لعادر Lazare و مریم مجدلیه اولین مبلغین گول هستند.

داری تکلی قوایش بتحلیل رفته بود معذلك با حرارت برودت ناپذیری اسرار مبهمی تعلیم میداد که احدی از ان سر در نمیاورد رنج و درد را بسیار دوست میداشت و آن را مستحب میشمرد . نسبت بهرچه قشنك و ظریف و طرب آور است غضب شدیدی نشان میداد با تیشه بیداد آندرخت مقدس را قطع نمود ازنمف ها بجرم اینکه قشنك ودلربا بودند متنفر وبیزار بود وچون شب خواص مدور آنها درخلال اغصان واوراق میدرخشید هزاران ناسزا و نفرین میگفت نی‌لبك پرنغمه وطرب مرا مکروه میشمرد این مسکین بینواچنان خیال میکرد که بوسیله اوراد میتوان شیاطین جاویدرا ازمساکن خود که‌عبارت از درون مغاره های خرم واعماق جنگلها و قلل جبال بود دور نمود تصور مینمود که باچند قطره آبی که بعضی کلمات خوانده وبان دمیده است وبعضی حرکات عجیب وغریب در آورده است میتواند بر ما غلبه بجوید . نمف ها برای اینکه ازاو انتقام بکشند شب بوی ظاهرشده رغبت وشهوتی که آن‌ناپاك جنایت میپنداشت باو القا میکردند وبعد فرار نموده صحرا ها را پر از قهقهه خنده خود میکردند درحالیکه آن بیچاره باناکامی سوزان روی بستر برگی برخود میپیچید . بلی نمف‌های الهی بدین‌منوال بریش قراء عزائم میخندند و بدین شکل بدکاران وعفت پلید وچرکین آنهارا مسخره مینمایند .

رسول باندازه‌ئیکه دلش میخواست موفق بدی کردن نشد زیرا باشخاص ساده ودست آموز طبیعت تعلیمات میداد و بیسعوری غالبی از این طبقه مرد تقسمی‌است که بسیارکم واقع میشود که بتوانند ازاصوالیکه فرا گرفته‌اند نتیجه نگیرند . جنگل کوچکی‌که من دران ساکن بودم متعلق به یکنفر « گولوا(۱)

۱ — Gaulois — یعنی ازاهالی گول که مردمانی بوده‌اند از نژاد سلتی که یکی ازدو نژاد بزرك هند واروپائی است .

از خانوادهٔ اعیان بود وهنوز کمی از آثارلطف و زیبائی لاتینی دروی مشاهده میشد اینمرد کنیز آزاد شدهٔئی داشت که بسیار مورد محبتش بود واورارفیق بستر ارغوانی مزین بگلهای نرگس خود قرار داده بود غلامانش تاکستان وباغ او را زراعت میکردند خودش شاعر بود وبسبك « اوزون [۱] قصائدی راجع به ونوس وشرح اینکه چگونه آن ربه النوع فرزند خود « آمور» را با گل تازیانه میزده میسرود اگرچه مسیحی بود ولی‌مرا خدای‌آن محل‌شمرده شیر و میوه و سبزی بمن میداد من هم درعوض در ساعات بیکاری با صوت نی‌لبك خود اورا شادمان میساختم وخوابهای‌خوش بوی الهام میکردم بلی‌حقیقت امر این است که این گولوا های آرام و صلح جو از یهود و پسرش بسیار کم اطلاع بودند .

اما ناگهان آتش هائی درافق برق میزند وباد خاکسترهائی بنقاط بیدرخت جنگلهای ما میریزد دهاقین یك قطار طولانی عرابه در جاده ها میکشانند یاآنکه گله های خود را میرانند نعره های وحشت آور از دهات بگوش میرسد همه فریاد میزنند . « آی بورگوندها [۲] ! ... » . ابتدا یکنفر سوار ازدور پیدا میشودکه نیزه ئی دردست دارد وازپا تاسر غرق درمفرغ روشنی است . وموهـای بلند و سرخی که قسمت شده روی شانه هایش افتاده است بعد دو سوار دیده میشوند سپس بیست و طولی نمیکشد هزاران سوارخشن

۱—Ausone : شاعر لاتینی‌که در بوردو متولد شده ودر همانجا فوت کرده است‌وآشعارلطیفی ازخود بیادگارگذاشته است(۳۱۰ — ۳۹۲ میلادی).

۲—Les Burgnudes ؛ نام ملتی ازملل‌ژرمانیك (ساکسن‌س آلمان قدیم ) که در ۴۰۶ میلادی برگول ( فرانسه امروز) تسلط یافتند بورگوندها ازسایر أقوام ژرمانیك کمتر متوحش بوده‌اند و بعضی‌صنایع ازقبیل آهنگری میدانسته‌اند وبورودی تمدن لاتینی‌را اخذ نموده اند.

وخون آشام پیدا میشوند این سواران وحشی پیرمردان و اطفال را قتل عام میکنند و زیاده روی را بحدی میرسانند که حتی بجده هائیکه گیسوان سفیدشان بنعل کفش آنها میرسد و از غایت پیری حکم اطفال خرد سال را دارند ابقاء نمینمایند . گولوای جوان وکنیزك رعایش بستر مزین نرگس را بخون خود میالایند . وحشیان برای آنکه گاوان را بپزند کلیساها را میسوزانند خم های شراب را میشکنند وچون سرداب غرق درشراب میشود ازروی گل آن شراب را بالا کشیده مینوشند . زنان نیمه عریان آن وحشیان در عرابه های جنگی همدوش شوهرانند . بورگوندها پس ازاحراق اعضاء مجلس اعیان و ساکنین بلاد ورؤسای کنائس در زیر رواقهای « فوروم (۱) » بشراب بخم میاندازند خلاصه پانزده روز ازاین قضایا میگذرد که میبینیم یکی ازآن وحشیان درآستانهٔ درخانهٔ خود اطفالی که روی دست زن بورش بلند شده است با گشاده روئی درریش انبوه خود میخندد دیگری کورهٔ آهنگری را روشن نموده منظماً آهن میکوبد یکی دیگر زیردرخت بلوطی برای رفقائیکه دور او مجتمع شده‌اند در مناقب خدایان وپهلوانان نژاد خود نغمه سرائی میکند دسته‌ئی دیگر سنگهائی که درآسمان افتاده وشاخهای گاو بری ورقی وتعویذ برساطی گسترانیده می فروشند . ساکنین قدیمی مملکت کم‌کم اطمینان حاصل نموده از جنگلهائیکه دوان متواری شده‌اند بیرون آمده باردگر بساختن صوامع محروقه میپردازند وبزرع و کشت اراضی وپرواز وپرورش تاك مشغول میشوند مجملا دوباره زندگی ازسرمیگیرند .

ولی این ایام اربر مشقت ترین وبداحت ترین ادواری است که برنوع بشر

---

۱— Forum میدان عمومی که دورم وسایربلاد رومیان محل مباحثه ومشاورة در امور ملی و القاي خطب والعاب عمومی وامثالها بوده است.

گذشته است . وحشیان سرتاسر امپراطوری را فرا میگیرند . از آنجائیکه این اقوام عادات خشنی داشتند و دارای حس انتقام و هم بسیار طماع بودند قویا پیرو عقیدهٔ کفارهٔ گناهان شدند یعنی افسانه یهوه و پسر یگانه اش بگوششان خوش میامد و باسانی بان عقیده پیدا کردند خاصه آنکه رومیان که بعقیدهٔ آنها عالم تر از خودشان بودند و سواً فنون و عادات آنها مورد اعجاب و استحسانشان بود این تعالیم را دادند وا اسفا یونان و رم جز مشتی دیوانه اخلاقی از خود بجا نگذاشته بودند علوم و معرفت تمامها از میان رفته و بزرگترین فضیلت این بود که کسی در منابر کلیسا بتواند نغمه سرائی نماید و اشخاصی که چند جمله از تورات حفظ داشتند از فحول علما بحساب میامدند و از دهاة و اعاظم رجال شمرده میشدند البته همانطور که هنوز جنس مرغان منقرض نشده بود نوع شعرا هم از میان نرفته بود ولی اشعارشان از هزارجا می لنگید شیاطین قدیمی و قریحه های نیك بشری چون مسلوب الاحترام شده و در مورد طرد و نفی و تعقیب و تفتیش واقع شده بودند در جنگلها پنهان شده اگر گاه گاه بمردم ظاهر میشدند برای اینکه جالب توجه شوند وآنها را بترسانند بشکل و هیئتاکی در میامدند مثلا بالوان سرخ یا سبز یا سیاه و با چشمان غمناك وحشت خیز و دهانی گشاد که دندانهائی مانند دندانهای گراز داشت و شاخدار یا بادمی از عقب بیرون آمده و گاهی باصورت انسانی که روی شکم واقع بود جلوه گر میشدند نمفها بجمال و دلربائی خود باقی بودند چون وحشیان اسامی قدیمی آنهارا نمیدانستند آنها را اجنه وپریان می نامیدند و اخلاق بلهوسانه و عادات کودکانه بانها نسبت داده هم آنها را دوست میداشتند و هم از آنها ترسان بودند

اگرچه ما شیاطین بسیار ذلیل شده بحضیض خواری و پستی افتاده بودیم

معذلك قوت قلب و جسارت را از کف نداده بشاشت اخلاق و روح خیرخواهی خود را محفوظ داشته در این ادوار ظلم و طغیان دوستان و خیر خواهان حقیقی نوع بشر بودیم پس از آنکه ملاحظه نمودیم که وحشیان اندك اندك از توحش در آمده بتدریج از سبعیت میکاهند مصمم شدیم که بتمام طرق ممکنه متشبث گشته بهر لباسی که لازم شود درائیم تا داخل محاوره و مفاوضه با آنان گردیم و با کمال حزم و احتیاط هزاران وسیله برانگیزانیدیم و هر حیله‌ئی که دانستیم بکار بردیم که این عقیده را « که یهوه مولای معصوم از خطائی است » از کف بدهند و هیچگاه کور کورانه زیر بار اوامر او نروند و ابداً از تخویف و تهدید او نهراسند در مواقع ضرورت حقه بازیهای سحر و جادو هم بکار میبردیم پیوسته آنها را بتحصیل طبیعت و کشف بقایای حکمت قدیم تشویق و ترغیب میکردیم .

این جنگجویان ممالك شمال هرچند بسیار خشن و بدوی بودند ولی به بعضی فنون میکانیکی آشنا بودند . چنان میپنداشتند که جنگهائی در اسمان می بینند نوای چنك اشك از چشمانشان جاری میساخت و شاید جنسا برای کارهای بزرك از گولواها و رومی های فاسد شده ئی که ممالك انها را تملك کرده بودند قابل تر و مستعد تر بودند . این وحشیان از هنر حجاری و صاف کردن مرمر سر رشته ئی نداشند ولی وادار میکردند که سنگهای سماق و ستونهای روم و « راون » (۱) را بر ایشان بیاورند رؤسای آنها سنك قیمتی را که یکنفر یونانی در عهد صنعت و فنون جمیله حکاکی کرده بود بجای مهر بکار میبردند باآجر هائی که اشکال زیبائی مانند خوشهٔ گندم ترتیب داده شده بود دیوار ها می ساختند کلیسا های قشنکی بنا میکردند که افریز آنها بر سر ستونهائی واقع بود

(۱) — Ravenne : نام یکی از بلاد ایطالیا که پایتخت ایالتی بهمین نام است .

، بسرهای مهیب و مهولی منتهی میشد و همچنین ستونها ئیکه بکار رفته بود جسمهٔ غولانی داشت که یکدیگر را می بلعیدند ۰

بالجمله باین وحشیان علوم وادبیات آموختیم یکنفر حبر اعظم که خلیفةاللهش بگفتند و«ژربر»(۱) نامیده میشداز مادروس حکمت طبیعی وحساب وموسیقی آموخت ردم میگفتند که او در بهای این علوم روح خود را ما فروخته است باری قرنها ی گذشت و اخلاق ورفتار بهمان حال خشونت باقی و دنیا دستخوش آتش و شتار بود . جانشینان حبر اعظم یعنی ژربر علم دوست تنها بتملك ارواح قناعت مودة (زیرا فوائد و منافع حاصله ازارواح از هواهم خفیف تر وبیحاصل تراست) رآن شدند که اجسادرا مالك شوند باین معنی که بهوای سلطنت مطلقهٔ عمومی فتادند و سند صحت این داعیه را حقی میدانستند «که از یکنفر ماهی گیر دریاچه طبریه »[۲] بانهارسیده بود بدلیل جانشینی این ماهی گیر خود رامحق میشمردند . قتی یکی از انها نزدیك شد که بر ژرمن مهمل که جانشین او گوست بود غلبه جوید ولی عاقبة الامر حکومت روحانی ابدی مجبور شد که باحکومت ظاهری وقتی مماشاة نماید ومردم بینوا بین این طبقه رؤسای ضد یکدیگر در زحمت کشمکش بودند ولا ینقطع در زد وخورد وحشت آوری میزیستند بطوریکه جز جنك وقحطی وکشتار عام چیزی دیده نمیشد از انجائی که مصائب و الام لاتعد

---

۱ — Gerbert ۰ — در ۹۳۵ میلادي متولد شده و کشیش رمس (Reims) و یکي از فحول علمآ و ادبای عصر خود بوده است -در سنهٔ ۹۹۹ میلادي پاپ انتخاب شده و بنام سیلو ستردوم Sylvestre موسوم شده است در ۱۰۰۸ میلادي در شهر رم مرده است و او اولین پاپي است که بفکر تسلط بر اراضي مقدسه و جنگهای صلیبی افتاده است

۲ — ۰ اشاره باینکه پاپ از پطرس حواري ادعاي وراثت رتبهٔ خلافت مینموده و پطرس از جمله ماهي گیران دریاچه طبریا یا طبریهٔ فلسطین بوده است ۰

ولا تحصائی را که بان مبتلا بودند از خدا میشمردند لذا او را عظیم الرحمة وبسیار نیك مینامیدند نه اینکه من باب طعنه وطنز چنین بگویند بلکه در نظر انها هر که ضربتش از همه قوی تر بود از همه بهتر ونیك تر شمرده میشد بعبارة اخری اقوی احسن گفته میشد دراین ایام محن و شدائد برای اینکه وقت خود را هدر نداده از بیکاری استفاده نموده انرا بتحصیل و تعلم گذرانیده ناشم مباشرت بامری نمودم که ممکن است سبب تعجب گردد ولی چون بدقت نظر شود اقدام بسیار عاقلانه ئی بود .

در مراتع بین سائون و جبال شاروله [۱] تپهٔ پردرختی است که دردامنهٔ آن چمن‌های دلگشائی که با چشمهٔ خرمی آبیاری میشود واقع است در این محل صومعه ئی دیده میشد که درتمام عالم نصاری معروف و مشهور بود. من پاهای متشعب خود را در زیر ردای بلند مخصوص بکشیشان پنهان نموده دراین دیر کشیش شده راحت و آسوده زندگی میکردم و از شر عساکر و مزاحمهٔ ارباب سیف که با دوست و دشمن علی حد سوآء موذی و معاند بودند محفوظ میزیستم . بیچاره انسان که بعالم طفولیت برگشته بود محتاج بود که چون کودکان دوباره هرچیزیرا بیاموزد و درس معرفت را از الف شروع نماید برادر طریقت و همسایهٔ حجره ام «لوقا» که سرگرم تحصیل عادات و خصوصیات حیوانات بود چنان تعلیم میداد که موش خرمائی از گوش آبستن میشود . من در صحاری نباتات طبی و عقاقیر جمع میکردم و بدان وسیله در تسکین درد مرضی میکوشیدم زیرا تا آن زمان یگانه راه استعلاج لمس اشیاء متبرکه و بقایای قدیسین بود . چند نفر شیطان امثال و اقران من که از پاهای متشعب و بقرینه کلمات خیرخواهانه شان آنها را شناختم در آن دیر بودند و ما توحید مساعی نموده غایت جهدرا درراه تنویر افکار و تصفیهٔ عقول آن کشیشان مبذول

---

(۱) — Charolais ؛ — نام محلي در ایالت بورگوني فرانسه .

داشتیم . در بین آنکه کودکان خرد سال در سایه دیوارهای دیر مشغول تیشله بازی بودند آقایان مذهبی ماهم سرگرم یکقسم بازی دیگری بودند که دربیمعنی گری و بیهودگی شبیه بهمان تیشله بازی اطفال بود ولی باوصف این سبب تفریح و سرگرمی من بود زیرا بهر نحوی که ممکن باشد باید وقت را گذرانید و حتی اگر بخوبی امعان نظر شود تنها مورد استعمال حیات و یگانه کار زندگانی همان وقت کشی است . باری بازی ما که بافکار و ادواقمان که در آن واحد هم بسیار لطیف وهم بسیار خشن بود خوش میامد بازی کلمات بود در این بازی که جمع مدارس ما و حتی تمام عالم مسیحیت را باتش جدل مشتعل ساخته همه را مضطرب داشت دو دسته بودیم یکدسته چنان معتقد بودند : که قبل از آنکه سیب ها بوجود بیایند فکر و مثال سیب نوعاً وجود داشت وقبل از آنکه طوطی ها پیدا شوند فرد کامل طوطی موجود بود ، قبل از انکه کشیش های هرزه و پرخور در عالم وجود ظاهرشوند نوع کشیش و نوع هرزگی و نوع پرخوری موجود بودند ، پیش از انکه پاها و گونها در این دنیا بوجود بیاید نوع اردناك و لگد درکونی در ازل‌الازال در سینهٔ علم خداوند محفوظ بود [۱] دستهٔ دیگر در مقابل انها میگفتند که قضیه بر عکس است باینمعنی که پیدایش سیب ها سبب شد که انسان فکر سیب‌را بکند ، طوطی‌های متعدد و فکر نوع طوطی را ایجاد کردند . کشیش ها فکر نوع کشیش و هرزگی و پرخوری را موجب شدند و فکر اردناك و لگد درکونی برای انسان حاصل نگردید مگر پس ازانکه چنان که باید و شاید اخذ و اعطاء شد . بازی کنندگان

---

(۱) — اشاره بفلسفه افلاطون و عقیدهٔ او راجع به مثل و اینکه عالم حسی را صورت غیر کامل عالم مثالی تصور میکرده‌است و باصطلاح حکمای اشراقیون . « لکل نوع جوهري مستقل الوجود في عالم الطبیعة فرد مجرد في عالم الابداع » .

چنان گرم میشدند که مجادله و مباحثه بمضاربه و مشت و لگد منتهی میشد من جزو دستهٔ دومی بودم زیرا حرف آنها بیشتر بعقلم می چسبید و بهتر مرا اقناع میکرد ولی عقیدهٔ دستهٔ ما بحکم مجمع مذهبی « سواسون (۱) » تحریم و تکفیر شد

دراین بین‌ها ملوك و امرای طوایف و مقاطعات مختلفه از زدو خودر دربین خود بستوه امده چنان تدبیر کردند که برای جنك و جدال بمشرق زمین بروند انچه بخاطر دارم میگفتند که‌میخواهند بروند قبر پسر خدا را مستخلص‌سازند (۲) آنچه برزبان‌میراندند این بود ولی‌باطنا ولگردی وطمع و حرص بود که انها را بتکاپو انداخته وادار بان نموده بود که برای بدست آوردن اراضی و زنان وغلامان و طلا و مرمکی و عطریات بنقاط دور دست بروند البته محتاج بگفتن نیست که این لشکر کشی‌ها بسیار شوم بوده اما هموطنان‌خرف‌وخیره‌سر ما حرف و فنون شرقیان را آموخته بادوق تجمل وخوشگذرانی آنهامراجعت نمودند . از ان وقت ببعدزحمت ما کمتر شده بهتر میتوانستیم انها را وادار بکار کردن نموده بطریق اختراعات سوق دهیم . کلیساهای فوق العاده قشنك بنا نمودیم که قوسهای بسیار منکسر و پنجره های نیشتری شکل و برجهای مرتفع و هزاران قبه باقوس وجرس داشتند بر قلهٔ کلیسا هامخروط های بسیار نوك

---

(۱) —Soissons— : نام یکی از بلاد فرانسه .

۲ — آشاره بحروب کبرهٔ صلیبیه بین‌نصاری و مسلمان که قریب دو قرن دراراضی مقدسه و سوریا و مصر امتداد داشته‌وسیلها خون جاري نموده ار ۱۰۹۶ میلادي شروع شده در ۱۲۹۱ خاتمه یافته است و در طی این مدت هشت جنك بزرك واقع شده‌است واین حروب باجههٔ حروب صلیبیه نامیده شده است که داوطلبان مسیحي پارچه ئي بشکل صلیب بلباس خود میدوختند اند .

تیز بنا شده بود که مانند تیر رو باسمان بهوه مرتفع بودند [۱] و درآن واحد ادعیهٔ خاضعین و تهدیدات گردنکشانرا برای او حمل ونقل مینمودند زیرا بهمان اندازه که مردم را باید عامل این بنا ها شمرد بهمان اندازه هم ما شیاطین دست در کار بوده ایم و واقعا تماشای عریبی بود که کسی ابناء بشر وشیاطین را معاً در بنای کلیسا ها مشغول کار بیاندوببیند که هر یك سرگرم شغلی است یکی اره میکشد دیگری صاف میکند سومی سنك جمع آوری مینماید جماعتی روی ستونها و افریز ها انواع‌نباتات و خار ها وازهار از قبیل شوك‌الدواب وکنگر واشترخار وزهرالعسل‌حجاری مینمایند دسته‌ئی تمثال عذاری‌و قدیسین میتراشیدند بعضی صور غریبهٔ مار ها و ماهیانی که سر خر دارند و بوزینه هائی که کفل خود را میخارند میکشند خلاصة القول هریك هرچه در قوه دارد بمعرض شهود میاورد و هریك بمقتضای قریحهٔ خشن یاملایم و هوش عالی یا مضحك وذوق کم یا زیاد خود اثری ابراز داشته و از مجموعه این آثار مختلفه در عین تنافر صور و عدم اتفاق اشکال مجموعه موزون وزیبائی ایجاد میکنند و نشید شادمانی و دردی بوجود میاورند مجملا انقدر درهم و وبرهم و پر از هیاهو بود که «برج بابل [۲]» مجسم میشد درنتیجهٔ تشویق

---

۱ — اشاره بیك قسم معماری وصنعتی که در قرون وسطی معمول بوده و در اصطلاح سبك گوتیك (art gothique) نامیده میشود و از ربع اول قرن دوازدهم میلادی تا اوائل قرن شانزدهم رواج داشته و شاهکار های بزرك معماری ازآن‌دوره باقی مانده که یکی از ازآنها کلیسای معروف «نوتردام» پاریس است .

۲ — Tour de Babel: بنا براینکه در باب یازدهم سفر تکوین توراة مذکوراست اولاد واعقاب نوح مصمم شدند برجی بسازند که سرش باسمان برسد خداوند برای‌اینکه آنهارا از این کار باز دارد چنان کرد که آن مردم که تا انوقت یك لغت داشتند از ان پس زبان یکدیگر را نمی فهمیدند در اصطلاح ادبا کنایه بان است که در محلی یا در ساختمانی بحدی هیاهووصوات مختلفه‌بگوش برسد که نتوان‌از آن‌چیزی فهمید.

وترغیب ما حکاکان و زرگران ومیناگران عجائب صنعتی بوجود آوردندچندانکه میتوان گفت که تمام فنون جمیله و صنایع نفیسه از قبیل مسوجات ابریشمی لیون قالی های «آراس» [۱] پارچه های «رانس» [۲] ماهوتهای «روان»(۳) ترقی‌نمودند سوداگران بر مادیان سوار شده مخمل و زری و پارچه های زرکش وسندس و دیباح و جواهرات و ظروف نقره ئی و کتب رنك آمیزی شده ببازارهای عمومی می بردند بعضی دستجات خوشحال بساط حقه بازی در کلیسا ها یا در میدانهای عمومی گسترانیده بموجب هوش و استعداد خود تقلید زمین وآسمان و جهنم رادر میاوردند بانوان بازینت هان دل فریب خود را آرایش داده بمعاشقه میپرداختند • در فصل بهار موقعیکه آسمان صاف بود عامهٔ مردم از نجباء تا طبقات پست همه بساط زمردین دشت را بزم عیش و نوش قرارداده برروی میناکاری گلها بفراموشی‌دنیا وخوشگذرانی میپرداختند نوازندهٔ آلت موسیقی را بشوروخروش اورده بانوان ومردان ودختران‌بندارن و زنان روستائی و باکراتشان دست بدست یکدیگر داده پای کوبان دائره وار برقص مشغول میشدند . اما ناگهان جنك قحطی وطاعون در دائره آنها رخنه نموده مرك دست بیرحمی‌درازمی‌کرد وعودرا از چنك‌مطرب‌ربوده دائره‌گردان محفلِ رقص میشد لهیب حریق دهات وصوامع را طعمهٔ بیداد خود میساخت سربازان‌روستائیانی‌را که قادر بتادیه جزبه وخونبهای خود نبودند درچهارسوق ها بدار میاویختند زنان حامله را به تنه درختان می بستند تاهنگام شب گرگان

۲ — Arras : نام یکی از بلاد فرانسه.

۳ — Reims : — نام یکی از بلاد فرانسه .

٤ — Rouen : — یکی از بلاد فرانسه پای تخت قدیم نورماندی که بر ساحل رودسن واقع است .

ثمرهٔ فؤاد آنهارا درشکمشان بدرند . بدبختان بینوا از این اوضاع مدهوش بودند گاهی صلح برقرار شده بار دگر روزگارچون شکر برمیگشت ولی بدون جهت وسبب درتحت اثر یك قسم ترس جنون آسائی خانه هارا ترك گفته دسته دسته نیمه عریان میدویدند و با قلاب های آهنین خودرا شرحه شرحه نموده تغنی میکردند ... البته من یهوه و پسرشرا مسئول همهٔ این مصائب نمیدانم وتصدیق میکنم که بسیاری ازامور دلخراش وبد بدون ارادهٔ او و بر خلاف میل او واقع میشد ولی چیزیکه مرا بفکر خدای خوب ( چنانکه باین وصف مینامیدندش ) متذکر میکند اینستکه خلفای او یعنی پاپها دأبی مقررداشته ودرین همهٔ مسیحیان معمول داشته بودند که مردان وزنانی را که درنتیجهٔ تعالیم شیاطین عقاید مخصوصی نسبت باین خدا ابراز میداشتند بانغمهٔ ناقوس وتغنی مزامیر زنده زنده بسوزانند(۱) .

---

۱ اشاره بمحاکم انکیزسیون Inquisition که در قرون وسطی واعصار جدیده در تمام ممالك مسیحیان دائر بوده وآرانقه یعنی مبتدعین را بحکم آن محاکم میسوزانیده‌اند — ناپلئون کبیر بکلی این محاکم را الغا نموده است .

# فصل بیست و یکم

## بقیه وانتهای سرگذشت

ازوجنات چنان استنباط میشد که علم و فکر ابداً محکوم بزوال شده و دیگرباره زمین‌روی صلح وشادمانی وجمال‌را نمیبایست ببیند .

اما روزی چندنفر کارگر که زیر دیوار های رم در کنار جاده کهنه ئی مشغول حفر زمین بودند تابوت مرمری یافتند که درجوانب ان تماثیل خدای عشق وفتوحات « باکوس » حجاری شده‌بود چون سرپوش ازتابوت برگرفتند باکره‌ئی پیداشد که صورت نورانیش با طراوت دلفریبی میدرخشید . گیسوان بلندش برشانه های عاج‌مانندی پراکنده شده درخواب خود متبسم بنظر میامد، جماعتی ازاهالی شوق وحرارت بسیاری پیدا نموده ان تابوت را برسردست به « کاپیتول [۱] » میبرند مردم دسته بدسته برای سیرحسن بی‌پایان وزیبائی لایوصف ان باکره رومی گرد امده باکمال صمیمت وسکوت برجای ایستاده بگوشهٔ چشم نگرانند که کی روح‌آسمانیکه دران‌شکل دلربا مضمراست قیام‌نماید بالجمله تمام شهر بدرجه‌ئی ازاین منظره بهیجان امد که پاپ حق داشت‌بترسد که مبادا ان بدن نورانی سبب پیدایش مذهب بت پرستی شود این بود که‌شبانه آنرا دزدیده محرمانه مدفون ساخت اما این احتیاط ها بیهوده ماند وهمه این دقت ها بلااثمر ونتیجه‌ا زیرا زیبائی وجمال قدیمی بعد ازقرنها توحش‌وبربریت یك لحظه درمرأی و منظر مردم جلوه گرشد و صورت ومثالیکه در همان یك لحظه در ارواح آنها مرتسم نموده بود کافی بود که میل حادی برای عشق و

---

۱ — Le capitol : معبد وقلعه‌ئی‌که برروی تپهٔ Capitolin ( یکی از همت تپهٔ شهر رم ) بنا شده است و در این محل فاتحین را متوج میساخته اند .

معرفت بانها تلقین نماید بلی از آن ساعت ببعد از نور ستاره سعادت خدای مسیحیان کاسته شده . کوکب اقبالش رو بافول نهاد . یك عده بحرپیمایان پردل وشجاع بکشف دنیاهائی موفق شده خلق کثیری در انها دیدند (۱) که بکلی از یهوه بی خبر بودند وحتی مظنون آن است که یهوه هم از آنها خبری نداشت زیرا ابداً بشارتی از خود و پسر کفاره دهنده اش که فدیه دنیا بود بانها نداده بود . یکنفر کاهن لهستانی(۲)»حرکت زمین را اثبات نموده معلوم شدکه نه فقط مستبعد است که یهوهٔ نبی اسرائیل [عقل فعال]دنیارا خلق نموده باشد بلکه بکیفیت ساختمان دنیاهم آشنائی نداشته است .نوشتجات فلاسفه وخطبا وقضاة وشعرای قدما از زیر خاك وغبار شبستانهای صوامع در آمده دست بدست گذشته بمردم عشق وحکمت تلقین نمودند .

خلیفه‌یهوه‌حسود یعنی پاپ اعظم[۳]خودش هم دیگراز عقیدهٔ بکسی‌که خود را

---

۱ — اشاره بکشف بعضی از جزایروقسمتی از سواحل امریکا توسط کریستوف‌کلمب در سنین بین ۱۴۹۲ و ۱۵۰۴ میلادی وکشف جزایر ومقاطعات دیگر توسط ملاحان‌پرتغالی واسپانیولی وغیره درهمین قرن .

۲ — مقصود کوپرنیك(Nicolas Copernic ) منجم معروف‌لهستانی است(۱۴۷۳تا ۱۵۴۳ م ) که‌اثبات نمودکه سیارات دارای حرکت وضعی وانتقالی هستند واین فرض که بنام کوپرنیك معروف است از طرف پاپ پول پنجم مخالف محتویات کتب مقدسه شمرده شده تحریم گردید .

۳ — مقصود پاپ ژول‌دوم Jules II است که در حدود ۱۴۴۲ میلادی متولد شده ودر ۱۵۱۳ در رم فوت‌نموده واز ۱۵۰۳ تا ۱۵۱۳ م پاپ بوده است ژول دوم یکی ازاکابرسیاست مداران‌پاپها محسوب است وتوجه مخصوصی بفنون مستظرفه وارباب‌حرف جمیله داشته مخصوصا به (برامانت) و(میکل انژ) و (رافائیل)بسیار محبت داشته و آنها را وادار بکار های‌صنعتی نموده است بنای کلیسای معروف سن پیار (کلیسای بطرس رسول) در زمان او شروع شده است .

درزمین نماینده او میدانست دست بر داشت و دوستدار صنایع مستظرفه و فنون جمیله شد. وجز جمع آوری مجسمه های قدیمی وساختن ابنیه فخیمه برحسب دستور معماری «ویترو[۱]» که «بر امانت[۲]» مجری ان بود شغل وآرزوئی نداشت •

بار دگر نفس را حتی کشیدیم وخدایان واقعی دوباره ازسرگونی طولانی خودطلبیده شده مشغول مراجعت و سکونت بر روی زمین بودند و در زمین معابد و مذابح میدیدند . لئون (۳) «خاتم پاپی» [٤] «سه تاج» [٥] و

---

۱ — Vitruve (Marcus Vitruvius pollio) : معمار رومي که یك قرن قبل از میلاد مسیح در رم میزیسته و رساله ئي در باب معماری بنام اوگوست نوشته یعنی باو تقدیم کرده است این رساله مخصوصا از نظر اینکه وضع معماری آن زمان را معلوم میسازد در بین ارباب فنون مستظرفهٔ بسیار گرانبهاست •

۲ — Bramante : — معمار بزرك ایطالیائي عهد تجدد (۱٤٤٤—۱٥۱٤م) پاپ ژون دوم اورا وادار بکار های بزرك کرده است و این معمار است که شروع به ساختن کلیسای معروف سن پیر نمودهٔ که بعد از او میکل آنژ آنرا تمام کرد .

۳ — مقصود لئون دهم (Léon x) است که پس از فوت ژول دوم در ۱٥۱۳م پاپ شده است لئون دهم که اسم اصلی او( Jean de Médicis ) است از ۱٥۱۳ تا ۱٥۲۱ پاپ بود و مانند خلف خود ژول دوم بسیار دوستار فنون مستظرفه و علم و ادب بوده ودرراه استقلال مقام پاپی بسیار کوشش نموده لوتر در زمان او قیام بتشکیل مذهب پرتستان نموده است .

٤ — خاتم پاپی که «بانگشتری ماهی گیر» موسوم است وبلاتینی «annulus piscatoris» نامیده میشود انگشتري است که روی ان صورت حضرت پطرس رسول در حالي که در قایقي است و مشغول کشیدن دام صیادي از آب است منقور است واین انگشتري انگشتري پاپی است اما مهر شخصي پاپ علیحده است •
( دایره المعارف بریطانیا جلد ۲۳ صفحهٔ ۳٥۱ )

٥ — سه تاج پاپ : در عهد قدیم پاپ ها یك قسم کلاهی برسر میگذاشته اند که تیار [Tiare] نامیده میشده است ( اولین پاپي که باتیار شکل او باقي مانده است سیلوستر

کلیدها(۱) رادر پای خدایان انداخته درخفا بخود قربانیها بانها اهداء مینمودند«پولیمنی»(۲) رنة النوع شعر وغزل سرائی باقیافهٔ تفکر وتدبر بر آرنج خود تکیه نموده رشتهٔ زرین افکار خودرا بدست میگرفت تاز«گراس»[۳] های زیبا ونمف ها با ساتیر ها در بساتین دستجات رقص

اول است که از ۳۱٤ تا ۳۳۵ میلادی پاپ بوده ) تیار شبیه بکلاه هاي ایرانی آوائل قاجاریه بوده است قبل از قرن نهم میلادی تیار تاج نداشته از اواخر قرن سیزدهم ببعد یك قسم تاجي بتیار منضم بوده است تاج دیگری پاپ بونی فاس هشتم بان اضافه کرد وان کنایه از این بود که سلطنت پاپ دارای دو وجه است دنیا وآخرت یاروح وجسد در قرن چهاردهم ۱۳٤۲ میلادی پاپ بندیکت دوازدهم تیاری دارای سه تاج بسر گذاشت و سه تاج فعلی رمز از ان است که پاپ حکم فرمای بر آسمان وزمین و جهنم است(دائرة المعارف بریطانیا جلد۲٦ صفحه ۹۱۲) .

۱ — کلید ها از جملهٔ کارهای کشیشان کاتولیکي غفران خطایا است و این عمل «قوهٔ کلیدها» ( Potestas clavium ) نامیده میشود و قوة غفران خطایا در درجهٔ اول و بنحو اتم واکمل از مختصات پاپ است واوست که این قوه را به کشیشان اعطا میکند و اما مدرك پاپ اینست که او جانشین حضرت بطرس است ونص آیه ۱۸ و ۱۹ باب ۱٦ انجیل متي است که : ( ومن نیز تورا میگویم که توئی بطرس وبر این صخرة کلیسای خودرا بنامیکنم وابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت وکلید های ملکوت آسمانرا بتو مي سپارم و آنچه در زمین بنبندي در آسمان بسته گردد و آنچه بر زمین گشائی در آسمان گشاده شود ) . بنا بر این کلید ها رمز از این آست که پاپ میتواند خطایای کسی را عفو نموده ابواب آسمانرا بروي مفتوح سازد یا بالعکس کسي را از رحمت الهي محروم نموده باب آسمان را بروي مسدود سازد بعبارة اخري باب جهنم را مفتوح کند .

۲ — Polymnie : یکي از نه موز که ربة النوع شعر و آواز و حافظه و قوهٔ ادراك است — نمایشي که صنعت گران از پولیمني داده اند همیشه در هیئت تفکر وتدبر است وغالبا به ستونی تکیه نموده دست زیر زنخ گذاشته غرق دریای فکر است .

۳ — les Grâces : — که یونانیان شاریت ( Charites ) نامیده اند سه ربة النوع اند که شغل آنها ایجاد نکات ولطائف مخصوصه حسن وزیبائی است واگر آنها نمي بودند حسن بخودی خود جلوه ئي نداشت بقول شاعر ایراني که . هزاران نکته میباید بغیر از حسن و زیبائی آن ( هزاران نکته ) از نازك کاریهای گراس ها شمردة میشود .

تشکیل میدادند خلاصةالقول زمین درکار بود که دوباره فرح وشادمانی بیاموزد اما تف بربد بختی و اف بربد طالعی حادثه شومی که واقع شد این است که یکنفر «کشیش آلمانی»[۱] که‌از بسیاری آب‌جو وزیادتی علم لاهوت پف نموده ومتورم شده بود بر ضد این بت پرستی جدید الولاده قیام نموده آنراموورد تهدید قرار داده بر مخاصمه برخاسته یك تنه بر همهٔ رؤسای کنیسه ظفرمی یابد و ملل مختلفه‌را برانگیزانده آنها را باصلاح دعوت مینماید مختصر کلام آنچه را در شرف انهدام بود نجات میدهد . عبث بعضی ازما شیاطین بسیار زبردست جدو جهد نمودیم که شاید بتوانیم وی را از این کار منصرف‌سازیم . شیطان باهوش و وماهری که در زمین «بعلزبول» (۲) نامیده میشود همدمو

---

۱ — مقصود ازکشیش آلمانی مارتن لوتر (Martin Luther) (لوتیروس) سکسونیا ازاهالی ایسلبن (Eisleben) آلمان است (۱۴۸۳—۱۵۴۶ م). لوتر ابتدا دردارالفنون معلم فلسفه بوده بعد در سلك کشیشان پیروان « سن اوگوستن » درآمده در ۱۵۱۱ میلادی مسافرتی بروم نموده در این مسافرت عقایدش سست بمقام پاپ متزلزل شده وارد مراحل عرفان وعوالم اسرار گشته بکلی خودرا ازکلیسهٔ کاتولیکی مجزا ساخته علنا برضد اعتراف سلطهٔ مطلقهٔ حبر اعظم روم وغفران خطایا و عادت ایقونات وعزوبت کشیشان و امثالها قیام نموده است چون ازطرف پاپ تکفیر شد درمیدان عمومی یکی ازبلاد آلمان فرمان پاپرا سوخته (۱۵۲۱ میلادی) و تحت حمایت شاهزادگان ساکس کتاب مقدس را بزبان آلمانی ترجمه نموده (زیرا ترجمه کتب مقدسهٔ در نزد کاتولیك ها ممنوع بوده) و بمعیت دسته‌ئی دیگر بنشر اصلاحات مذهبی که در نظر داشت پرداخت وخود متروج شد (زیرا کشیشان مذهب کاتولیك ازصدر تاساق باید غیر متروج باشند) . لوتر چنان خیال میکرد که اکثر شیطان بروی ظاهر میشود و بانوایای اومخالفت میورزد .

۲ — Bélzébuth : بعلزبول یعنی رئیس الالهه یارئیس دیوآن که دراناجیل متی فصل دهم آیه ۲۵ وفصل دوازدهم آیهٔ ۲۴ و ۲۷ باسم بعلزبول ذکرشده در توراة (کتاب دوم پادشاهان باب اول آیه ۱۶) بعل زبوب وارد شده است.

مصاحب او شده گاهی از راه دلائل عالمانه از مناظره ومجادله مقهورش می سازد وگاهی بواسطه شیطنت کاری‌و اذیت بسیار اورا بستوه میاورد .
ولی کشیش‌مبرم سمج دوات مرکب خودرا بسربعلزبول پرتاب نموده [۱] اصلاح نحس خودرا تعقیب مینماید . حلاصة القول چه بگویم ؟ این کشتیبان تومند قوی‌البنیه سفینهٔ در هم شکشته و معطل کنیسه را مرمت نموده داخل و خارج آنرا اصلاح و آرایش کرده دوباره آنرا در آب انداخت وشاید درست گفته باشم که عیسی مسیح زیاده ازده قرن تاخیر غرق خود را مدیون باین کشیش است . ازآنوقت بعد امور از بد بد ترشد ودم بدم بر وخامت اوضاع افزوده گشت پس از این کشیش گردن کلفت می خور جنجال کن غوغا طلب نوبت به « مجتهد طویل‌القامهٔ خشك وقح ژنوی [۲] » رسید که سر اپا مملو بروح یهوه قدیمی بود وبا کمال قوی میکوشید که دنیا را بحالت ایام نحس نجس « یوشع بن نون (۳) » و « قضاة اسرائیل (٤) » برگردانَد مجنون

۱—اشاره‌باینکه لوتر خیال میکرد که اکثر شیطان بروی ظاهر میشده وبا کارهای او مخالفت میکرده است چنانکه خود لوتر میگوید . « چون دیدم که دو باره او ( یعني شیطان ) درکار شروع کردن است کتابهای خودرا جمع نموده برختخواب رفتم وقتي دیگرشنیدم‌که دربشت بام منزلم راه میرود ولي دانستم‌که شیطان است وتوجهی ننموده خوابیدم » بالاخره وقتي دوات مرکب خود را بسر رئیس الابالسه (بعلزبول) پرت نمود

۲— کنایه به‌کالون ( Jean Calvin ) مؤسس‌طریقهٔ کالونیسم (۱۵۰۹ — ۱۵٦٤ میلادی)

۳—Josué، خادم موسی ورئیس بني اسرائیل پس ازوفات موسي

٤—Les Juges d Israël : پس ازفوت یوشع بن نون متجاوز ازچهارصد سال امور بني اسرائیل توسط رؤسائی‌که انتخاب میشده وبه قضاة موسوم بوده‌اند اداره میشده تا آنکه توسط صموئیل نبي شائول از سبط بنیامین که در قرآن مجید از او بطالوت تعبیر رفته است بسلطنت مقرر شده مسند قضاوت بتخت سلطنت تبدیل گردید . قضاه براي مدت غیرمعلومي منتخب میشده اند وعموما از جنگجویان بوده اند عدهٔ قضاه بني اسرائیل هفده نفر است‌[.]

نابکاری بود که با نهایت خنکی و بیمزگی باتش غضب میسوخت این مبتدع سوزانندهٔ سایر مبتدعین بزرگترین دشمن کراسها بود

بالجمله این رسل دیوانه وخشمگین وپیروان مجنون و لجام گسیخته شان بطوری مایه تنفروحشت خیز بودندکه شیاطین مثل من وحتی ابالسه شاحدار برایام گذشته رشك میبردیم وچون بیاد ایامی میافتادیم که عیسیو مادرباکره‌اش بر مللی که از تجملات و دیدن اشیاء نفیسه مانند حجاریهای بسیار ظریف کلیساها گل وبوته های منقوش برپنجره های شیشه ئی نقاشیهای دیواری پرآب وتاب که هزاران داستان شگفت آور در آن تصویر شده بود طلا کاریهای بسیار نفیس مینا کاریهای متلالی صنادیق اشیاء مقدسه وصندوقچه های آثارمتبرکه طلا های صلیب ها ومعرض های قربانهای مقدس مجموعه های ستاره مانند شمع ها در تاریکی طاقها صریر موزون وخوش آهنك ارغن ها خیره و مندهش بودند حکومت میکردند تاسف میخوردیم البته تمام اینچیزها در لطف وزیبائی با معبد معروف « پارتنون (۱) » و « پاناتنه (۲) » برابری نمیکرد ولی معذلك

۱ — Le Parthénon : — معبد معروف آطن که یکي ازبزرگترین شاهکار هاي معماری وحجاری نوع بشر بشمارآست . این معبد در زمان پریکلس از ٤٥٤ تا ٤٣٨ قبل از میلاد ساخته شده فیدیاس ( Phidias ) حجار بزرك یونانی (که شاید بزرگترین حجاران تمام أدوار وتمام ملل باشد) آنرا مزین نموده است . این معبد که اساسا بنام مینرو ربة النوع عقل ودانائی وجنك بنا شده وآطنا پارتنوس ( Athéna Parthénos) نامیده مشده است درقرن ششم میلادی تغییراتي در ان بعمل امده کلیسا شد، امت بعدهـا در۱٤٦٠ میلادي مسلمین انرا مسجدکرده‌اند در۱٦٨٧م مخزن باروت و قورخانه‌شده ودراینموقع حریقي درآن واقع شده قسمتی ازآن منهدم گردیده است در۱۸۱٦م قسمتی از مجسمه هاي آنرا یکی از اشراف انگلستان بلندن برده است فعلا قسمتی از بنا باقی است وهمان مقدار از آثار آن که باقی است نشان میدهد که یونانیان در فنون مستظرفه حائز چه مقام ارجمندي بوده اند .

۲ — Panathénées : أعیادی که درآطن .باتشریفات بسیار باقتخار مینرو ربة النوع عقل و

بچشم مطبوع وخوش آیند بود وبقلوب مسرت میبخشید هر چه بود نوعی از جمال بود . ولی این مصلحین ملاعین بالمره منکر هرچه مطبوع و زیبا بود شدند و گروه گروه که مانند افواج مورچگان سیاه میزدند از سر درها و قاعدهٔ بناها بقلهٔ معابد وببروج قشنگ بالا رفته باتیشهٔ بیداد این صور سنگی را که شیاطین بهمدستی اساتید صنعت تراشیده بودند یعنی قدیسین بزرگوار و قدیسات جمیلات ومجسمه‌های محبت آور امهات باکرات که کوچکان شیرخوار خود را برسینه می فشردند همه را درهم میکوفتند . گو اینکه اگر از انصاف نگذریم کمی بت پرستی خوش ایندی در طریقهٔ یهوه حسود داخل شده بود خلاصهٔ مقال انکه این غولان مبتدع بر آن بودندکه بت‌پرستی را ریشه‌کن کنند من و رفقایم برای جلوگیری از این اعمال وحشت آور غایت جهد را مبذول داشتیم ومن درسهم خود باین مسرت وسعادت نائل شدم که چندین نفر از انها را از بالای سر درها و ایوانها روی میدان مقابل کلیسا پرت نمایم و به چشم خود دیدم که چگونه کله های عفن ان ها خرد شده مغز انها پریشان گردید . بد تراز همه این شدکه کلیسای کاتولیك هم اصلاحاتی درخودنموده(۱)

---

دانائی‌که حافظ وخدای مخصوص شهر آطن هم بوده بعمل می‌آمده است ودو نوع پاناتنه کوچك بوده ویکی أعیادي‌که هرچهارسال یکبار بعمل‌میامده ودستجات مفصل‌لوازم رسمیات وتشریفات عید را بجا می‌آورده اند در کتبیه های معبد پارتنون شرح آخرین روز اعیاد کبیره را یعنی دستجات وتشریفات وغیره را حجاری نموده ومعبدرا زینت داده بودند واین حجاریها از شاهکارهاي جاوید بشماراست.

۱ـــاشاره بمجمع‌مسکونی ترانت ( Le concile oecuménique de Trente) است که ازه۱۵۴۵تا۱۵۶۳ میلادی درشهر ترانت ازبلاد ایالت تیرول مملکت ایطالیا دائر بوده و کشیشان کاتولیك تصمیم گرفتند که درمذهب کاتولیکی اصلاحاتی بعمل آورند واقداماتی بنمایند که جامعه کاتولیکي درمقابل مذهب انجیلی پرتستانی محفوظ بماند.

بطوری خبیث و موذی شد که تاریخ یاد نمی دا د در مملکت لطیف و معتدل فرانسه طلاب مدرسه « سوربون (۱) » وکشیش‌ها با حرار تی شنیده نشدنی و بدون سا بقهٔ با یکدیگر متحد و یکد ل شد ه کمر بر ضدیت شیا طین هو شمند و مردمان متبحر عالم بسته برای مخالفت با انها عهد و پیمان بستند . رئیس دیر من که از جمله مخالفین بسیار شدید علوم ادبیه شمرده میشد چندی بود که بواسطه شب زنده داریهای من که صرف تعلیم میشد خاطری مضطرب و پریشان داشت شاید تشعب پای مراهم دیده بود علی ای تقدیر ان منافق‌در حجره من کاوش نموده مقداری کاغذ ومرکب وکتب یونانی تازه از طبع خارج شده و یك نی‌لبك پان (۲) که بدیوار آویخته بود یافته باین قرائن حدس زده بود که من‌می بایستی روح شیطانی باشم لذا مرا در محبس تنك وتاریکی انداخت اماچهٔ محبسی که اگر بزودی از پنجره خود را نجات نداده ودر زوایای جنگل ها بین نمف ها و فون ها پناه نجسته بودم در انجا جز بان تشویش خـاطر وآب‌تلخکامی چیزی نصیبم نمیشد

در تمام اطراف‌و حوالی آتش گاهها برافروخته شده‌بوی لحوم مشویه فضا رابر میساخت در هر گوشه ئی انواع عذابها وشکنجه ها دیده میشد استخوانها شکسته میگشت زبانها مقطوع مشاهده میگردید هیچگاه تا باین درجه آثار ظلم و

---

۱ — La Sorbonne : معهد علمی معروف باریس ویکی ارمعر و فترین مدار س عالیه دنیا اینمدرسه که بنام مؤسس آن Robert de Sorbon سور بون نامیده شده‌است درابتدا مدرسهٔ مذهبي بود، مخصوص تحصیل علوم لا هوتی و مباحث دیانت مسیحی در ۱۷۹۲ م انقلاب فرانسه مدرسه را موقوف نموده در ۱۸۰۸م ناپلیون اینمدرسه‌را ا و نیو رسیتهٔ باریس داده که فعلاهم دایرأست .

۲ — صنعتگران همیشه پان (Pan) را بابي لبکی تصویر می نمودهٔ اند.

ران از روح یهوه مشاهده نشده بود . باوصف همه این فجایع ومظالم دلخراش
که مردم سرپوش از روی تابوت قدیمی برداشته وباکرهٔ رومی را سیر و تماشا
ده بودند بیهوده وبلاثمر نماند زیرا در بین همهٔ این مصائبی که پاپ پرستان
مصلحین کنیسه بیکدیگر روا میداشتند و گویا درمیدان ظلم و فشاروسختی بایکدیگر
سابقه داشتند ودر وسط همهٔ این شکنجه وعذابها روح انسانی کسب قوت و
جاعت و جسارت میکرد چندانکه چون نظر باسمانها میانداختند جای کهنه‌یهوه
ردی سر مست از انتقام ربة‌النوع [۱][موز] نجوم و خدای نورانی جمال و
یبائی را مشاهده میکردند .

باری اوضاع جدیدی پیدا شد و آغاز قرنهای بزرك فرا رسیدمردم بدون
که علناً خدای اجداد خودرا انکار نمایند زیر بار دو دشمن قوی ان خدا
ی علم و عقل رفتند وکشیش کاساندی باهستگی وملایمت وی را به پرتگاه
سار دور علل اولی نفی و سرنگون نمود . شیاطین خیر خواه که شغلشان
لیم و تسلیت مردم بد بخت است به متذوقین و برگزیدگان این زمان مباحث
متنوعه تلقین نمودند کمدیها و قصص پراز لطف و ادب آموختند . زنان فن
حوره و مناظره و آداب معاشرت و حسن سلوك و مکاتیب و رسائل اهلیه
ختراع نمودند اخلاق وعادات بحدی لطیف وزیبا و ملایم شد که بکلی در
ون سابقه مجهول و غیر معروف بوده است . یکی از بهترین هو شمندان
زون با فکر و عقل یعنی «برنیه» [۲] که مرد نازنین و عزیزی بودروزی

۱- Uranie . یکي از نه موز . اورانی ربة‌النوع نجوم وهیئت است .

۲- François Bernier . — طبیب و سیاح فرانسوی که در طی مسافرت هندوستان
چندی طبیب اورنك زیب ( یکی ازاعقاب امیرتیمور) پادشاه هندوستان بوده (۱٦۲۵ —
۱٦۸۸ میلادي).

به «سن اورمون» (۱) نوشت . «خودرا ازلذائذ وحظوظ محروم داشتن معصیت بزرگی است .» و تنها همین عبارت برای فهمانیدن اینکه عقول و افهام تاچه پایه در اروپا ترقی نموده بود کافی است نه اینکه بگوئیم قبلا ابیقوریون (۲) جویای لذت و طالب سعادت وجود نداشته اند البته همیشه بوده اندولی مانند برنیه و «شاپل» (۳) و«مولیر» (٤) خود شاعر و واقف بذوق وسلیقه خود نبوده اند باری حتی مقدسین و متعبدین هم بفهم طبایع اشیاء قادر شده بودند و «راسین» (٥) با همه خشك مقدسی هایش مثل یکی از علمای زندیق و لامذهب حکمت طبیعی فی المثل مانند «گوی پاتن» (٦) اهواء نفسانیه ئی را که محرك مردم است منسوب بحالات مختلفه اعضاء بدن میدانست .

حتی در دیر خود من پس از آنکه با صدمات بسیار دو باره بان داخل شدم با آنکه در این دیر جز جهلاو کوته فکران دیگران واهی بان نداشتند یك نفر جوان مذهبی که کمتر از سایرین نادان و بلید بود روزی محرمانه بمن

---

۱ — Saint Evrèmont · — یکي ازنویسندگان فرانسه (۱٦۱۰ — ۱۷۰۳ میلادی) .

۲ — ابیقوریون یعنی پیروان ابیقور (ابیقورس) Epicure : حکیم مادي یونانی که در قرن چهارم و اوائل قرن سوم قبل از میلاد میزیسته . در اصطلاح ابیقوریون یعنی مردم خوشگذران وعیاش وپیرو لذات .

۳ — Chapelle : شاعر فرانسوی معاصر ودوست مولیر وبوالو ولافونتن (۱٦۲٦ — ۱٦۸٦ میلادی).

٤ — Molière : بزرگترین شاعر کمدی نویس فرانسوی که خود ممثل هم بوده — ازشعرای دربار لوی چهارد هم (۱٦۲۲ — ۱٦۷۳ میلادي)·

٥ — Racine شاعر کبیر فرانسوی معاصر بوالو و لافونتن و مولیرواز اعاظم شعرای دربار لوی چهاردهم (۱٦۳۹ — ۱٦۹۹ میلادی) .

٦ — Guy Patin : طبیب فرانسوي وازجمله ادبا و نامکران مائه هفدهم میلادي (۱٦۰۲ — ۱٦۷۲ میلادي)·

گفت که روح القدس برای توهین و تحقیر علمـا است که بزبان یونانی بد بیان می شود .

با وصف این مباحث لاهوتی وجدلیات هنوز هم بلای مبرم جامعه عاقل وبا فکر بود در نزدیکی شهر پاریس در درهٔ مشجر تاریکی مرتاضینی مشاهده میشدند که به «اقایان» موسوم بودند این جماعت خودرا پیروان سن‌اوگوستن میشمردند و باثبات رای‌و رسوخ عقیدهٔشرافتمندانه‌ئی میگفتند که خداوند منزل کتاب مقدس هر که را از او بترسد معدوم میکند و هر که را در مقام وی‌جسور وبی ترس وواهمه باشد محفوظ میدارد زیرا نظرش باعمال نفوس نیست هرکه را ارادهٔ قاهره اش تعلق بگیرد مستوجب نار وهلاك میسازد واو با وفاترین‌و متدین ترین عبادصالحونش باشد زیرا عدل او شباهتی بعدل بشر ندارد وطرق رضا و ارادهٔ او کاملا از حیز فهم و ادراك خارج است . شبی یکی از این (آقایان) درباغ خودش بودم و دیدم که این قطعات باغچه هائی که در آن کلم وکاهو کاشته بود در بحر تفکر غوطه ور است پیشانی شاخدارخودرا نزدیك او برده و دوستانه این کلمات را باو تحریر نمودم .

ـ « ای آقا بهوهٔ پس شمارا محفوظ بدارد بواقعا اوراخوب شناخته‌اید آیرین بر شما حقیقة خوب می شنا سیدش ، وچقدر بخوای اخلاق او را شناخته وداسته‌اید »

بیچاره مؤمن مقدس دانست که من میبایستی یکی از فرشتگان جهنم و درکات هاویه باشم و چون خودرا در معرض امتحان و ابتلاء دید فجاءة از خوف مرد

قرن بعد قرن فلسفه وحکمت بود روح بحث وتحقیق بمو بافت احترام کهنه پرستی ازمیان رفت مفاخر صوری رو بضعف وانحطاط گذاشت و روح

کسب قوای جدیدی نمود اخلاق وعادات بحدی مطبوع و دلپسند شد که
آنوقت نظیر آن مشاهده نشده بود در مقابل کشیشان همقطار من روز ب
بلید تروچرکین تر میشدند باری چون امنیت وحسن انتظام دربلاد فرمان
بود دیگر پناه گاه دیر بهیچوجه برای من مثمرثمری نبود وبیش از آن
توقف نیاوردم اذا طیلسا ن خود را بگوشه ئی انداخته گیسوی عاریهٔ سفید
[ پودر زده شده ] برتارك شاخدار خود گذاشته پاهای بزیم را با جوراب
های سفید مخفی داشته عصائی بدست گرفته در حالیکه جیب هایم بمقدار
روزنامه انباشته بود در تکاپو افتادم ودر گردشگاه های معروف بنای رفت
وآمد را گذاشتم در قهوه‌خانه‌هائی که اهل ذوق وادب مجتمع میشدند من
خود را پشت کار دار نشان میدادم چندی برنیامد که مرا در تالار هائی
بر اثر مصنوعات خوب جدید کرسی هائی در آن جا ها گذاشته بودند
قالب کعب و کفل شنیده بود [ ۱ ] وجاهائی که مردان وزنان باکمال خوش قریحگی
تعقل وتدبرمیکردند میپذیرفتند کارترقی بجائی رسیده بودکه حتی علمای علم
ماوراء الطبیعه و لاهوتیون هم روشن وواضح صحبت میکردند در تمام
صیت شهرت من راجع بتبحر در مواضیع بسیار پیچیده شده بود و بدون
خودستائی نموده باشم قسمت زیادی از مضنونات وصیت نامهٔ «ملیه» (۲) ا
متعلق بمن است و همچنین در توراتی که عمال کلیسای پادشاه پروس با

---

۱ — مقصود سبکی است که دراین عهد کرسی ها و اثاث‌البیت بان سبك ساخته میشده اند
موسوم بسبك دورهٔ لوی پانزدهم ولوی شانزدهم است (les Touis XV et Touis XVI
۲ — Mellier یا Jean Meslier : — نام کشیشی از کشیشان قرن هیجدهم میلادی
پس از وفاتش در تحت عنوان « وصیت نامه ژان ملیه » باسم او آثاری بر ضد ما
کاتولیکی منتشرشد ولی نصف اصلی آن ولتراست.

وتفسیر نگاشته اند من کمك ذی قیمتی نموده ام .

در این ایام بکهنه یهوه حادثهٔ مضحك و مزعجی واقع شد و این آن بود یك نفر «کوایکر» (۱) امریکائی بوسیلهٔ باد بادکی رعد وبرق یهوه را از او ربود .

من در این موقع در پاریس ساکن بودم و از جمله حضار شام و ضیافتی که در آن از اختناق آخرین کشیش و اعدام نتاج آخرین پادشاه سخن راندند (۲) بشمار میامدم تمام مملکت فرانسه در هیجان بود وانقلاب موحشی برپاشد رؤسای موقتی مملکت ویران وسر نگون شده در بحبوحهٔ مخاطراتی که بگوش احدی نرسیده بود بقوهٔ زور وسر نیزه حکومت وفرمانروائی کردند اگرچه غالب این رؤسا وزعمای انقلاب در حکومتی که داشتند قساوت قلب وبی رحمی شان

---

۱— Quaker : (لغة درانگلیزی یعنی لرزان) کویکر یعنی پیروفرقه مذهبی که «کویکریسم» نامیده میشود ودر دول متحده امریکای شمالی عدهٔ پیروان آن بالغ برصد و هشتاد هزار نفراست این مذهب در قرن هفدهم میلادی توسط کفش دوزی تاسیس شده وبان جهت کوایکر یعنی لرزان نامیده میشوند که پیروان این مذهب در تالاری جمع میشوند ودرحال توجه وسکوت می نشینند تا یکی از حضار مجذوب روح القدس واقع شود وعلامت انجذاب اوحال لرزشی است کاو دست میدهد آن شخص لرزان قیام نموده شروع بصحبت میکند وسایرین باکمال خضوع گوش میدهند زیرا او را درتحت تاثیر روح القدس میدانند کوایکرها که یکی از فرق متعدده دیانت مسیحی هستند مخالف جمیع رسمیات و تشریفات مذهبی ودارای عادات و رسومی هستند که ذکر آن حاجتی نیست از جمله پیروان این مذهب بنیامین فرانکلین (Benjamin Franklin) بوده که ازجمله علماء وفلاسفه و رجال سیاست دول متحدهٔ امریکا ست و در ۱۷۷۷ میلادی از طرف جمهوری تازه تشکیل شده امریکا بعنوان سفارت بدربار لوی شاردهم پادشاه فرانسه مامور بوده است وأین فرانکلین مخترع برق گیراست.

۲— اشاره بمجامعی که ازطرف انقلابیون ورؤسای شورش طلبان فرانسه دردورهٔ سلطنت لوی شاردهم تشکیل می یافتهٔ است.

مراتب از ملوك و قضاة بنی اسرائیل که فرستادگان یهوه بودند کمتر بود معذلك چون جنبهٔ پیامبری و فرستادگی نداشتند وبنام انسانیت حکومت وقضاوت میکردندبیشتر بسبعیت وخونخواری اشتهار یافتند بدبختانه این رؤسا مردمانی بودند بسیار سریع التاثر و کثیرالشفقه و پیوسته دستخوش عواطف و احساسات و بدیهی است که اشخاص حساس سریع الهیجانند وباندك چیزی غصب ناك وخشمگین میشوند دیگر انکه اینها مردان صاحب فضائلی بودند پا بند باخلاق و عادات بودند باین معنی که خود را موظف بـا صول اخلاقی میدانستند وآن اصول را دقیقاً تعریف وتحدید نموده باتنگی فکر ونظری که بالنتیجه حاصل شده بود قضاوتشان در اعمال بشری نه ازنقطهٔ نظرآثارطبیعیه ئی بود که آن اعمال مترتب بر آن است بلکه نقطه نظر قضاوتیشان اصول و موازین مجرده ئی بود که بان پابند شده آنرا اصول ثابته انگاشته بودند بلی دراین همه عیب هائی که ممکن است سبب انعدام و هلاك رجال سیاست و حکومت شود فضیلت شوم ترین وبدترین عیوب است زیرا فضیلت سائق بجنایت است.

کسیکه بخواهد بسعادت بشرخدمت کند وفائده‌ئی ازاعمالش حاصل شود بایدمانند «ژول (۱)» آسمانی عظیم مافوق هر اخلاق وفضیلتی باشد یهوه که از چندی باینطرف بسیار مورد سوء سلوك واقع شده بود رویهم رفته رنج بسیاری از این طبقه تازه بعرصه رسیده ببرد زیرا دراین آنها حامیان وحفاظی پیدا نموده در تحت اسم

---

۱ — Jules César · — قیصر یولیوس : یکی از بزرگترین ابطال و جنگجویان و رجال سیاست عهد قدیم (۱۰۱ — ٤٤ قبل ازمیلاد ) پس ازوصول بمقام قونسولی و فتح گول وغلبهٔ بر حریف ورقیب خود بعمی درروم فعال مایشاء ( دیکتاتور ) بوده ولی ازطرف جماعتی درمجلس سنا مقتول گردیده است.

وجود عالی (۱) «کائن الاسمی» پرستش میشد حتی میتوان گفت که چون وحشت سر نیزه وانقلاب فلسفه را متروك و معطل گذاشته بود بحال یهوه مفید واقع شد زیرا کسی چنانکه باید تفکر و تدبیر نمیکرد و چنان انگاشته میشد که یهوه سبب حسن انتظام و رفاه عمومی و امنیت نفوس واموال خلق است .

در بین آنکه درآن طوفان حوادث حریت در کار زائیده شدن بود من در «اتوی» [۲] سکنی داشتم و بسیار نزد مادام «هلوسیوس» (۳) رفت و آمد میکردم در این منزل اشخاصی دیده میشدند که در تمام مواضیع فکر می کردند و این از نوادر شمرده میشد زیرا حتی بعد از ولتوهم هیچ چیز کمیاب تر از مردمان حرالفکر و آزادمنش نیست ومی بینیم فلان مردی که بدون ترس و لرز با مرك مواجه میشود همان مرد جرأت نمیکند که عقیدهٔ شخصی خود را در موضوع

---

۱— L' Etre Suprême ( وجود عالی یا کائن الاسمی ) یعنی خدا درایام انقلاب فرانسه ( ۸ ژون ۱۷۹٤ ) روس پیر وسایر علمای انقلابی در باغ تویلری عید عمومی گرفتند ورؤسای انقلاب هریك خوشهٔ گندمی یا گلی یا میوه در دست گرفتند وروس پیر نطقی نمود که خلاصهٔ آن این بود که ملت فرانسه بخدا وخلود نفس معتقد است ولی به خرافات و اعمال بیهوده کشیشان پشت پا زده است .برای اینکه اصطلاح جدیدی استعمال نموده باشد عوض کلمهٔ « خدا » کلمهٔ « وجود عالی »استعمال نمود .

۲—Auteuil : نام یکی ازمحلات پاریس ( ناحیه شانزدهم شهر ) که در قدیم از توابع پاریس محسوب بوده است . در اوائل قرن نوزدهم درمنزل مادام هلوسیوس جمعیه ئی بنام Société d' Auteuil دراین محل تشکیل میشده که مجمع افاضل عصر بوده است

۳ — Madame Helvetius : زن کلود هلو سیوس ( کلود هلوسیوس از ادبا وحکمای فرانسه است ۱۷۱۵ — ۱۷۷۱ م ) این زن تشکیل جمعیه ئی داده بنام Société d' Auteuil که مجمع اکابر فضلا و متذوقین بوده است . ( ۱۷۱۹ — ۱۸۰۰ میلادی )

اخلاق وعادات جاریهٔ ابراز نماید و همان احترام نسبت بمقام انسانیکه وی را به میدان مرگ میراند همان هم وی را در مقابل احساسات عامه و عقیدهٔ عمومی خاضع میسازد . درآن ایام من ازمفاوضهٔ ومکالمه با « ولنی (۱) و«کابانیس(۲)» و « تراسی (۳) » لذت میبردم اینها ازتلامذهٔ « کندیاك (٤) » کبیر بودند وعقیده‌شان این بود که سرمنشأ تمام معارف و دانائی حس است این جماعت خود را

---

۱ — Volney : از علماء واجر از فرانسه (۱۷۵۷ — ۱۸۲۰م).

۲ — Cabanis : طبیب واز علمای مادیون فرانسه که در آخلاق وعقاید و افکار معاصرین خود نفوذ بسیاري داشته است (۱۷۵۰ — ۱۸۰۸م) .

۳ — Destutt de Tracy : فیلسوف مادي فرانسوي (۱۷۵٤ — ۱۸۳٦ م) ازپیروان فلسفهٔ کندیاك .

٤ — Condillac : فیلسوف فرانسوي که منشا و منبع وحید معرفت را حس میشمرده است باین معني که برحسب راي کندیاك مصدر جمیع ملکات عقل وقوای ادراك حس است و میگفت : فرض میکنم مجسمه ئی ساخته شود که ترکیب وساختمان آن شکلی مثل ما باشد ویك قسم عقلي داشته باشد که ازهر قسم فکری خالي باشد » هرگاه رائحه ئی نزدیك این تمثال بیاوریم چون این مجسمه برای شم اهلیت دارد حس‌شامه او متأثر میشود وتمام ادراك و کیفیات معقوله ئی که بعد حاصل میشود فرع بر همین اثری است که درعضو حادث شده بعبارة اخري حس است این تاثیر عضوی را انتباه مینامید (attention) انتباه مصدری است که جمیع قوای ادراك از آن مشتق میشود باین‌معنی که مقارنه یك قسم انتباه مزدوج است دائره یعنی آنچیزی که از یك احساس گذشته ئي باقی مانده حکم ناشي از مقارنه است و تروی و تعقل عبارت از یك سلسله احکام مختلفه است بنابر این فکر بهر حالتي که جلوه‌گر شود چون تجزیه کنیم یك نوع احساسی است که فقط شکل آن تغییر یافته‌است. مذاهب فلسفي کندیاك راکه « مذهب‌حسي» نامیده‌میشود میتوان مولد « مذهب مادی» شمرد .

لمای مبحث نظر وفکر (۱) » مینامیدند وبا آنکه شرافتمند ترین مردم دنیا
ند چون درموضوع بقای روح وخلود نفس با عامه مردم هم عقیده نبودند
آنها مماشاة نمیکردند آنها را نسبت بخود غضبناک می ساختند زیرا اکثر
م با آنکه نمیدانند ایام معدود همین حیات را چگونه باید استعمال نمایند و
فایدهٔ همین زندگی چند روزه سردرگم اند بازدرطلب و آرزوی زندگی
ی که هیچ تمامی نداشته باشد هستند . در ایام شورش و انقلاب گاهی
یهٔ فلسفی کوچک ما دچار تشویش واضطراب میشد وشب گرد ها وگزمه
وطنیون عیشی را که در سایه هـای آرام و مطبوع « اوتوی » داشتیم
میکردند . مرد بزرگ ما « کوندورسه (۲) » محکوم شد حتی خود
اوجود قیافهٔ روستائی ونیم تنهٔ بیچازی که داشتم مورد سوء ظن واقع شده
رافم پنداشتند گو اینکه باید اقرار نمود که استقلال فکر از بزرگترین
م ترین اشرافیت ها ست

شبی دربین آنکه نگران « درياد (۳) » های جنگل بولونی بودم وتماشا
م که آنها چون ماهی که درافق شروع بظهور وطلوع نماید درزیر شاخه

---

ترجمه لغت Idéologues : — یعنی پیروان فلسفهٔ ایدئولوژی ( Idéologie) که
ع بحث آن فکر بوده ولی نه فقط ازنقطهٔ نظر علوم ماوراءالطبیعه ومجردات بلکه از
نظر مادیات وحس — این فلسفه درآخر قرن هجدهم واوائل قرن نوزدهم میلادی
ر مباحث علمی وفلسفی فرانسه مؤثر بوده است.

Condorcest : فیلسوف عالم ریاضی دان ومرد سیاسی فرانسه واز زعمای انقلاب
است در ۱۷٤۳ میلادی متولد شده و در ۱۷۹٤ برای اینکه از زحمت سر بریده
رهد درمحبس خودرا مسموم نمودهٔ است.

Les dryades . — ازکلمهٔ یونانی مشتق است که معنای آن درخت بلوط است و
ساطیر یونان این اسم به جن های درختان وجنگلها اطلاق میشده است.

های درختان میدرخشند توقیف شده و بجرم مورد سوء ظن بودن بمحـ اوکنده شدم اگرچه این امر سوء تفاهم خالص واشتباه محض بود ولی ژاکو های آنروز مانند کشیشانی که خود جای آنهارا غصب نموده بودند بموضـ اطاعت و انقیاد بسیار اهمیت میدادند . پس از مرگ « مادام هلوسیوس جمعیت ما درمنزل « مادام کندورسه (۱) » انعقاد مییافت بوناپارت خوششش میامد گاهی باما صحبتی بنماید .

چون بناپارت را مرد بزرگی میدانستیم گمان کردیم اوهم مثل ماهل مباد فکراست. نفوذ ما در مملکت تا اندازهٔ ئی بسیاربود این نفوذ را بنفع بوناپار اعمال نمودیم وبرای اینکه « مارك اورل (۲) » تازه ئی بدنیا نشان داده با او را بجانب امپراطوری سوق دادیم چنان می انگاشتیم که بدست او مـ است دنیا را قرین صلح وآرامش ساخت ولی آنچه پنداشته بودیم غلط ا وانتظار وپیش بینی ما را بعمل نیاورد و انصافاً ظلم بود که اشتباه و غلطی خود مرتکب شده بودیم ازاوانتقام کشیدیم .

محل تردید نیست که بوناپارت از جهة سرعت انتقال و تیز هوشی کتمان مافی‌الضمیر و مدارا وحسن فعالیت بسیار برسایر مردمان تفوق وبرتر داشت چیزی که او را سلطان قاهره جامعی کرده بود این بود که کاملا همان لحظهٔ حاصر زندگی میکرد و خارج از حقیقت فعلی و قریب الحد هیچ چیز نمیدید ذکاوتش یك نوع ذکاوت وسیع وخفیفی بود ، عقلش که

---

۱ — Sophie Condorcet ، زن کوندورسه سابق‌الذکر که مانند شوهر خود زنی‌فاه ودانا بوده و منزلش ملتقای آزادیخواهان و اصحاب دانش بودهٔ است.

۲ — Marc Auréle -- متقی ترین وصالح ترین امپراطوران روم که از ۱۶۱ تا ۸۰ میلادی سلطنت کرده است.

از جهة سعة زیاد بود ولی عقل معمولی و عادی بود عقلی بود که بفهم عالم انسانیت می رسید ولی مافوق عالم انسانیت ومحیط برآن نبود آنچه راکه او فکر میکرد بذهن هریکی از توپچی های قشونش میرسید ولی‌او بایک قوت وحدتی فکر میکرد که نظیر آن دیده‌وشنیده نشده است . باری حوادث واتفاقات را بسیار دوست میداشت و از بخت آزمائی خوشش میاید این بود که صدها هزار مردم کم عقل را بر ضد یکدیگر وامیداشت این بود بازی وسرگرمی بچه‌ئی که باندازهٔ دنیا بزرگ بود . البته شرط احتیاط و مقتضی حزم بونا پارت این بود که یهوه بر را که هنوز در زمین مقتدربود وازحیث سلیقه زور گوئی و حب سلطه جاه شبیه بخودش بود داخل در بازی خود بنماید لذا چندی اورا تخویف و تهدید نمود مدتی ستایش وتملق گفت چندی نوازش کرد گاهی مرعوب ساخت خلیفه اعظم (۱) »او را محبوس نمود و در حالیکه کارد بر حلقش نهاده بود طلبید که وی را مسیح و تدهین نماید زیرا از زمان « شائول [۲] »عهد عتیق ان تدهین سلاطین را مقتدر و توانا میسازد بالجمله بوناپارت دین عقل فعال موسوم به یهوه را مرمت نمود و نشید « انت الهنا »(۳) بنام وی خواند

۱— مقصود آزاین خلیفهٔ اعظم پاپ پي هفتم ( Pie VII ) آست که از ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۳ میلادي پاپ بوده ودر ۱۸۰۱ با ناپلیون معاهده‌ئی امضا نموده در ۱۸۹٤ برای تتویج امپراطوری ناپلیون بپاریس آمده در ۱۸۰۹ ممالکش توقیف وخودش بعنوان اسارت و حبس بقصور فونتن بلو فرستاده شده است (۱۸۱۲) بالاخره پس از استعفای ناپلیون کبیر در ۱۸۱٤ برم مراجعت نموده است

۲— Saul : — اولین پادشاه بنی اسرائیل که در حدود ۱۱۱۵ قبل از میلاد مسیح متولد شده ودر ۱۰۵۵ قبل از میلاد مقتول شده است — در قرآن از او بطالوت تعبیر رفته— صموئل نبی ویرا تبریك نموده است .

۳— اشاره بیکی از سرود هاي قديمی مسیحیان‌که کلمات اول آن درزبان لاتيني چنين شروع میشده . Te Deum Laudamus که ترجمه آن «ما تو را بحمدك بالالها است»

و بوسیلهٔ او خود را خدای زمین شناسانید و در رسائل تعالیم دیانتی که در
امپراطوری منتشر شد خود را الله الارض معرفی نمود خلاصه ناپارت و یهوه رعد
برق خود را متحد و هم آواز ساخته ضجه وغوغائی راه انداختند که بوصف
دو این آنکه العاب و سرگرمی های ناپلیون اروپا را زیر وزبر کرده بود
علم وحکمت خود را خوشدل میساختیم اگرچه از اینکه عهد فلسفه و دانائی
یك سلسه کشتار و عذاب وجنك و جدال شروع میشد قدری افسرده خاطر
بودیم از همه بدتر انکه ابناء این قرن یکنوع مسیحیت خوش منظر وادبی فرض
کردند که واقعاً دلیل بر ضعف عقل بسیار آنها بود و بالاخره این امر منجر
بظهور مذهب خارق قوانین انشاء[۱] شد جنك از یکطرف واین مذهب خارق
قوانین انشاء یا باصطلاح خودشان تجدد ادبی دو بلای مبرم ووحشی بودند
چقدر باید بر حال این اشخاص که عشق کودکانه و حادی برای تفنك و طبل
ابراز میداشتند تاسف خورد! بینوا مردمی که نمی فهمند که جنك تا انکه قلوب
اقوام وحشیه را شجاع نموده و بلاد قبایل جاهل وحشی را تشکیل و تأسیس کرد
حتی برای غالب و فاتح هم جز خسران و بد بختی ثمری ندارد وامروز که ملل مختلف

---

۱—Romantisme : طریقه ئی که نویسندگان در اوائل قرن نوردهم میلادی ا
نمودند وموضوع آن اجمالاً این است که پیروی سبك قدما وتقلید بان باید متروك
بااینمعنی که آثار ادبی از احساسات وتصورات شخص کاتب باید حکایت نماید و آینهٔ فر
وشخصیت او باشد نه تقلید و عکس برداری از قدما . پیشروان بزرك این فرقه درمقام
« ژان ژاك روسو » وبعد « شاتوبریان » و « مادام استائل » اند از مشاهیر ان
لامارتین ویکتور هوگو الفرددوینی ای الفرد دموسه آلکساندر دوما ( پدر ) ژورژ —
بالزاك میشله سن بو واند سایر شعب فنون مستطرفه از قبیل نقاشی وحجاری وموسـ
هم تحت نفوذ این فکر واقع شده اند ادبیات دوره رومان تیزم دیانت مسیحیه و آ
قرون وسطی را احیا نموده است.

بواسطهٔ اشتراك دو فنون و علوم و داد وستد بیکدیگر مرتبطاند جز جنایت موحشی بیش نیست واعجبا این اروپائیان بی حس و شعور چگونه در پی خفه کردن یکدیگرند در صورتیکه یکنوع مدنیت شامل حال جمیع آنهاست و یك قسم تمدن خواهی نخواهی همهٔ انهارا بیکدیگر متحد ومرتبطمیسازد .

من از مجاوره با این مجانین خود داری داشتم و باین دهکده آمده خود را باغبان نمودم . و اینك شفتالود های بستانم مرا بیاد جلد درخشان منادها میاندازد ودوستی ومحبت قدیمی که نسبت بمردم داشته ام بر حال خود باقی است اندکی اعجاب و احترام و مقدار زیادی رحم و دلسوری نسبت بانها در خود احساس مینمایم ودر حالیکه در این بستان مشغول کشت وزراعتم چنان انتظار میبرم که روزگار چون شکر عهد قدیم تحدید شود باینمعنی که منتظرم که اگرچه هنوز بسیار بعید بنظر میرسد روزی بیاید که دیو نیزوس کبیر با دوبها وباکانت هایش ظاهر شود و دوباره درس شادمانی و خیال باین زمین تعلیم نماید وعهد طلائی گذشته را بار دگرازسر بگیرد ومن خوشحالانه در عقب عرابهٔ اوروان باشم ولی هیهات از کجا بدانیم که در این فتح و فیروزی آینده موفق بیافتن مردمان شویم ؟ بلی که میداند باشد که نژاد بشری بکلی بتحلیل رفته مقدرات خودرا بعمل آورده و اصناف دیگری از موجودات بر روی اتلال و خرابه های انچه عبارت از انسان و قریحهٔ انسانی بود عرض اندام نمایند ؟ که میداند که موجودات بالداری مالك کرهٔ ارض نشوند ، اما انوقت هم وظیفه شیاطین خوب وجار خواه باتها خواهد رسید و در همان موقع هم خواهند کوشید که به جنس مرغان فنون جمیله ولذت وکامرانی تعلیم دهند

# فصل بیست و دوم

فصلي که در طی آن مشاهده میشود چگونه سعادت و خوشحالی خلاف قانون وغیر مشروع باباگیناردون بواسطهٔ حسد دلباختهٔ بزرگی در یك دکان عتیقه فروشی منغص میگردد .

بقسمی که زفیرین باکمال صحت بمسیو ساریت نقل کرده بود باباگیناردون محرمانه تابلوها واثاث‌البیت و اشیاء عتیقه حجره واقعه در کوچه پرنسس راکه معمل خود مینامید جمع نموده بدکانی که در کوچهٔ «کورسل(۱)» اجاره نموده بود نقل داد وخود هم در همانجا منزل کرد وبیچاره زفیرین را پس از پنجاه سال زندگی مشترك بدون هیچ چیز بدون بساط حصیری بدون یك دیك بدون یکشاهی رها نموده بطوریکه جز یك فرانك وهفتاد سانتیم که در کیف داشت چیزی برای ان زن بینوا باقی نماند خلاصهٔ کلام باباگیناردون دکان تابلو وعتیقه فروشی باز نموده اوکتاوی جوان را در ان حجره مستقر ساخت .

ظاهر دکان خوب بنظر میامد وازپشت شیشه‌های جلو دکان صورت فرشتگان فلاماندی که بسبك نقاشی‌های «ژرار داوید» [۲] باجبه‌های بلند سبز رنك کلیسائی ملبس بودند یك تابلوی «سالومه(۳)» کار مدرسهٔ نقاشی «لوینی(٤)» یك محاسن مقدس که روی

---

۱— Rue Corcelles : — نام کوچه ئي در پاریس

۲— Gérard David. — یکی ازقدماي نقاشان فلاماندی (۱٤٦۰ — ۱۵۲۳ میلادی).

۳— Salomé : شاهزاده خانم یهودی که اسر نمود سر حضرت یحیای معتمدانی را قطع نمایند .

٤— Luini یکي ازنقاشان میلان ایطالیا واز شاگردان لئونارد دوسي که در حدود ۱۵۳۳ میلادی وفات کرده است .

چوب نقاشی شده و از کارهای فرانسه بود میناهای «لیموژ» (۱) فنجانهای کار «بوهم» (۲)و «ونیز» صحون کار «اور بینو»[۳] دیده میشد . دیگر از چیزهائی که در معرض عامه نهاده شده بود تورها کار انگلستان بود که اگر بحرف زفیرین بتوان اطمینان حاصل نمود در روزهای پر طراوت بهار عمر از امپراطور ناپلیون سوم باو اهداء شده بود ، در داخلهٔ دکان مقداری ظروف وآلات طلائی در تاریکی میدرخشید واین طرف وآن طرف متفرقاً مسیح ها وحواریون واشراف و اعاظم وحوریات دیده میشد . دیگر از چیز هائی که در داخل دکان دیده میشد تابلوئی بود که رو بدیوار آویخته بودند و علت این بود که میخواستند جز اهل فن وتابلوشناسان که اتفاقا بسیار نادر اند دیگران آنرا نبینند واین تابلو عبارت بود از تقلیدی از تابلوی «فراگونار» که تصویر یك قرص نان قندی کشیده شده وتقسیمی روشن بود که بیننده خیال میکرد که هنوز مهلت داده نشده است که خشك بشود حتی باباگیناردون خودش هم این را میگفت . گنجه ئی که از چوب بنفشه ساخته شده بود در عقب مغازه دیده میشد که در جعبه های خود حاوی چیز های کمیاب ونقاشیهای «بودون»با آب رنك وصمغ وکتب مصور قرن هیجدهم و نقاشیهای ریزه کار است

اما چیزی که ازعجایب نفیسه بودجواهر گرانبهائی محسوب میشدحکم دوشاهواری داشت شاهکاری بود کار « فرا آنژلیکو» که روی خرکی قرار داده شده بود موضوع

۱—Limoges : یکي از بلاد فرانسه .

۲—Bohême : نام مملکتی از ممالك اروپا که پایتحت آن شهر پراك ( پایتخت فعلی جمهوری چك سلواکي) بوده است .

۳ — Urbino : نام یکی از بلاد کوچك ایطالیا که موطن رافائیل نقاش معروف ایطالیائی است .

این تابلوی بسیار دقیق که رنگهای طلائی وآبی وپشت گلی در آن بکار رفته بود تتویج مریم عذری بود وباباگیناردون آنرا صد هزار فرانك قیمت میکرد درنزدیکی میزی که کار ایام امپراطوری بود وروی آن گلدانی نهاده شده‌بود اوکتاوی جوان درکرسی بزرگی‌که بسبك کرسیهای دورهٔ « لوی پانزدهم(۱)» بود نشسته وپارچه ئی‌را که مشغول سوزن زدن بود دردست داشت، اوکتاوی که لباس کهنه های قدیمی را در تخت مطبخ منزل کوچه پرنسس بجا گذاشته بود دیگر چون تابلوهای سیاه سوختهٔ « رامبران » بنظر نمیامد بلکه ازغایت لطف ونورانیت حکم تابلوهای «ورمرد دلفت (۲)» را داشت وسبب روشنائی چشم تابلوشناسانی بود که نزد باباگیناردون رفت وآمد میکردند اوکتاوی با آرامی وشرم وحیائی که داشت تمام روز را بتنهائی دردکان میگذرانید وبابا گیناردون‌که زیر سقف ها کسی نمیداند مشغول چه‌قسم نقاشی هائی بودتقریباً ساعت پنج بعد ازظهر پائین آمده با آشنایان ورفت وآمد کنندگان دکان‌مشغول صحبت میشد.

پشت کار دارترین رفت وآمد کنندگان مرد بلند قامت لاغر اندام رنك پریدهٔ گوژپشتی بود که « کنت دمزون » نام داشت ودائماً دست بلند ولاغر خود را که بحلقه های طلائی مزین بود بریش طویلی که عبارت بود از یك دسته مو که از زیر برجستگی هر یکی از دوگونه یعنی ازگودی عمیق زیر گونه‌ها روئیده وبتدریج پهن‌شده مانند سیلی از برف روی چانه و سینه پراکنده میشد فرو میبرد . مدت بیست سال بود که کنت دمزون بر فقدان زن خود

۱—Louis XV — پادشاه فرانسه (۱۷۱۰ — ۱۷۷٤ میلادي)

۲—Jean·Vermeer de Delft — نقاش هلاندی که تابلوهای نقاشش بسیارروشن ونوراني بنظر میاید (۱٦۳۲—۱٦۷۵ میلادي).

که در بهار عمر وعنفوان شباب جمال بمرض سل دار دنیارا وداع کرده‌بود نوحه وگریه میکرد وعمر خود را یا صرف جستجوی روابط با اموات مینمود ویا بجمع آوری تصاویر و نقاشی های بد میگذرانید وبااین تابلو هـای زشت منزل‌خلوت‌خودرا پرمیساخت . اعتماد کنت به گیناردون لایتناهی بود . یکی دیگر از اشخاصیکه کمتر از کنت دمزون بدکان گیناردون رفت و آمد نداشت «مسیو بلان مینل » مدیر تجارتخانهٔ بزرگی بود . مسیو بلان مینل مرد پنجاه‌سالهٔ ترو تازه وفربهی‌بود که چندان کنجکاوی برای فنون مستظرفه نداشت وشایدصنعت را بخوبی هم نمیفهمید ولی مراوده اش سببی دیگر داشت بلی اوکتاوی رعنا که دروسط آندکان حکم کبك ماده‌ئی‌را داشت که از درون قفس کبکان نرراجذب وجلب نماید ویرا شیفته ومجذوب ساخته‌بود .

طولی نکشید که مسیو بلان مینل روابط صمیمانه وسر وسری با اوکتاوی مستحکم ساخت که جز بابا گیناردون همه بر آن مطلع بودند بابا گینـاردون بعلت کم تجربگی خبری نداشت زیرا هنوز آن پیر مرد درعشق اوکتاوی تازه کار وجوان بود . مسیو گـاتان داسپارویو گـاهی ازراه کنجکاوی نزد باباگیناردن میامد رهمیشه ویرامقلد وجعال زبردستی میدانست .

روزی مرد رزمی بزرك «مسیولوتروك دروفك » نزد پیرمرد عتیقه‌فروش آمده اوکاری که داشت باوی درمیان نهاد . مسیو لوتروك دروفك که درآن ایام درکار بود که در عمارت « پتی پاله (۱) » بنفع تعلیم وتربیت اطفال مراکشی(۲) معرضی ازاسلحه سروایام‌گذشته ترتیب دهد آمده بود که ازباباگیناردون درخواست کند که از مجموعهٔ آثار عتیقهٔ خود چند قطعهٔ نفیس انتخاب نموده بوی عاریت دهد وچنین‌میگفت :

---

۱— Le Petit-Palais —یکی از قصورملی پاریس.

۲— Maroc — قسمتي‌ازافریقای شمالي که از۱۹۱۲ میلادي ببعد تحت الحمایه فرانسه است.

ـبلی ابتدا فکر کرده بودیم معرضی ترتیب دهیم که بنام « صلیب وشمشیر » موسوم باشد البته جمع این دوکلمه روح نیت مارا بحد کفایت بشما میفهماند این فکر قبل از همه چیز وطنی ومسیحی بود وما دراطراف شمشیر که رمز مجد و شرافت وصلیب که علامت نجابت و رستگاری است متحد میساحت . این کار بنا بود در تحت ریاست عالیهٔ وزیر جنك وحضرت سماحت ماب کاشپور صورت بگیرد ولی بدبختانه اجرای این تصمیم بامشکلاتی مواجه گردیدکه لازم شد از آن صرف نظر نمائیم .... فعلا در صدد تشکیل معرض شمشیر هستیم ، یاد داشتی که نوشته‌ام معنی این نمایش را بخوبی توضیح میدهد .

مسیو لوتروك دروفلك پس از این صحبت دفتر بغلی که انباشته باوراق بود از جیب بیرون آورد ودربین انواع و اقسام صورت مجلس‌ها وافلاس نامه‌ها یك قطعه کاغذ کوچك بسیار چرکینی را پیدا نموده گفت :

ـها یافتم این است یاد داشتی که نوشته ام : « شمشیر باکره وحشی غیر دست آموزی است وسلاح مخصوص فرانسوی است ، در عهدیکه حس وشعور وطنیت پس‌از دورهٔ طولانی تاریکی بهتر ومشعشعانه تراز هر زمانی شروع بدرخشیدن نموده است الی آخر ...» ها ملاحظه می کنید ؟ ....

مسیو دروفلك پس از قرائت یادداشت تجدید مطلب نموده در خواست چند قطعه اسلحه نفیس نمود تادر معرض مخصوص بنفع اطفال مراکشی که در تحت ریاست افتخاری ژنرال داسپارویو تشکیل می یافت در صف اول بمعرض نمایش بگذارد .

باباگینار دون که شغلش فروختن تابلو وتصاویر و کتب بود بسیار کم تجارت اسلحه میکرد ولی هیچوقت اورا بی خبر وبی سر رشته نمی شمردند باری

باباگیناردون شمشیری‌را که دسته اش‌بسبك شمشیرهای‌دورهٔ «لوی سیزدهم»(۱) و «ناپلیون سوم (۲)» بسیار ممتاز بود آورده بمسیو اوتروك دروفك داد واو باسکوتی که حاکی از احتیاط بود انرا گرفته بایکنوع احترامی بان مینگریست .

باباگیناردون گفت :

ـ بهتر از این‌هم دارم .

این بگفت واز عقب دکان خود شمشیر بزرك عجیبی که نقوش گل بر ان منقور شده‌بودوبا یکدسته عصاو چتری برزمین‌افتاده‌بودآورده باو داد .این شمشیر که واقعاً شمشیر شاهانه‌ئی بود به «فیلیپ اوگوست[۳]»تعلق داشت ویکی از بازیگران تئاتر اودئون(٤)درنمایش‌های «آگنس‌دمرانی» (٥)درسنه١٨٤٦انرا بکمربسته‌بود گیناردون نوك شمشیر را بر بزمین نکاهداشته مثل انکه بخواهدصلیبی باان درست کند باکمال قدامت مابی دست هارا بر دستهٔ ان گذاشته بود وخودهم باندازه همان شمشیر مرد صحیح‌العمل وراسته‌ئی بنظر میامد .

باباگیناردون گفت :

---

۱ــLouis XIII : — پسرهانری چهارم پادشاه فرانسه وپدر لوی چهاردهم( ١٦٠١ــ ١٦٤٣میلادی ) وزیر معروف ریشلیو صدر اعظم این پادشاه بوده است .

۲ــNapoleon III : برادر زاده ناپلیون اول که از ١٨٤٨ تا ١٨٥٢ رئیس جمهورو واز ١٨٥٢ تا ١٨٧٠ میلادی امپراطورفرانسه بوده است (١٨٠٨ــ١٨٧٣ م) .

۳ — Philippe II یا Philippe Auguste : پادشاه فرانسه ( ١١٦٥ — ١٢٢٣ میلادي ) .

٤ــOdéon : نام یکی ازتئاترهاي معروف پاریس.

٥ــ Agnes de Méranie : نام تراژدی که درپنج پرده نوشته شده و صنف آن فرانسواپونسار فرانسوی است که در ١٨٤٦ میلادی نوشته وموصوع آن قصهٔ اگنس‌دختر دوك دمرانی وازدواج غم انگیزاوست .

-این شمشیر در معرض خودتان بگذارید . زیرا این شمشیر در حکم باکرهٔ زیبائی‌است که ارزش آنرا دارد که در معرض عموم جلوه گر شود نام این شمشیر «بووین(۱)» است .

مسیو لوتروی دروفلك درحالیکه سبیلهای درشت خودرا بهم‌میتابید پرسید :

-خوب اگراین شمشیر را بفروشم آیا دلالی مختصری بمن خواهید داد ؟
چند روز بعد از این مقدمات باباگیبار دون باوجنات اسرار آمیزی تابلوئی کار «گرکو »بهکت دمزون ومسیو بلال میتل نشان دادوچنان مدعی بود که این تابلو اخیراً کشف شده ونقاشی جالب توجهی است که باخرین اسلوب کار استاد تمام شده است . موصوع عبارت از «سن فرانسواداسیز [۲]»بود که روی صخرهٔ «آلورن(۳)» سرپا ایستاده ودرکار بود که مانند ستون دودی رو بطرف اسمان عروج وصعود نماید سر سن فرانسواد اسیز علاوه بر انکه فوق‌العاده کوچك تصویر شده بود بواسطهٔ فاصله وبعد مسافت کوچکتر از واقع هم بنظر میامدو

۱—Bouvines : نام محلی درنزدیکی شهرلیل ودر این موضع فیلیپ اوگوست پادشاه فرانسه در ۱۲۱٤ میلادی برامپراطور اوتون غلبه یافته است ودر این محل است که فیلیپ قبل ازجنك تاج سلطنت را ازسر خود برداشته برزمین گذاشت وگفت امرا و بزرگان هر کس را قابلتر از او میدانند تاج را باو دهند همهٔ امرا تصدیق کردند که او الیق از همه است وتاج را دوباره بسراو گذاردند.

۲—Saint François d' Assise :— مؤسس فرقه ئی از رهبان که فرانسیسکن Franciscains نامیده میشوند ( ۱۱۸۲ -- ۱۲۲٦ میلادی ).

۳—Alverne : — نام قلهٔ زغلل سلسلهٔ جبال اپنن (Apennins) درایطالیا . در این محل‌است که فرشته ساروفن برسن فرانسوا و اسیز ظاهرشد وبیز درا ینجا ستکه بنابر انچه گفته‌اند علائمی مانند آثار میخ های دست مسیح دردستان او پیداشد .

با این هیئت در ابرها فرو رفته بود بابا گیناردون اصراری داشت که اصل بودن بابلورا بقبولاند و دمبدم میگفت این کار گرکواست بسیار اصل است بی نهایت اصل است . در حالیکه باباگیناردون باکمال حرارت از وجنات عالی وسایه های عمیق تابلو تمجید میکرد دو نفر تابلو دوست بادقت هرچه تمامتر به نقاشی تماشا میکرد بابا گیناردوی درضمن تعریف بازوان خود را در هوا بلند میکرد ومیخواست مجسم کند که اگر چه «تئوتو کوپولی‌ال گرکو» شاگرد طنطوره بوده ولی صد ذرع از استاد خود پیش افتاده است ومیگفت :

-گرکو بسیار عفیف وپاکدا من و بی الایش وقوی روح و عارف مشرب واسرار آمیز بوده‌است .

کنت دمزون اظهار داشت که اعجاب اونسبت به گرکو بیش از همهٔ نقاشان است مسیو بلان مینل اگر چه ساکن بود ولی باطناً چندان اعجابی نداشت .

ناگهان در دکان باز شد و بدون انتظار مسیو گائتان پیداشده نگاهی به سن فرنسوا انداخته گفت :

-عجبا ! این دیگر چه چیز است !

مسیو بلان مینل که میخواست کسب اطلاعی نماید از گائتان پرسید که عقیدهٔ وی در بارهٔ این نقاش که امروز موردتمجید بسیار است چه چیز است گائتان بدون درنگ جواب داد که او با اشخاصی که قبلا خیال میکردند گرکو آدم دیوانه بی شعوری است همعقیده نیست و چنـان معتقد است که گرکو بعلت مرض‌چشم ونقص‌و عیبی‌که درحس باصره داشته قهراً تابلوهایش را بدشکل میساخته است و در دنبالهٔ این صحبت گفت :

-بلی باصره اش معیوب وهم احول بوده است و مسلم است که انچه را میدیده وبهمان نحوی که میدیده نقاشی مینموده است .

کنت دمزون تبیین اینقدر طبیعی وساده را برضا و رغبت قبول نمیکرد برخلاف مسیوبلان مینل که توضیح مسیو گائتان راپسندیده بودو بسیار خوشش آمد.

باباگیناردون بغضب آمده فریاد زد :

ـ یعنی چه ! آقای داسپارویو پس شما میگوئید که قدیس یوحنا بدلیل آنکه درمکاشفات ورؤیای خود زنی دیده بود که آفتاب را دربرکرده خودرا بستارگان متوج ساخته و ماه را درپاهای خود انداخته است چشمانی معیوب وناقص داشته است ویا آنکه چون حیوان هفت سری دیده که ده شاخ داشته ویا آنکه چون هفت ملك ملبس بکتان دیده که هریك جامی سرشار بغضب الهی دردست دارند نقیصتی درقوهٔ باصره داشته است ؟(۱)

مسیوگائتان برسبیل اخذ نتیجه ازکلام گفت.

ـ بعد ازهمهٔ این صحبت ها مردم حق دارندکه گرکورا تحسین وتمجید نمایند زیرا ذکاوت گرکو باندازه ئی بود که توانست مرئیات مختص بمرض خود را بانها تحمیل کند علاوه رنج وعذابی را که بصورت و قیافهٔ انسان میدهد سبب رضایت بیندگان است که طبعاً رنج دوست هستند و دوستداران رنج ودرد بسیار بیشترازآنندکه بتصوردرآید.

کنت دمزون درحالیکه دست طولانی‌خودرا درمحاسن مجلل وپرابهت فروبرد درجواب گفت .

ـ کسی که مارا دوست میدارد باید دوستش داشت رنج ما را دوست میدارد وبما علاقه مندا ست اگر کسی میخواهد تاب تحمل زندگی‌را داشته باشد باید رنج را دوست بدارد وهمهٔ قوت وخوبی دیانت مسیحی در همین نکته است که بخوبی این قضیه را فهمیده است . . . افسوس ! من دین وعقیده ندارم و این است آنچه که مرا

---

۱ — اشاره بمحتویات مکاشفه یوحنای رسول.

پا درآورده است .

پیر مرد پس ازاین صحبت بفکر زن خود که مدت بیست سال است بر
.دان او نوحه وگریه نموده بود افتاده مثل اینکه عقلش زائل شده باشدغرق
لم تخیلات ویك قسم جنون لطیف وغم انگیزی شد ومیگفت که چون علم
واح را تحصیل نموده وبکمك یك رابط تجربیاتی درطبیعت وماهیت روح و
.ام وبقای آن نموده است به نتایج تعجب آوری رسیده است ولی نتایجی که
بب اطمینان قلب وتشفی خاطر اونیست . مثلا موفق شده بود که روح میته
ا بشکل یك تودهٔ ژلاتینی وشفافی به بیند ولی این شکل ابداً شبیه بشکلی نبود
، او پرستش مینموده است وچیزیکه دراین امتحانات که صدبارمکررشده تجربهٔ
یار درد ناکی بود این بود که این توده ژلاتینی بکمك الیاف فوق العاده صغیر
بنقطع در حرکت بود وضع وجهات حرکت ظاهراً مقررشده بود که علائمی
نکیل دهد بدون اینکه کسی بتواند معنی این حرکات را بفهمد.

در تمام اینمدت این صحبت مسیو بلان منیل با اوکتاوی جوان که آرام و
اکت چشم برزمین دوخته بود درگوشهئی خلوت داشت.

اما زفیرین که نمیتوانست معشوق دلبند خود را گرفتار رقیبهٔ نابکاری
بند اغلب صبح ها زنبیلش را زیربغل گرفته دراطراف آن دکان عتیقه فروشی
سه میزد وباغضب واندوه بسیار وافکار متضاد بهیجان میامد گاهی فکرمیکرد
، برای انتقام یك دیك جوهر گوگرد بسر آن بیوفای غدار بریزد گهی با
ود میگفت که خودرا بپاهای وی انداخته با اشك وبوسه دستان قابل پرستش
را آغشته نماید . روزی دردین آنکه میشل بسیار عزیز وبسیار گنا هکار را
چشم می پائید از درز شیشه های دکان چشمش با وکتاوی جوان افتاد که در
ن ساعت درمقابل میزی که روی آن گل سرخی که در طرف ملوریتی درکار

خشك شدن بود قرار داشت نشسته مشغول زردوزی پارچه ایست چون وی‌را دید چنان بغضب آمد که ازخود بیخود شده بدرون دکان حمله برده چترخود را بسر بور رقیه کوبیده او را ماده حیوان و پست ترین بدکاران خواند ، اوکتاوی با وحشت تمام فرار نموده برای طلبیدن آژان پلیس بیرون دوید زفیرین هم که ازبسیاری درد ورنج و عشق دیوانه شده بود با آهن پاره ئی تابلوی فراگونار وسن‌فرانسوای دودی رنك‌گرکو وتصاویر عذاری وحوریات وحواریون را پاره نموده طلا کاری های تابلو های فرا انژ لیکو پرانیده و نعره‌میزد ،

ـ تمام‌این‌تابلوها این‌گرکو این بئاتو آنژلیکو این فرا گونار این ژراردوید این بودون ها بلی این بودون ها همه و همه کار خود این گیناردون بدبخت نابکار است این فرا آنژلیکو را بچشم خود دیده‌ام که روی تخته اوتوزنی من میساخت این ژرار داوید را روی لوحهٔ کهنه ئی که اعلان یك زن قابله بوده درست میکرد ... خنزیر ! همانطور که این تابلوهارا سوراخ کرده‌ام چشم توو این دختره ... اترابیرون خواهم اورد؟

دربین این نعره‌ها بلباس یك نفر مشتری تابلو دوست که ارزان‌وترسان درگوشهٔ تاریك دکان عقبی پنهان شده بود چسبیده اورا میکشید وشهادت جنایات گیناردون جعال عهد شکن میطلبید . بالاخره چند نفر آژان پلیس اورا ازدکان درهم ریخته وپاشیده شده بیرون کشیدند ودرحالیکه جماعت بسیاری عقب‌سر او روان بودند نزد رئیس پولیس محله بردندش زفیرین در انجا چشمان اتشباری بطرف اسمان دوخته ودربین ناله وحنین فریاد میزد :

ـ مگر شما میشل را نمیشناسید ؟ اگر میشل را میشناختید میفهمیدید که زندگی بدون او از محالات است . ای میشل ! میشل قشنك است خوب است

فتان است . میشل یکی‌ازخدایان است ، میشل عشق محض ومنتهای محبت‌است
ن عاشق اویم ! عاشق‌اویم ! من‌مردمان‌طبقات اشراف را شناخته‌ام بزرگان وزراء
وحتی بالاتر از انها ...را شناخته‌ام هیچیک قابل پاک‌کردن کفش میشل نبوده‌اند .
ی اقایان محترم میشل مرا بمن بازدهید !

# فصل بیست وسوم

فصلی که فضیلت وصفت درخور تحسین وستایش بوشوت درآن آشکار میگردد باینمعنی که میبینیم چگونه بعنف وسختی مقاومت نموده سپس بعشق و محبت تسلیم میشود بعداز این فصل دیگرکسی نمیتواند بگویدکه مصنف کتاب متنفر اززن است .

پرنس ایستار چون از منزل ماکس‌اور دنغن بیرون‌رفت‌دریکی‌از میخانه های هال چند دانه صدف دریائی خورده یك شیشه شراب سفید نوشید و بعد از انجائیکه زور و احتیاط را توأماً دارا بود نزد رفیق خود تئوفیل بله شتافت تا در دولابچهٔ منزل او بمب هائی راکه در جیب داشت مخفی سازد تئوفیل در منزل نبود و ایستار دید که بوشوت در مقابل دولابچهٔ آینه داری مشغول مشق و تمرین بازی تئاتر است و بازی زن جوانی مسماة به ریگوی را مشق مینماید زیرا بوشوت میبایستی در«اپرت اجامره و اوباش »که آنوقت در یك نمایشگاه بزرگی بازی میشد ممثله باشد و شغل زن بد کاری را بازی کند که بواسطه حرکات وقیح یك نفر عابر را جلب نموده او را بکمین‌گاهی می کشاند تا درانجا بایکنوع خشم ناشی از شهوت ان بدبخت را که دهان بسته و طناب پیچ نموده اند وادار به بجا آوردن اعمال شهوانی که طلب می کنند بنمایند . بوشوت در این بازی میبایست هم خواننده باشد هم مقلد و فعلا که مشق این بازی را میکرد بسیار گرم شده بود .

تئوفیل تازه از منزل‌بیرون رفته بود پرنس‌ایستار درپشت پیانو نشست و بوشوت مشق خودرا از سر گرفت حرکاتش‌هم بی شرمانه‌وغیر نجیب بود وهم مطبوع ودلپسند . لباسش عبارت بود از زیر جامه ئی کوتاه و پیرهنی که قسمت

سر شانه اش روی بازوی راست پائین لغزیده و زیر بغل انبوه وسایه داری را که مانند دخمهٔ مقدس آرکادی [۱] بود مکشوف میساخت موهایش از هر طرف پریشان شده و تارهای زرد فام وسرکش زلفکان را بباد میداد از بدن نرم و ملایم نمناکش عطر بنفشه و روائح املاح قلیائی مطبوعی متصاعد بود بقسمی که منخرین را باهتزاز میاورد حتی خود بوشوت هم ببوی ان سرمست شده بود پرنس ایستار بغتة مدهوش روائح طیبه این بدن نازنین شده بپا خاست و بدون اینکه کلمه ئی بر زبان براند ویا باشاره چشم بیان اراده ئی کند بوشوت را در آغوش گرفته اورا روی نیمکت انداخت همان نیمکت مزین بگـل و بوته ئی که تئوفیل در یکی از دکاکین معتبر باقساط خریداری نموده بود که در مدت چندین سال هرماهی ده فرانك بپر دازد . باری پرنس ایستار مثل صخرهٔ عظیمی روی ان نازك اندام افتاده در حالیکه نفسش مانند دم آهنگران میدمید بادستان درشت و ضخیم خود چنان گوشت لطیف بدن بوشوت را می فشرد که اثر فشار مانند اثر حجامت دیده میشد هرگاه پرنس‌ایستار انچه را میخواست لطیفانه از بوشوت خواهش وتمنا کرده بود شاید مقضی‌المرام میشد وممکن بود که باحال هیجان وانقلاب که در اندم مشارالیها داشت وی‌را بدام اندازد چنانکه‌از یك اعتناق سریع وحظ بین اثنینی سر نپیچد وانچه را پرنس ایستارمیخواست مضایقه ننماید ولی بوشوت متکبر بود عزت نفس داشت وهمان حس تکبر سر کش مانع از آن بود که به تهدید وجبر خاضع و تسلیم شود بعبارة اخری امکان داشت که بوشوت بطیب خاطر خود را تسلیم نماید ولی حاضر نبود که بعنف وجبر تملکش نمایند بوشوت باسانی تسلیم عشق میشد ممکن بود از راه کنجکاوی حاضر شود یا بواسطهٔ رحم

---

۱ — Arcadie : نام یکی از مقاطعات کوهستانی یونان قدیم . دریکی ازدخمه هـای این کوه سرس ربة النوع حصاد وکشت وکار منزوی شده . (درطی‌تبیین‌لغت سرس مذکورشد )

و دلسوزی خود را تسلیم کند شاید بعلت کوچکتری هم حاضر میشد ولی در مقام جبر و خشونت و زور مرك را بر تسلیم شدن ترجیح میداد باری دهشت و تعجب اولیه اش بزودی مبدل بخشم و غضب شده با کمال قوی در مقابل زور و خشونت مقاومت نمود و با ناخن های خود که گویا در اندم از فرط غیظ و غضب تیز و تند شده بود گونه ها و پلك‌های ان فرشته کروبی را خراشید و باانکه کوهی از گوشت بروی افتاده بود چنان سخت‌وتند بر جا نشست و چنان ارنج و زانو فشرد که ان نره گاو انسان صورت را که از خون و درد نابینا شده بود بقسمی پرتاب نمود که به پیانو خورده نوای طولانی از ان بیرون اورد بمب هاهم از جیب هایش بیرون ریخته باغریوی شبیهٔ بغرش رعد روی کف اطاق میچرخیدند . نوشوت با گیسوانی پریشان و پستانی برهنه و قیافه ئی مهیب ودلربا آتش کش آهنین بخاری را بدست گرفته بطرف ان دیو مقهور حمله ور شده فریاد می زد :

ــ گمشو ! یاچشمانت را در میاورم .

پرنس ایستار برای اینکه خود را بشوید بمطبخ رفت وصورت خون الود خود را در ظرف سفالینی که لوبیاهای سواسون در آن خیس‌میخورد فروبرده بعد بدون عصب وغصه که حکایت از علو روح او مینمود بیرون رفت

دقیقه ئی از رفتن او بیش نگذشته بود که زنك در منزل بصدا در آمد نوشوت بیهوده خادمهٔ منزل را که در آن موقع غائب بود می طلبید و خود مجبور شد که لباس راحتی پوشیده در را بگشاید مرد جوان بسیار ظاهرآراسته و تقریباً قشنگی با کمال ادب سلام کرد و از اینکه مجبور شده است شخصاً بدا نجا آید معذرت خواسته خود را معرفی نمود این جوان موریس داسپارویو بود .

موریس لاینقطع درجستجوی فرشتهٔ حافظ خود بود ودر بین همهٔ نومیدیها باز مطمئن القلب در جاهای فوق العاده عجیب و غریب در پی اومیگشت ازرقیه نویسان و سحره و صانعین معجزات که در کوخهای بسیار چرکین و متعفن آیندهٔ نامعلوم وغیر معین را کشف مینمایندو اگرچه بقول خودشان مالك جمیع کنوز کرهٔ ارضند ولی با این حال هیچوقت تنبانشان خشتك ندارد وجزقطعه‌ئی پنیر و گوشت خوك غذائی نمی یابند از همهٔ آنها سراغ فرشتهٔ گمشدهٔ خود را می جست . در آن روز موریس در یکی از پس کوچه های مون مار تر نزد یکی از اولیاء الشیاطین یعنی ساحری که از روی صور کشف مغیبات مینمود رفته بود در ضمن بنا بخواهش مادام دلاوردلیر و بالنیابة از طرف مشار الیها بمنزل بوشوت آمد موضوع این بود که مادام دلاور دلیر در آن روز ها در این خیال بود که بنفع تعمیر و نگاهداری کلیساهای دهات مجلس جشنی ترتیب دهد و میخواست بوشوت آواز خوان آن جشن باشد زیرا بغتة و بعلت غیر معلومی بوشوت آوازه خوان معروفی شده بود باری بوشوت موریس را روی نیمکت گل و بوته دار نشانیده خود هم بخواهش مورس بهلوی وی نشست آقا زادهٔ محترم موریس موضوع زیارت خود یعنی تمنای مادام کنتس دلاور دلیر را بیان نموده اظهارداشت که مادام کنتس مخصوصاً مایل است که بوشوت یکی از قطعات آوازهای «اوپرت اجامره و اوباش» را که همهٔ آقایان محترمین لذت بسیار از شنیدن آن میبرند در ان مجلس بخواند در پایان صحبت گفت که متأسفانه تصدیق و اذعان کامل بهنر او مادام دلاور دلیر نمیتواند بیش از مبلغ مختصری تقدیم نماید و از آن جا که این مجلس راجع بامر خیر و نوانی است باید از این مبلغ چشم‌پوشید

بوشوت پیشنهاد را پذیرفته با همان سخاوت و بزرك منشی که فطری فقرا

نسبت باغنیا و طبیعی ارباب هنر نسبت بمردم دنیا است مبلغ مختصر را قبول نمود زیرا در اینموضوع بخصوص طمعی نداشت وامر خیرراجع بحفظ کلیسا های دهاترا قابل توجه‌میشمرد زیرا بوشوت همیشه عقیدهٔدینی خود رامحفوظ داشته غالب اوقات با نالهٔ و اشك «اولین ولیمهٔ قربان»(۱) خود را بیادمیاورد وقتی از که از جلو کلیسائی میگذشت مخصوصاً درهنگام شب‌دلش میخواست بدرون کلیسا رود . بواسطهٔ این قبیل احساسات بود که‌جمهوریت را که دربی هدم کلیسا و قشون است دوست نمیداشت و ازاینکه مشاهده میکردکه‌احساسات وطنی دو باره زائیده میشود و مملکت فرانسه باردگر رو بترقی وتعالی میرود باطناً مسرور وشادمان بود مخصوصاً چون میدید که اجتماعات موسیقی چیزی که بیش از همه‌چیز مورد تمجید و تحسین‌عامه است سرودهای‌راجع‌به‌سربازان عزیز وطن و خواهران نیك‌سیرت مذهبی است آنرا بفال نیك‌میکرفت‌وعلامت احیای شعور وطنی‌ومذهبی میشمرد باری در خلال این احوال موریس‌که روائح آن گیسوان زردفام را استنشاق میکرد و عطر فریبنده‌و لطیف آن‌بدن نازنین و بوی‌خوش املاح آن پیکر دلفریب‌را احساس مینمود بطوری سرمست و مدهوش گردید که یکباره اشتهایش تند و تیز گشت و چگونه چنین نباشد موریس بوشوت را با یکدنیا لطف و یکعالم حرارت در پهلوی خود درروی آن نیمکت ظریف احساس میکرد مختصرکلام موریس تمجید بسیاری ازلطف

---

۱ — La première Communion : عمل تبرکی که از طرف کشیشان کاتولیك باتشریفات مخصوصه برای هرمسیحی بعمل میاید وبرهر مسیحی این‌تبریك فرض است وبعقیدهٔ آنها مسیحی پس از اینعمل جسد وخون مسیح را بشکل نان وشرابی که باو داده میشود دارا است پروتستانت هاهم شبیه بهمین عمل رامعمول میدارند ونان وشراب اردست کشیش های خود درمجلس مخصوصی میگیرند.

وق وحسن قریحهٔ بوشوت نمود و چون بوشوت سوال کرد که در تمام اوزان و
نغام موسیقی کدام یکرا او بیشتر میپسندد با آن که هیچیك از آنهارا نمیدانست
معذالك جوابهائی داد که موجب رضا و خرسندی بوشوت گردید باینمعنی که
جوابهائی که گفت همان چیزهائی بود که بوشوت در طی کلام بدون این که
ملتفت باشد خود بموریس تلقین نموده بود بوشوت خود نما شرحی از ذوق
خود صحبت کرد و بطوری که دلش میخواست هردم از نجاح و رستگاری
در حرف لزنند شرحی بیان نمود وسخن را بطول کشانید از این قسمت که
گذشت بوشوت ساده لوحی محض بود . موریس بتعریف وتمجید جمال بوشوت
پرداخت و صادقانه از طراوت رخسار و تناسب اندام او مدح و تحسین گفت
بوشوت در جواب این تمجیدات چنان اظهار داشت که طراوت وتازگی بشره اش
از آن جهت است که هیچوقت خود را زیاد نمی‌آراید و اما راجع بتناسب اندام خود
هم قائل بود که همه چیزش باندازه است و هیچ زیادتی و نقصانی ندارد و برای
اینکه این ادعارا مصور نماید دستهای خود را بتمام هیکل و اندام لطیف خود مالید
کمی از جا برخاست تا لطائف و دقائقی که در آن بدن مضمر بود دیده
شود و موریس دلباخته چندان اسیر عواطف رقیقه بود که سرازپا نمیشناخت
چون روز در کار تمام شدن بود بوشوت خواست چراغی روشن نماید
موریس از او خواهش کرد که چنین نکند

مصاحبه و مکالمهٔ آن دو نفر در ابتدا خندان و بشاش بود بعد خودمانی و بسیار
شیرین و دلپسند و کمی یك آهنك شد بوشوت چنان خیال میکرد که موریس داسپارویو
را مدتها است می شناخته است و چون او را مرد ظریفی می پنداشت اطمینان
کاملی بوی پیدا نموده راز های درونی خود را بوی نقل میکرد مثلا میگفت که
برای این زائیده شده است که زن شرافتمند و محترمه ئی باشد ولیکن مادری

داشته حریص وپس‌فطرت موریس دو باره سخن را بطرف جمال وزیبائی او سوق داده تا توانست در تمجید و تعریف مبالغه نمود تملق های ماهرانه اظهار کرد از جمله ذوق مخصوصی را که بوشوت خود در باره خود داشت تحسین گفت و باآنکه از بسیاری میل و شهوت در کار سوختن بودصبر نموده بحکمت وحزم رفتار کرد و قسمی سکوت نمود که میل خود نمائی یعنی میل باینکه بیشتر مورد اعجاب و تحسین شود در ان ماهر و پیدا شده دم بدم زیادت گرفت مختصر کلام ان لباس راحتی خود بخود باز شده پائین افتاد و شفافی بازوان نورانی در تاریك و روشن های اسرار آمیز شب درخشیدن گرفت موریس بحدی محتاط و ماهر و زبر دست بود که قبل از آنکه بوشوت ملتفت شود که موضوع اصلی تسلیم شده او را نفس زنان و از حال رفته در بازوان خود غلطانیده و پوشانید زفرات و نفیر هر دو بیکدیگر مخلوط شده و نیمکت پرگل و بوته‌هم با آنهاهم آواز بود .

پس از آنکه احساسات انها باکلام ممکن التعبیر شد بوشوت بیخ گوش موریس بنجوی گفت که بدن او از بدن خودش لطیف تر و نازکتر است .

موریس در همان حالی که بوشوت را در آغوش محبت می فشرد گفت :

ـ چقدر خوشم می آید که چنین ترامی فشارم مثل این است که استخوان نداشته باشی .

بوشوت که چشمان خودرا می بست جواب داد .

ـ بلی سبب این است که ترا دوست میدارم عشق استخوانهای مرا آب نموده است و مانند پای خوك « سنت منه هول » (۱) نرم وملایم ساخته‌است .

---

۱ — Sainte Ménéhould : نام یکی ازبلاد کوچك فرانسه که ازجمله خوکهای آن ناحیه بخوبی معروفند .

صحبت باینجا رسیده بود که تئوفیل وارد اطاق شد بوشوت از تئوفیل طلب کرد که از موریس و اسپارویو که محبت فرموده مبلغ قابل توجهی ز طرف لاکنتس دلاوردلیر برای او آورده است اظهار تشکر و امتنان نماید.

تئوفیل پس از مشقات روزانه و یك سلسله کارهای بی معنی درس های بیمزه ضجر و کراهت ها و تحقیر ها بسیار مسرور بود که در پایان روز شیرینی صلح و آرامش زندگی خانه‌را بچشد در آنروز دو باره سه نفر همکار ازه باو تحمیل نموده قرار داده بودند که آن سه نفر هم اپرت را با اوامضا موده هر یك از حق تصنیف سهمی ببرند و نیز تقاضا کرده بودند که رقص سپانیولی « تانگو » (۱) را هم در طی نمایش دوبار گولگوند داخل نند . باری تئوفیل دست موریس داسپارویو را فشرده با خستگی سیار روی بمکت کوچك افتاد ولی نیمکت که دیگر طاقتش طاق شده بود ایندفعه تاب قاومت نیاورده هر چهار پایه‌اش در هم شکست . تئوفیل بر زمین افتاده وی ساعت و اسباب سیگار آتش‌زنی و قوطی‌سیگار که از جیب موریس بیرون ریده و روی بمب هائی که پرنس ایستار آورده بود غلطید .

---

۱ — Tango : — نام یك قسم رقص اسپانیولی که اساساً رقص مغاربه ( بربرهای شمال افریقا ) بوده و اسپانیولیها ازآنها آموخته وبعد درمیان دول اسپانیولی نژاد امریکای جنوب شیوع یافته است در۱۹۱۲ میلادی این رقص باتغییر وتبدیلهائی دوباره باروپا آمده واز رقص های بسیار معروف ومشهور شد که امروز درتمام ممالك اروپا ازجمله رقص های معمولة است .

# فصل بیست وچهارم

فصلی که حاوی تفصیل دست بدست رفتن لوکرس رئیس دیر واندوم است

لژه ماسیو جانشین لژه بزرگ که رو بروی منزل کهنه کشیش های « سن ژرمن دپره » [۱] در کوچه آبی جائیکه پر از مدارس مادرانه و جمعیات علما است صحافی میکرد کارگران بسیار ممتاری داشت ولی عده آنها کم بود و با بطئی و کندی بسیار یکعده مشتری قدیمی را که بصبر و مدارا معتاد شده بودند جواب میداد شش هفته از موقع ورود کتابهای مسیو ساریت میگذشت و هنوز لژه دست بانها نزده بود فقط پنجاه و سه روز بعد آن کتابها را بموجب ریز مسیو ساریت رسیدگی نموده بین کارگران خود تقسیم نمود . لوکرس کوچك با علائم رئیس دیرواندوم در ریز مسیو ساریت قید نشده بود و بنا بر این خیال کرد که ان کتاب متعلق بمشتری دیگر است بعد چون در هیچ صورتی چنین کتابی قید نشده بود قهراً آنرا در دولابچهٔ گذاشت .

لژه ماسیو پسر جوانی داشت موسوم به ارنست و او روزی ان کتاب را محرمانه برداشته و در جیب گذاشت . ارنست خاطر خواه دختر کتابفروشی بود که « روز » (۲) نامیده میشد و در آن نزدیکی منزل داشت « روز » بسیاردشت و دمن را دوست میداشت وگوشش از شنیدن آواز مرغان جنگل

---

۱ — Eglise de St. Germain—des—Prés : — کلیسای معروف وقدیمی که در ۵۵۸ میلادي در پاریس بنا شده وملحقاتي ازقبیل دیر ومدرسه وغیره داشته وفعلا فقط کلیسا باقي است .

۲ — Rose : یعني گل سرخ واسم علَم است برای زنان مطابق اسم فارسی گلچهر

لذت میبرد ارنست برای پول ناهاری که میخواست در « شاتو » (۱) به «روز» بدهد آن لوکرس را به سمسار کوچه سن X ...موسوم به باباموراتژه بمبلغ ده فرانك فروخت . باباموراتژه که برای داستن کم وکیف چیزهائی که میخرید چندان اصرار وکنجکاوی نداشت در همان روز آن کتاب را در بهای شصت فرانك بمسیو بوسار که در کوچهٔ «سن‌ژرمن [۲]»در منزل خود حجرهٔ کتابفروشی داشت داد بوسار علامت ونمره کتاب را که ممکن بود اصل و منشاء آن نسخه بی‌نظیر ومانند را معین کند حك نموده آنرا بمسیوژورف میرکه کتابدوست معروفی بود بمبلغ پانصد فرانك فروخت و او فی‌الحال آنرادر مقابل سه هزار فرانك بمسیو آردون کتابفروش تسلیم نمود طولی نکشید که این مرد نیز بنوبهٔ خود آن کتاب را بقیمت شش هزار فرانك بکتاب دوست معروف ومشهور پاریسی «م.ر »فروخت پانزده روز بعد این شخص هم با منفعت خوبی‌کتاب را به«مادام لاکنتس دگورس»داد این خانم که در طراز اشراف و اکابرپاریس از شهیرات بود در عشق باثار ظریفه حکم کنجکاوان تابلو وکتاب‌و ظروف چینی قرن هفدهم را داشت و در عمارت خیابان« ینا»ی[۳] خود مقدار زیادی اشیاء صنعتی داشت که‌دلیل بر اطلاعات متنوعه ولطف و ذوق مشار الیها بود در ماه ژویه (٤)تموز لاکنتس دگورس در قصر ییلاقی سارویل خود در ایالت نورماندی ساکن بود ودر آنموقع که منزل خیابان « ینا» غیر مسکون بود شبانه دزدی که بقرینه می گفتند بایستی جزو دزدان معروف به جمع‌کنندگان اشیاء نفیسه باشد دستبردی

---

۱ — Chatou : نام محلی درنزدیکی ورسای درکنار رودخانهٔ سن

۲ — Rue Saint Germain : — نام کوچه‌ئی در پاریس .

۳ — Avenue d'léna : — نام خیابانی ازخیابان های معتبر معروف پاریس

٤ — Juillet : ماه هفتم سال فرنگی .

بانعمارت زده بود اینبدسته دزدان مخصوصاً اشیاء صنعتی و آثار فنون جمیله را میدزدیدند .

بر حسب تحقیقات قانونی که بعمل آمد معلوم شد که دزد از مجرای منجلاب بالا رفته خود را بطبقه اول رسانیده است بعد روی ماهتابی جستن کرده با اهرم کوچکی در پشت پنجره و یکی از شیشه های پنجره راشکسته آهن دریچه را باز کرده وارد تالار بزرگ شده است و در آنجا چندین دولابچه را در هم شکسته آنچه مطلوب و مرغوب دانسته برداشته است غالب چیز هائی که ربوده بودسبك وزن و سنگین قیمت بودند از قبیل قوطی های طلا چند قطعه عاج کار قرن چهاردهم دوجلد کتاب خطی قرن پانزدهم و یك نسخه کتابی که مسٹی کنتس به اجمال چنین وصف کرده بود : «یك مجلد تذهیب شده ونشان دار »واین مجلد همان لوکرس کتابخانهٔ داسپارویو بود .

درد که بحدس میگفتند یکنفر آشپز انگلیزی بوده پیدا نشد . خلاصه تقریبا دو ماه از قصیه سرقت گذشته بود که روزی مقارن مغرب مرد جوان خوش لباسی که سر و ریش بکلی تراشیده بود وارد کوچه کورسل شده لوکرس دیرواندوم رادر ازای پنج فرانك به بابا گیناردون داد . گیناردون کتاب را بدقت ورق زده باهمیت و قشنگی آن پی برده آنرا در گنجه‌چوب بنفشه ئی که عادة چیز های قیمتی را د. آن میگذاشت گذارد .

این بود تغییرات و تبدلاتی که در ظرف یك فصل بر این نسخهٔ گرانبها حاصل شد .





# فصل بیست و پنجم

فصلی که درآن موریس فرشتهٔ گم گشته خود را پیدا مینماید

. از تمام شدن نمایش بوشوت در غرفه مخصوص بخود نشسته مشغول داشتن سر خاب و بزك صورت گردید رفیق قدیمی مسیو ساندراك بملایمت خل غرفه شده در عقب سراوهم یکدسته تحسین کنندگان وارد شدند بوشوت هجوم جمعیت خوشش نیامد و بدون اینکه رو بطرف آنها بر گرداند پرسید که کار دارند و چه میخواهند و چرا دیوانه وار باو نگاه می کنند مگر خیال می ند در چهارشنبه بازار «نویبی[۱]» در چادر عجائب و غرائب اند که زنی میگوید .

«خانمها! آقایان! صد دیناردر این قلك برای جهازیه دخترك بیندازید درعوض کن است مچهای پای اورا که از مرمر خالص است لمس کنید!»

بعد نظری غضب آلوده بان جماعت نموده گفت :

ـ یاالبته ؛دور شوید ! زود دور شوید !

همه را از غرفه خود بیرون کرد حتی رفیق و دوستدار صمیمی خود تئوفیل م که با رنگی پریده و موئی آشفته و چشمانی نیم باز واز خود رفته وقیافه‌ئی زده و وجناتی غم انگیز و لطف در انجا ایستاده بود از خود دور نمود بمحض اینکه در بین آن جماعت موریس عزیزش را شناخت به تبسم آمد ریس نزدیك شده در عقب کرسی که بوشوت بران نشسته بود خم شده و بان نمود شروع به تحسین وتمجید نمود و مکرر گفت که بسیار قشنگ بازی وده و بسیار خوب خوانده است و با قیافه و آهنگی تعریف میکرد که گویا از

---

۱ — Neuilly : نام محلي درنزديك جنگلبولوني در حوآلی شهر پاریس .

آخر هر جمله تبریك وتهنیت بوسهٔ ابداری میچکید ، بوشوت آنقدر برشنیدن تمجید حریص بود که باین چیز ها دست بردار نبود و بواسطهٔ سؤالات پی درپی تمناهای اکید بتظاهر بساده لوحی موریس را مجبور ساخت که دو وسه وچهاردفعه عبارات تحسین آمیز خود را تکرار نماید وچون اندکی موریس مکث میکرد چنان از قیافه بو شوت استنباط میشد که هنوز اقناع نشده است لذا دوباره مدح وثنارا از سر میگرفت . برای موریس که چیزی ازتئاتر سرش نمیشد ادای این تعریف وتمجید ها یك قسم زحمت و عذابی بود اما از دیدن شانه های گرد وفربهٔ بوشوت که بواسطه اشعهٔ نور زرنگار بنظرمیامد واز مشاهدهٔ آن صورت دلفریب که درآئینهٔ کیف بزك جلوه‌گر شده بود لذت بسیارمیبرد ومیگفت:

ـ واقعا بسیار لطیف ودلربا بودید،

بوشوت میپرسید:

ـ راستی؟ .... عقیدهٔ شما براین است «

موریس جواب میداد:

ـ اوه قابل پرستش بو....

موریس ناگهان دربین صحبت فریاد بلندی کشید زیرا درآینه صورتی‌را که درانتهای غرفه درحرکت بنظر میرسید دید باکمال عجله برگشت وباآغوش گشاده خودرا روی آرکاد انداخته اورا کشان کشان رو بدهلیز برد .

بوشوت ازغیظ درکار خفه شدن بود ورنجیده خاطر گفت.

ـ این چه قسم سلوك واخلاقی‌است!

موریس ازبین یکدسته سگان تربیت یافتهٔ بازیگرخانه ویکدستهٔ رسن‌بازان‌امریکائی باتفاق فرشتهٔ خودگذشته اورا بطرف خارج تئاترمیکشانید.



در آن تاریکی و طراوت خیابان مثل اینکه هنوز با ورش نیاید که بچنا ق
عادتی نائل شده باشد ودرحالیکه سرمست شادمانی بود میگفت:

ـ ها یافتمت ! یافتمت! مدتها در جستجوی تو بوده ام بالاخره یافتمت
ی آرکاد تومرا ازداشتن فرشته پاسبان محروم کرده‌ئی من فرشته‌ام را ازتومیخواهم
رکاد آیا هنور مرا دوست میداری؟

آرکاد درجواب گفت که برای انجام مهم مافوق قوای فرشتگانی که درپیش دارد
تعهده گرفته است میبایست بد وستی و رحم و عشق و تمام احساساتی که سبب
خاوت روح وسستی قوی است پشت پا بزند ولی از طرف دیگر حالت فعلی
. چنان ویرا درمعرض أتعاب وبینوائی و بیچارگی نهاده که اورا مستعد برحم و
شفقت بنوع بشر نموده است وازاینجهت یکقسم محبت و دوستی ناشی از عادت نسبت
موریس بدبخت احساس مینماید.

موریس فریادکنان گفت :

ـ بسیار خوب گیرم محبت جزئی بمن داشته باشی بسیار خوب پس بمن بازآ
د من بمان من نمیتوانم ازتو صرف نظر نمایم مادامیکه نزدیك من بودی
بدأ ملتفت حضور تو نبودم اما از موقعی که از من مفارقت جسته ئی احساس
یکسی وتنهائی وحشت‌آوری مینمایم بدون تو حکم جسد بی روحی را دارم تا
نجاله بتواقرار میکنم که حتی در اطاق کوچه رم درآغوش ژیلبرت هم احساس
هائی وبیکسی‌مینمایم غصه میخورم میل‌دارم تورا به‌بینم‌کلام تورا بشنوم مثل آنروزیکه
آنقدر مرا غضبناك ساختی . . . . با توگفت و شنود کنم باری واجع بانروز
خودت اقرار کن که من محق بودم زیرا در انروز تومانند یکنفر شخص نجیب
سلوك ننمودی . انصاف میطلبم آیا سزاوار است که مثل تو اصیل

و بزرگ‌نژادی با داشتن این درجهٔ نجابت و بزرگواری مرتکب چنین امر زیبا و زشتی شود واقعاً این از چیزهای شنیده نشدنی است که چون انسان در ان تفکر مینماید گیج و حیران میشود مادام دزوبل هنوز هم از شما نگذشته و فراموش نکرده است و از اینکه در چنان موقع غیر مناسبی ظاهر شده وسبب ترس او گردیده اید شمارا ملامت و توبیخ مینماید مخصوصا از اینکه در موقع دکمه کردن لباس و بستن بند کفشهایش تا آن پایه و قبیحانه سلوك نموده اید بسیار رنجیده خاطر است من شخصاً همه این چیزهارا فراموش نموده و تنها چیزی را که بخاطر سپرده ام این است که تو برادر آسمانی و مصاحب مقدس ایام طفولیت منی للی آرکاد تو نباید مرا رها کنی نمیتوانی از من مفارقت بجوئی آخر نه تو فرشتهٔ منی تومال من هستی .

آرکادبموریس اظهار داشت که چون فعلا از ملائکهٔ در کات هاویه محسوب است دیگر ممکن نیست که بتواند ملك موکل یکنفر مسیحی باشدوشرحی بیان کرد که حالا اوملکی است وحشت آور پر از کینه و خشم خلاصةالقول از جملهٔ ارواح جهیم است .

موریس در حالیکه چشمانش پر از اشك بود تبسم نموده گفت :

ـ بیهوده مگو .

آرکاد گفت :

ـ افسوس که افکار ما، سر نوشت ما، سر نوشت‌ما، همه چیزما مارا از یکدیگر جدا میسازد با این حال نمیتوانم از احساس شفقتی که نسبت بتو دارم صرف نظر نمایم و همین ساده‌لوحی تو سبب شده که ترا دوست بدارم .

موریس آهی کشیده گفت :

نه چنین نیست تومرا دوست نمیداری هیچوقت هم مرا دوست نمیداشته ئی این لاابالی گری که نسبت بمن ابراز میداری از طرف یك برادر یا خواهر امری طبیعی است از طرف یکنفر دوست امری معمولی وعادی است ولی از طرف ملك موکلی چون تو جنایت وحشت آوری است واقعاً آرکاد موجود کریه بدی هستی ومن ازتو بیزارم.

آرکاد جواب داد:

- موریس من همیشه صمیمانه ترادوست می‌داشته ام و هنوز هم دوستت دارم تو قلب مرا مضطرب داری من که چنان می انگاشتم که قلبم ازآهن و ولاد محکم تر است حالا محبت تو سبب شده که بضعف نفس خود واقف ئوم . وقتیکه هنوز طفل کوچك معصومی بودی من تو را بهمان اندازهٔ که علمهٔ انگلیزی « میس کات » دوستت میداشت وبا وحشت وهوای نفس وحشت فلزی میبوسیدت صاف تر وبیغش تر از محبت او بتو تعلق خاطر و علاقه لبی داشتم‌در ییلاق در فصلیکه پوست نازك چنارها طبقه بطبقه جدا شد، تنهٔ سز ولطیف درخت را آشکار میسازد وبعد از بارانهائیکه شن نرم روی‌خیابان ای سراشیب باقی میگذارد من بتو یاد میدادم که با آن شنها و طبقه هـای وست درخت وبعضی گلهای بیابانی وعلف وچوب پر سیاوشان پلهای دهاتی سازی کوخهای بیابانی بنا کنی متنزهات وبساتین « آدونیسی [۱] » که‌طراوت نضارت آن بیش از یکساعت طول نمیکشد بسازی درماه مه درپاریس هیکل

---

۱ — Adonis : برحسب آنچه دراساطیر یونان مذکور است آدونیس جوان بسیار زیبائی بوده ونوس ربة النوع جمال بروی عاشق شده پس از آنکه آن جوان درشکار گاهی بواسطه گرازی کشته شده است بخواهش ونوس ربّ‌الارباب اورا بشکل شقایقی مبدل ساخته استدر اعیادوتشریفا تیکه بافتخار آدونیس‌بعمل میامده از جمله باغهائی موقتی مساخته‌اند .

و مذبح مریم عذرا درست میکردیم و در آن عطری میسوختیم که رائحه اش تمام فضای منزل را پر میساخت و مارسلین طباخه بیاد کلیسا ی قر یهٔ خود و بکارت از دست رفتهٔ خویش افتاده سیلی ازاشك بر دو گونه جاری مینمود وسبب صداع مادرت میشد بیچاره مادوت که دربحبوحهٔ ثروت وغنا همان افسردگی را که طبیعی جمیع سعادتمندان ومالداران دنیاست حاصل مینمود، موقعیکه بمدرسه میرفتی من بسیار مایل بترقیات تو بودم این بود که در کار های در سیودر العاب ریاصی تو بسیار کمك میکردم و در حل مسائل مشکلهٔ حساب معاً غور و تفکر مینمودیم من شخصا درمعنای غامض یکیازجمل مشکله ژول سرار تأمل بسیار می کردم ، واقعا چقدر میل بازی وتوپ بازیهای قشنگی با همدیگر نموده ایم ! بسیار واقع شد که هردولذت فتح وفیروزی را چشیدهایم ! بلی پیشرفت ها وفتوحات ایام خوش مدرسه آغشته بخو ن واشك نبود . موریس من هرچه د رقوه داشتهام در راه حفظ بی گناهی و پاکدامنی تو بکار برده ام ولی آنچه کوشیدم که مانع ازان شوم که تو عصمت وبی آلایشی خود را ازکف نبازی ممکن نشد و بالاخره درسن چهارده سالگی عفت وپاکدامنی خود را درآغوش خادمهٔ مادرت ازدستدادی وانچه نمیبایست واقع شد پس ازاین قضیه متاسفانه دیدم که دوستدار زنهای متعددی زنانیکه عمرهای مختلف داشتند وهمههم رعنا وقشنك نبودند ویا اقلا بچه فرشتگان زیبا ودلربا نمیامدند ازمشاهدهٔ این احوال غمگین و اندوهناك شده تاسف میخوردم لهذا بتحصیل علوم پر داختم وکتابخانهٔ غنی وجامع خانوادهٔ تومنابع وانواع تحصیل وتعلمی برایمن گشودهداشت که نادراًنصیب کسیمیشود وسبب شدکه درتاریخ ادیان ومذاهب تبحرحاصل نمایم وبقیه سرگذشتم را توخودت میدانی .

موریس برسبیل استنتاج از همهٔ این مکالمات گفت .

ـ خوب آرکاد عزیزم حالا دیکر کاری نداری محل و مقامی ندار

چ قسم وسیله معاشی نداری تو فعلا از مقـام خود ساقط شده ئی و آدمی
تی بدون حیثیت مجملا شخصی هستی هرزه ولگرد و بی سروپا .
فرشته با آهنگی که کمی بوی رنجش میداد جواب داد که با وجود همه
ا حالا لباس و سرو و ضعش بمراتب بهتر از آنموقعی است که بلباس های
ماندهٔ بیچاره ئی که خود کشی نموده بود ملبس بوده‌است .
موریس برای اینکه معذرتی طلبیده باشد گفت بلی وقتیکه ویرا بوامانده
ی مرده‌ئی ملبس ساخته موقعی بوده که برآن فرشته بیدین بی وفا غضبناك
ده است و اما فعلا شایسته نیست که بگذشته رجوع شود و از ما مضی گـله
اری بمیان آید بلکه تنهـا چیزی که مناسب و پسندیده است آن است که
حظه نمایند چه قسم تصمیمی میبایست اتخاذ شود و پرسید :
ـ آرکاد بگو ببینم میخواهی چه بکنی ؟
آرکاد جواب داد :
ـ موریس مگر تا بحال بتو نگفته ام ؟ برآنم که برضد کسیکه فرمانروای
سمانها است جنگیده سرنگونش سازم و شیطانرا بجای او بنشانم .
موریس گفت :
ـ خیر تو چنین کاری نخواهی نمود اولا حالا وقت چنین کاری نیست
کسی را با عقیدهٔ خود همراه نخواهی یـافت باضافه باصطلاح پدرم تو این
رلزه را نداری این روزها مردم همه اعتدالی هستند و طرفدار قدرت
قوتند همه میلشـان این است که تحت حکم باشند و بهمین جهة است که
ئیس جمهور در خیال مصاحبه با پاپ است آرکاد این همه عناد مورز اینقدر
صرار مکن تو باین اندازه ئی که خودت مدعی هستی بدجنس و خبیث نیستی
لله دراعماق قلب و ضمیر تو هم مثل سایر مردم نسبت بخدای رؤف و

رحیم عابد و ساجدی؟.

آرکاد گفت:

ـ موریس عزیزم گمان میکنم باندازهٔ لزوم بتو گفته ام آنکسی را که شما خدا انگاشته‌اید فی‌الواقع عقل فعالی بیش نیست این عقل فعال مطلقا از عوالم الهی مافوق خود خبری ندارد و نهایت خوش باوری و ساده لوحی است که خود را خدای واحد و حقیقی میشمارد . اگر بصفحهٔ ۱۶۲ جلد اول تاریخ کلیسای تصنیف سماحت ماب «دوشن (۱)» مراجعه شود ملاحظه خواهدشد که نام این «عقل فعال» (۲) خود پسند کوته فکر «یالدا بااوت (۳)» است

---

۱ ــ Du Chesne ( Monseigneur Louis Marie Olivier ) : یکی ازروحانیون وعلمای آثارقدیمه وازمشاهیر مورخین آخیرفرانسه (۱۸٤۳ ــ ۱۹۲۲ م.) کهدارای مصنفات بسیاراست درخصوص تواریخ کنیسه وحوادث قرون اولیه مسیحیه . ازجمله کتب این شخص کتابی است بنام تاریخ قدیم کنیسه کهدر ۱۹۰٦م نوشته است در ۱۹۱۰م عضواکادمی فرانسه شده‌است ودر ۱۹۲۲م درشهر رم وفات کرده است.

۲ ــ ترجمهٔ لغت دمیورژ ( Démiurge ) است وآن مشتق ازکلمهٔ یونانی دمیورگوس ( Démiourgos ) است ــ آجالا موارد استعمال این لغت واصطلاح تبیین میشود. لغت عقل فعال (دمیورژ) دومورد استعمال دارد:

یکی دراصطلاح فلسفه . قدمای فلاسفهٔ یونان نقص ذات الوهیت میشمردند که خود بنفسه قیام برخلق دنیا نموده باشد زیرا مناسبتی بین مادی صرف ومجرد صرف نیست پس باید امر متوسطی بین ذات الوهیت که مجرد صرف است وعالم کون که مادی صرف‌است موجود باشد انکساغورس ( Anaxagore ) اصول وقوانین عالم ماده را موجد دنیا میشمرد ارسطو میگفت خلقی که متناسب باکمال ذات الوهیت باشد جز درخودش درعالم خارج وجود ندارد ــ ابیقوریون میگفتند که فرض اینکه این عالم شرور و فساد مخلوق خدایان باشد مخالف باخوبی وبزرگی خدایان است این نظریه سبب آن شده که تصور صادر اولی نمایند یعنی فرض کنند که جزئی ازذات الوهیت متجزی شده وآن جزء مانند کارگری شروع بخلق دنیا نموده است این صادر را افلاطون عشق میداند است سایرین

باری شاید تو باین موبخ کلیسائی مذهبی بیشتر عقیده مند باشی تا بمن که فرشتهٔ توام ، درهر حال دیگر باید بروم خدا حافظ .

---

اول مخلوق واول صادر را عقل دانسته اند یا بروح کون تعبیر نموده اند وهم گفته اند که اگرچه این روح ازحقایق وارواح مجرده است ولی درمقام مادون خالق حقیقی واقعی است باضافه چنان گفته‌اند که این روح بواسطهٔ تماس باعالم کون وفساد ودنیای مادی خود فاسد گردیده وازارواح ساقطه محسوب شده است.

مورد دیگر استعمال کلمهٔ دمیورژ ( عقل فعال ) در اصطلاح لاهوتیون یعنی علمای مذهب است : واجمالا تفصیل آن اینستکه : در قرن دوم میلادی جماعتی بر آن شدند که دیانت نصرانیه‌رابا فلسفهٔ شرقیه ویونانیه ممزوج سازند و از این مزج فلسفه مرکبی تشکیل دهند وبحثی که مدار گفتگوی آنها بود منشا عالم وسبب شروری که در آن ظاهراست بود این طایفه نظر بانکه مدعی بودند که ممکن است بمعرفت تامه واصل شد وپس از وصول بحقیقت تامه جمیع قضایا حل خواهد گشت .باین جهت این فلسفه مذهب « الادریه » و پیروان آن « الادریون » نامیده شده اند ( إلادریه بفرانسه gnosticisme گفته میشود که مشتق ازکلمهٔ یونانی « gnose » که معنی آن « میفهمم » و « میدانم » است اشهر واعظم حکمای ادریون والان تن ( Valentn ) است وطریقهٔ مباحث او والان تیانیسم (Vaeentianisme) نامیده میشود . خلاصه آراء والان تن اینستکه : خدا ابدی وازلی است یعنی ابتدا وانتها ندارد وکمالش فوق ادراك است وآن اب مصدر خیراست (باصطلاح افلاطون «مثال خیر » ) اما مادهٔ مصدر شر است وماده هم ابدی و بذات خود موجود شده است و خداوند مستقیما کاری باین عالم مادی ندارد ولی بین ذات الوهیت و دنیای مادی عقل فعالی است ( Demiurge ) اینداینا مخلوق عقل فعال است , لغة کلمه « دمیورژ » یعنی « سازنده » والانتن « عقل فعال » را نقطهٔ مقابل خدای‌حقیقی مشمرد . درمباحث تمام پیروان مذاهب متنوعهٔ ادریه اصل مهم همین فرض است که بین عالم ماده وحقیقت محض خالص الوهیت یك یا چندین واسطه لازم است زیرا چنانکه ذکر شد ادریون خواسته اند بین کتب مقدسه و فلسفهٔ یونانیها توفیق داده باشند و چنانکه مشاهده میشود این فکر شبیه است بانچه بصدورات بملائکه تعبیر شده وافلاطون « مثل » نامیده و رواقیون «عقل فعاله » نامیده‌اند.

موریس گفت:

ـ بمان ،

آرکاد جواب داد:

ـ نمیتوانم .

موریس باصرار والحاح گفت:

ـ حاشا که ترا باین آسانی رها نمایم خیر ممکن نیست بگذارم تو باین نحو بروی تو مرا از فرشتهٔ موکل خود محروم داشته ئی خودت هم باید جبران خسارات وارده را بنمائی یاالله فرشته‌ئی دیگر بمن بده .

آرکاد باحال تعرض جواب داد که ابداً درقوهٔ او نیست که چنین تقاضائی را بپذیرد وازآنجائیکه با موزع کل ملائکه موکلین میانه‌ئی ندارد دراینموضوع ابداً کاری ازاوساخته نیست آنگاه تبسمی نموده گفت:

ـ نه موریس عزیزم خودت ملك موکلی ازیالدابااوت بخواه ،

موریس بیطاقت شده فریاد زد :

ـ نه ! نه ! نه ! یالدابااوتی درکار نیست ، تو فرشتهٔ موکل مرا از من گرفته‌ئی خودت هم باید اورا بمن بازدهی.

آرکاد گفت:

---

[ذیل صفحهٔ ۲۸۵] ۳ـــ Yaldabaoth : ـــ عقل فعال( دمیورژ) صانع وپدیدآرندهٔ دنیا را اوفیتها ( Ophites ) یالدا بااوت ( Yalda—Bahout ) مینامیده اند ( اوفیتها هم یکی ازاحزاب ندریون هستند وازجمله مبتدعین قرن دوم مسیحیت محسوبند ) کلمهٔ یالدا بااوت یعنی زائیده از هرج ومرج یا زائیدهٔ از ذرات مبثوثه حالت عوالم قبل از خلقت » آیعقل فعال‌را از ارواح ساقطه پنداشته او را خالق وصانع دنیا شمرده وحاکم ونافذ بر آن دانسته اند ومیگویند که یالدابا اوت مثال خودپسندی و حب منافع شخصیه است و او بین خدای حقیقی وعالم ماده حائل و واسطه است .

ــ افسوس که ازمن برنمیاید .

موریس بینوا گفت :

ــ ها آرکاد چون عصیان ورزیدهٔی اینکارازتوبرنمیاید؟

آرکاد :

ــ بلی .

موریس :

ــ بواسطهٔ اینکه دشمن خداهستی؟

آرکاد :

ــ بلی .

موریس:

ــ چون روح شیطانی هستی ؟

آرکاد :

ــ بلی.

موریس جوان فریادکشید:

ــ بسیارخوب ! پس حالا من ملك موکل تو خواهم شد بنابر این دیگر ترا رها نمی‌کنم .

پس از اینکلام موریس د اسپارویو آرکاد را برای خوردن صدف دریائی باخود برد که نزد پ ....

# فصل بیست و ششم

## کنکاش

فرشتگان عاصی برحسب دعوت آرکاد و زیتا در محلی موسوم به «ژون شر [۱]» در کنار رودخانهٔ سن درتالار تئاترمتروك مندرسی که پرنس‌ایستار از طباخ چرکینی موسوم به باراتان کرایه‌کرده بود جمع شدند سیصد نفرفرشته روی نیمکت ها ودرکرسی ها مجتمع بودند درروی صحنهٔ تئاتر که بقایای زینت های بیابانی بان آویخته بود یك میز و یك کرسی دسته دار وچند کرسی دیگر دیده میشد. دیوار ها که باب ورنك وسفیدهٔ تخم مرغ وصمغ گل و میوجات رنك آمیزی شده بود درشوره پوشده شده چندین جا شکاف خورده و پوسته پوسته ریخته شده‌بود وهمین خرابی وبدهیئتی تالارهم گویا براهمیت وعظمت وبسیاری شوروهیجانیکه درآن محل دیده میشد افزوده وبیشتر آنرا جالب توجه قرار میداد. موقعیکه پرنس ایستار از جمعیت در خواست نمودکه هیئت‌رئیسه ئی برای خود انتخاب نمایند و بدواً رئیس افتخاری جمعیة را معین کنند اولین اسمیکه بفکر جمیع حضارخطورنمود نام کسی بود که صیتش دنیا را پرکرده است ولی یکنوع احترام شبیه به پرستشی برتمام دهان ها مهر خاموشی زده بود وپس از لمحه ئی سکوت نکتر که در آن مجلس حاضر نبود باتفاق آراء بریاست منتخب شد. ارکاد که جایش بین زیتا ویکنفر فرشتهٔ ژاپونی معین شده بود طولی نکشید که باین عبارت شروع بصحبت نمود:

— ای ابناء آسمان! ای رفقا! شما ازقید رقیت آسمان رسته اید و نوع عبودیت کسیرا که خودرا یهوه مینامد ولی ما اینك باید بنام واقعی او که یالدا باوت

---

۱— La Jonchère: — نام محلي درنزديكي پاريس.

ویرا بنامیم تکان داده‌اید ، این یالدااباوت خالق عوالم نیست بلکه فقط یك فعال جاهل و وحشی‌است که یك جزء وضیع و بسیار کوچك دنیا را در اقتدار خود آورده و درهمان جزء حقیر تخم درد و مرك کاشته است اثناء آسمان اذون از شما میطلبم رأی خودرا بیان نمائید که آیا همه قید که برضد این یالدا باوت حکیم و ویرا از بیخ‌وبن براندازیم ؟
یك بانك که مرکب از اصوات جمیع حصار بود در جواب بگوش رسید:
ـ بلی موافقیم .

و چندین فرشته بکدفعه بصدا آمده قسم یاد میکردند که در کوه مقر باوت صعود خواهند نمود و دیوار های شب و سنك سماقی را سرنگون دم ساخته جبار آسمانها را در باریکی های ابدی پرتاب خواهند کرد .
ولی بانك صاف و رسائی آن اصوات درهم‌و برهم را شکافته گفت :
ـ ای کفرهٔ فجره ای خارقین مقدسات ای دیوانگان تا بکار بترسید خود بلرزید ، که ایلك بد قدرت خداوندی برشما دراز است .
گویندهٔ این کلام فرشته مؤمنی بود که بایك جذبه ایمان و عشق آرزوی به‌مجد و مفخرت مؤمنین ثابتین و شهدا را میکشید و ازانجا که مانند خود حسود بود میخواست از قشنگی و زیبائی فداکاری محروم نماند ز آن جهة شبیه بانسان باشد این بود که خود را با این کمره طرف نموده بود که در مقابل کفریات آنها مقاومت و ایستادگی نموده آنها را مفحم سازد و بالاخره مورد ضرب آنها واقع شود .
جمیع حصار با نگاه های آمیخته به غیظ و غضب متوجه او شدند و آنهائیکه بودند اورا زدند
فرشته با لهجه صاف و تندی فریاد میزد .

ـ المجد الله ! المجد الله ! المجد الله ! .

یکی از فرشتگان متمرد بطوری گردن اورا فشرد که اناشید سبحانی وحمدو ثنای خداوندی در حنجره‌اش شکسته شد خلاصه بینوا برزمین افتاده پایمال حضار گردید .

پرنس ایبستار از زمین بلندش نموده با دو انگشت بالهای اورا گرفته بعد خود مانند ستونی از دود برپا ایستاده دریچه ئی را که احدی جز او قدش بان نمیرسید باز کرده آن فرشته مؤمن مقدس را از درز پنجره بیرون انداخت دوباره جمعیت مقرون بانتظام شده آرکاد دنباله سخنان خود را گرفته گفت :

ـ رفقا اینك که در عزم خود حازمیم باید در جستجوی طرق اجرای نقشهٔ خود برآئیم و بهترین راههارا انتخاب نمائیم پس لازم است بحث وکنکاش کنیم که چگونه بایست وارد عمل شد آیا باید بقوهٔ قهریه بدشمن حمله نمائیم یا بهتر آن است که تشبث بیك سلسله اشاعات و تبلیغات که مستلزم طول مدت و صبر و حوصله است شده اندك اندك ساکنین آسمانها را بامر خود دعوت نمائیم

تمام جمعیه یك صدا فریاد زدند :

ـ جنك : جنك !

و چنان حرارتی در حضار مشاهده میشد که بخیال میرسید آواز شیپور جنك و بانك طبل هم شنیده میشود .

تئوفیل که درواقع علی رغم خود بزور پرنس ایبستار در ان جمعیه حضور یافته بود قیام نموده بارنگی پریده و هیئتی ژولیده و حالتی غمزده ومحزون گفت.

ـ برادران آنچه را که میخواهم بگویم حمل برسوء نیت من نکنید و بدانید که دراین سخن تنها چیزیکه ملهم من است محبت و دوستی نسبت بشما ها است اگرچه من یکنفر موسیقی دان بینوائی بیش نیستم ولی سخن مرا

بپذیرید و یقین داشته باشید که نقشه هائیکه ریخته اید این دفعه هم عقیم و بلا نتیجه خواهد ماند و درمقابل حکمت الله که همه چیز را پیش بینی نموده است کاری از پیش نخواهید برد .

تئوفیل بله پس از این صحبت در حالیکه باران سخریه و استهزاء بروی میبارید بجای خود نشست و آرکاد در تعقیب سخنان خود گفت .

— البته صحیح است ومن دراین قسمت معارضه ئی ندارم که یالداباوت همه چیز را پیش بینی میکند ولی درعین این پیش بینی برای اینکه صفت اختیار مارا سلب نکرده باشد وجبری در میان نیاید طوری سلوك میکند که گویا هیچ چیز را پیش بینی ننموده است هردم مضطرب وحیران ومتعجب است وحوادث بسیار محتمل الوقوع ویرا بغفلت میگیرد بطوریکه سرگم میشود بلی اینکه یالداباوت خواسته است موضوع آزادی ومختار بودن مردمان وفرشتگان را باعلم به مستقبل خود یعنی با علم ازلی توفیق دهد سبب شده است که دائماً دچار مشکلات مغلق ولاینحلی باشد وهردم دستخوش سرگردانی های وحشت آوری شود بعلاوه بعقیدهٔ من یالدا باوت هیچوقت قادر نیست دورتر از نوك بینی خودرا ببیند وابداً قوهٔ پیش بینی ندارد از جمله مطلقا اظهار نداشت که آدم ابوالبشر نافرمانی کند وعصیان ورزد دیگر آنکه قبل از خلق بشر آنقدرخباثت آنهارا کم احساس نموده بود که بزودی ازخلقت آنان نادم و پشیمان شد و آنها وجمیع حیواناتیرا که بهیچوجه من الوجوه مستحق سرزنش وملامت نبودند در آبهای طوفان غرق نمود ازجهت جنبهٔ تنك نظری و کوتاه فکری و بی اصیرتی میتوان اورا به « شارل دهم » که پادشاه منتخب وممتازش محسوب داشت تشبیه نمود باری اگرماقدری باحزم واحتیاط حرکت کنیم باسانی میتوانیم اورا بغفلت بگیریم گمان میکنم نظریات من سبب اقناع برادرم شده باشد .

تئوفیل جوابی نداد زیرا اگر چه خدا دوست بود ولی میترسید که بلای ا
فرشتهٔ مؤمن مقدس بسرش بیاید،

یکی از فرشتگان بسیار ادیب و فاضل جمعیت موسوم به «مامون» که کاملا ازبیانات
ونظریات برادر آسمانی خود ارکاد اقناع نشده بود گفت

ـ درست در اطراف این قضیه تدبر وتامل نمائید البته صحیح است
اطلاعات عمومی ومراتب علم و تهذیب یالدا باوت کم شده ومحدود است و
بایددانست که تا مغزاستخوان سر ازاست تشکیلات بهشت کاملا عسکری و بکلی
بر روی اصول صف بندی ونظام مستقر است اطاعت محض مثل قانون مطلق
بهمه تحمیل شده است فرشتگان تشکیل قشون منظمی میدهند حالا این اوضاع
را با ترتیب « شانز لیزهٔی (۱) » که « ویرژیل » شرح میدهد مقایسه نمائید
درشانزلیزه هرچه هست حریت و عقل وحکمت است اشباح سکان در جنگلهای مورد
با کمال الفت بایکدیگر سرگرم محاوره اند در صورتیکه در آسمان یالدا باوت
سکنهٔ غیر نظامی دیده نمیشود بلکه جمیع افراد داخل در صف اند و با
هرکسی در دفتر قشون ثبت شده ونمرهٔ مخصوصی دارد مختصر کلام آسمان
عیناً یك قسم سربازخانه ایست ویا میتوان آن را یکنوع میدان محاوره محسوب
داشت، درهمهٔ اینها بدقت فکر کنید!

آرکاد جواب داد که لازم است در حقیقت اوضاع وکیفیات احوال دشمن
نظر شود وباید دانست که تشکیلات نظامی بهشت بدهات پادشاه « گله گله(۲)

---

۱ — Les champs Elysées : — برحسب معتقدات اساطیری مقام نیکان
واحرار است درعوالم اخروی در این عالم نه درد هست و نه پیری آنچه هست سرور و
شادمانی ولذت جسد وروح وصلح وصفا ولطف ورعنائی است

۲ — Glé — Glé : نام پادشاه مملکت داهومه یکی از مقاطعات افریقای غربی
که در ۱۸۹۲ — ۱۸۹۳ توسط دولت فرانسه مغلوب ومملکتش ضمیمهٔ مستعمرات افریقای
فرانسهٔ شده است .

شبیه تر است تا به پروس (۱) « فردریك كبیر (۲) » و برای اثبات صحبت خود گفت :

— در موقع عصیان اول هم که قبل از ابتدای زمانها بود جنك دو روز بیش طول نکشیده بود که عرش یالدا باوت بلرزه درآمد البته صحیح است که عقل فعال فائق آمد وبر عاصیان غلبه جست اما باید دانست که چه چیز سبب فتح او شد؟ علت فتح او پیش آمد و تصادف طولانی بود که در بحبوحه جنك پیش آمد صاعقه برشیطان واعوان وانصارش باریدن گرفته آنهارا خرد وخمیر وسیاه کرده از پا درآورد بلی یالدا باوت فتح خود را بصاعقه مدیون است صاعقه تنها سلاح اواست وگاهی این سلاح را سوء استعمال نموده در غیر موقع بکار میبرد مثلا دروسط برق ورعد است که قوانین خود را جهراً ورسماً اعلان نمود (۳) و چنانکه نبی گفته است « آتش پیشرو اواست [٤] »

---

۱— Prusse : — بهترین دول اتحاد آلمانی که پای تخت آن شهر برلن و بلاد عمده آن کولون — برسلو— فرانکفورت — هانوور وماگدبورك است وقریب ۳۷ ملیون نفوس آن میباشد اهالی پروس چندین قرن است که بصفت رشادت وجنك جوئی معروفند

۲ — Fréderic Le grand یا فردریك دوم . بزرگترین پادشاه سلسله «هوهنز - ولرن» پروس که علاوه براینکه یکي از ابطال وجنگجویان نامدار است مدبر و سائس معروفی شمرده میشود وهم بسیار بعلم وادب راغب بوده است .

۳ — اشاره به باب نوزدهم سفر خروج تورات آیه ۱٦ و ۱۷ که نص آن این است . « واقع شد در روز سیم بوقت طلوع صبح که رعدها و برق ها و ابر غلیظ بر کوه پدیدار آمد وآواز کرنای بسیار سخت بطوریکه تمام قوم که در لشکرگاه بیرون آورد ودر پایان کوه ایستادند » .

٤— اشاره به آیهٔ ۱۸ باب نوزدهم سفر خروج تورات که نص آیهٔ ان اینست : « و تمامي کوه سینارا دود فروگرفت زیرا خداوند درآتش برآن نزول کرد الی اخر آیه »

باری « سنك » فیلسوف گفته است که چون صاعقه فرود میاید عدهٔ بسیار قلیلی را در معرض خطر میاندازد ولی همه را میترساند این تبصره برای مرد مان قرن اول مسیحیت تبصرهٔ صحیحی بود ولی دیگر امروز در موضوع فرشتگان قرن بیستم صادق در نمیاید یکی از چیزهائیکه مدلل میدارد که یهوه با وجود داشتن رعد وبرق چندان قوی نیست خوف و خشیت بسیاری است که از ساختن برجی که از خشت و قیر بود [۱] حاصل نمود مختصر کلام وقتیکه هزاران ارواح آسمانی با دست رس داشتن آلات مستحدثه ازعلم جدید باسمان حمله نمایند آیا شما رفقا تصور میکنید که این کهنه مدار منظومهٔشمسی با فرشتگانیکه هنوز مانند جنگجویان عهد « ابراهیم [۲] » مسلح اند تاب مقاومت خواهند آورد ؟ جنگجویان یهوه هنوز تا امروز کلاه خود های طلائی وسپر های الماس بکار میبرند میکائیل که بهترین قائد وی است جز جنگهای

۱ — اشاره به باب یازدهم سفر تکوین از آیهٔ اول ببعد که نص آن این است : « وتمام جهانیان را یك زبان ویك لغت بود وواقع شد که چون ازمشرق کوچ میکردند همواریئی درزمین شنعار یافتند ودرآنجا سکنی گرفتند وبیکدیگر گفتند بیائید خشتهابسازیم وآنهارا خوب بپزیم وایشانرا آجر بجای سنك بود وقیر بجای گچ و گفتند بیائید شهری برای خود بنا نمائیم و برجیرا که سرش باسمان برسد تانامی برای خویشتن پیدا کنیم مبادا که برروی تمام زمین پراکنده شویم وخداوند نزول نمود تاشهرو برجیراکه بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید وخداوند گفت همانا قوم یکیاست وجمیع ایشانرا یك زبان و این کاررا شروع کرده اند والان هیچ کاری که قصد آن بکنند ازایشان ممتنع نخواهد شد اکنون نازل شویم و زبان ایشان را درآنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگررا نفهمند پس خداوند آنهارا ازانجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیراکه درآنجا خداوند لغت تمامی اهل جهانرا مشوش ساخت و خداوند ایشانرا از آنجا برروی تمام زمین پراکنده نمود ».

۲ — مقصود ابراهیم پدر حضرت اسحق وحضرت اسمعیل است.

تن بتن فن دیگری در علم حرب نمیداند هنوز عرابه های جنگی زمان‌قراعنه را آخرین ادوات جنك میشمارد وهیچوقت اسم نیزه داران مقدونیه ئی (۱) بگوشش نرسیده است .

آرکاد جوان بدین منوال صحبت مقایسه بین‌جنگجویان زبان بسته‌یالدابااوت وافواج حساس وباشعور انقلاب را مدتی ادامه داده پس ازآن درموضوع منابع ثروت ووسائل‌مالی بمباحثه پرداختند .

زیتابا اطمینان خاطرمیگفت که برای شروع بجنك بحد کفایت پول موجوددارند ومخازن‌کهربائی سفارش داده شده‌است وعلاوه گفت که یك فتح خودش‌اعتبار بزرگی ایجاد خواهدنمود .

مباحثه و گفتگو با حرارت تمام درهم و برهمی بسیار در جریان بود باضافه در این کنکاشستان فرشتگان هم مانند مجامع بنی نوع بشر حرف های بیهوده بسیار گفته میشد بهر اندازه که باخذ رأی نزدیکتر میشدند بهمان اندازه هیاهو ودرهم وبرهمی بیشتر و شدید تر میشد از مسائل مسلمه ئیکه احدی معارض آن نبود این بود که فرماندهی کل وسپهسالاری سپرده بکسی خواهدبود که برای اولین‌مرتبه علم عصیان‌را برافراشته است ولی ازآنجائیکه همه‌آرزومند بودند که جزو صاحب منصبان زیردست شیطان باشند هرکسی در ضمن آنکه صفات لازمهٔ مرد جنگی را شرح میداد دلایل انتخاب صاحب منصب قابل را ذکر میکرد درواقع خود را معرفی مینمود و بهمین نظر بود که آلکور جوانترین آن فرشتگان عاصی باسرعت اینکلماترا بحضارالقانمود :

— خوشبختانه در قشون یالداباوت فرماندهی نصیب السابقون السابقون

---

۱ — La phalange macédoniennoe : — رشیدترین فوج اسکندر کبیرکه غالب فتوحات خودرا به بسالت این فوج مدیون بوده است.

است وعليهذا كم احتمال ميرود كه مردان جنگى وصاحبمنصبان عاليمقام زمامدار فرماندهى وسپهسالارى باشند زيرا پيشرفت ونجاح در فرماندهى مربوط بطول مدت اطاعت نيست و نقشه هاى بزرك جنگى را از راه دانستن جزئيات فنى نميتوان طرح نمود چون بتواريخ قديم و جديد مراجعه كنيم مشاهده ميشود كه جنگجويان بزرك وابطال نامدار يا ازطبقهٔ سلاطين بوده اند مانند اسكندر [۱] و«فردريك» يا از طراز اشراف مثل « قيصر » و« تورن [۲] » يا نظاميان بد مانند « بوناپارت » مرد ذى فن ومتخصص هميشه پست و يا متوسط است . رفقا بايد رؤساء وفرمانفرمايان عاقل وبا هوشى براى خود انتخاب نمائيم كه در بهار عمر وعنفوان شباب باشند يكنفر پيرمرد ممكن است عادت فتح وظفر برايش باقيمانده باشد ولى براى بدست آوردن اين فتح وظفر بايد جوان بود.

يكى ازملائكه ساروفين كه شخص فيلسوف منشى بود بعد از آلكوربكرسى خطابه رفته گفت .

— هيچوقت جنك ازعلوم دقيقهٔ متيقنه و از فنون معينه محسوب نبوده است البته بايد تصديق نمود كه ذكاوت يك نژاد يا فكر و استعداد يك نفر بدون اثر نيست اما چگونه ميتوان صفات و مزايائى را كه براى قائد كل جنك آتيه لازمست فعلا شمرد ؟ زيرا درجنك آينده عدهٔ جنگجويان وحركات عسكريه بسيار بيشتر

---

۱ — Alexandere III يا Alexandre le grand : اسكندركبير پادشاه مقدونى كه در ۳۵٦ قبل ازميلاد متولد شده ودر ۳۲۳ قبل ازميلاد وفات نموده است — اسكندركه در ۳۳٦ قبل از ميلاد بتخت پادشاهي رسيده است پس ازمطيع كردن يونان بفتح آسيا پرداخته ازجمله برداريوش آخرين پادشاه هخامنشي غلبه جسته بر ايران دست يافته است.

۲ — Turenne . يكى از نامدارترين ابطال وجنگجويان فرانسه كه در ۱٦۱۱ ميلادي متولد شده ودر ۱٦۷۵ م مقتول شده است .

آن خواهد بود که عقل وهوش یکنفر آدم بتواند آنرا ادراك نماید زیرا همان
ازه که وسائل فنی روزبروز زیادتر ومتعددتر میشود راههای خبط و اشتباه
الی مالانهایه بیشتر میشود تقسیمی که هوش وذکاوت رؤسا را بکلی فالج مینماید
بلکه توسعهٔ دائرهٔ نظام بدرجهٔ معینی رسید تقریباً بهمان درجه‌ئی که اروپائیان
مشق ما نزدیك است بان درجه برسد دیگر باهوش ترین قائد وبلید ترین سردار
یك عرض اند واز نقطه نظر بیکفایتی هردو مشابه و مماثل یکدیگر ند یك نتیجه
ر تجهیزات جدیده اینست که روز بروز قانون عدد دقیق تر و منظم تر صدق
رده و برقضایا تحمیل میشود

ه از مسلمیات است که ده نفر ملك عاصی از ده نفر ملك بالدا با اوت شجاع
و بهتراند ولی ابداً مسلم نیست که یك میلیون فرشتگان عاصی از یك میلیون
شتگــان یالدا بااوت شجاع تر و بهتر باشند . اعداد بزرك در جنك هم مثل
ر موارد هوش و مزایای فردی و شخصی را بنفع یك قسم روح اجتماعی
بار بدوی و ابتدائی از میان میبرند .

هیاهوی مکالمه و مباحثه حضار بحدی بود که صوت فرشته فیلسوف شنیده
شد معذلك او در وسط بی اعتنائی عمومی خطابهٔ خود را بپایان رسانیده

فریاد های دعوت بقتال و وعده های فتح و ظفر از منبر خطابات بلندبود
از هرگوشه مدح شمشیر مدافــع حقوق حقه بگوش میرسید بوسیله کـف
نهای پر هیجان بیست بار سلفاً فتح و فیروزی فرشتگان عاصی تقدیر وتحسین
. فریاد های «زنده باد جنك» بعنان سماوات صم و بکم میرسید .

در بین آن هیجانها و قال و قیل ها پرنس ایستار بر منبر خطابات بالارفته
حالیکه تمام کف آن صحنه درزیر وزن هیکل او در ناله وانین بود گفت :

ــ رفقا شما طالب فتح وظفرید و البته این امری بسیار طبیعی و عادی

است ولی اینکه جنك را وسیلهٔ فتح و ظفر شمرده اید دلیل بر آن است که
ها هنوز دستخوش ادبیات و شعرید و مشاعر تان در زیر تنقل ارجوز
حماسه پوسیده شده است امروز ممکن نیست که فکر جنك در دماغی
ادمغه سبك مردان متوحش یا افسانه نویسان متاخر داخل شود . آخر
چه چیز است ؟ نه این است که یك قسم مسخرهٔ خنده آوری است که
تهییج احمقانه حس شاعرانهٔ چنك نوازان وطن دوست است . اگر ناپلیو
یك قسم هوش عملی و نافعی میداشت بجنك نمی پرداخت ولی ناپلیون مر
بود خیال باف و سرمست ارجوزه های «اوسیان [۱]» . عجبا شماها فر
میزنید : «زنده باد جنك !» ای سبك مغز ان خرافت ماب آخر چه ر
اشخاص صاحب فکر هوشمندی خواهید شد ؟ صاحبان فکر و هوش هیچو
از خواب و خیالهائی که فن حرب را تشکیل میدهند چشم داشت قوت وقدر
ندارند و علم و فن حرکات عسکریه و علم مصافات و قلعه بندی و توپ
و سایر کارهای عبث و بیهوده را بازیچه میشمارند و اصلا بجنك که یك ف
بلبوسی است عقیده ندارند بلکه عقیده شان بشیمی است زیرا علم است
هوشمندان در پی داشتن فنی هستند که بوسیلهٔ آن فتح را میتوان در یك مس
جبر و مقابله ئی مکنون داشت .

پرس ایستار درپایان کلام شیشهٔ کوچکی از جیب خود بیرون آورده ا
بحضار نشان داد و با تبسم حاکی از مسرتی فریاد زد

ـ فتح این است !

---

۱ــــOssian : نام یکنفر شاعر اسکو تلاندی پسر فنگال پادشاهٔ مقاطعه ئی از اسکوتلا
که مورون نامیده میشود این شاعر حماسه سرا که در قرن سوم متلادی میزیسته اشع
رزمی از خود باقی گذاشته که در ادبیات عهد رومان تیسم بسیار نافذ و مؤثر واقع شده است

# ( فصل بیست و هفتم )

فصلی که سر یك امر مرموز مهمی که غالباً دولی را برضد دول دیگر رمی انگیزاند و سبب خراب ودمار غالبین و مغلوبین میگردد در آن آشکار بشود و هم دراین فصل قاری عاقل [ اگر خوانندهٔ عاقلی پیدا شود چیزی که شك بسیاری در آن دارم ] در این عبارت مهم تفکر و تدبر خواهد نمود که : « جنك یکنوع تجارت و کسبی است » .

فرشتگان متفرق شدند آرکاد و زیتا در دامنهٔ اتلال « مودون [۱] » روی علفها نشسته و برودخانهٔ سن که در بین درختان بید روان بود نگاه میکردند. آرکاد گفت :

ـ در این دنیا دراین جهان که جهانش مینامند و چیزهای پلید ونجس آن بسیار بیشتر از اشیاء طاهر و نقی است هیچ موجود صاحب فکری تصور نخواهد کرد که بتواند یکذره و یك جزء لایتجزای آنرا معدوم و نابود نماید ما چیزی را که میتوانیم معتقد شویم این است که ممکن است نسبت بعضی از ذرات را بیکدیگر و وضع آنها را اینطرف و انطرف تغییر دهیم و یا ترتیب و آهنك بعضی ذرات حیاتی [ سلول ] را عوض کنیم و اگر درست تدبر شود نهایت انچه از ما ساخته است همین است و بس و دراین اقدام بزرگی که در نظر داریم تنها کاری که بتوانیم بکنیم این است که بعضی چیزها را جابجا کنیم پس ازانکه معارض اول یعنی شیطان را بجای یالدا باوت مستقر سازیم دیگر همه کار خود را کرده ایم و بیش ازان بامری موفق نخواهیم شد ...... خوب

---

۱ـ Meudon ـــ نام محلی درکنار رودخانهٔ سن در نزدیکی شهر پاریس و بفاصلهٔ ۱۱ کیلومتری شهر ورسای .

زیتا حالا باید دانست که فساد در طبیعت و ماهیت اشیاء است یا در ترتیب و وضع اشیاء ؟ این است امری که فهمش ضروری است . زیتا من بسیار مضطرب و پریشان حالم ....

زیتا جواب داد :

ـ رفیقم اگر شرط کار و عمل دانستن اسرار طبیعت میبود هیچوقت کسی موفق بکار و عمل نمیشد حتی کسی زندگی هم نمیکرد زیرا زندگی کردن عبارت از کار کردن است خوب آرکاد آیا بهمین زودی درعزم وارادهٔ خود سست شده اید ؟

آرکاد بزیتای مهوش اطمینان داد که درعزم خود تزلزلی پیدا ننموده وبرآنست که عقل فعال را درظلمات ابدیه بیفکند

درآن بین اتومبیلی درجاده میگذشت ویك قطار گرد و غبار درعقب آن دیده میشد.ان اتومبیل چون از دیك دو فرشته رسید ایستاد و بینی نوك برگشتهٔ «بارون اوردنغن» ازدریچهٔ آن نمایان شد

اوردنغن سرمایه دار که خود فرشتهٔ آسمانی بود بانها گفت .

ـ سلام علیکم دوستان آسمانی ام سلام علیکم از ملاقات شما بسیار خوشوقتم موضوع مهمی بود که میخواستم بشما ابلاغ نمایم و آن این است که بی حس و حرکت بمانید نخوابید هوشیار باشید تا توانید تجهیز کنید تجهیز کنید ، از آن میترسم که اگر کاهلی نمائید یالداباوت شما را بغفلت بگیرد برای جنك خزانه وذخائر بسیار دارید بدون دریغ این خزانه وذخایررا بکار بیندازید . برحسب اطلاعی که بمن رسیده است ملك مقرب میکائیل مقدار زیادی صاعقه وتوپ و تفنك در آسمان سفارش داده است بسازند اگر بحرف من اطمینان دارید لازم است بدون درنك پنجاه هزار مخازن جمع و جذب

کهربائی دیگر هم تهیه نمائید من حاضرم شفارش ساختن آنرا قبول نمایم دیگر فرشتگان روز شما بخیر ، زنده باد وطن آسمانی !

بارون اوردنغن این بگفت ودرمصاحبت رقاصه وبازیگر زیبائی بطرف سواحل گلزار « لوسین (۱) » حرکت نمود.

آرکاد از زیتا پرسید :

— آیا باور کردنی است که عقل فعال شروع به تجهیز نموده باشد؟

زیتا جواب گفت .

ـ ممکنست که درآسمان هم یك بارون اوردنغن دیگری آنها را وادار بتجهیز و تهیهٔ اسلحه نموده باشد

آرکاد لحظهٔئی بفکر فرورفته گفت.

— آیا باور کردنی است که ما بازیچهٔ دست سرمایه داران واقع شویم؟

زیتا جواب داد :

— عجبا ! جنك یکنوع تجارت وکاسبی است بلی همیشه جنك تجارت وکاسبی بوده است.

بعد مدتی در باب طرق اجرای طرح وسیع وعظیم خود غور و بحث نمودند نقشه های هرج و مرج طلبانه پرنس ایستار را پسندیده بران متفق الرأی شدند که بنحوناگهانی وموحشی برممالك آسمان بتازند وبدست سربازان غیور وتربیت شدهٔ خود بندان انرا بلرزه دراوردند.

باری باواتان طباخ ژوبشر که تالار تئاتررا بفرشتگان ممرد باجاره داده بود یکی ازمخبرین سری ادارهٔ تامینات بود در ضمن اخباری که از ان وقایع بادارهٔ مرکزی نظمیه داد چنا ن شرح داده بود که اعضای ان جمعیت سری

---

۱ — Louveciennes ، — نام محلی در نزدیکی پاریس ودرهفت کیلومتری شهر ورسای .

درصدد تهیهٔ جنایتی نست بشخصی هستند که وی را بصفات سطحی و احمق وظالم می ستایند و آلاابالوت میدامند مخبر ادارهٔ نظمیه چنان تصور میکرد که این اسم نام غلطی است ومحتمل است که مقصود ازان رئیس جمهور و یانفس جمهوریت باشد این اشخاص متامرین باتفاق اراء تهدیداتی برضد الاابالوت بعمل اورده ویکی از آنها که مردی سیار خطرناك ودر دوائر هرج و مرج طلبان معروف ومشهور است وتاکنون چندین بار بواسطهٔ نوشتن رسائل یا القای خطب انقلابی محکوم شده وخود را پرنس ایستار یا کروب میبامد بار نجکی از جیب بیرون اورده که اگر چه سیار کوچك و کم حجم بوده ولی چنان بنظر میامد که الت خطرناکی است اما سایر متامرین را باانکه « با ر آتان » همیشه بمجامع انقلابیون رفت وامد داشته نشناخته است عالبی از انها سیار جوان و بی ریش بوده اند فقط دو نفررا که مخصوصا با حرارت وحدت جانب توجهی صحبت میکرده اند شناخته بود یکی ارکاد که در کوچهٔ « سن ژاك (۱) » منزل دارد ودیگری زنی با اطوار و اخلاق مخصوصه مسماه بریبا ساکن محلهٔ مون مارتر واین دونفر وسائل تحصیل معاششان معلوم نبوده.

این اخبار بنظر رئیس اداره نظمیه بسیار مهم جلوه کرد وچنان صلاح دانست که قبل ازهرکاری باشخص رئیس الوزراء دران موضوع مذاکره ومشاوره نماید.

قضا را ان ایام یکی از دوره های بحران جمهوری سوم محسوب بود و روزهائی بود که ملت فرانسه شیفته ودلباخته قدرت وتسلط شده زوررا پرستش مینمودند وبعلت انکه بحد کفایت تحت سلطه ونفوذ حکومت نبود خودرا قریب بهلاك تصور میکرد وبا داد وفریاد ناجی میطلبید. رئیس الوزرای وقت که وزیر عدلیه هم بود منتها آرزویش این بود که او ناجی مطلوب باشد ولی برای اینکه

---

۱ — Rue Saint—Jacques : — نام کوچهٔ ئی ازکوچه های ناحیهٔ پنجم پاریس.

ناجی محسوب شود لازم بود خطری حیات مملکت را تهدید نماید این بود که خواستگار یك چنین مخالفه‌ئی بود لذا از رئیس نظمیه از کیفیات واهمیت آن خبر سؤالاتی نمود رئیس نظمیه بتفصیل هرچه میدانست بیان نمود وگفت از قرائن چنان مستفاد میشود که این اشخاص هم پول دارند وهم با هوش و فعال اند ولی بسیار حرف میزده اند و عدد شان بسیار بیشتر از آن بوده که بتوانند در خفا وبا توافق نظر کار کنند . وزیر درحالیکه در کرسی بزرك خود تکیه نموده صندلی را بعقب برگردانیده بود بفکر فرورفت ، میز تحریر سبك ایام امپراطوری (۱) که پشت آن نشسته بود قالی های قدیمی که بدیوار ها آویخته بود ساعت دیواری چهل چراغهای عهد رستوراسیون (۲) خلاصه همه چیز آن تالار رسمی اصول معظمه حکومت وزمامداری یعنی مکر وجسارت را که در توالی وتتابع انواع واشکال حکومت ها از اصول لن یتغیر ولن یتبدل است بوی تلقین مینمود پس ازمختصری تامل وتفکر چنان ازمقدمات فکرخود استنتاج نمود که بایست مهلت داده شود تا آن غائله نضج بگیرد وقدری ریشه پیدا کند حتی شاید انسب آن باشد که کمکی هم بشود آب و تابی بان داده شود وقدری بررنك وخال وخط آن افزوده گردد واقدامی بورفع ودفع آن بعمل نیاید مگر پس‌ازآنکه تمام استفاده های ممکن ازآن حاصل شود .

لذا برئیس نظمیه توصیه نمود که با نهایت دقت ومواظبت از نزدیك نگران آن امر باشد وروز بروزخبر حوادث را ابلاغ نماید وفقط بهمین اخبار قناعت کند و

۱ـــ Style Empire . ـــ سبك مخصوص به آثارصنعتي و فنون طرفهٔ دورهٔ امپراطوري ناپلیون بوناپارت .

۲ـــ Restauration : ـــمقصود از عهد رستوراسیون دوره ایست که سلسلهٔ بوربون ها پس از سقوط ناپلیون کبیر دوباره بسلطنت میرسند یعنی از ۱۸۱٤ میلادی که لوی هیجدهم سلطنت رسید تا ۱۸۳۰ که برادرش شارل دهم ازسلطنت ساقط شد .

در آخر سفارشها گفت:

— خوب اینکاررا باحتیاط وکاردانی شما که بان معروف و مشهورید واگذار میکنم: مواظب باشید ولی داخل درقضیه نشوید،

وزیر پس‌ازان سیگاری روشن‌نموده چنان آرزومند بود که بیمن آن غائله از مخالفت مخالفین بکاهد و برقدرت خود بیفزاید اهمیت همقطاران خود را درانظار کم کند رئیس جمهوررا تحقیروخاضع نماید باالجمله خود ناجی منتظرموعود شود،

رئیس نظمیه متعهد شد که تعالیم مقام وزارت را پیروی نماید ووعده داد که جز بمراد خاطر سرکار رئیس‌الوزراء قدمی برنداردواشخاصی راکه باراتان نام برده بود تحت مراقبت گذاشت و به آژانها دستور داد که در تحت هیچ عنوانی و لو هرچه واقع شود در آن امر مداخله ننمایند. پرنس ایستار چون خود را تحت مراقبت میدید بحکم آنکه احتیاط و زور را با هم توأم کرده بود نارنجکهائی‌را که درناودانهای منزل‌خود پنهان کرده بود بیرون‌آورده برای آنکه رد گم کند ازاتومبیل های عمومی به ترن های زیرزمینی واز ترن های زیر زمینی باتومبیل های عمومی رفته باهزاران پیچ وخم ماهرانه‌راه‌های مختلف پیموده بالاخره نزدتئوفیل رفت و در آنجا نارنجك‌ها راباامانت‌سپرد.

آرکاد هردفعه که ازمنزل «کوچهٔ سن ژاك» خود خارج میشد مردی را که بسیار بذهن میزد باخود مواجه ومقابل می یافت که دستکش های‌زردی در دست داشت ویك قطعه الماسی که درشت تر ازالماس «رژان (۱)» بود

---

۱— Le Régent: — الماس معروفی که ۱۳۶ قیراط وزن‌آن ویکی از الماسهای مشهور دنیا وازجواهرات ملی فرانسه وفعلا در موزهٔ لوور پارس محفوظ است کلمه رژان یعنی «نایب السلطنه» و این‌الماس بمناسبت‌رژان نامیده‌شده‌است که فیلیپ دورلئان که از ۱۷۱۵ تا ۱۷۲۳ میلادی نایب السلطنهٔ مملکت فرانسه بوده آنرا در سنهٔ ۱۷۱۷ در دوره نیابت سلطنت خود خریداری نموده و بتاج فرانسه افزوده است.

بدستمال گردن خود زده بود از انجا که آرکاد بچیزهای زمینی آشنائی نداشت ابداً التفاتی باین مرد واین برخورد نمیکرد ولی موریس د اسپارویو که حفظ ملك موکل خود را بعهده گرفته بود با کمال اضطراب خاطر باین مرد نظر میکرد ومیدید که وی در پشت کار داری وهم در فطانت و هوش بالا دست مسیومین یونی است که سابقاً درحوالی منزل او از سردرهای عمارت سوردیر گرفته تاجلوخان کلیسای « سن سولپیس » را در تحت نظر و مراقبت گرفته بود موریس روزی دو یا سه بار برای دیدن آرکاد بمنزل او میامد و پیوسته اورا از خطری که متوجه بود مطلع میکرد و بسیار تاکید وتوصیه مینمود که منزل خودرا عوض نماید.

موریس هرشب فرشتهٔ را بمیخانه های شبانه برده ودرآنجا بامصاحبت دخترانی شام میخوردند دراین میخانه ها بود که موریس پیش بینی ها وعقائد خودرا راجع بمسابقهٔ مشت بازی که قریباً واقع میشد بیان نموده بعد میکوشید که وجود خدا را برای آرکاد اثبات نماید ولزوم مذهب وقشنگی های دیانت مسیحیه را مدلل سازد ودر پایان سخن از ارکاد میطلبید که دست از اعمال کفر آمیز وجنایت کار خود برداشته و بیقین بداند که جز تلخی و نومیدی ثمری نخواهد چید

غالباً ان جوان ازراه استدلال میگفت :

— زیرا هرگاه مسیحیت امر باطل وغلطی میبود همه میدانستند وبطلان ان معلوم میشد .

دختران محصر احساسات دینیه موریس را تصدیق نموده با او همراهی میکردند وچون ارکاد قشنك بزبانیکه درخور فهم انها باشد به بعضی عبارات

کفرآمیز لب میگشود دخترها گوش خود را میگرفتند واو را امر بسکو
کردند مبادا با او باتش صاعقه بسوزند زیرا این‌مهوشان میدانستند که .
در عالم قدرت کامل وخوبی مطلق خود چون اراده فرماید که ازاین
ودشنام ها انتقام بکشد کاملا قادر بر آن است که من دون سوء نیت مع
گناهکاررا با یکدیگر معدوم نماید .

گاهی فرشته و حافظش موریس برای صرف شام بمنزل تئوفیل ه
موریس گـاهی متذکر میشد که حبیب و دوستدار بوشوت است و چون
که ارکاد نسبت بان مغنیهٔ رعنا بسیار کستاخی میکند دلگیر میشد و بدش م
امابوشوت پس از آن روزی که تئوفیل آن نیمکت گل و بوته دار را
نموده واو بلافاصله با ارکاددر روی آن‌متحد شده آنرا معهد محبت و د
قرار داده بود این گستاخی ها را باو اجازت میداد موریس که مادام ،
را بسیار دوست میداشت کمی دوستدار بوشوت بود و تا همان اندازه
کمی هم بر ارکاد حسد میورزید و حسد که عاطفهٔ طبیعی انسان و .
است هر قدر اندك هم باشد باز سبب درد سوزان آنها است باری مو
بد گمان شد و از طرفی طبیعت حساد بوشوت واخلاق آرکاد بعد
حقایق را بر او مکشوف میساخت این بود که دائماً ارکاد را مورد م
و بدگوئی و حرفهای تلخ داشت و بدی اخلاق و رذالت عادات او را
و تمسخر مینمود آرکاد با کمال خون سردی جواب میگفت که بسیار ،
است که مقتضیات حوائج عضوی را یا نند قوانین و اصول معینهٔ اخلاقی
و خود علما و باحثین مواضیع اخلاق در مورد ترشحات بعضی غدد د
مشکلات عظیمه میشوند بعلاوه میگفت .

- از طرف دیگر من کاملا بر آنم که تقریبا غیر ممکن است باخلاق طبیعی معین و منظمی قائل شد . طبیعت اصول و قوادین ندارد و بهیچوجه من الوجوه دلیلی بر این عقیده نداریم که حیات انسانی قابل احترام وستایش باشد طبیعت لاابالی و بی اعتنا هیچ فرق و تمیزی بین خوب و بد نمیدهد و همه برای او یکسان است .

موریس جواب میداد

- ها پس می بینید که دیانت لازم و ضروری است

آرکاد دوباره میگفت :

- این اخلاقیرا که مدعیان میگویند وحی آسمان و منزل از عالم بالا ست چون بحقیقت نظر شود مشاهده مینمائیم که مأخوذ از عادات و تجربهٔ سیار بدوی و خشن است بلی تنها چیزیکه مدبر اخلاق مردم است تجربه و عادت است آنچه را آسمان نازل میکند عبارت از همان عادات کهنه است این قانون آسمانی که در قلهٔ فلان سینا در وسط آتش بازی بر مردم اعلان شده جز همین خرافات و عادات مردم چیزی بیش نیست اما بعلت اینکه اخلاق و عادات مردم دائماً تغییر و تبدیل می‌یابد و دیانت ها مانند دیانت یهود و مسیحیت بسیار طول میکشند اخلاق این دیانات هم تغییر میکنند .

موریس که گویا هوشش در کار زیاد شدن بود گفت :

- در هرحال آیا بامن موافق و هم عقیده ئی که دیانت از بسیاری از بی ترتیبی ها و بسیاری از جنایات جلو گیری مینماید ؟

آرکاد گفت .

- برعکس دیانت مشوق جنایات است مثل قتل ایفیژنی

موریس بفریاد آمده گفت :

ـــ ای آرکاد وقتیکه حسن استدلال و منطق تورا می‌بینم از اینکه خودم اهل علم و منطق نیستم خوشحال میشوم .

در بین این قبیل مباحث بود که تئوفیل پشت پیانو نشسته درحالیکه گیسوان بلند بورش صورتشرا پوشانیده بود روی دستانهای پیانو خم شده و انگشتان توانای خود را برملامس پیانو نهاده بازی میکرد و رسالهٔموسیقی آلین ملکهٔ گولگوند را از سر تا به بن میخواند .

پرنس ایستار گاهی باین مجامع‌دوستانه‌میامد همیشه‌جیب های‌خود راازنارنجك و شیشه های «شراب شامپانی»(۱)انباشته داشت واین نارنجك ها وشراب‌ها را بسخاوت و جوانمردی بارون اورد نغن مدیون بود اما بوشوت از آنجا که پرنس ایستار را شاهد و علامت فتح و ظفر خود میشمرد از دیدن او خوشحال میشد و بیاد غلبه و فیروزی روی نیمکت گل و بوته دار میافتاد ولی پرنس ایستار در مقابل بوشوت حکم سر بریده « جلیوث (۲) » را داشت در دست « داود (۳) » جوان ولی بوشوت نسبت به پرنس ایستار اعجابی داشت بدان جهت که درفن موسیقی مهارت بخرج میداد و هم از آن سبب که ایستار قوت

---

۱ — Champagne : — نام مقاطعه‌ئی از مقاطعات شمالی فرانسه که شراب آن بسیار معروف‌است.

۲ — Goliath : — جلیوث یاجلیات نام مبارز فلسطینی که شرحی که در باب هفدهم کتاب اول صموئیل مذکور است غول مهیبي بوده و در مقابل لشکر بني اسرائیل هل من مبارز میگفته وبالاخره داود بر او غالب آمده سراورا ازتن جدا ساخته‌است.

۳ — مقصود داود نبي دومین پادشاه بنی اسرائیل است که پس از غلبه برجلیات داماد شائول شده وپس از او پادشاه بنی اسرائیل گردیده است . و در قرآن مجیداز جلیات به «جالوت» تعبیر رفته‌است .

وقدرت بسیاری داشت همان قوت و قدرتی که وی بر آن فائق آمده است دیگر از چیزهائی که بوشوت را نسبت به پرنس ایستار معجب ساخته بود این بود که ایستار قادر بر نوشیدن شراب بسیاری بود .

شبی در حالیکه موریس در اتومبیلی آرکاد را از منزل بوشوت بر میگردانید که بخانهٔ کوچهٔ سن ژاك ببرد در مقابل منزل در زیر آسمان تاریك الماس جاسوس را دید که مانند فانوس بحری میدرخشید و چون اتومبیل نزدیك منزل شد سه نفر آژان دوچرخه سوار که در اطراف آن جاسوس بودند درجهات مختلفه متفرق شدند آرکاد ابداً اعتنائی نکرده ولی موریس دانست که تا چه اندازه حرکات آرکاد مورد توجه طبقات مختلفهٔ عمال حکومت است و چنان پنداشت که خطر قریب الوقوع است لذا فوراً تصمیمی اتخاذ نمود .

صبح روز بعد موقعیکه هنوز آرکاد در بستر بود موریس آمد که او را بکوچهٔ رم منتقل نماید و تأکید نمود که زود لباس پوشیده درپی او روان شود و گفت :

— بیا که دیگر این منزل محل امنی نیست تحت مراقبت هستی امروز یا فردا است که توقیف شوی آیا میل داری که در محبس بخوابی ؟ نه پس زود باش ! بیا میخواهم ترا در جای امن و مطمئنی جای دهم .

آرکاد با لهجه ئی که حاکی از رحم و دلسوزی بود بناجی ساده لوح خود خندیده گفت :

— موریس مگر نشنیده ئی که فرشته ئی از فرشتگان درهای محبس بطرس را شکسته حواری را نجات داد [۱] ؟ خوب موریس جوانم خیال میکنی که

---

۱ — اشاره بآیه ۱۸ و ۱۹ باب پنجم کتاب اعمال رسولان که نص آیه اینست « وبر رسولان دست انداخته ایشان را در زندان عام انداختند شبانگاه فرشتهٔ خداوند درهای زندان را بازکرده و ایشان را بیرون آورده گفت الی آخر .

من در قوت و قدرت مادون این فرشته که یکی از برادران آسمانی من است باشم و تصور میکنی که انچه را او برای خاطر ان صیاد در یاچهٔ طبریه بعمل اورد من برای خود عاجز باشم ؟

موریس در جواب گفت :

ـ اطمینان بسیاری باین قضیه نداشته باش ان فرشته برحسب یك معجزهٔئی ان کار را کرد .

ارکاد جواب داد :

ـ یا چنانکه یکی از مورخین اخیر کلیسا گفته است « برحسب تصادف و اتفاق » در هرحال اهمیت ندارد دنبال تو میایم همینقدر صبر کنید که چند دانه کاغذ است بسوزانم و یك بسته کتابهائی را که لازم دارم بر دارم .

آرکاد مقداری اوراق در بخاری انداخته چند جلد کتاب در جیب های خود گذارده هادی خود را پیروی نموده رو باتومبیلی که در آن نزدیکی مقابل « کولژ دفرانس (۱) » منتظر آنها ایستاده بود روان شد موریس زمام اتومبیل را بدست گرفته احتیاط ایستاررا سرمشق خود قرار داده آنقدر کج وراست رفت وآنقدر پیچ وخم دورزدکه بتمام دوچرخه سواران سریع‌السیری که در تعاقب او بودند رد گم کرد بالاخره پس از در نوردیدن جهات مختلفه

---

۱ ــ Collége de France ــ معهد علمی معروف شهر پاریس که تاسیس آن در ۱۵۳۰ میلادي توسط فرانسوای اول بوده و ساهاي فعلي آن در ۱۷۷٤م ساخته شده است . در این معهد انواع معارف بشریه تعلم میشودو موضوع تعلیمات آن تکمیل وتتمیم معارفي است که درسایر مدارس مختلفه آموخته شده است بعبارهٔ اخری بزرگترین وعالی ترین معاهد علمیه است و دروس آن عمومی وآزاد است زیرا این معهد برای آموختن مقدمات و دادن تصدیقنامهٔ (دیپلم) و درجات علمی نیست بلکه منظور تعلیمات آن فقط بحث وتحقیق و تبحر است .

شهر درکوچهٔ رم مقابل همان عمارتی که آرکاد درآن ظاهر شده بود ایستاد.

آرکاد چون داخل اطاقی‌شد که هجده ماه قبل برای انجام مهم خود از آن خارج شده بود بیاد گذشته ترمیم نا پذیر خود افتـا ده مثل اینکه رایحهٔ ژیلبرت بمشامش برسد منخرینش باهتزاز آمد وفی‌الحال از حال وصحت مادام دزوبل پرسش نمود

موریس گفت .

- حالش بسیار خوب است اما هنوز از بی مبالاتی شما دلگیر ورنجیده خاطر است امیدوارم چنانکه من از شما گذشته ام او هم بگذرد وروزی شما را معفو بدارد وسلوك بد گذشتهٔ شمارا فراموش کند فعلا که بسیار بر شمـا خشمناك است

موریس با حسن ادبی که از یکنفر نجیب زاده زیبنده است و با لطائف وخوشمزگی‌هائی که شایستهٔ مقام رفاقت است آن منزل را بفرشتهٔ خودمعرفی نمود وباو حالی کرد که تخت خواب را چگونه باید هر شب در اطاق اولی باز نمود وچگونه صبح باید آنرا تا نموده دراطاق خلوت گذاشت ونیز مغسل واسباب بزرك ولوله وقفسه پارچه های سفید و دولابچه همه را نشان داد و هر اطلاعیکه راجع به اسباب گرم کردن اطاق و چراغ لازم بودبیـان نمود ونیز گفت که خوراك مرتبا باطاق آورده خواهد شد و دربان باعمال تنظیف قیام خواهد کرد و هم باو فهمانید که برای احضار خادم بچه نحو دکمهٔ زنك اخبار را باید فشرد ودر پایان همهٔ این تفاصیل گـفت که آرکاد باید چنـان تصور کـند که منزل متعلق بخود اوست وهرنه را مناسب بداند وبخواهد می تواند درآن اطاق بپذیرد.

# فصل بیست وهشتم

## راجع بیك منظرهٔ دردناك خانوادگی

تا وقتیکه رفیقه های موریس عبارت از زنان محترمه وشرافتمند بودند هیچگاه سلوك ورفتار مشارالیه مورد سرزنش وملامت نشده بود اما همینکه با بوشوت سروسری پیدا نمود ورق برگشت . مادرش که همیشه از روابطغیر مشروع اما زیبا ومحرمانه پسر غمض عین میکرد پس ازاطلاع براینکه موریس در مصاحبت یکنفر مغنیه دیده میشود خود را مفتضح و رسوا شده انگاشته غضبناك شد . برت خواهر جوان موریس برحسب اتفاق در مجامعی که می بایست در آن اصول دین خودرا بیاموزد بسرگذشت های برادر خود اطلاع یافته وبدون خجالت آن قصص را بدختران جوان رفقای خود نقل میکرد .

لئون کوچك که تازه هفتمین سال عمر خود را تمام کرده بود روزی در مقابل چندین خانم بمادر گفت که چون بزرك شود او هم مانند موریس سرگرم عیاشی وهرزگی خواهدشد معلومست این عبارت بچه اندازه قلبمادرانهٔ مادام رنه داسپاوریورا مجروح ساخت

دراین بین ها یك مسئلهٔ خانوادگی ومهمی سبب اضطراب خاطر مسیو رنه داسپارویو شد وآن این بود که چند فقره حواله های تجارتی بوی ارائهدادند که از طرف پسر باسم پدر امضاء شده بود خط پدر بطور ساختگی و جعل تقلید نشده بود ولی واضح بود که قصد موریس آن بوده که امضا ی خود را عوض امضای پدر بکار برد والبته این امر خلاف اخلاق شمرده میشد ودلیل بینی بود براینکه موریس زندگی غیرمرتبی دارد ومعلوم میکرد که چونموریس مقروض شده درخط کارهای خلاف اخلاق افتاده است

مختصر کلام پدر عائله در این موضوع با زن خود مشاوره نموده چنان قراردادندکه مسیو داسپارویو پسررا طلبیده اورا سخت توبیخ و ملامت نماید واو را بترساند که در صورت ادامه بان قسم رفتار تصمیم‌های ناگوا ر اتخاذ خواهد شد و چند لحظه بعد مادر موریس با چشمی گریان وهیئتی محزون و رئوف برای میانجی گری وارد شده شفقت وعفو پدرانه را درخواست نماید بالجمله چون برایقرار اتفاق حاصل شد صبح روز بعد مسیورنه داسپارویو موریسرا به اطاق کارخود طلبید و برای اینکه بر ابهت خود افزوده باشد ستره ئی هم بدوش گرفته بود موریس باین نشان فهمید که مصاحبه با پدر جدی و مهم خواهد بود القصه مسیو داسپارویو رئیس خانواده بارنگی پریده و آهنگی لرزان زیرا آدم جبونی بود ) گفت که دیگر ممکن نیست بیش از این تحمل بی رتیبی هائی راکه پسرش در زندگی دارد بنماید و تقاضایش این است که دوری ر بکلی تغییر سلوك و رفتار بدهد و دست از هرزگی و قرض از این و آن و مصاحبت رفقای بد بر دارد ودر پی کار و حسن انتظام بر آید و معاشرین خوب انتخاب نماید .

البته ممکن بود که موریس بپدر خود که بعد از همه حرفها سرزنشهای بجائی کرده بود مؤدبانه جوابهائی بدهد اما بدبختانه موریس هم جبون بود بعلاوه ستره ئی را که مسیو داسپارویو بخیال اینکه موقرانه بر آن محاکمهٔ خانوادگی را بعمل بیاورد در بر کرده بود مانع از خودمانی گری و محرمیت شده بود باین جهات موریس در عالم بی تجربگی بنحو بد نمائی ساکت ماند بقسمی که این سکوت بوهن بنظر میامد چندانکه مسیو داسپارویو را مجبور کرد که سرزنشهارا تکرار کند وحتی بشکل خشن تری شروع نماید و بالاخره از جعبه میز تحریر تاریخی ( زیرا این همان میز تحریری بود که آلکساندر

داسپاروبو کتاب «بحث راجع بمؤسسات مدنی و مذهبی ملل» را در روی آن نوشته بود) حواله های تجارتی را که بخط موریس بود بیرون آورده گفت
- پسر کم میدانی که این کار تو یك خیانت مسلمی است؟ برای جبران تقصیر و خیانت باین مهمی.

در این موقع بطوریکه قرار داده شده بود مادام رنه داسپاروبو با لباس رسمی دید و بازدید وارد اطاق شد و چنانکه متفق‌الرای شده بودند خانم می بایستی میانجی گری نمایدو شغل ملك عفو و اغماض را ممثل کند اما سرکار خانم نه شکل و قیافهٔ چنین فرشته ئی را داشت و نه اخلاق و صفات او را بر عکس سیار محزون وخشن بود موریس تخم تمام فضائل عمومی و لازم را در خود دارا بود از آنجمله مادر خودرا دوست میداشت و محترم میشمرد ولی این محبت نسبت بمادر بیشتر از نقطهٔ نظر تکلیف و فریضه بود تا تمایل طبیعی و نیز احترامش از عادات بیشتر حکایت میکرد تا از عواطف قلبیه. مادام رنه داسپاروبو مبتلا بیك قسم مرض جلدی بود باینمعنی که عدد جلدی صورت او التهابی داشت و سبب احمرار رو شده بود آنروز برای اینکه در مجلس محاکمهٔ خانوادگی زیبا بنظر بیاید و جلب توجهی بنماید قدری سفید آب بصورت مالیده بود و از آن جهة صورتش شبیه بشاه توتی [توت فرنگی] بود که در خاکه قند خوابانیده باشند موریس که جوان صاحب ذوق و سلیقه ئی بود علی رغم خود و بدون اختیار مادر را سیار زشت وکریه المنظر یافت و حجم زشتی او سبب انزعاج خاطر و نفرتش شد مختصر کلام موریس نسبت بمادر خود خوش بین نبود و چون دید که مادر هم شروع بسر زنش و ملامت نموده و مثل پدرش در کار است که خون بدل او کند روی از او برگردانید که صورت غضبناکش از وی مخفی بماند.

خانم میگفت .

ـ عمهٔ سن فن ترا در کوچه مصاحب باکسی دیده که بقسمی بد بوده که
با از تو ممنون شده که بوی سلام نکرده ئی

موریس چون این حرف را شنید از غضب بجوش آمده فریاد زد .

ـ عمه سن فن ! واقعاً بسیار خوش مزه است که اوهم نسبت بمن خشمناك
د ! تمام دنیا میدانند که او هرزگی را بنهایت درجه رسانیده است حالا این
ه مدلس میخواهد ....

در اینجا موریس مکثی کرد زیرا ملاحظه نمود که بر حزن و اندوه پدرش
اری هم شرمساری و خجالت افزوده شده است و از گفته پشیمان شد و
صحبت هارا یکنوع جنایتی شمرد و نمی فهمید که چگونه بچنین کلماتی
گشوده است نزدیك بود بگرید بزانوهای پدر بیفتد تمنای عفو و صفح کند
در ان بین مادرش چشم بسقف اطاق انداخته آهی کشیده و گفت :

ـ خدایا چه گناهی مرتکب شده بودم که بکفاره آن بایستی فرزند باین بد
ی بیاورم !

موریس از این عبارت بی معنی مضحك داش بهم بر آمده از حال ندامت
شیمانی تلخی که داشت خارج شده حال تکبر شیرینی که در موقع جنایت
انی دست میدهد برایش حاصل شده با کمال خشم شروع به پرخاش و وقاحت
رده یك نفس حرفهائی گفت که هیچ مادری مستوجب شنیدن ان نیست از
مله گفت .

ـ ماما اگر میخواهی همه چیز گفته شود پس میگویم که عوض آنکه مرا از
اشرت و مصاحبت یکنفر ممثله مغنیه خوش قریحه و خوش اخلاق بی طمعی
ع نمائی بهتر آن است که خواهر بزرگترم «مادام دمارژي »را امر نمائي

که هرشب در تئاتر ها و مجالس با یکنفر بی سر و پای دل بهم زنی که همه میدانند فاسق او است نگردد و همچنین خوب است که خواهر کوچکم ژان، را مواظبت نمائی که این همه خطوط غلط و ساختگی خودش مکاتیب غرام و عشق بخود ننویسد و تظاهر نکند که آن مکاتیب را در کتاب دعای خود یافته است و با وجنات بیگناهی بتو ارائه ندهد و انهمه ترا دچار هم و غم و اضطراب خاطر نکند کذلك ضرری ندارد که برادر کوچکم لئون رامانع شوید که در سن هفت سالگی نسبت به مادموازل کاپورال مرتکب فجیع ترین و قباحت ها نشود و نیز ممکن است که به کلفت خودت گفته شود که .....

مسیو رنه داسپارویو که از عصب رنگش پریده و سفید شده بود با انگشت لرزانی در اطاق را نشان داده گفت

ــ یالله اقا یالله گمشو من از اینخانه بیرونت میکنم .

# فصل بیست ونهم

فصلی که در آن دیده میشود که چگونه آن فرشته پس از آدم شدن روش و رفتار آدمیانرا پیش میگیرد باینمعنی که چشم بزن دیگری دوخته برفیق خود خیانت مینماید و هم در این فصل سلوك صحیح و پسندیدهٔ موریس داسپارویو واضح و آشکار خواهد شد .

فرشته در منزل جدید زندگی خوشی داشت صبح ها کار میکرد بعد از ظهر ها علی رغم پلیس ها و بدون واهمه از انها بیرون میرفت و موقع خواب بر میگشت . موریس هم بطریق معمول هفته ئی دو یا سه بارمادام دزوبل را در اطاق ظهور فرشته می پذیرفت . بدین منوال امور بخوبی و خوشی در جریان بود تا انکه یکروز صبحی برای جستجوی کیف مخملی خود که شب گذشته روی میز اطاق آبی فراموش نموده بود ژیلبرت بان منزل آمد آرکاد را دید که بالباس راحتی روی نیمکت لمیده و سیگارمیکشد و گویا سراپا در فکر فتح و تسخیر آسمانها مستغرق است ژیلبرت فریادی کشیده گفت :

ـ اوه ! شما اقا اینجائید .... اگر دانسته بودم که شما اینجائید یقین بدانید که .... امده ام کیسهٔ کوچك خودم را که در اطاق مجاور است ... اجازه بدهید .....

ژیلبرت پس از این حرفها با کمال احتیاط مثل انکه از مقابل کانون آتشی گذرد مانند برق از مقابل فرشته گذشت .

مادام دزوبل که آنروز صبح به‌نیم‌تنه و لباس سبز رنگی ملبس بود در لطف و ملاحت بی نظیر بنظر میامد «ژوپ» [۱] تنك و چسبیده بر انها لطائف حرکات

---

۱ — Jupe . که عربها تنورة وتنورية و فسطان ترجمه نموده اند مقصود آنقسمتی ازلباس زنان است که ازکمر بپائین آویخته است .

او را بچشم میکشید بقسمی که هرگامی که بر میداشت یکی از معجزات محیرالعقول طبیعت که ایجاد آنهمه شگفتی و اعجاب در قلب مردان مینماید محسوب میشد ،

مادام در حالیکه کیف خود را در دست داشت بر گشته و گفت :

ـ بازهم معذرت میطلبم هیچ حدث نمیزدم که ....

آرکاد خواهش کرد که لحظه ئی خانم مکث نماید و دمی با او بنشیند .

خانم گفت .

ـ اقا ابداً انتظار نداشتم که شما اینجا تشریف داشته باشید میدانستم که مسیو داسپارویو شمارا بسیار دوست میدارد با وجود این شکی نداشتم که ...

بغتة هوا تاریك شده ابر سرخ فامی اطاق را احاطه نمود مادام دزوبل اظهار داشت که از نقطهٔ نظر حفظاصحه پیاده تا انجا آمده است اما طوفان و انقلاب هوا در کار زیاد شدن است و پرسید که آیا ممکن خواهد شد اتومبیلی برای او حاضر کنند .

آرکاد بدون مقدمه خود را بپای ژیلبرت انداخته وچنانکه ظرف قیمتی را با دو دست بچسبند او را در آغوش خود گرفت و کلماتی باو گفت که اگر چه بخودی خود معانی نداشت ولی من حیث المجموع حاکی از میل و شهوت بود . ژیلبرت دست بر چشم و دهان آرکاد گذاشته فریاد زد ·

ـ من از شما بیزارم !

و از آنجا که بواسطه ضجه و ناله بسیار سخت از هم در آمده و در کار خفه شدن بود قدری آب طلبید . فرشته درباز کردن لباس خانم کمك نمود .

ژیلبرت در این خطر بزرگ شجاعانه از خود مدافعه کرد و میگفت :

ـ حاشاوکلا ! . ابداً نمیخواهم شمارا دوست بدارم . این دیگر زیادی است

معذلك از پا در آمده تسلیم شد .

در آن حال محرمیت و خودمانی گری شیرینی که متعاقب تعجب و اندهاش طرفین حاصل شد ژیلبرت بارکاد گفت .

ـ غالباً از حال و کار شما میپرسیدم . میدانستم که بمیخانه های مون مار تر رفت و آمد دارید اکثر اوقات شما را همراه‌مادموازل بوشوت که چندان قشنگی ندارد میدیده اند میدانستم که شما بسیار زیبا شده اید پول زیادی تحصیل نموده اید من از شنیدن این اخبار چندان تعجبی برایم حاصل نشده است زیرا خمیرهٔ شما خمیره فلاح و نجاح است آن روزیکه ...

با انگشت بگوشهٔ اطاق بین پنجره و دولابچه آینه دار اشاره نمود .

... . ظاهر شدید از اینکه موریس لباسهای واماندهٔ یکنفر بدبختی را که خود کشی کرده بود برای شما آورد بسیار از او دلگیر شدم زیرا از شما خوشم میامد ... اوه ! نه از جهة قشنگی و دلربائی شما . تصور نکنید که زنان بآن اندازه ئی که میگویند توجه و التفاتی بسر و صورت و ظواهر مردان داشته باشند . مازنها در معاشقه بچیز دیگری ناظریم یك چیز دیگری هست که نمیدانم چه چیز .... مختصر کلام فوراً شما را دوست داشتم .

تیرگی و تاریکی دمبدم بیشتر میشد .

ژیلبرت سؤال نمود :

ـ آیا چنین نیست که شما فرشته نیستاید ؟ موریس اینطور خیال میکند که شما فرشته اید اما موریس باتقدر چیزهای عجیب و غریب معتقد است که ...

ژیلبرت با نگاه میخواست از آرکاد چیزی بفهمد و چشمانش با شیطنت و بد ذاتی یکنوع تبسمی داشت و پرسید

ـ ها ! اقرار میکنید که فرشته نیستید و موریس را تحمیق کرده اید ؟

آرکاد در جواب گفت ·

ـ تنها میل من آنست که پسندیدهٔ خاطر شما باشم بنا براین هرچه شما بخواهید همیشه همان خواهم بود .

ژیلبرت یقین حاصل کرد که آرکاد فرشته نیست اولا بعلت آنکه مرد نمیشود فرشته باشد ثانیاً بواسطهٔ دلایل خصوصی مشخص تری که خود در امور معاشقه ملاحظه نموده بود آرکاد اقوال او را تکذیب ننمود و خلاف عقیدهٔ او اظهاری نکرد یکبار دیگر هم کلمات از بیان عواطف و احساسات عاجز آمد .

باران سیل مانندی در خارج بشدت میبارید پنجره های اطاق آغشته به‌آب بود برق پرده های نازك را روشن نمود رعد شیشه های درها را بحرکت در آورد ژیلبرت ترسان شده علامت صلیب بر خود نهاده در سینهٔ عاشق دلباختهٔ آرمیده باو گفت ·

ـ پوست شما سفید تر از پوست من است ،

در همان لحظه ئی که مادام دزوبل این کلمات را برزبان میراند موریس وارد اطاق شد موریس بیخبر از همه جا که در زیر باران خیس شده بود متبسمانه و باکمال اطمینان و استراحت خاطر میامد بارکاد خبر بدهد که در بازی که آن فرشته نصف شریك بوده روز گذشته در « لونك شام (۱) » دوازده مقابل گرو برده است ،

چون خانم و فرشته را بغفلت گرفت و آنهارا در حال بی ترتیبی مخصوص بحالات شهوانی دید سخت برا شفت چندانکه عضلات گردنش از فرط غضب

---

۱ — Long chame : — نام محلی در نزدیکی شهر پاریس درجنگل بولونی دراین محل میدان اسبدوانی معروفیاست.

رشت شد و صورت بر افروخته تیره اش پر از خون گردید و رگهای پیشانیش
برك گشت بی اختیار از جای برجسته رو بطرف ژیلبرت آورده مشت گره
نمود ولی ناگهان متوقف شد .

چون این حرکت قطع شد بشکل حرارت جلوه کرد . موریس مشغول
بیکار کشیدن ودود بهوا دادن گردید غضب موریس ویرا به بیان ناسزاهائی
« برای اخذ انتقام حکم اشعارهجائی «ارکیلوك [۱] » را داشته باشد وادار
کرد فقط آن بیوفارا بنام ماده گاوآبستن نامید .

ژیلبرت سر ووضع خودرا اصلاح نموده دوباره ابهت مقام خودرا متذکر
شد وبایکدنیا عفت ولطف وزیبائی برخاسته نگاهی بموریس تهمت زن ومفتری
انداخت نگاهی که هم حاکی ازاین بود که فضیلت وی توهین وتحقیر شده و
هم مبین محبت ودلسوزی بودکه موریس را معفومیسازد .

از آنجاکه موریس بنحو یك آهنگی دست ازناسزا وفحش ودرشت گوئی
نمیداشت ژیلبرت هم بنوبه خود غضبناك شده بهپرخاش آمده گفت

ـ تو خودت قلتبان خوبی هستی آیا من بوده ام که رفته ام آرکادترا
جستجو کنم ؟ تو خودت اورا اینجا آوردهئی و با چه حالتی هم آورده ئی !
. بلی آنچه میفهمم اینستکه تنها فکر تو این بوده که مرا بدام رفیقت
بیفکنی ماشاءالله ! بسیارخوب آقا هرچه دلت میخواهد بکن ولی من‌ازآنهائی
که میدانی نباشم وحاضر نیستم که هرچه میل تواست بعمل بیاورم

---

۱ — Archiloque : — نام شاعر یونانی که در قرن هشتم قبل ازمیلاد در
یونان‌میزیسته است این شاعر در فن هجا ید طولائی داشته چنداکه گفته اند که چون
لیکامب نامی که در ابتدا دختر خود را وعده داده بود باو ازدواج کند بعد خلف‌وعده
نمود سبب رنجش آرکیلوك گردید و برای انتقام هجویه ئی ساخت که پدر وسه دخترش
ازفرط تاثر وغضب هرچهار خود را بدار آویختند .

موریس داسپارویو فقط درجواب گفت:

ـ گمشو قحبه !

وبا پا حرکتی کردکه معنی آن این بود که با اردنك اورا ازدومیراند.

البته بر آرکاد بسیار تلخ وناگوار بود که ببیند محبوبه اش بدین درجه مورد تحقیر وتوهین واقع شود ولی ازطرفی میدید که ازاو شایسته نیست که روبروی موریس بایستد امامادام دزوبل تمام ابهت ووقار خود را محفوظداشته بهیئت آمرانه نگاهی بموریس انداخته باو گفت:

ـ برو اتوموبیلی برای من حاضرکن .

ودر بین یك ملت ظریف ولطیف سلطهٔ زنان بریکنفر نجیب زاده تا این درجه است که آن جوان فرانسوی فی‌الحال اطاعت نموده رفت بدربان سفارش کند که اتوموبیلی حاضرنماید مادام دزوبل نگاه تحقیرآمیزی که یکزن مدیون به مردی است که ویرا گول زده وبریشش خندیده بموریس انداخته توجهی هم بخود نمود تااز تمام حرکاتش لطف وملاحتی بکمال بارز باشد پس ازاین نازك کاریها از در بیرون رفت موریس ظاهراً هیئت بی اعتنائی بخود داده لاابالیانه باو نگاهی کرد ولی در باطن غیرازاین بود پس ازخروج مادام موریس رو به آرکاد که لباس خواب گلدوزی شدهٔ موریس را دربرداشت نمود این همان لباس بود که موریس خودش درروزظهور آن فرشته درتن داشته است وهمین قصهٔ لباس ولو ظاهرا وبخودی خود امر غیرمهمی مینمود ولی چون از وقاحت و بی حیائی فوق العاده آن خائن حکایت میکرد آتش کینهٔ موریس را تیز تر نموده گفت:

ماشاءالله ! واقعاً باید مفاخره نمائی که باین درجه از دنائت و بی شرفی افتاده‌ئی ! میدانی بچه اندازه رذیلانه سلوك نموده ئی عبث که تا این پایه در

این خیانت بخود زحمت داده ئی زیرا اگر از این زن خوشت میامد فقط
بود بمن اشاره بکنی من دیگر ازاو خسته شده و ابداً رغبتی باو نداشتم
مال میل حاضر بودم اورا بتووا گذار کنم

البته موریس بااین لحن حرف میزد که شاید بتواند درد درونی خود
مکتوم بدارد زیرا واقع اینستکه بسیار ژیلبرت را دوست میداشت و خیانت
وفائی که ازاو سرزده بود ویرا محزون ودلخون داشت ونیز در دنبالهٔ
نان خود گفت:

ـ حتی من خودم میخواستم از تو خواهش کنم که چاره ئی اندیشی که من از
ت این زن خلاص شوم اما بمقتضای طبیعت بحس خود رفتار نمودی و
لاق پستی نشاندادی که ازیك خنزیر زیبنده است.

اگر درآن موقع نازك آرکاد بیك کلمهٔ ئی که حاکی ازقلب واحساسات
د تفوه نموده بود یقیناً موریس میگریست وهم ازرفیق خود فرشته و هم
محبوبه اش ژیلبرت درمیگذشت وباز دگر هرسه راضی ومسرور شده بودند
هیهات آرکاد که هیچوقت پستان رأفت ورقت وشفقت ننوشیده و هیچگاه
جی ببرده بود ورحم ودلسوزی نسبت برابح دیگرانرا نمی شناخت با یکنوع
کمت ودانائی خنکی جواب داد .

ـ موریس عزیزم مدبر ومدیر اعمال وافعال جمیع موجودات جاندار
حتیاج است و این احتیاج غالب اوقات موجب نتایج وخیمی میشود که ابداً
ش بینی شده وگاهی بکلی لغو وبیمعنی است اینکه من مورد رنجش خاطر و
رت شما شده ام ازهمین راه است اگر شما بخوبی بفلسفهٔ طبیعت آشنا می
بودید مرا مورد توبیخ وشماتت قرار نمیدادید و میفهمیدید که اراده واختیار
رهم محض وخیال صرف است وبهمان دقتی که میل ترکیبی ترکیبات شیمیائی

معین ومقدر شده بهمان منوال هم تجاذب اعضاء حیاتی تعیین وتقدیرشده‌است چندانکه عیناً باهمان عبارات هم ممکن‌است تعبیرشود. باری گمان میکنم ممکن است که این حقایق فلسفی را بزور داخل کلهٔ شما نمود ولی امری اسیار دشوار وطولانی است وشاید بالاخره هم صفا واستراحت خاطر شما را اعاده ننماید بنابراین اسب آنستکه من این مکانرا بشما واگذار نموده و.....موریس کلام اورا قطع نموده گفت.

ـ بمانید.

موریس بوظائف احتماعی پابند بود و چون فکر میکرد میدید شرف و افتخار مقدم بر هرچیزی‌است از این جهة بود که در انموقع بایك حدت و حرارت فوق‌العاده ئی توهین و تحقیر ناشی از آن پیش آمد را در نظر خود مجسم نموده چنان دانست که جز با خون شستن ان ننك ممکن نخواهد شد. چون این فکر کهنه و پوسیده برایش حاصل شد فوراً مثل این بودکه به هیئت و به بیان او یك قسم نجابت و شهامت مخصوص و غیر منتظری عطا شده باشد و گفت.

ـ خیر اقا! کسی که بایست این منزل‌را ترك نموده و دوباره بان برنگردد منم شما که مورد تعقیب و در تحت مراقبة هستید در اینجا بمانید و در همین جا هستم شهود مرا خواهید پذیرفت.

فرشته تبسمی نموده جواب داد

ـ موریس عزیزم البته برای حرسندی شما شهودتان را خواهم پذیرفت ولی درست‌فکر کنید و بدانید که من روئین تنم و حربه ئی بمن کارگر نخواهد شد ارواح آسمانی ولو مامجسد هم شوند هدف نوك شمشیر یا گلولهٔ طپانچه‌واقع نخواهند شد. ولي موریس تامل وتفکر نمائید و بخاطر بیاورید که در این

مصاف تفاوت وفرق بین من وشما ازکجا است تا بکجا ونیز همه جهات مسئله را بسنجید وببینید که از آنجا که من قادر بکشف طبیعت آسمانی خود نیستم مستحیل است که نتوانم شهودی بطلبم حالت من در این مصاف بی‌نظیر وبدون سابقه خواهد بود .

موریس د اسپارویو درجواب گفت

ـ بلی آقا ولی لازم بود که قبل از توهین بمن این فکر ها را نموده باشید .

این گفت وخودپسندانه از در بیرون رفت ولی بمحض خروج مثل مرد مستی ازپادرآمد باران هنوز میبارید وموریس بدون اینکه جائیرا ببیند یاچیزی بشنود علی‌العمیا راه میرفت ودرآن آبها وباتلاقها و توده های گل مثل این بود که بزور پای خودرا بکشد مدتی در خیابانهای اطراف شهر راه رفت بالاخره خسته وناتوان در کنار زمین سبزیکاری افتاد از پا تاسر گل آلود شده بود و گل با اشك چشمش آغشته شده صورتشرا خط خط وآلوده ساخته از کناره های کلاهش آب میچکید یکنفر عابر اورا گدائی فرض نموده دو شاهی پول جلوش انداخت موریس پول سیاه را برداشته بادقت آنرا درجیب شلوارگذاشته ودرپی ملاقات شهود رفت

# فصل سی ام

فصلی که حاوی تفاصیل یك امر شرافتمندانه ایست ودرطی این فصل قضاوت این مسئله بقاری واگذار میشودکه آیا چنانکه آرکاد مدعی است ارتکاب یا ابتلای باشتباه وخطا سبب تصفیه وتزکیه وخوبی مردمان است.

محل مصاف باغ سرهنك مانشون واقع در « خیابان ملکه [۱] » در شهر «ورسای» (۲) معین شده بود آقایان « مسیودلاوردلیر » و « مسیولوترك دروفك » که هردو ازمردان شرافتمند وشرافت دوست بودند بعلاوه عمرشان در اعمال شرافتمندانه میگذشت وقوانین و اصول شرافتمندی را بخوبی میدانستند کمك ومعاون موریس داسپارویو بودند . در عالم کاتولیك ها مبارزه و مصارعهٔ ئی [ دوئل [۳] ] واقع نمیشد مگر آنکه مسیودلاور دلیر داخل آن باشد و اینکه موریس دراینموضوع با اووارد مشاوره شده ووبرا بکمك طلبیده مطابق معمول ومرسوم رفتار نموده بود گو اینکه بی کراهت خاطر هم نبود زیرا معروف

---

۱ — Avenue de Reine : — نام یکی ازخیابانهای ورسای .

۲ — Versailles : شهری که در هجده کیلو متری جنوب غربی پاریس واقع و قریب شصت هزار نفر جمعیت آن است — قصور بسیار عالی و باغهای باصفا و متاحف معروف و سوابق تاریخی وامور سیاسی مربوط باین شهر که از جمله آنها انتخاب رئیس جمهورفرانسه است که در اینشهر صورت میگیرد ورسای را مورد توجه همهٔ دنیاساخته است.

۳ — Duel . جنك تن بتن که درفرانسه باشمشیر ویا طبانچه ممکن است وشروطی دارد ازجمله دونفرمبارزسنشان از ۲۱ سال کمتر واز ۶۰ سال بیشتر نباشد (بالای شصت در صورت تصدیق شهود ممکن است ) هر طرف باید دو نفر شاهد حاضر داشته باشد یکی ازاین شهود بعنوان مدیر وناظم انتخاب میشود که فرمانده آین مبارزه محسوب واحکامش مطاع است در پایان مبارزه شهود صورت مجلسي نوشته همه امضا میکنند

خاص و عام بود که وی فاسق مادام دلاور دلیر است ولی مسیو دلاور دلیر شوهر شرعی این خانم محسوب نمیشد بلکه همسری آنها یك قسم قرار دادی بود اما مسیولوتروك دروفك بقول‌خودش شغل رسمی وتنها سرمایهٔ زندگانیش همان اعمال شرافتمندانه بود وبس وچون بدخواهان باین شغل واین‌سرمایه خرده میگرفتند این جواب‌را ازمحترمین می شیدندکه برای مثل مسیولوتروك دروفك آدمی چه شغلی بهتر ازشغل شرافت زیبندگی داشت.

شهود آرکاد عبارت بودند از پرنس ایستار وتئوفیل اما تئوفیل مسلمست که ازروی اختیار وطیب خاطر داخل وشریك این امر نشده بود زیرااوکمال تنفررا از هرقسم سختی وخشونتی داشت وبکلی منکر مبارزات بودوهیچوقت تاب تحمل غریو انفجار طپانچه وخشخشهٔ شمشیررا نداشت حتی منظرهٔ خون کاملا بیحال ومدهوشش میساخت لذا آن پسرك شیرین رقیق‌القلب آسمان با نهایت اصرار ازحضور درآن جمع معذرت طلبیده وازقبول چنان تکلیفی امتناع ورزیده بود چندانکه برای الزام وی بحضور پرنس ایستار مجبور شده بود که اورا تهدید نموده بگوید که در صورت امتناع یك شیشه پانکلاستیت [۱]بسرش خواهد ریخت علاوه بردونفر مبارز و شهود واطباء جز چند نفر از صاحب منصبان مقیم ورسای ومعدودی روزنامه نگار کسی درباغ نبود با اینکه موریس بیشتر ازاینکه یکنفر نجیب زاده است معرفی نشده بود و احدی هم آرکاد را نمیشناخت معذلك عده بسیاری از کنجکاوان جمع شده وپنجره های منازل مجاور باغ مملو به جماعتی عکاس وخبر نگار ومردم مختلف بود چیزی که مخصوصاً محرك حس کنجکاوی مردم شده بود این بود که فهمیده بودند زنی علت آن منازعه ومبارزه‌است بعضی بوشوترا سبب میدانستند واغلبی‌مادام‌دزوبل‌را

---

۱ — Panclastite : — مادهٔ شیمیائي قابل انفجاري است.

نام میبردند از اینها گذشته اصلا مبارزاتی که مسیودلاور دلیر بعنوان شاهد ومعاون درآن شرکت داشت جماعتیرا جلب مینمود،

درآنروزآسمان رنك لاجوردی مطبوعی داشت باغ غرق درگل‌ورياحين بود سار سیاهی بردرخت سوت وسفیر میزد خلاصه مسیودلاوردلیر عصائی‌در دست داشت وچون مدیر وناظم مبارزه محسوب بود شمشیر طرفین را نوك بنوك گذارده گفت:

ــ آقایان شروع کنید!

موریس شمشیر بدست از چپ‌و راست حمله کرد آرکاد شمشیر را راست گرفته بعقب نشست اولین مصاف نتیجهٔ نبخشید از همان آغاز مبارزه شهود احساس کردند که موریس داسپارویو بسیار عصبانی و متهیج و فوق‌العاده غضبناك است و نیز مشاهده میکردند که برخلاف هم آوردش مردی است خستگی نا پذیر و خون سرد در مبارزهٔ دوم موریس وحشیانه حملاتی نموده بازوان از هم گشود سینهٔ خود را مکشوف ساخت بعد در حالیکه راه میرفت ضربت مستقیمی وارد نموده نوك شمشیرش شانه آرکاد اصابت کرد همه تصور کردند که آرکاد مجروح شده است ولی شهود با نهایت اندهاش و تعجب ملاحظه کردند که خود موریس جراحتی در مچ دست دارد و اظهار میدارد که احساس دردی نمیکند و چون دکتر « کیل » زخم را معاینه کرد گفت که مشتری او موریس میتواند بمبارزه ادامه بدهد برحسب معمول ربع ساعت مبارزه متروك و مجدداً از سر گرفته میشود موریس با کمال شدت و حرارت حمله‌ور میشود ولی طرفش واضحاً ویرا بازی میدهد چندانکه مسیو دلاور دلیر از مشاهدهٔ اینکه آرکاد چندان توجهی بمدافعه و حفظ خود ندارد بوحشت و اضطراب میافتد در ابتدای مبارزه پنجم سك موباند سیاهی که کسی نداست‌چگونه وارد انباغ

شده است از تپه گل سرخی خارج شده بدون مقدمه خود را بفضای مخصوص بمبارزین انداخته با وجود عصاها و فریاد ها از بین دو پای موریس میگذرد . موریس مثل این است که بازویش خدر شده باشد و بقوت شانه حملاتی بخصم روئین تن مینماید بالاخره حمله نموده مثل این است که خود را روی شمشیر خصم انداخته باشد و درنتیجه زخمی کاری به آرنج موریس واردمیشود.

مسیو دلاوردلیر بان مبارزه که یك ساعت و نیم طول کشیده بود خاتمه میدهد موریس احساس دوار و درد میکند لذا او را روی نیمکت سبزی نشانیده بدیوار پوشیده به پیچك تکیه اش میدهند در این آنکه جراحان برجراحت او مرهم می نهند آرکاد را میطابند و بازوی مجروح خود را بطرف او بلند مینماید و چون آرکاد که معلوم بود از فتح خود بسیار محزون و داریش است نزدیك میشود با کمال محبت و ملاطفت وی را در آغوش کشیده میگوید :

ـ ای آرکاد اینك جوانمردی کن و از خیانتی که نسبت بمن کرده ئی در گذر حالا که منازعه ئی را که لازم بود با یکدیگر نمودیم ممکن است از تو خواهش کنم که بامن آشتی نمائی .

باری اشك ریزان آرکاد را میبوسد وبگوشش میگوید :

ـ البته بیا از من دیدن کن و ژیلبرت را هم با خود بیاور .

موریس با والدین خود قهر بود لذا بمنزل کوچك واقع در کوچه رم رفت .

در ان عمارت در آخر اطاق خواب روی بستری خوابیده پرده های اطاق مانند ساعت ظهور فرشته افتاده بود چیزی بر نیامد که آرکاد و ژیلبرت از در در آمدند درد سوراخ جراحت رو بشدت میرفت و حرارت بدن موریس متدرجاً زیاد میشد با این حال آرام و راضی و مسرور بود فرشته و ژیلبرت مویه کنان و اشك ریزان خود را بپای بستر او انداختند موریس دستهای

آنهارا در دست خود گرفته و در حالیکه تبسم میکرد بوسه پر مهر و محبتی از هریك برداشته گفت :

ـ اینك یقین دارم که بار دگر با هیچیك از شما دونفر جنك نخواهم کرد و از هیچکدام آزرده و دلگیر نخواهم شد دیگر مرا فریب نخواهید داد. حالا میدانم که شما بر هرکاری قادرید .

ژیلبرت با نوحه و گریه قسم یاد نمود که ظواهر حالات موریس را فریب داده تولید سوء ظن نموده است و الا او بهیچ وجه من الوجوه داخل روابط مخصوصه نشده و اصلا بموریس خیانت ننموده است ژیلبرت بقسمی بحرارت و هیجان آمده بود و بنحوی صداقت خود را میخواست بقبولاند که حتی خودش هم درکار بود مطمئن شود که خیانتی ننموده است .

موریس در جواب گفت :

ـ ژیلبرت اینهمه اصرار منما و بیخود زحمت مده امری است واقع شده ومیبایست چنین واقع شود و الخیر فیما وقع تا انجا که میگویم تو کاملا حق داشته ئی که باین فصاحت و وقاحت مرا بفریبی و در این اطاق با بهترین دوست من مرتکب خیانت شوی اگر تو چنین نمیکردی ممکن نمیشد که ما هرسه نفر باین محبت در این محل مجتمع شوم و من به بزرگترین شادمانی حیات خود نائل نشده بودم اوه ژیلبرت ' چقدر بد است که تو چیزهائی را که تمام و کامل واقع شده انکار مینمائی .

ژیلبرت با اندکی تلخی جواب گفت

ـ بسیار خوب حبیبم حالا که دلت چنین میخواهد من هم انکار نمی نمایم ولی بدان که این اقرار فقط وفقط برای رضایت خاطر و مسرور ساختن تو است .

موریس ژیلبرت را روی بستر در کنار خود نشاند و از آرکاد هم خواهش کرد که در کرسی بزرک بنشیند .

آرکاد رو بموریس نموده گفت

رفیق من ملك بودم و معصوم آدم شدم و بمحض آدم شدن مرتکب معصیت گردیدم از این راه است که از ملك بهتر شده ام .

موریس جواب داد :

- بهتر ان است که در امور مبالغه ننمائیم و عوض گزافه گوئی یك دست ورق بازی کنیم

ولی هنوز درست سه تك خال بازی خود را ندیده و بهم بازیها اعلان نکرده بود که چشمانش تار شده ورقها از دستش افتاد و با حال گیجی ودوار بر بالش افتاده از صداع شدیدی شکایت نمود مختصری پس از این حادثه مادام دزوبل برای دیدو بازدید هائی که داشت بیرون رفت مخصوصاً در اینموقع لازم میدانست که دربین مردم دیده شود تا آنکه از راه استراحت خاطر و ملایمت رفتار آنچه را نسبت باواشاعت یافته است تکذیب نماید .

آرکاد تا دم در از او مشایعت نمود و درموقع جدائی چنان بوسهٔ آبداری از او برگرفت که چون نزد موریس برگشت بعطر ان بوسه تمام فضا را معطر ساخت .

موریس گفت .

من بسیار راضیم که قضایا باین شکل خاتمه یافت .

آرکاد جواب داد :

المقدر کائن نا گزیر میبایست چنین شود جمیع فرشتگانی که چون من عصیان ورزیده اند البته همین معامله را با ژیلبرت میکردند ، حواری گوید :

«بعلت حضور فرشتگان زنان باید در حجاب نماز خود را بخوانند [۱]»
بدیهی‌است که سبب گفتهٔ حواری این است که میدانسته چون فرشتگان زنان را رعنا و زیبا بیابند در زحمت خواهند افتاد . بمحض اینکه پای فرشتگان بزمین میرسد بشهوت آمده بهم‌آغوشی زنان زمین میپردازند .اعتناق فرشتگان مقرون بقوت و لطف بسیار است زیرا این ارواح آسمانی در ملاعبه و مباشره با دختران باسرار لایوصفی آشنا هستند که مهرویان زمین را در اعماق دریای شهوت و حظ نفس مستغرق میسازد و چون لب برلب این نوغزالان خندان مینهند چنان شهد آتشباری بانها میچشانند و چنان سیلی از شعله های پرطراوت جان بخش در عروق آنها جاری میسازند که آن سیم تنان از خود بیخود شده مجذوب عوالم لطف و فرح و شادمانی میشوند

موریس مجروح فریاد زد :

ـ اینقدر یاوه سرائی مکن حیوان نجس !

فرشته گفت

ـ بگذار یك کلمهٔ دیگر بگویم ! موریس عزیزم یك کلمه دیگر برای تبرئهٔ خود میگویم وبعد ترا بحال خود وامیگذارم که استراحت نمائی ، هیچ چیز بهتر از مراجعه بکتب مقدس نیست برای اینکه مطمئن شوی که من عقائد

---

۱ — اشاره به باب یازدهم نامهٔ اول پولس باهل قرنتیس ( رساله بقرنتیان ) آیهٔ چهارم تا آیهٔ یازدهم که نص آیه این است : « وهر مرد که دردعا یاوعظ سرداپوشیده دارد سر خود را رسوا مینماید زانروکه چنان است که گویا تراشیده شده است زیرا که اگر زن نمی پوشد تحید واگر چیدن یا تراشیدن جهت زن بیحرمتی است بپوشاند ومرد نبایست که سررا بپوشاند که صورت او پرتو خدا است وزن پرتو مرد است که مرد نیست از زن بلکه زن از مرد است ومرد بجهه زن خلق نشد بلکه زن بجهه مرد خلق شد از آن است که زن را میبایست که بعلت فرشتگان بر سر اقتدار داشته باشد

و افکار مخصوصه ئی بتو تحمیل نمینمایم و بدانی که من ترا نمی فریبم در این موضوع معانقات فرشتگـان و زنان مراجعه بکتاب استدلالیه « ژوستن » جلد اول و دوم بنما و نیز کتاب فلاویوس ژوزف «آثار عتیقه یهودیت» جلد اول فصل سوم را ملاحظه کن و همچنین کتاب « راجع برستاخیز » آتنـاغورس (۱) » وفصل پانزدهم جلد دوم کتاب « لاکتانس (۲) » و رساله « راجع به حجاب با کرات » ترتولین و کتاب « در پسلوس » مرقس افسسی (۳) و فصل چهارم مجلد خامس کتاب « لوازم انجیلی » اوزب (٤) و فصل پنجم کتاب « نوح و کشتی » سن آمبرواز و فصل بیست و سوم مجلد پانزدهم کتاب « مدینة الله (٥) »

---

۱ — Athénagore یا Athénagoras از فلاسفه آباء کنیسه مسیحیت است که در قرن دوم میلادي میزیسته اصلا ازاهالي آتن واز فلاسفه وثنیون بوده پس از اعتناق دیانت مسیحیه کتاب استدلالیه‌ئی در مدیح نصرانیت نوشته وآنرا نزد مارك اورل‌مرقس (اوریلوس) وپسرش کمود فرستاده است .

۲ — Lactance : یکي از آباء لاتیني که بواسطهٔ حسن انشاء بلقب « سیسرون » مسیحی ملقب است بین سنین ۲۲٥ و ۲۳۰ مسیحي متولد شده در حدود ۳۲٥ میلادي وفات نموده - لاکتـانس از مشاهیر استدلالیه نویسان مسیحیان است وکتب بسیاري ضد تعدد آلهه وضد فلسفهٔ وثنیه نگاشته است .

۳ — : Marc d' Ephèse — ازکتبي که در دسترس مترحم بود تحقیق وترجمه حال مرقس افسسي ممکن نشد .

٤ — : Eusèpe — ازاهالی قیصریه مصنف تاریخ کنیسهٔ معروفي است (۲٦۷-۳٤۰ میلادي)

٥ — La cité de Dieu — کتاب سن آوگوستن سابق الذکر که عبارت از ۲۲ مجلد است موضوع اصلي کتاب رد براقوال وثنیون است که سقوط امبراطوري روم را منسوب به نشر مسیحیت میدانسته‌اند دوازده مجلد اخیر راجع به کوشش وجهد مسیحیت است در مقابل اباطیل‌وثنیت واین مجلدات بشکل جنگی که بین دو شهر واقع شود نوشته شده است بان جهة این کتاب « مدینه الله » نامیده شده است .

سن اوگوستن و صفحه ۲۱۸ رساله « بحث راجع بشیاطین » اب ملدونای یسوعی(۱)را مطالعه فرما کذلك کتاب(پیرلوبیه (۲)) مشاورپادشاه ....

موریس فریاد کشیده گفت .

ـ آرکاد خفه شو ! آخر بمن رحم کن خاموش باش ! خاموش باش ! و این سك را ازاینجا بران .

موریس درحالیکه صورتش مانند شقایقی سرخ شده و چشمانش از کاسهٔ سر بیرون آمده بود در عالم هذیان گمان میکرد که سك مودار سیاهی‌را روی بستر خود می بیند .

مادام دلاوودلیر که پیوسته ایام خود را با جرای آداب مستحسنه اجتماعی وطنی میگذرانید و در عداد لطیف ترین پرستاران طبقه اشراف و اکابر فرانسه محسوب بود شخصا برای احوال پرسی موریس آمده و ضمنا حاضر شده بود که خود بمواظبت و پرستاری او را عهده دار شود ولی بواسطهٔ اصرار شدید مادام دزوبل آرکاد در بروی او بست از همه طرف نسبت بموریس اظهار شفقت و همدردی میشد اوراق عیادت زائرین را در صحن بزرگی جمع نموده و موریس ازبستر گوشه‌های تاه شده آن اوراق را بچشم محبت مینگریست ، مسیو لوتروك دروفك یکی از اولین اشخاصی‌بودکه نزد موریس آمده چنانکه زیبندهٔ روابط یك مرد شرافتمندنسبت بیك شرافتمند دیگر است مردانه اظهارمهربانی‌نموده دست جوانمردی باوی فشرد وصمنا مبلغ بیست‌و پنج لیره‌از وی‌مطالبه کرد تا قرضی را که بموجب قول شرافتی که داده بود میبایست ادا کند بپردازد و پس از مطالبه گفت .

---

۱ — Le Père Meldonat Jésuit — ترجمه حالش ممکن نشد .

۲ — Pierre Lebyer بشرح فوق

ــ ها موریس عزیزم ! اینها خدماتی است که از هر کسی نمیتوان انجام آنرا توقع داشت ! همانروز مسیو گـائتان بدیدن برادر زادهٔ خودآمد و موریس آرکاد رابوی معرفی نموده گـفت .

ــ عمو جان این فرشته موکل من است که تا آندرجه از پـای او خوشت آمده بود مقصودم این است که اثرپاهای او را که روی غباری که در منزل پاشیده شده بود دیدی و آنقدر قشنك بنظرت میامد سال گـذشته در همین اطاق بمن ظاهر شد .... ، ها باور نمی‌کـنی ؟... ولی بدان که این‌مسئله بکـلی راست‌و صحیح است !

آنگاه موریس رو به آرکاد نمودهٔ گـفت :

ــ ها آرکاد چه میگوئی در این موضوع ؟ پاتویل کشیش که‌یکنفر متبحر مجتهد بعلوم لاهوت و کشیش بزرگواری است عقیده ندارد که تو فرشته باشی عموی من گائتان هم که اصلا دین ندارد و حتی اصول دین‌را هم نمیداند نیز بیش از پاتویل باین مسئله عقیده ندارد ایندو نفر هر دو منکر وجود تواند یکی بواسطهٔ‌آنکه دین دارد دیگری بواسطه انکه دین ندارد باین قرینه باید یقین کرد که اگر روزی شرح حال و تاریخ تو حکایت شود نظر احدی راست نخواهد آمد بعلاوه‌هرکس نقل این قصه را برعهده بگیرد ادم صاحب ذوقی نخواهد بود و مورد تحسین و تمجید بسیار واقع نخواهد شد زیرا بعد از همهٔ صحبتها تاریخ تو تاریخ قشنك و دلکشی نیست آرکاد اگرچه دوستت دارم ولی تورا مقصر دانسته ومحکوم میشمارم زیرا از روزیکه بخط بی دینی افتاده بسیار جانی و پلید شده‌ئی هم فرشته بدی هستی و هم دوست بدی بعلاوه خائن و آدم کش هستی‌زیرا گمان میکنم اینکه در فضای مبارزه سك مودار سیاهی بین پاهای من رها نمودی بدان خیال بودی که مرا بکشی .

فرشته شانه بالا انداخته رو بمسیو گائتان نموده گفت :

ـ آقا از اینکه تا این درجه نزد شما بی قدر و کم اعتبارم متاسفم اما تعجبی ندارم زیرا بمن گفته اند که شما با آسمان یهود و مسیحیت که من از بومیان آن هستم بهم زده وقهرهستید.

گائتان درجواب گفت :

ـ بلی آقا من بخود یهوه چندان اعتقادی ندارم تا چه رسد بفرشتگانش،

آرکاد گفت :

ـ آقا این کسی را که شما یهوه میامید در حقیقت یك عقل فعال جاهل وخشنی است بنام یالداباوت .

گائتان جواب داد:

ـ اگر چنین است پس حاضرم بوی عقیده پیدا کنم گفتید جاهل و محدود است دراینصورت اعتقاد بوجود او دیگر برای من موجب اشکالی نیست خوب بگوئید ببینم احوالش چطوراست ؟

آرکاد جواب داد.

احوالش بداست ، میخواهیم تاماه آینده سرنگونش سازیم

گائتان گفت :

ـ خوب آقا زیاد هم مغرور نباشید و بر خود نبالید بلی این انتظار شما مرا بیاد مسیو کویسار شوهرخواهرم میاندازد که مدت سی سال است که هر روز صبح چون ازخواب برمیخیزد مترصد است خبرسقوط جمهوریت باو برسد،،

موریس خوشحالانه فریاد زد :

ـ ها آرکاد می بینی عمویم گائتان بامن همعقیده است عمو میداند که تو پیشرفت حاصل نخواهی کرد

آرکاد ازمسیو گائتان پرسید :

ـ آقا خواهش میکنم بفرمائید بچه دلیل شما چنـان می پندارید که من موفق نخواهم گردید ؟

گائتان جواب گفت :

ــ این پالدا باوت شما اگر در آن دنیا قدرتی نداشته باشد ممکنست ولی در این دنیا بسیار قوی است در عهد قدیم کشیشان طرفداران و اعوان او بودند یعنی اشخاصی که بوی عقیده داشتند امروز طرفداران و انصار او اشخاصی هستند که باو عقیده ندارند یعنی فلاسفه از جمله در ایام اخیر یکنفر خود پسند کوته نظری بنام « مالیخولیائی [۱] » پیدا شده میخواست علم

۱ ــ باعتقاد مترجم مقصود آناطول فرانس از این عبارت که : « در ایام آخیر یك نفر خود پسند مالیخولیائي میخواست علم را دچار ورشکستگی و افلاس نماید باشد که اوضاع و کار های کلیسا بهتر و رضایت بخش تر گردد » مسیو ادواردلروا ( Edauard Leroy ) فیلسوف و ریاضي دان معاصر فرانسوی است که در ۱۸۷۰ میلادی متولد شده است ــ مسیو لروا مسیحی و کاتولیك معتقد است مجمل آراء او این است که علم : عبارت از یك سلسله فرضیات و معاهدات و قرارداد های بین علما است و فقط از این نظر است که ظاهراً معطي یقین و قطعی بنظر میاید بنا بر این قضایای علمی و بطریق اولي قوانین علم مصنوع و مخلوق عالم است نتیجهٔ این مقدمات آنکه علم نمیتواند حقیقتی بما کشف نماید فقط ممکن است در عمل مفید باشد زیرا قاعده و قانوني برای کار و عمل (Régle d'action) بما میدهد • دیگر از آراء لروا که شباهت بسیار بمباحث هانری برگسون Henri Bergson یکی دیگر از فلاسفه معاصرین فرانسه دارد ومسلماً ماخوذ از صحبت های اوست این است که منطق و استدلال را بسیار موهون میشمارد و اعتماد بعقل را ( anti — intellectualiste ) جائز نمیداند و لسان حالش این است که : « پای استدلالیان چوبین بود پاي چوبین سخت بی تمکین بود » یا یعني که می گوید عقل بشري بهر حقیقتی که دست میزند آنرا خراب میکند

را دچار ورشکستگی و افلاس نماید باشد که اوضاع و کارهای کلیسا بهتر و رضایت بخش تر گردد . این روزها هم فلسفه عملیه را اختراع کرده اند و مخصوصاً اختراع این فلسفه برای این بوده که دیانت را حتی در نظر اشخاص صاحب فکر و عاقل هم با قدر و اعتبار جلوه دهند .

آرکاد از گسائتان پرسید :

ـ ها مگر شما فلسفه عملیه امریکائیه را تحصیل نموده اید ؟

گسائتان جواب داد :

ـ باور مکن ! من از این صحبتها بیزارم ! سابقاً مرد سبك مغز خفیف العقلی بودم و علوم ماوراء طبیعت تحصیل میکردم « هگل [۱] » و « کانت (۲)

---

و شکل و ماهیت آن حقیقت را تعییر میدهد ولی شکل و ارادت قلبی و تاثر و احساس وتمیز و عقیده حقایقی بما کشف میشود ولی بمحض آنکه عقل پیرامون آن حقایق میشود از میان میروند . باضافه نطق و بیان که آلت و وسیلهٔ ابراز واظهار فکر و عقل است نیز ناقص است و مانند خود عقل و بیشتر از آن شکل و ماهیت حقایق را تغییر میدهد و خراب میکند . اما روا علم را قانون وقاعده عمل (Régle d'action) میشمارد یا بمعنی که میگوید در عین حالیکه قادر بر فهم و درك هیچ حقیقتی نیستیم و علم معطی قطع و یقین نیست معذلك مجبور بکار هستیم و بطور تصادف قوانینی وضع شده که بوسیلهٔ آنها بهتر میتوان کار کرد و مجموع این قوانین است که علم نامیده میشود .

۱ - Hégel . - فیلسوف آلمانی که در شهر استوتکارت پایتخت ایالت ورتامبرك متولد شده و در برلن فوت نموده است ( ۱۷۷۰ - ۱۸۳۱ میلادی ) اراء و افکار این فیلسوف که Hégelianisme نامیده میشود نفوذ بسیاری در افکار ملت آلمان داشته است

۲ — Emmanuel Kant . ـ اشهر فلاسفهٔ آلمان از اهال کونیگزبرك ( پروس شرقی ) ( ۱۷۲۴ -- ۱۸۰۴ ) مصنف کتب فلسفی معروف نقد عقل مجرد (Critique de la raison pure) و نقد عقد عملی (critique de la raison pratique) و کتاب نقد الحکم ( Critique du Jugement ) میباشد

میخواندم در طی مرور سنین عمر آدمی شده ام جدی و عاقل و دیگر بغیر از اشکال محسوسه یعنی آنچه با چشم و گوش بی بردن بان ممکن است داخل بحث دیگری نمیشوم زیرا دریافته ام که صنعت و فن و آنچه مخلوق قلب و احساس است عبارت از تمام انسان است ما بقی خواب و خیال و وهم و سراب است .

بدینمنوال تا مقارن غروب آفتاب محاوره دوام داشت و در طی آن محاورات سخنان شرم آور وقبیحی گفته شد که چنانکه ضرب المثل است نه فقط کافی بود که یکنفر سرباز زره پوش را از خجالت سرخ نماید زیرا این مبالغه محسوب نیست و میبینم که غالب زره پوشان مردمان با شرم و حیائی هستند بلکه کافی بود که یکنفر خانم پاریسی را هم از خجالت سرخ کند .

مسیو ساریت هم برای احول پرسی نزد شاگرد قدیم خود آمد و چون از در درآمد مانند آن بود که در سر کچل براق او مجسمهٔ آلکساندر داسپارویو دیده شود مسیو ساریت نزدیك بستر نشست و در آندم چنان پنداشته میشد که قفسه های مملو بکتاب تالار کرات و مجسمه ها جای پرده های آبی رنك و دولابچه آینه دار و بخاری را گرفته باشد و هم مثل آن بود که از بسیاری یاد داشت و دسته های اوراق و اسناد هوای آن اطاق سنگین وثقیل شده باشد بلی جای عجب نیست زیرا تمیز مسیو ساریت از کتابخانه اش غیر ممکن بود و امکان نداشت که بدون تصور کردن و مجسم ساختن کتابخانه بتوان مسیو ساریت را دید یا حتی اورا بتصور در آورد . بینوا ساریت خود از مجسمه هائی که تذکر میداد رنك پریده تر و مبهم تر و خیالی تر بنظرمیامد

موریس که بسیار رقیق القلب شده بود از ابراز دوستی معلم قدیمی متاثر شده گفت :

ــ مسیو ساریت بسم‌الله بفرمائید . مادام دزوبل را که میشناسید آرکاد ملك موکل خود را بشما معرفی مینمایم این شخص است که در ایامی که غیر مرئی بود مدت دو سال کتابخانهٔ شمارا دستخوش غارت ساخته بان درجه شمارا از خوردو خوراك باز داشته تقریبا بسرحد جنون رسانیده بود بلی همین شخص است که دسته دسته کتاب کهنه ها را از تالار کرات باطاق من نقل میداد و روزی درزیر چشم شما نمیدانم کدام کتاب قیمتی‌را برداشته‌بودکه بان واسطه در روی پله‌ها بیهوش برزمین افتادید وقتی دیگر کتاب مسیو سالومون ریناك را برداشته و چون موظف و مجبور بود که بامن بیرون رود [ زیرا بطوریکه بعدها فهمیده ام هیچوقت از می جدا نشده است ] آن کتاب را در رودخانه کوچهٔ پرنسس انداخته است . خوب مسیو ساریت فعلا از او درگذرید وعفو بفرمائید زیرا چون جیب نداشته چنین کرده است درآن ایام روح مجرد و بچشم غیر مرئی بوده است . ای کاش تمام کتابهای شما طعمه حریق یامعرض طوفانی شده نیست و نابود شده بود زیرا آن کتابها است که سر فرشته مرا از راه در برده او را بضلالات انداخته است و اینك که آدم شده نه دین و مذهب دارد و نه اصول و قوانینی می‌شناسد حالا من فرشته موکل او هستم و خدا میداند که این قضایا بچه شکل خاتمه خواهد یافت !

اما مسیو ساریت در بین آنکه باین حرفها گوش میداد آثار حزن فوق‌العاده ئی در وجناتش دیده میشد حزن دائمی و ترمیم ناپذیری حزنی‌که شبیه بقیافهٔ اجساد مومیائی شده بود وچون از جا برخاست که برود سربگوش آرکاد اورده گفت :

— طفلك بینوا بسیار مریض است هذیان میگوید .

موریس دو باره مسیو ساریت را طلبیده گفت :

ـــ مسیو ساریت بمانید شما هم یکدست ورق با ما بازی کنید . خوب است نصایح مرا بپذیرید مثل من نباشید پیرامون رفقای بد نگردید و الا معذورم خواهید شد خواهش میکنم حالا نروید یك مطلب بسیار مهمی هم دارم از شما میطلبم و آن این است که چون دو باره بعیادت من بیائید یك جلد کتاب راجع بحقیقت دیانت برای من بیاورید تا آنکه آنرا تحصیل نمایم زیرا لازم است که دیانت از کف رفتهٔ فرشتهٔ موکل خود را باو اعاده دهم و بار دگر او را متدین نمایم .

# (فصل سی و یکم)

فصلی که در آن با کمال تعجب و اندهاش مشاهده میشود که یکنفر مرد شریف جبون شیرین وملایمی با چه آسانی ممکن است مرتکب جنایت وحشت آوری شود .

مسیو ساریت که از حرفهای درهم و بر هم موریس سخت محزون و دلخون شده بودسواراتو بوسی شده نزد رفیق خود بابا گینادرون رفت زیرا او تنها رفیق شفیقش محسوب میشد و در تمام دنیا تنها کسی بود که بدیدن وشنیدن کلامش میل و رغبتی داشت در موقع ورود ساریت بدکان کوچه‌کورسل گینادرون تنها بود ودر یك کرسی بزرك کهنه‌ئی چرت میزد . بابا گینادرون با گیسوان مجعد حلقه مانند و ریش تر وتازه و صورت سرخ گلگون هیکل غریبی داشت رگهای بنفش بینی اش چون رشته بنظر می آمد و هم بواسطه شراب بورگونی بینی ارغوانی رنك شده بود بلی دیگر بر احدی پوشیده نبود که بابا گینادرون شراب خوار بود . در نزدیکی او گل سرخی در فنجان بی آبی که روی میز کار اوکتاوی رعنا قرار داشت در کار خشکیدن بود و یك قطعه پارچه گلابتون دوزی شده نا تمام در زنبیلی دیده میشد . اما اوکتاوی جوان روز بروز بیشتر غیبت اختیار مینمود مسیو بلان منیل هم هیچوقت در مواقعی که اوکتاوی غایب بود در آن دکان دیده نمیشد بعلت آنکه هفته‌ئی سه بار ساعت پنج بعداز ظهر در ملتقای مخصوصی که نزدیك شانزلیزه واقع بود همدیگر را ملاقات نموده بوصال هم میرسیدند بابا گینادرون ابداً بر این قضایا مطلع نبود ولی با آنکه همهٔ بدبختی خود را نمیدانست باز هم رنج میبرد .

باری مسیو ساریت دست رفیق قدیمی خود را فشرد ولی جویای حال اوکتاوی رعنا نشد زیرا بکم وکیف روابطی که این دو را بهم مرتبط میساخت مطلع نبوده البته اگر از زفیرین که مظلومانه مطرود شده بود و ساریت امید داشت که گیناردون ویرا همسر شرعی خود قرار دهد صحبتی بمیان می آورد خالی از مناسبت نبود معذلك از آنجا که مسیو ساریت پیر مرد با حزم و احتیاطی بود بپرسش حال خود گیناردون قناعت نمود.

بابا گیناردون واقعا ناخوش بود اما از موقعیکه صحت و قوتش کاسته شده روی بعکس نهاده بود همیشه تظاهر بقوت و صحت مینمود و در اینموقع با کمال اطمینان خاطر در جواب ساریت گفت:

خدارا شکر! صحتم در کمال خوبی است هم روحا سالمم وهم جسدا زیرا عفیف وپاکدامنم ساریت عفیف باش تا همیشه سالم وقوی باشی .

آن شب بابا گیناردون چند جلد کتاب قیمتی از دولابچهٔ چوب بنفشه ئی بیرون آورده بود بیکنفر کتاب دوست معروف بمسیو ویکور دیر نشان بدهد و پس از رفتن این مشتری خوابش برده مجال نکرده بود آنها را بجای خود برگرداند مسیو ساریت که معلوم است تا چه اندازه بکتاب علاقه مند بود چون چشمش بان کتاب ها که روی سنك مرمر دولابچهٔ گذاشته شده بود افتاد بحکم کنجکاوی بی اختیار شروع بزیرورو کردن و دیدن آن ها نمود اولین کتابی را که بچنك آورده ورق زد کتاب « ژان دارك » مجلدی بود با شرح وحواشی انگلیزی معلوم است برای مردی فرانسوی و مسیحی این کتاب واین صور بیش از هر چیزی باید جالب توجه باشد واگر چه دیدن آن کتاب و آن صور میبایستی قلب کاتولیکی ووطن دوست أورا متاثر ومغموم نماید ولی یك کتاب قشنك و نفیس هرچه ودر هرموضوع باشد بچشم او خوب و خوش میامد خلاصه در

همان حالیکه با کمال شفقت ومهربانی با گینا ردون صحبت مینمود کتابها را هم یکی بعد ازدیگری در دست گرفته نگاه میکرد گیناردون هم بصفت شغل عتیقه فروشی هریك را ازنظر صحافی وجلد یا تصاویر یا از جهت منبع و منشا بدست آمدن یا کم یابی آن تسعیر میکرد ناگهان ساریت فریادی کشید که ازخوشحالی فوق العاده و عشق و شور مخصوصی حکایت میکرد ولی ساریت لوکرس رئیس دیرواندوم یعنی لوکرس خود را یافته آنرا روی قلب خود می‌فشرد ودر حالیکه کتابرا بلبان خود نزدیك کرده بود گفت:

- بالاخره یافتمش

در ابتدا بابا گیناردون درست مقصود رفیق قدیمی خود را نمیفهمید ولی پس از آنکه ساریت اظهار داشت که آن کتاب ازجمله مجلدات مکتبه د اسپارویو ومتعلق باوست والدون گفتگو ومرافعه آنرا با خودخواهد برد و بابا گیناردون مثل آنکه از خواب بپرد برپا ایستاده با کمال وضوح گفت که آن مجلد ملك طلق شخص اوست وخود بنفسه خریده وقیمت آنرا بالتمام پرداخته و جز در بهای پنجهزارفرانك پول نقد ممکن نیست آنرا باحدی تسلیم نماید.

ساریت درجواب گفت:

- گویا آنچه را میگویم نمیشنوید یانمیفهمید بابا میگویم این کتاب متعلق بکتابخانهٔ د اسپارویواست وتکلیف من آنستکه آنرا بمحل خود برگردانم

گیناردون گفت:

- شوخی بس است ! بس کن ابداً چنین چیزی نیست...

ساریت دوباره فریاد زد.

- میگویم این کتاب متعلق بمن است.

گیناردون جواب گفت:

— عزیزم ساریت شما دیوانه اید ،

چون دید که ساریت و جنات بر آشفته و سراسیمهٔ دارد کتاب را از دستهای او بیرون آورده کوشید که موضوع مکالمه را تغییر دهد و سخن دیگری بمیان آورده لذا گفت

— هاساریت دیده‌اید که چگونه این خنازیر برآنندکه قصر ماژارن(۱) را راب نموده و نمیدانم این نقطه را که قلب و مرکز شهر قدیم و زیباترین حال پاریس است با چه‌ابنیهٔ عجیب و غریبی بپوشانند ؟ حقیقت این است که نها از واندالها(۲) بدترند زیرا واندالهابناهای قدیم را خراب‌میکردند ولی دیگر جای انها ابنیه نحس و نجس و پلهای‌بد شکل و رذل‌سبکی‌مانندپل اسکندر(۳) بساختند بلی کوچ گــارانسیر شما هم طعمهٔ هدم و دمار وحشی ها واقع خواهد شد .

آخر دیدید که این برابره با ماسك مفرغی قشنك سقاخانهٔ قصر چه کردند !

اما ساریت که گوش استماع بر آنچه او میگفت نداشت دو باره گفت :

— آخر گیناردون نفهمیدید چه گفتم گوش بدهید این کتاب متعلق کتابخانهٔ داسپاریو است و در انجا گم‌شده است چطور ؟ بدست کی ؟ نمیدانم

---

— Palais mazarin : — قصر فعلی آکادمي فرانسه که کاردینال مارزان صدر ظم لوي سيزدهم ولوي چهاردهم برای مدرسه‌ئی ساخته بود .

— Vandales : ملتي ازملل قديمه ژرمانيك وقسمتی از ملل سلاو که در قرن پنجم بلادی برگول وسواحل امریقا وبعضی جزایر بحرالروم مسلط شدهٔ اند وازجاه برابره ئي ستند که خراب وقتل وغارت بسیار نموده اند .

۳ — Pont d AlexandreIII : مقصود پلی است که بنام اسکندرسوم امپراطور روسیه بالای رودخانهٔ سن پاریس در حدود [illegible]

امور وحشت آور و اسرار آمیز بسیار در این کتابخانه واقع شده است حالا دوست عزیزم لازم است که این قضیه را باحساسات منصفانهٔ شخص خودتان واگذار نمایم ازطرف دیگر البته راضی نمیشوید که لاسمح‌الله دزد یا عامل دزدان محسوب شوید بنابراین کتاب را بمن بدهید تا آنرا بمسیو داسپارویو رد کنم مسلم است که مشار الیه خسارت شمارا جبران خواهد نمود در این قسمت بهیچوجه من‌الوجوه شك وتردیدی نداشته‌باشید بلکه باید بسخاوت وجوانمردی مسیو داسپارویو اطمینان داشته باشید چاره همین است سلوك شما هم در اینموضوع بمقتضای فطرت نیکی که دارید سلوکی است که از یکنفر نجیبی بایستی انتظارداشت.

بابا گیناردون تبسم تلخی نموده گفت:

ــ بهبه ! ماشاءالیه واقعاً عجب نصیحتی‌میفرمائیدکه بسخاوت وجوانمردی این داسپارویوی لئیم پست فطرت اطمینان پیدا کنم این داسپارویو که کك را بطمع پوستش دباغی میکند ! خوب ساریت جان درست بمن نگاه کنید و بگوئید بدانم که واقعاً سرمرا شبیه بسر بهلول دیده اید اگر چنین نیست پس چرا مرا دست انداخته اید شما که بهتر از همه میدانید که مسیو داسپارویو همان کسی است که از پرداختن پنجاه فرانك به یکنفر سمسار دربهای شیشه جد امجدش آلکساندر داسپارویو که کار «هرسان [۱]» است مضایقه نمود وهنوزتصویر جد بزرگوارش درخیابان «مون پارناس (۲)» روبروی قبرستان بر بساط یکنفر یهودی گسترانیده شده است و جمیع سگهای آن محله‌روی‌آن می

---

۱ — Louis Hersent : نقاش فرانسوی (۱۷۷۷—۱۸٦۰ میلادی)

۲— Bd du Montparnasse : نام خیابان معروفي درپاریس که ارباب صنعت بسیاری درآن محله ساکنند.

شاشند ... حالا من بسخاوت و جوانمردی این مسیو د اسپارویو اطمینان حاصل کنم ! . . . . ای والله واقعاً شما آدم ساده لوح بسیار نازنینی هستید ! . . . . .

ساریت جواب داد :

ـ بسیارخوب ! گیناردون من شخصاً تعهد میکنم که بهرنحو که چند نفر حکم معین کنندخودم جبران خسارت شمارا بنمایم . میفهمید چه میگویم ؟

گیناردون گفت :

ـ رفیقم هیچوقت در غیرموضع احسان منما وبرآن مباش که بااین نمك نشناسان شرط محبت بجا بیاوری این د اسپارویو که سنگش را بسینه میزنی در ازای اجری که یکنفرپیشخدمت هم بان مبلغ حاضربخدمت نیست توانائی شما علم شما فعالیت شما خلاصه تمام زندگی شمارا از شما گرفته واز آن استفاده نموده است بهتر آنستکه از این صرافت بیفتی ... بعلاوه دیگرکار ازکارگذشته وکتاب فروخته شده است ...

ساریت وحشت زده پرسید :

ـ فروخته شده؟ ... بکه ؟

گیناردون جواب داد :

ـ برای شما چه اهمیتی دارد ؟ ما حصل کلام اینستکه دیگر این کتاب را نخواهید دید حتی دیگر کسی صحبتی هم از اینکتاب بشما نخواهد کرد بلی قریبا کتاب بامریکا خواهد رفت .

ساریت دوباره سراسیمه وهراسان پرسید :

ـ بامریکا یعنی چه ! چطور ! این لوکرس مزین بعلائم فیلیپ دو اندوم

باحواشی ویاد داشت های دست ولتر ! این لوکرس من! بامریکا!
بابا گیناردون شروع بخندیدن نموده گفت :

سارت نازنینم بی اختیار مرا بیاد پهلوان گریوها [۱] می اندازید که چون میفهمد که معشوقه اش را به « میسی سیپی (۲) » خواهند برد فریاد میزند :
« معشوقهٔ عزیز من را به میسی‌سی پی! . . »
ساریت بارنگی بسیار پریده گفت :

— خیر ! حاشا و کلا ! این کتاب بامریکا نخواهد رفت بلکه بحکم حق بکتابخانه د اسپاورییو برخواهد گشت یا الله گیباردون کتابرا بدهید بمن.

گیناردون یکباردیگر هم سعی کرد که باین محاوره ئیکه از ظاهر احوال معلوم بود بالاخره شکل بدی بخود خواهد گرفت خاتمه دهد این بود که گفت :

- ها ساریت عزیزم هیچ ازاین تابلوی گرکو حرف نمیزنید حتی نگاه هم بان نمیکنید درصورتیکه این تابلو کار بسیار ممتاز شایان تحسینی است،
درضمن این صحبت ها تابلوراهم مقابل روشنائی گرفته گفت :

— آخر این سن فرانسوا را ببینید این فقیر الی الله این برادرمسیح را درست تماشا کنید جسد سیاه سوختهٔ قدیس مانند دخان ذبیحهٔ مبارکی بطرف آسمان متصاعد است وحکم « قربانی هابیل [۳] » را دارد.

---

۱— Le chevalier des Grieux :— ازکتبي که مترجم دردسترس داشته ترجمهٔ حال و شرح این شخصیه ممکن نشده است .

۲ — Mississpi : یکي ازایالات متحدهٔ آمریکاي شمالي که بنام رودخانهٔ معروف بهمین نام نامیده شده است .

۳ — اشاره بایهٔ چهارم فصل چهارم سفر تکوین « وهابیل نیز از اول زاده هاي گوسفندان خود و از پیه آنها آورد وخداوند هابیل وهم هدیه اورا قبول فرمود »

ساریت بدون اینکه سر خود را بطرف تابلو برگرداند آمرانه وی را مخاطب ساخت :

گینادرون کتاب ! یا الله کتاب را بدهید !

بابا گینادرون نا گهان بغضب آمده خون بسرش میل نموده بکلی سرخ شده و در حالیکه رگهای پیشانیش حرکت نموده بود فریاد زد :

— بس کن !

و با همان حال بر آشفتگی کتاب لوکرس را در یکی از جیب های نیم تنه اش گذاشت .

ساریت بدون درنك خود را روی او انداخته با خشم و غضب بسیار با او در آویخت چندانکه با همه ضعف و نا توانی که داشت آن پیر مرد تنومند را در کرسی دسته دار اوکتاوی پرت نمود .

گینادرون با حال گیجی و خشم سیلی نا سزا بان دیوانه نثار کرده با ضرب مشت چهار قدم او را دور انداخت بقسمی که سرش به تابلوی «تتویج مریم عذرا» که کار فرا آنژلیکو بود اصابت نموده سبب شد که آن تابلو با غریو بسیار بر زمین افتاد .

ساریت بار دگر دست بکار شده کوشید که آن کتاب را از جیب او در آورد .

البته برای باباگینادرون مردی ممکن بود که ایندفعه بکلی او را نقش زمین نماید ولی بواسطه میل خون بسرش مثل این بود که نا بینا شده باشد ودر آنحال دوار سرش بمیز کار معشوقه‌اش که‌در آن نزدیکی واقع بودخورد

ساریت بحریف از پا در افتاده در آویخته او را در کرسی بزرك بعقب انداخت و با دستان کوچك لاغر خود گردن او را که بخودی خود هم بسیار سرخ بود بقسمی فشرد که بنفش و کبود شد گینادرون سعی میکرد که‌خود

را رها سازد اما آن انگشتان ظریف و نحیف که بان گوشت گرم و نرم چسبیده بود با یك قسم احساس لذت و خوشی در آن فرو میرفت گویا قوه غیر معلومی دستان وی را بفریسهٔ خود متصل ساخته بود . گیناردون بخرخره افتاده و آب از گوشه دهانش جاری شد در زیر فشار هیکل بزرگش متشنج شده بفاصله هاي معین ،دست و پا میزد اما حرکاتش متدرجا غیر منظم واندك میشد بالاخره با آنکه دیگر حرکتی از وی محسوس نبود باز هم انگشتان آدم کش ساریت دست از فشار بر نمیداشت بلی عاقبت ساریت با کوشش و زحمت بسیار و جد و جهد شدید توانست دست از فریسه‌خود بردارد، با آنکه طنینی در سر احساس مینمود فهمید که در بیرون دکان باران میبارد و مردمی آهسته در قسمت پیاده روی خیابان روانند و قدری دور تر روزنامه فروشان با هیاهو و فریاد روز نامه میفروشند و نیز در تاریکی هـای خیابان چتر هائی دید که‌از جلو چشمش میگذرد مختصر کلام کتاب را از جیب میت در آورده فرار نمود .

اوکتاوی رعنا آن شب بدکان بر نگشت و برای خواب باطاق کوچکی که بالای دکانهای سمساری همین کوچه کوسل واقع بود و مسیو بلان منیل آنرا برایش خریده بود رفت و شب را در آنجا بروز آورد ،

کار گری که شغلش بستن مغازه بود چون جسد بی روح بابا گیناردون را که هنوز گرم بود دید فوری زن دربان را که مادام لونن نام داشت طلبید این زن جسد گیناردون را روی نیم کتی دراز نموده دو شمع بر افروخته دره ئی چوب شمشاد در ظرف آب متبرك گذاشته چشمـان میت را بست . طبیبی که مامور معاینه میت وتعیین علت مرك بود مرك را درنتیجه احتقانی دانست .

ژفیرین چون بواسطه مادام لونن بر حادثه اطلاع یافت سراسیمه دویده بر سر میت بشب زنده داری مشغول شد . گیناردون مثل آن بود که بخواب

رفته باشد در اشعه لرزان شمعها چنان بنظر میرسید که سن‌فرانسوای کار «گرکو» مثل‌دود باسمان متصاعد است طلا کاریهای نقاشان قدیمی هم‌درتاریکی برق میزدند در نزدیکی بستر میت تابلوئی کار «یودون» دیده میشد که تصویر زنی بود که واضحا مشغول امالهٔ دوائی بود ، تمام آنشب شاید تا پنجاه قدمی ناله و نوحه زفیرین در کوچه شنیده میشد که میگفت :

گیاردون مرده است ای وای‌مرده است رفیقم خدایم همه چیزم عشقم . . نه نمرده است اینك برخواهد خاست . عزیزم این منم میشل این منم منم زفیرین توام بر خیز گوش بده جواب بده. میشل دوستت دارم اگر بتوزحمتی رسانیده امرا عفوکن .... وای مرك ای وای! ای داد! ای خدا ! آی ببینید ! ببینید میشل تا چه اندازه قشنك است ! آی میشل چقدر خوب بود چقدر عاقل بود چقدر در خور محبت بود ! آی خدا ! آی خدا !اگرمن اینجا میبودم نمیمرد میشل ! آی‌میشل !

صبح آن شب صدائی از زفیرین شنیده نمیشد همه گمان میکردند خوابیده است ولی‌نخوابیده بودمرده بود .

# فصل سی ودوم

شرح آنکه چگونه درمیخانهٔ کلو دومین آواز نی لبك ژنگر شنیده میشود.

مادام دلاور دلیر چون بعنوان ممرضه‌و پرستار نتوانست خود رابموریس برساند چند روز بعد در غیاب مادام دزوبل نزد موریس آمد و بهانه اش آن بود که برای کلیساهای فرانسه اعانه‌ئی از موریس بطلبد آرکار در بروی اوگشوده ببالین مریض هدایتش نمود،

موریس سرنگوش فرشته آورده گفت:

یاالله نامرد نورا مرا از چنك این ماده‌غول نجات ده یا آنکه مسئولیت تمام بد بختیهائیکه قریبا واقع خواهدشدبگردن توخواهد بود .

آرکاد بخاطرجمعی گفت:

مطمئن باش.

ـ بعد از تعارفات معموله مادام دلاوردلیر باشاره‌بموریس فهمانید که‌فرشته را مرخص کند اما موریس چنین وانمود کرد که گویا هیچ نمیفهمد بالاخره مادام دلاوردلیر منظور خودرا ازملاقات بیان نموده‌گفت :

ـ بلی آخر کلیساهای ما این کلیساهای عزیزدهات ما چه‌خواهدشد؟

آرکاد بـا وجنات فرشته آسائی نگاهی بخانم‌نموده آهی کشیده‌جواب داد:

معلوم است خانم خراب خواهندشد زیر و زبرخواهندشدویاللخسارة!

تصور این امر برای من دردی است که بهیچوجه تسلیت نمی پذیرد!

کلیسا در بین خانه‌های ده حکم مرغ را دارد در بین جوجه هایش

مادام دلاوردلیر بایك تبسم مجذوبانه‌ئی گفت .

آفرین واقعا همین است همین است که گفتید.

فرشته دو اره گفت:

- و منارههای ناقوسها خانم؟

خانم جواب داد.

- ای آقا ملی منارهها !

آرکاد گفت:

- اما مناره ها خانم مانند آلات حقهٔ کبیر و جسیم سر بابر کشیده رو لونهای برهنه کرویان عالم بالا راست خواهند ایستاد.

مادام دلاوردلیی دیگر تاب نیاورده بعجله از انجا بیرون رفت.

در همان روز اوای پاتویل کشیش هم بعنوان عیادت و دلجوئی هم القای اح نزدموریس آمد و با اصرار بسیار ویرا نصیحت داد که دست از مرافقت شیبان بد بر دارد و دو باره با عائلهٔ خود اشتی نماید و شرحی صحبت د که مادرش چگونه با چشمانی نمناك و بازوانی گشوده بانتظار فرزنددلبند سته و هر گاه موریس با همت مردانه بزندگی غیر مشروع خود پشت زده چشم از لذات باطله بپوشد قهراً دو باره ارامش قلب و قوت روح ایش حاصل خواهد شد و از چنگـال اوهام باطله و اضغاث احلام مهلکه ات یافته گریبـان خود را از چنك روح خبیثی کـه بروی مسلط است اهد رهاند.

موریس از جناب پاتویل کشیش اظهار تشکر نموده مراحم بیکران او را اس گفت وپس از آنکه بایك عالم احساسات دینیه کلمهٔ شهادت واعتراف دینی زبان جاری ساخت عرض کرد:

- هیچوقت تا این پایه معتقد و پا بند بدیانت نبوده ام از طرفی هم چوقت باین اندازه بهعقیده داشتن محتاج نبودهام. سرکار کشیش چهمیفرمائید اینکه مثل منی باید اصول دین را بملك موکل خودم که انرا فراموش

نموده است دوباره یاد بدهم .

مسیو پاتویل کشیش آه طولانی کشیده طفل عزیز خود را بر نماز و مناجات ترغیب نموده و گفت که برای روحی که مورد حمله شیاطین واقع شده و در معرض خطر است دعا و مناجات بهترین دوا و تنها کمك روحانی است .

موریس پرسید .

— آقای کشیش آیا میل دارید که ملك موکل خود را بسرکار شما معرفی نمایم ؟ یك لحظه صبر کنید حالا خواهد آمد رفته است برای من چند دانه سیگار بخرد .

پاتویل از روی تاثر و اندهاش گفت :

آی طفلك بینوا !

گونه های گرد مسیو پاتویل از غایت حزن پائین افتادند ولی پس از لمحه ئی علائم شادمانی آشکار شده گونه ها بالا رفتند و این شادمانی خالی از علت نبود بلکه دلایلی داشت بلی روحیات و عقاید عمومی رو بخوبی میرفت « ژاکوبن ها » « فران ماسون ها » « احزاب متحده (۱)» همه جا رسوای خاص و عام شده بودند طبقهٔ ممتازهٔ ملت برای سایر طبقات سرمشق روحانیت و توسل بدیانت بودند آکادمی (۲) فرانسه با فکر شده بجادهٔ خوبی افتاده بود

---

۱-(Les Blocards) :- مقصود از احزاب متحده هیئت مؤتلفه مرکب از احزاب دست‌چپ پارلمانی فرانسه است که پشتیبان کابینهٔ والدك روسو (Waldeck Rousseau) و کابینهٔ کومب (Combes) بوده‌اند .

۲-(Académie Française) : . که در سنهٔ ۱٦۳٥ میلادی در فرانسه تشکیل شده و در ابتدا مجمع ادبا بوده بعد ها دارای اصول و تشکیلات منظم گشته است فعلا دارای چهل نفر عضو است که مادام الحیات در جمعیه عضویت دارند و فقط در موقع فوت هریك بقیهٔ اعضاء کسی را باکثریت آراء برای عضویت انتخاب مینمایند و شغل آکادمی رسیدگی بلغت

مدارس مسیحیه در کار زیاد شدن بودندجوانان وطلاب محلهٔ لاتن [۱] مطیع کلیسا میشدند و از مدرسهٔ دارالمعلمین (۲) روائح طیبهٔ مدارس قدیمهٔ دینی بمشام میرسید بالجمله صلیب روبفتح وظفر میرفت اما چیزیکه ضروری‌شمرده میشد پول بود بازهم پول وهمیشه پول ،

بعد از شش هفته استراحت طبیب معالج بموریس اجازه داد که سواره گردشی بکند در حالیکه هنوز بازویش بگردن آویخته بود با تفاق معشوقه اش ژیلبرت ورفیقش آرکاد بجنگل‌رفته از تماشای سبزه وچمن حظوافری بردند نه فقط آنها متبسم بودند بلکه چنان مینمود که هرچیزی هم بآنها خندان و متبسم است بطوریکه آرکاد گفته بود تقصیرات و خطایای آنها سبب تزکیه و بهتری آنها شده و بالاخره موریس از راه های حسد و بغض بعالم آرامی و خیرخواهی واصل‌گشته بود هنوزژیلبرت را دوست میداشت ولی عشق ومحبتش با عفو وصفح توأم بود فرشته هم کمافی‌السابق دوستدار وخاطرخواه ژیلبرت بود ولی از آنجاکه وی را تملك نموده بود دیگرمحبت ومیلش بانیش‌کنجکاوی

---

و املای زبان فرانسه است و قاموس لغتی چاپ نموده که مقیاس و میزان استعمال لغات محسوب است اولین چاپ این کتاب لغت در ۱۶۹٤ میلادی بوده و آخرین یا هفتمین چاپ در ۱۸۷۸ میلادی و فعلا در تهیهٔ طبع دیگری هستند .

۱ - (Le quartier latin) :- نام‌یکی ازمحلات پاریس درساحل یسار رود خانهٔ سن مدارس مهمهٔ پاریس از قبیل سوربون و کولژ د فرانس و مدرسهٔ طب و مدرسهٔ حقوق و غیره در ان محله واقع است و غالب محصلین در این محله ساکنند .

۲ - (Ecole Normale supérieure) : - یکی از مدارس وزارت معارف فرانسه که در پاریس در کوچه اولم (Ulm) (محلهٔ لاتن) واقع و تعلیمات این مدرسه برای بار آوردن معلمین مدارس عالیه است و از مهمترین مؤسسات معارفی فرانسه میباشد که انواع علوم در آن تدریس میشود .

مقرون نبود ، چون ژیلبرت اصراری نداشت که خوش آیند ودلربا جلوه کند بیشتر دلربا وفتان بنظر میامد قدری شیر خوردند وبسیار از آن شیر خوششان آمد هرسه نفر معصوم وپاك بودند ارکاد هم درکار بود بی عدالتی های کهنه جبار دنیا را فراموش میکرد ولی طولی نکشید که مجدداً ان بی عدالتی ها بیاد او آورده شد .

چون آرکاد بمنزل موریس برگشت زیتا را دید که مانند مجسمه ئیکه از عاج وطلا ساخته شده باشد بانتظار وی نشسته وتا چشمش بارکاد افتاد گفت:

ای آرکاد دلم بحال تو میسوزد ! اینك روزیکه از ابتدای خلقت زمانها نیامده وشاید قبل از انکه منظومهٔ آفتاب وتوابعش داخل فلك الجائی شود دیگر چنان روزی نیاید فرا میرسد فردا است که ما یالدا با اوت تاخته ووی را در قصر یاقوتی اش بغفات خواهیم گرفت و تو که در آتش آرزوی بنجات آسمانها میسوختی و انهمه عجله داشتی که فاتحانه بوطن خلاص شدهٔ خود بر گردی ناگهان تمام نقشه های بزرك خود را فراموش نموده در اغوش دختران مردم بخواب غفلت فرو میروی. اخر در مباشرت باین حیوانات حقیر و پلیدی که که ترکیبشان از عناصر آنقدر غیر ثابتی است که میتوان گفت دائما درتغییر و تحول وحالی بحالی شدن اند چه لذت و مسرتی ممکن است نصیب تو شود؟ آه ! آرکاد ، حق با من بودکه بتو اعتماد نداشته باشم زیرا تو جز یکنفر اهل علم وادب چیزی نیستی وغیراز کنجکاوی چیزی نداری ولی قدرت وقابلیت سعی و عمل از تو نمیتوان انتظارداشت .

آرکاد جواب داد .

ـ ای زیتا غیر عادلانه در حق من سخن میرانی طبیعت وسرشت ابناء اسمان بر آن رفته است که بر دختران مردمان عشق بورزند بلی شکی نیست که

شخص و شکل زنان وگلان غیر ثابت واز عالم فساد است ولی باوجود این نمی توان از انها چشم پوشیده شیفته و دلباخته انها نـگشت اما ای زیتا بدانکه هیچیك ازاین حیوانات صغیره ممکن نیست مرا از کینه وعشقیکه دردل دارم غافل سازد بلکه پیوسته برای قیام برضد یالداباأوت حاضرم.

زیتا چون ثبات عزم آرکاد را ملاحظه نمود اظهار شا دمانی نموده وی را تحریص کردکه بدون ضعف وسستی انجام نقشهٔ وسیع ومهم را تعقیب نماید وبداندکه نه بسیار میتوان عجله وشتاب داشت ونه هیچ چیزرا میتوان فراموش کرد ونیز گفت :

ــ آرکاد یك کار بزرك مرکب از یك سلسله کار های کوچك است و مهمترین مجموعه ها عبارت از اجتماع هزاران جزئیات فوق العاده صغیراست که هیچیك از آنهـا بخودی خود اهمیتی ندارد بـاید از هیـچ چیز غفلت نداشته باشیم.

زیتا برای این آمده بود که آرکادرا بمجمعی ببرد که حضور او درانجا کمال ضرورت را داشت زیرا در آن مجمع میخواستند قوای فرشتگان عاصی را احصاء نمایند .

بعد از بیان مقصود یك کلمه بیش بران نیفزود وآن کلمه این بود:

ــ نکتر دراتجا خواهد بود.

چون موریس زیتارا دید او را زن بی جاذبه ئی یافت حتی ازاوخوشش نیامد بعلت انکه زیتا کاملا قشنك و خوشرو بود و جمال حقیقی همیشه برای او ایجاد تعجب و اندهاش درد ناکی مینمود پس از انکه ملتفت شد که زیتـا فرشته ایست عاصی برای آن آمده که آرکاد را با خود به مجمع متامرین ببرد از وی کراهت واشمئزاز حاصل نمود ، موریس آن طفلك بینوا بسیارکوشید

وبهمهٔ وسائلی که در قوه خود داشت ومناسب ظروف واحوال بود تشبث نمود بلکه بتواند آرکاد را ازرفتن منصرف نماید از جمله گفت که اگر نرود و با وی بماند اورا بتماشای یکعده بازیهای محیرالعقولی-خواهدبرد بنمایشی که تجلیل وتکریم ، پوانکاره (۱) ، را نشان میدهند خواهند رفت و نیز او را بمنزلی خواهد برد که در انجا زنانی دیده میشوند که بواسطهٔ جمال وحسن اندام یا ظرافت ولطف ذوق یا خباثت و فساد اخلاق یا بد شکلی وزشتی فوق العاده جالب تعجب واعجابند ولی آرکاد گوش باین حرفها نداده فریفته هیچیك ازاین وعود نشده درجواب گفت که باید بازیتا برود.

موراس پرسید :

— میروی چه بکنی؟

آرکاد جواب داد:

— برای طرح ریزی فتح آسمان .

موریس گفت :

— هنوز هم دست ازاین دیوانگی برنمیداری ! فتح ... ولی برای تو اثبات کرده‌ام که این امر از حیز امکان خارج وابداً چنان انتظاری نبایدداشت.

آرکاد گفت :

— شب بخیر موریس . .

موریس سراسیمه گفت :

— ها میروی ؟ ... بسیارخوب پس من هم باتومیایم

---

(۱) (Raymond Poincaré) : - از علمای حقوق و رجال سیاست فرانسه که در ۱۸۶۰ میلادی متولد شده و در ۱۸۹۳ بمقام وزارت رسیده در ۱۹۰۹ عضو آکادمی فرانسه‌شده واز ۱۹۱۳ میلادی تا ۱۹۲۰ رئیس جمهور بوده وبعد مکرر رئیس‌الوزراءشده است.

موریس این بگفت وبا دست بگردن اویخته تامون مارتر دنبال آرکاد وزیتا افتاده با آنها بمیخانهٔ کاورو میرفت ودر انجا دید که میزی را در زیر آلاچیق درباغ چیده وحاضر کرده اند.

پرنس ایستار وتئوفیل با یك نفر فرشتهٔ ژاپونی زرد رنگی که شبیه بطفلی بود درانجا بودند.

زیتا گفت:

— جزورود نکتردیگر انتظاری نداریم.

هنوز حرف زیتا تمام نشده بود که نکتر بدون سر و صدا پیدا شده بجای خود نشست سگش هم در پای او خوابید. آشپزی فرانسه بهترین طباخی های دنیا است و از جمله مفاخر این مملکت است و هروقت عالم بشریت عاقل تر شده سیخ کباب را بر شمشیر ترجیح دهد این مفخرت ما فوق جمیع مفاخر قرار خواهد گرفت. کاود و میر شوربای کلم و گوشت خوکی بفرشتگان و ان بنی ادم که همراه انها بود خورانیده بعد کباب خوکی با چند دانه کلیه که با شراب پخته شده بود اورد این اغذیه لذیذه بر ان دلالت میکرد که هنوز این اشپز مون مارتری بدست امریکائیان که بر گزیده ترین رؤسای پاریس را که شهر هوتل و رستورانش میتوان نامید خراب میکنند فاسد نشده است (۱) کاود ومیر یك شیشه شراب «بوردو» (۲) باز کرد که اگر چه در عداد

۱ - اشاره باینکه امریکائي ها که در هر سال هزاران بپاریس بعنوان سیاحت میروند بواسطهٔ اینکه پول دار هستند اندك اندك سلیقه وذوق خود را بشهر پاریس تحمیل نموده ومینمایند و از طرفي امریکائی ها بواسطه صداقت لهجه وسادگي وعادات مخصوصه بدهاتی منشي معروفند.

۲ - Bordeaux. نام چندین قسم شراب سرخ وسفید معروف ومنسوب بحدود شهر بوردو.

اولین محصولات شرابی ، مدوك (۱) ، محسوب نبود ولی باز هم بواسطهٔ خوشبوئی و گوارائی از نجابت اصل خود حکایت میکرد چیزی که گـفتنش ضرور است این است که بعد از این شراب و چند رقم شراب دیگر شرابدار موزون وموقر خرامیده یك شیشه شراب سرخ بورگونی اورد که در عین تندی سبك و با وجود قوت لطیف بود بادهٔ پر مغز و از نژاد اصلی بور گونی مختص کلام اتش سیالی که کف ملب اورده راحت روح و افت هوش محسوب میشد و عقل و جسم هر دو را طرب میاورد .

نکتو پیر جام خود را از این شراب لبریز نموده انرا بلند کرده گفت:

ـ بنام تو ای دیو نیزوس اعظم و بیاد تو ای بزرگترین خدایان که عهد طلائی ایام قدیم را تجدید فرمائی و خود جلوه گر شده بمردمان که بار دگر بروح بسالت و شهامت و قهرمانی قرنهای بزرك گذشته مبعوث و مانوس شوند خوشهٔ انگوری را که سالیان دراز ساکنین جزیره « لسبوس (۲) » از ساقهای مو « متیمن (۳) » میچیدند عطا نمائی و نیزموهای « تاسوس (٤) » وخوشه های

---

۱ - Médoc : یك قسم شرابی که منسوب به مدوك است ومدوك از جمله مقاطعات جنوبی فرانسه است .

۲- (Lesbos) . نام یکی از جزایر یونان که امروز میتیلن (Mytiléne) نامیده میشود وجمعیت فعلی آن ۱۳۰۰۰۰ نفراست و امروز هم بوفور مو معروف و از جمله صادرات ان شراب است .

۳- (Méthymne) . شهری از شهرهای جزیره لسبوس که در قرون پنجم و چهارم قبل از میلاد از بلاد معروفهٔ جزیره بوده و بوفور و خوبی شراب اشتهار داشته است .

٤ - (Th sos) یکی از جزایر یونان واقع در شمال بحر اژه که جمعیت فعلی آن دوازده هزار نفر است و بوفور و خوبی مو مشهور است .

زرین تا گستان سواحل دریاچه « مار ئوتیس (۱) » و محصول خم خانه های « فالرن [۲] » ورزان « تمولوس [۳] » و هم شراب « فانه (٤) » که باید بادشاه شرابها نامیدش بانها ببخشی باشد که آب این انگورها اسمانی و الهی شود و ببرکت ان بار دگر مانند ایام سیلان عهد قدیم مردم از بادهٔ دانائی و عشق سرمست شوند .

پس ازانکه قهوه هم نوشیده شد زیتا و پرنس ایستار و ارفاد و فرشته ژابونی یکی بعد از دیگری در وضع وحال کنونی قوائی که بر علیه یالدا باوت قیام نموده بودند مذاکره کردند.

فرشتگان پس از آنکه بدلسوزی رنجهای زمین وشقاء زمینیان پشت بسعادت ابدیه نموده عصیان میورزند عقل وهوششان زیاد میشود وباینجهت طرق خبط واشتباه وقوهٔ ضد ونقیض گوئی آنها بسیار میگردد واین است سبب آنکه جمعیات آنها مانند جمعیات مردم زمین مقرون بضوضاء واضطراب ودرهم وبرهمی است چندانکه اگر فی المثل یکی از آنها عددی را ذکر میکرد سایرین با او معارضه میکردند وهرگاه دو عدد را میخواستند بریکدیگر بیفزایند مباحثه و جدال در میگرفت وعلم حساب هم از آنجا که دستخوش بلهوسی انها شده بود اطمینان بخش نبود در بین این مباحثات پرنس ایستار مشاهده نمود که تئوفیل مؤمن

---

۱ — Le lac Maréotis : زبانهٔ خشکی که بر ساحل مصر واقع است و روی شهر اسکندریه واقع میباشد.

۲ — Falerne : نام محلی در ایالت کامپانی ( Campanie ) از ایالات جنوبی ایطالیا که تاکستان وشراب های آنجا درنزد رومیان بسیارمعروف بوده‌است.

۳ — Tmnlus یا Tmolos . نام کوه ونام شهری در آسیای صغیر (لیدی).

٤ — Le Phanée : دماغه منتهاالیه جنوبی جزیره کیوس (Chios) که بخوبی شراب دربین قدما معروف بوده واز جمله ابنیهٔ تاریخی آن معبد آپولون بوده است.

مقدس که بزور همراه او بان جمعیت آمده بود مشغول حمد وستایش پروردگار
است پرنس بخشم آمده مشت گره نموده بشدتی چندین ضربت بسر اوزد که
اگر بسر گاوی زده بود از پا درمیامد ولی از آنجا که سر یک فرموسیقی دان
از جمجمهٔ گاو هم سخت تر است آسیبی بوی نرسید وبا وجود ان ضربات در
فکری که برای خود از قادر متعال ترتیب میداد تغییری حاصل نگشت ،

باری پس از انکه ارکاد مدتی با خیال بافیهای علمی خود در مقابل فلسفهٔ
عملی زیتا مخالفت ومقاومت نموده ادله ئی برخلاف نظریات او اقامه میکرد بالاخره
زیتا باو گفت که کیفیت تعقل او فاسد وبداست ،

آرکاد باهنك تلخی گفت :

— ازاینکه من بد تعقل میکنم شما متعجبید ! من هم مثل نوع بشرو
بزبان واصطلاحات انها تعقل میکنم ، وچیست زبان نوع بشر جز فریاد حیوانات
جنگل و کوهستان که بواسطهٔ نسناس های متکبر وخود پسندی پیچیده و فاسد
شده است ؟ آخر ای زیتا ایا متوقعی که با جمع وترکیب این اصوات حاکی از
غضب یا درد تعقای بهتر از این بشود ! بلی فرشتگان از عالم بشریت بی خبرند
وتعقل ندارند مردمان که بر فرشتگان برتری دارند بد تعقل مینمایند ، ای زیتا
اینك حاجتی نیست که از سخافت رأی اساتذه ئی که کوشیده اند که بوسیلهٔ همین
فریادها که از نسناسان آدمی صورت وبوزینگان و حیوانات کیسه دار و خزندگان
اجداد و اسلاف خود بارث برده اند حقایق مجرده را تعریف و تحدید نمایند
بشما سخنی بگویم زیرا کوشش آنها یك نوع مضحکه و ملعبهٔ مخصوصی است(۱) والبته

---

۱ — بعضي از فلاسفه بکوشش بسیار خواسته اند عقول مجرده علي الاطلاق اثبات
نمایند یعنی عقولي که من حیث الذات والفعل مباین از مواد باشد فلاسفهٔ متاخرین از جمله
آناطول فرانس مصنف این کتاب این فرض را ازاحلام واوهام میشمرند.

اگر عقل فعال عاقل میبود چقدر مشغول و سر گرم این مباحث میشد !

در آن شب آسمان غرق در ستارگان بود نکتر باغبان پیوسته ساکت نشسته سخنی نمیگفت ، زیتای خوشرو بوی گفت :

—ای نکتر اگر از آن نمیترسی که‌آسمان و زمین بحرکت‌آیند قدری نی بزن ،

نکتر فی الحال نی لبك خود را بدست گرفته مهیای نواختن شد موریس هم سیگاری روشن کرد شعله لحظه‌ئی درخشید و در آن لحظه آسمان وستارگانش راداخل‌تاریکی نموده و خاموش شد نکتر همین شعله و سر نوشت ان را در نی ملهم با لهامات آسمانی خود موضوع تغنی قرار داده آهنك رسای ان نی را بلند نموده و گویا چنین میسرود :

— این شعله دنیائی بود که خوش درخشید و در کمتر از یك دقیقه سر نوشت خود را انجام داد در ان یك لحظه شموس وسیاراتی در ان تشکیل یافت ربةالنوع افلاك مدارهای کرات پراکنده و سر گردانی را در این فضاهای لایتناهی اندازه گرفت بدم اولین مولود از خدایان یعنی اروس نباتات و حیوانات و افکاری بوجود آمدند . در این بیست ثانیه‌ئی که فاصله بین حیات و ممات این دنیا بود تمدنهائی بر گذار شد و امپراطوری هائی بحضیض سقوط ابدی افتادند مادرانی گریستند سوی این آسمان های صم و بکم اناشید عشق و فریاد های کینه وزفرات مظلومینی متصاعد شدند . این دنیاها در عالم کوچکی شان همانقدر طول کشیدند که این دنیائی که‌چند جزء لایتجزای آنرا شکل انواری روی‌سر خود درخشان می بینیم طول کشیده و طول خواهد کشید . بلی این و آن هر دو نسبت بعوالم لایتناهی جذوه‌ئی بیش نیستند .

وبهمان اندازه ونسبتی که نوا های صاف ودلپذیر نی لبك در ان فضای مسحور پراکنده میشد بهمان نسبت هم زمین مبدل بابر ملایمی‌شده وستارگان

مسیرهای سریعی اتخاذ مینمودند دب اکبر ازهم منفك شده بنات النعش درفضا پراکنده میشدند حمائل فلك الجوزاء گسیخته شده ستارهٔ قطب ازمحور مغناطیسی خود دور میگشت الابرق که شعلهٔ ملتهب درخشان خود را بفضا میریخت کبود رنك شده بعد سرخ گردیده مرتعش میشود و در یك لحظه خاموش میگردد بروج منقلب متحرك علائم تازه ئی در فضا ترسیم میکنند که انها نیز بنوبهٔ خود ازمیان میروند، آری این بود سحر ان نی سحار که درکمتر ازیك لحظه حیات وحرکات این دنیارا که بنظر لن یتغیر میاید ومردم وفرشتگان ابدیش میشمارند مجسم نموده چون وهم و سیراب جلوه گرش ساخت . ناگاه ان نی خاموش شد آسمان هم دوباره بشکل قدیمی خود درامده نکتر ناپدید شد. کلود ومیر از مهمانان پرسید که ایا از شوربای کلم و گوشت خوك که برای اینکه بخوبی بقوام بیاید بیست وچهار ساعت روی اتش بوده است راضی و خشنود هستند وهم ازشراب « بوژوله (۱) » ئی که نوشیده بودند تمجید بسیارنمود .

شبی بود ملایم وخوش ارکاد بهمراهی موریس که حالا او ملك موکل ان فرشته محسوب بود و تئوفیل و پرنس ایستار وملك ژاپونی رفتند که زیتارا بمنزلش برسانند .

---

۱ — Beaujolais : — نام یکي از مقاطعات فرانسهٔ که بوفور و خوبي شراب معروف است.

# فصل سی و سوم

فصلی که در ان مشاهده میشود که چگونه یك جنایت وحشت انگیز شهر پاریس را دچار خوف و خشیت مینماید.

در ان ساعت شهر غرق درخواب ناز بود حرکت روی سنك فرشهای کوچه های خلوت صدای زیادی تولید مینمود چون آندسته باواسط تپهٔ بوت رسیدند در گوشهٔ کوچهٔ «فوتریه (۱)» مقابل درمنزل زیتای مهر و متوقف شدند در حالیکه زیتا انگشت بر زنك درگذاشته ولی هنوز تصمیم بزنك زدن نگرفته بود آرکاد از ملائکهٔ حملهٔ عرش وانوار قاهره با او سخن میگفت پرنس ایستار برروی زمین بانوك عصایش طرح ساختن آلات جدیده ئی میریخت ونعره هائی میکشید که نه فقط اقایان بخواب فرورفته اطراف را بیدارمیساخت بلکه سبب ان بود که جوانب و خواصر مهوشان ان حول و حوش ازخوف منقبض شود تئوفیل بله اواز قایقچیانی را که در پردهٔ دوم الین ملکهٔ گولکوند باید خوانده شود ببانك بلند میخواند موریس درحالیکه بازوی راست را بگردن آویخته بود بادست چپی که بجا داشت با ملك ژاپونی مشق تیراندازی میکرد وبا هیاهوی بسیار چنان بکف خیابان میکوبید که برق از ان میجهانید آنگاه با بانك بلند فریاد میزد «ای هدف خورد» در این بین ها اژانی موسوم به کرول درگوشهٔ کوچهٔ مجاور بفکر فرو رفته بود گرول در چهار شانگی ریخت یکنفر سرباز رومی را داشت وهم تمام اخلاق وصفات این نژاد فوق العاده خدوم و

---

۱ — La Rue Feutrier ؛ — نام کوچه ئی از کوچه هاي نا حیهٔ هیجدهم شهر پاریس.

مطیع را که از بدو ساخته شدن بلاد وشهرنشین شدن مردم امپراطوری ها
را حفظ نموده وسلسله های سلاطین را حمایت و حراست میکند دارا بود
آژان گرول مرد قوی هیکل وزور مندی بود ولی با وجود این بسیار خسته
وفرسوده شده بود زیرا از شغل صعب و سخت وکمی غذا رنج میبرد درست
است که آدمی بود وظیفه شناس ولی هرچه باشد بشر بود و نمیتوانست در
مقابل سحاری وفریبندگی ولطف ودلربائی دختران پر از غنج ودلالی که دسته
دسته در تاریکیهای کوچه ها ودرطول خیابانهای خلوت وحول وحوش زمین
های مجهول میدید مقاومت وخود داری نماید قهراً آنرا دوست میداشت و اما
بصفت یکنفر سرباز تحت السلاح آنهارا دوست میداشت وهمین سبب شده بود
که احساس خستگی وفرسودگی نماید اما جرات وشهامت برملالت وخستگی غلبه
مینمود . ازآنجا که هنوز باواسط جاده حیات (۱) واصل نشده بود میل و
رغبت بسیاری باستراحت های دلپذیر واشغال ملایم فلاحتی داشت باری درآن
شب آرام ولطیف در زاویهٔ کوچه مولر [۲] فکر ها میکرد فکر خانه و مولد
خود را مینمود فکرجنگل کوچك درختان زیتون وزمین پدری ومادرپیرخمیده
رنج برده را میکرد همان مادری را که باردگر دیدارش نصیب او نمیشدباری
چون غوغا وهیاهوی آن جماعت بگوشش رسید از خواب وخیال پریده رو
بچهارسوئی که کوچه مولروکوچه فوتریه بان منتهی میشوند پیش رفت‌وچون
این جماعت بیکار را دید بحکم تمیز و حس اجتماعی تشخیص داد که میبایست
از جمله دشمنان نظام و امنیت عمومی باشند واز اینجهت ظنین و هم آزرده
گشت گرول مردی بود صبور وباعزم این بود که مدت طولانی ساکت مانده

---

۱ — وسط جادهٔ حیات دراصطلاح نویسندگان یعنی سن چهل سالگی .

۲ — La Rue Muller : — نام کوچه ئی ازکوچهٔ های ناحیهٔ هیجدهم شهر پاریس .

بالاخره باحالت آرامی مهیبی گفت :

- متفرق شوید .

اما موریس و فرشته ژاپونی چنان سرگرم شمشیربازی بودند که هیچ نمیشنیدند تئوفیل جز به تغنیات خود بچیزی گوش نمیداد پرنس ایستار غرق در خیالات نسخه های مواد محرقه شده ازخود بی خبر بود زیتا وآرکاد هم مشغول مطالعهٔ اقدام بزرك و طرح عظیمی بودند که از ابتدای آنکه منظومهٔ شمسی از ماده مشتعله اصلیه خارج شده تا کنون بفکر احدی نرسیده است مجملا همهٔ آنها ازآنچه محیط بانها بود بی خبر بودند.

گرول باردیگر تکرار کرد:

— میگویم متفرق شوید .

این مرتبه فرشتگان این امر رسمی را شنیدند ولی خواه بواسطهٔ لاقیدی خواه تحقیر اطاعت ننموده بفریاد واوازه خوانی ومباحثه ادامه دادند ،

گرول بهیجان آمده فریادکشید ودر حالیکه دست توانای خودرا برشانهٔ پرنس ایستارزد گفت .

- بنابراین میخواهید دستگیر شوید.

پرنس ایستار ازاین حرکت زشت بخشم آمده و بقوتی ضربت مشتی بان حاوس وارد آورد که برودخانه پرت شد ولی فوراً آژانی بنام قزانده بکمك همقطار خود دویده معاً بطرف پرنس ایستار حمله ور شدند و با غضب و برافروختگی ناشی از عادتی ویرا زدندوشاید اگر فرشتهٔ ژاپونی آن دوآژان را یکی بعداز دیگری بر زمین نینداخته بودبا وجود قوت و تنومندی پرنس ایستار وی را خون آلوده باداره نظمیه برده بودند ولی اینك بواسطه کمك ملك ژاپونی آن دو مستحفظ خیابان بخود می پیچیدند و در حالیکه در گل

و آب شناور بودند ضجه و ناله میکردند هنوز موریس و آرکاد و زیتا چیزی بکار ننموده و داخل مبارزه نشده بودند اما تئوفیل ترسان و لرزان خود را بکناری کشیده از آسمان استمداد میجست در این حیص و بیص دو نفر شاگرد نانوا که در ان نزدیکی در زیر زمینی مشغول خمیر گیری بودند بهوای بانك بیرون دویده با پیش بند های سفید و نصف تنه برهنه بانجا آمده و بواسطهٔ حس مخصوصی که میتوان آنرا تمیز حفظ امنیت عمومی نامید بکمك اژانهای بر زمین افتاده قیام نمودند . تئوفیل از دیدن انها سخت بوحشت افتاده رو بفرار نهاد ولی اندونفر ویرادستگیر نموده میخواستند بمستحفظین تسلیمش نمایند که آرکاد و زیتااو راعنفا از چنك انها بیرون کشیدند کشمکش دنباله پیدا کرد و بشکل موحشی با انکه طرفین غیر مساوی بودند بین اندو ملك و اندو شاگرد نانوا جنك در گرفت . ارکاد که از حیث زورمندی و جمال شبیه بیکی از پهلوانان لیزیت [۱] بود هم‌نبرد قوی هیکل‌را در بازوان خود خفه‌کرد . زیتا هم با خنجر خود شاگرد نانوای دیگر راکه با وی در اویخته بودمجروح ساخت بطوریکه خون‌سیاهی‌روی سینه‌پشم الودان‌بینوا جاری شد خلاصه آندو شاگرد نانوا که ازمحبین و فدائیان قوانین بشمارند روی‌سنگهای خیابان از پا در آمدند .

فزانده آژان با حال غش و مدهوشی رویش در راه آب بودولی گرول ازجا برخاسته برای اخبار بمامورین آن حول و حوش واستمداد از ایستگاه مجاور سوت زده خود را روی موریس انداخت . موریس که برای مدافعه

---

۱ — Lysippe مجسمه ساز و حجار معروف یونانی که در قرن چهارم ازمیلاد مسیح در یونان میزیسته و او تنها حجاری است که اسکندر کبیر وی را مجاز ساخته بود که مجسمه آش را بسازد . مجسمه هائی‌کهاز پهلوآبارساخته‌ظریف‌ترو چابك‌تر از مجسمه‌های سایرحجار های عصرخود است.

یکدست بیشتر بجا نداشت با همان دست چپ طپانچه ئی روی حریف خالی نموده وآن بدبخت دست بر قلب نهاده قدری لرزیده وبا حال ارتعاش از پا ازپا درآمده آهی طولانی‌کشید آنگاه تاریکی‌های ابدی چشمانشرا پوشانید .

پنجره ها یکی بعد ازدیگری بازمیشد وسرهائی از دریچه ها بکوچه بیرون میامد . صدای ثقیلی که صدای پا بود نزدیك میشد دو نفر آژان دوچرخه سوار وارد کوچهٔ فوتریه شدند پرنس ایستار چون چنین دید نارنجکی پرت نمود که زمین را بلرزه آورده چراغهای خیابان را خاموش نموده خانه هائی را واژگون ساخت وچنان دود غلیظی فضای آن کوچه را فرا گرفت که احدی نتوانست بفهمد که فرشتگان وموریس بکدام جهت فرارنموده‌اند.

عقیدهٔ آرکاد وموریس بران بود که پس ازاین حادثه نسبهٔ مطمئن‌ترین جاها همان منزل کوچهٔ رم بود یقین داشتند فوری درجستجوی‌انها برنخواهند آمد و شاید هیچوقت هم در جستجو برنیایند زیرا خوشبختانه نارنجك پرنس ایستار جمیع شهود ان قضیه را نابود ساخته‌بود . هنگام سپیدهٔ سحری خوابیدند وساعت ده‌صبح که وقتی که دربان چای اورد هنوز بیدار نشده بودند موریس دربین انکه نان برشته وکباب ران خوك را میخورد بارکاد گفت :

ـ عجبا ! من همیشه چنان میپنداشتم که جنایت یك امر فوق العاده و خارق الطبیعه ایست حالا میفهمم اشتباه میکرده ام وارتکاب بجنایت ساده ترین و طبیعی ترین اعمال دنیاست .

آرکاد درجواب گفت :

ـ و هم قدیمی‌ترین سنن و عادات است . قرنهای طولانی از امور طبیعیه و ضروری انسان این بود که سایر مردمان را بکشد و اموال انها را بغارت برد هنوز هم درجنك این‌قضیه امر مستحسنی شمرده میشود باضافه در بعضی موارد مخصوصه حمله بحیات سایرین را ازامور شرافتمندانه محسوب میدارند

چنانکه درموقعی که خود شما تصمیم بر قتل من گرفتید همه شما را تصدیق کردند ودلیل این تصمیم این بود که شما چنان می پنداشتید که من با معشوقهٔ شما محرمیت و سر و سری پیدا کرده ام مقصود این است که تصمیم شما راشرافتمندانه میدانستند ولی قتل یکنفر مستحفظ را مکروه شمرده ومیگویند که این ارتکاب شایستهٔ یکنفر نجیب نیست •

موریس فریاد کشیده گفت :

— خفه شو! خفه شو جانی! من این مستحفظ بد بخت را بحکم تمیز و بدون فکر و تامل کشته ام بدون اینکه دانسته باشم چه میکنم وحالا هم بسیار ازکرده پشیمان وشرمسارم ولی من مقصر نیستم مقصر توئی بلی قاتل حقیقی او توئی توئی که مرا براه عصیان و آدم کشی که منجر بدرکات جهنم میشود سوق داده ئی توئی که سبب اضلال من گشته ئی توئی که راحت وسعادت مرا فدای خود پسندی وخباثت خود نموده ئی و بسیار بیجا و عبث چنین کرده ئی زیرا ای آرکاد باردگرهم بتومیگویم که دراین اقدام نجاح حاصل نخواهی کرد.

دراین بین دربان جرائد یومیه را آورد وچون چشم موریس بان روزنامه ها افتاد رنك ازرویش برید. روزنامه ها باخطوط درشت حادثهٔ کوچهٔ فوتریه را باین عبارت نگاشته بودند که یك مستحفظ مقتول دو آژان دوچرخه سوار دوشاگرد نانوا سخت مجروح سه عمارت منهدم وچندین نفر هلاك شده اند.

موریس روزنامه‌را از دست انداخته باآهنك نحیف وشکایت آمیزی گفت:

ـ ای آرکاد آخر چرا درباغ کوچك ورسای دروسط آن گلها موقعیکه سار سیاه مشغول سوت وصفیر بود مرا نکشتی؟

خلاصه خوف وخشیت بتمام شهر مستولی بود درمیدانهای عمومی ودر کوچه های پرجمعیت زنان خادمه در حالیکه کیسهٔ های توری در دست داشتند

ا رنك پریده بشرح و تفصیل جنایات گوش میدادند و جنایتکاران را مستوجب شدید ترین عقوبات میشمردند دکان دارها در آستانه دکاکین خود ایستاده هرج و مرج طلبان [ آنا رشیست ] اعضای اتحادیه ها ( سندیکا لیست ) اجتماعیون ( سوسیالیست ) و « رادیکال (۱) » ها را مسئول این جرم دا نسته ببانك بلند می‌گفتند که بایستی قوانین صحیحه داشته باشند اشخاصی که صاحب افکار عمیق ری بودند انگشت یهودیان و دست آلمان را داخل در قضیه شمرده اخراج جنبیان را از فرانسه درخواست میکردند بعضی که شور و هیجانشان ازسایرین بیشتر بود عادات امریکائیان را ستوده میگفتند باید بر سیرهٔ آنها خود مردم مقصرین راگرفته در یك مجلس محاکمه نموده محکوم واعدام نمایند [۲] علاوه

---

۱ — رادیکال ها یعني پیرو حزب رادیکالیسم که یکی از احزاب سیاسیه است این حزب با اختلاف نظری که درممالك مختلفه در خط مشي خود دارند بطورکلی مرامشان عبارت از اینستکه میخواهند تشکیلات دولتي کاملا تغییر یافته ملي و دموکراتی شود ازجمله حزب رادیکال در ۱۷۶۹ میلادي در انگلستان تشکیل یافته و در ۱۸۶۷ موفق شد، است که اصول انتخابات انگلستان را تغییر داده اصلاح نماید — ازجملهٔ مرام رادیکال هاي انگلستان انفکاك کلیساي مملکت است از دولت و نیز برآنندکه مجلس اشراف (House of Lords) باید ازمیان برداشته بود ونیزعقیده داشتند که بجزیره ایرلاند ( چنانکه اخیرا موفق شدند) استقلال داخلی داده شود در فرانسه از ۱۸۷۵ میلادی این حزب تشکیل یافته و بعد منقسم بدو حزب شده است یکی حزب رادیکال (Radical) ودیگري حزب رادیکال‌سوسیالیست (Radical—socialiste) از جمله مبادي مهمّهٔ رادیکال هاي فرانسه انفکاك کامل کلیسا از حکومت و وضع مالیات بر عوائد است از مشاهیر زعمای این حزب کلمانسو وکونب وکایو وهریو هستند.

۲ — اشاره بعادتی که در امریکای شمالي معمول بودهٔ است و آرا امریکائي ها Lynching وفرانسویها Lrynchage میگویند وتاریخ آن اجمالا این است که لینچ ( Lynch ) نامی که یکی ازدهاقین ایالت ویرجینیا بوده چون بمقام ریاست دسته ئي از انقلابیون میرسد مخالفین خود را براي حفظ صورت قانون ( بدون اینکه سیر قانوني نموده باشد ) در یك مجلس محاکمه نموده در همان مجلس محکوم و اعدام مینموده است بعد از لینچ هم گاهي همین قضیه بنام « قانون لینچ » (Lynch—Law) تکرارشده‌است.

بر اخبار مطبوعه در جرایدِ اشاعات بسیار شومی شنیده میشد در نقاط مختلفه شهر غریو انفجار شنیده شده بود دربسیاری جاها نارنجك ها کشف میکردند درهرگوشهٔ‌ئی اشخاصیکه تصور میرفت شریر وبدکار باشند بدست مردم گرفتار شده ودر حالیکه لباس آنها ریزریز میشد تسلیم محاکم عدلیه میشدند یکنفرمستی واکه در «میدان جمهوریت» (۱) عربده میکشید ومیگفت: «مرده باد پلیس» مردم لجاره گرفته قطعه قطعه کردند.

رئیس‌الوزراء که وزیر عدلیه هم بود مدتی بارئیس تشکیلات نظمیه مذاکره ومشاوره نموده بالاخره چنان صلاح دانستند که برای اسکات هیجان پاریسیان ازسی هزار نفر لجاره وهرزه مقیم پاریس پنج یا شش نفر آنهارا توقیف نمایند رئیس پلیس روسیه چنان می پنداشت که نهیلیست های روسیه درآن جنایت دست اندر کار بوده‌اند وتقاضا داشت که دوازده نفر ازمهاجرین و پناهندگان روس مقیم پاریس را بحکومت روسیه تسلیم نمایند مسئول او فی الحال باجابت رسید و نیز برای حفظ و امنیت پادشاه اسپانی چند نفر مذنب را تسلیم محاکم مربوطه نمودند.

چون اهالی پاریس بر اقدامات مجدانه وقوف حاصل کردند نفسی تازه نمودند و جرائد عصر پایتخت حکومت را تهنیت گفته و تحسین کردند. اخبار راجع بحالت مجروحین رضایت بخش و عالی بود زیرا حالت آنها خالی از خطر بود و جمیع اشخاصی راکه بانها عرضه میداشتند جانی و حمله کنندهٔ بخود تصور مینمودند.

البته راست است که مستحفظ گرول مرده بود امادر عوض دوخواهر راهبه برسر او شب‌زنده داری نموده وشخص رئیس‌الوزراء آمده صلیب شرف و افتخاری بر سینهٔ آن شهید راه وظیفه نهاد.

---

۱ — Place de la République : نام میدانی درشهر پاریس.

اما شب آنروز مصائبی واقع شد آژانها در خیابان انقلاب (۱) در یك قطعه زمین وسیعی کالسکه ئی که متعلق بجانبازان بود دیدند و آنرا پناهگاه دزدان تصور کردند لذا عده‌ئی آژان بکمك طلبیده چون عده‌شان کافی شد کالسکه را محاصره نمودند جماعتی از مردمان خوب و صالح هم بانها ملحق شدند خلاصه پانزده هزار تیر انداخته شد بالاخره با باروت کالسکهٔ جانبازان را منهدم ساخته و بین بقایا و شکسته های کالسکه جسد یك بوزینهٔ دم درازی یافتند .

---

۱ — Avenue de la Rèvolte : نام خیابانی در پاریس.

# فصل سی وچهارم

فصلی که در طی آن تفصیل توقیف بوشوت و موریس وهم شرح حادثهٔ شوم کتابخانهٔ د‌اسپارویو و عزیمت فرشتکان دیده میشود .

موریس د اسپارو یوشب وحشت آوری بصبح آورد بمحض اینکه کمترین صدائی بگوشش میرسید دست بطپانچه میبرد مبادا زنده بدست عمال عدلیه بیفتد چون صبح شد بحال شتاب زدگی جرائد را از دست دربان ربوده و حریصانه بستونهای آن نگریست نا گهان از فرط شادمانی فریاد بر کشید زیرا چشمش باین خبر افتاد که جسد گرول مستحفظ برای فحص بعد از موت و معاینه تشریحی به « مورگ (۱) » انتقال داده شده و در آنجا اطبای قانونی عدلیه جزچند فقره لکه‌های کوچك سیاه و علائم کوبیدگی بسیار سطحی چیزی در جسد نیافته و مرك را مربوط بپاره شدن انوریسماء شریان ابهر دانسته اند .

موریس با آهنك خوشحالانه مثل آنکه فتحی نموده باشد فریاد زد :

— ها ! می بینی ارکاد می بینی که‌من قاتل نیستم من بیگناهم هیچوقت بتصور نمی آمد که بی گناهی تا این اندازه پسندیده و مطبوع باشد

پس از این اظهار شادمانی لمحه ئی فکر کرد و قهراً چنانکه خاصیت عادی فکر است تفکر شادمانی‌اش را از میان برد آنگاه سری تکان داده گفت .

— بلی من بیگناهم ولی شایسته نیست که بخودم هم‌امررا مشتبه نمایم حقیقت این است که من عضوهیئت‌بد کاران هستم‌وبا دزدان و بداندیشان‌محشورم.

---

۱— La Morgue : — نام محلي در شهر پاریس ( د رجزیره شهر پاریس ) که در آن اجساد اموات‌و مقتولینی‌را که‌هویتشان معلوم‌نیست معاینهٔ مینمایند ودر این محل دوره های درسي رآجع بطب قانوني وطریقهٔ فحص اموات مجاناً داده میشود .

آرکاد تو میبایست داخل تبه کاران باشی جای تو همین جا است زیرا یکنفر منافق ظالم دوروی خبیثی هستی اما من که صاحب عائلهٔ نجیبی هستم و تربیت عالی و پسندیدهٔئی داشته‌ام چون خود را جزو شماها می بینم ازخجالت و شرمساری سرخ میشوم .

آرکاد گفت :

- من نیز تربیت عالی و پسندیدهٔ داشته ام .

موریس پرسید .

در کجا ؟

آرکاد جواب داد :

- در آسمان .

موریس گفت :

- خیر آرکاد چنین نیست تو تربیت نیافته ئی اگر مبادی و اصولی بکلهٔ تو فرو رفته بود هنوز هم‌دارا میبودی زیرا مبادی‌عالیه هیچوقت ازمیان نمیرود . در هنگام طفولیت و آغاز عمر احترام عائله و وطن و دین بمن تعلیم داده شده است هنوز آنها را فراموش ننموده و هیچ گاه فراموش نخواهم کرد . آیا میدانی که آنچیزی که در اطوار و رفتار تو بیش از همه چیز مرا غضبناك میسازد چیست ؟ خیال نکنی که آن خباثت و دنائت اخلاق و ظلم و قساوت و نمك نشناسی و وقاحت تو باشد حاشا و نیز تصور ننما که سبب آزودگی من مذهب لا اردی (۱) و نادانی تو باشد زیرا بالاخره ممکن است

---

۱ — لاادری ترجمهٔ لغت Agnostique واین‌طریقهٔ Agnosticisme «لاادریه» نامیده میشود وآن طریقهٔ فلسفي‌است که میگوید فکر وعقل بشری ممکن نیست معرفت مبدأ اصلی ومحرك اول وماهیت ماده وعلت غائی اشیاء وامثال آن واصل شود ازجمله اوگوست کونت مؤسس « مذهب وضعی » وهربرت اسپنسر انگلیزی ازلاادری‌ها محسوبند .

که از آن صرف نظر کرد بهمچنین از طریقه شك و ارتیاب (۱) و تردیدی که دارا هستی میتوان چشم پوشید زیرا دیگر این طریقه بسیار کهنه شده و فعلا غیر مرغوب است (بعلت آنکه پس از بیداری ملت و احیای شعور وطن دوستی دیگر اهل شك و ارتیابی در فرانسه وجود ندارد) خلاصه هیچیك از اینها نیست بلکه چیزیکه مرا از تو متنفر ساخته بی ذوقی کج سلیقگی بدفکری و نازیبائی مرام و مقصد تواست فکرت مانند فکر یکنفر استدلالی اسیر بعقل و یکنفر حرالفکر است اصولی داری که رائحه کریههٔ رادیکالیسم از آن استشمام میشود و بوی عفن طریقهٔ کونب (۲) یا سائر طرق باطلهٔ ردیله از آن بمشام میرسد گم شو! که بسیار از تو بدم میاید ... ای آرکاد ای تنها رفیقم آرکاد ای فرشتهٔ قدیمم آوکاد ای پسر عزیزم اینك بمن که فرشته موکل تو محسوبم گوش بده خواهش های مرا بپذیر دست از این افکار مجنونانه بردار و بار دگر خوب شو ساده و بی آلایش شو بی گناه شو خوشبخت شو بیا رفیقم بیا

---

۱ — مذهب الارتیابی ( Le scepticisme ) : طریقه ئی از طرق فلسفه که در قضایا وبخصوص در مباحث ماوراءالطبیعه ولاهوت از اظهار عقیده نفیا یا اثباتا خودداری مینماید ودر صحت بسیاری ازقضایا که متفق علیه آست ودرنزد سایرین درمقام بداهت است شك میکند عمر خیام ایران را از جهتي میتوآن از ارتیابیون داست چنانکه گفته :

دوري که در آو آمدن ورفتن ماست  آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست  کس می ترند دمي درا ین معني راست  کاین آمدن ازکجا ورفتن بکجاست.

۲ — combisme : یعنی طریقهٔ کونب مقصود مرام امیل کونب (Emile Combes) است که ازرجال سیاست فرانسه و از رعماي حرب رادیکال بوده وآز ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ رئیس الوزراي فرانسه شده ودر دورهٔ ریاست وزرائی خود موفق به برهم زدن معاهده بین دربار پاپ و حکومت فرانسه ( معاهدهٔ ۱۸۰٤ ) گردیده حکومت ومذهب را بکلي از یکدیگر منفك نموده است ( ۱۸۳۵ — ۱۹۳۱ ) کونب درنزد کشیشان وکاتولیك هاي فرانسه بسیار منفور است.

کلاهت را بسر بگذار تا باتفاق به کلیسای « نوتر دام (۱) » برویم و نمازی خوانده شمعی در آنجا با یکدیگر روشن نمائیم .

باری احساسات عمومی هنوز در هیجان بود مطبوعات مهمه که لسان حال نهضت ملی بودند در سر مقاله های بسیار بلیغ و عمیق فلسفه این جنایت وحشت انگیز را که باطناً هم نفوس را بطغیان آورده مورد مباحثه قرار داده موشکافی ها میکردند اصل و سرمنشأ واقعی آن جنایت را کشف نمودند علل غیر مستقیم ولی مؤثر آن را در مرام انقلابیون که بدون قصاص و جلوگیری منتشر است در سستی روابط جامعه در تزلزل تربیت اخلاقی در تسلیم شدن بمقتضیات شهوات در دلباختن بمنافع و اهواء شخصیه تشخیص دادند و چون در تشخیص مرض جامعه متیقن شدند برای قطع ریشه فساد و بدی لازم شمردند که هرچه زود تر ممکن شود خرافات و اوهام باطله و نقشه های غیر ممکن التحقق و خوابهای تعبیر نشدنی از قبیل سندیکالیسم (۲) وضع مالیات بر عوائد و غیره و غیره و غیره پشت پا زده شود چندین روز نامه که از جرائد مهمه هم شمرده میشدند شدت و شیوع جنایات را اثمار طبیعی لامذهبی دانسته از این مقدمه چنین نتیجه میگرفتند که نجات و رستگاری جامعه منوط بان است که جمیع مردم یکدل و یکجهة صادقانه بذیل دیانت متشبث شده بان رجوع نمایند و راه نجات را همین می دانستند و بس .

---

۱ — Notre Dame de Paris : کلیسای رسمی شهر پاریس که یکی از بهترین و بزرگترین آثار بناهای گوتیک (gothique) است ودر۱۱۶۳م در زمان پاپ اسکندر سوم ولوی هفتم بنای آن شروع شده ودر اواسط قرن سیزدهم تمام شده است نوتر دام یکی ازشامخ ترین بناهای دست بشری است .

۲—Syndcalisme : نام حزبی ازاحزاب افراطی وانقلابی کارگران .

یکشنبه بعد از آن جنایت بر خلاف عادت جماعت کثیری در کلیساها مشاهده شدند . قاضی سالنو که مأمور فحص و تحقیق بود شروع باستنطاق افرادی که از طرف شعبهٔ تامینات توقیف شده بودند نمود و در آثار و قرائن جالب توجه اما غلط و غیر صحیحی که کشف کرد سرگم شد. اخباری که از طرف یکی از مخبرین موسوم به مونترمن باو داده شده اندکی قضایا را روشن نموده توجه او را بطریق صواب سوق داده بزودی فهمانید که عامل و مسبب اصلی جنایت کوچهٔ فوتویه از زمرهٔ دزدان « ژون شر » است این بود که کس بجستجوی آرکاد و زیتا فرستاده و هم حکم توقیف پرنس ایستار را صادر نمود دو نفر آژان نظمیه در موقعیکه پرنس ایستار از منزل بوشوت که رفته بود چند دانه نارنجك تازه ساز نوطرح در آنجا امانت بگذارد خارج میشد دست بروی نهاده خواستند دستگیرش نمایند چون برقصد آنها مستحضر شد خندهٔ مفصلی نموده از آنها پرسید که آیا اتومبیل محکمی دارند یانه آژانها جواب دادند که اتومبیلی در آستانهٔ درحاضر دارندایستارچون جواب بشنید گفت مطمئن باشید که این تنها چیزی است که من میخواسته ام و فوراً هردو آژان را در روی پله ها نقش زمین نموده نزد اتومبیلی که در انتظار او بر در بود شتافته رانندهٔ آنرا زیر اتوبوسی که درآندم از آنجا میگذشت انداخته خود زمام اتومبیل را بدست گرفته و در مقابل چشم یکدسته مردم وحشت زده رو براه نهاد .

شب همان روز مسیو ژانکور که از جملهٔ صاحبمنصبان پلیس در هیئت نمایندگان و مامورین قضاة عدلیه محسوب بود بمنزل تئوفیل رفت و این در موقعی بود که بوشوت تخم مرغ خامی فرو میداد که آوازش صاف و رسا شود زیرا آن شب میبایستی در تئاتر « الدورا دوی ملی (۱) » تصنیف

۱ــ Eldorada ــ کلمهٔ اسپانیولي که معني آن زرین و طلائي است ؛

تازه و نو در آمد خود را نه ترجیحش این بود « در آلمان ندارند مانند این »
بخواند تئوفیل در منزل نبود بوشوت آنمرد نمایندهٔ قانون را باسبك بلندنظری
و بی اعتنائی مخصوصی که از سادگی لباس پوشیدنش هویدا بود نزد خود
پذیرفت بلی بوشوت ملبس به پیرهنی بودوس . صاحبمنصب محترم یاد داشت
های موسیقی آلین ملکه گولکوند و مکاتیب غرامی را که آن مغنیه دلفریب با
نهایت نظم و ترتیب و با کمال دقت در جعبه میز اطاق خواب خود نگاهداری
میکرد ضبط نمود همینکه درکار بیرون رفتن بود دولابچه ئی را بنظردرآورده
با نهایت بی اعتنائی انرا باز نموده آلاتی در ان یافت که برای انهدام نصف
شهر پاریس کفایت میمود و نیز یکجفت بال بزرك سفید در ان دید که نه
جنس ان و نه فایده انرا فهمید بالاخره به بوشوت امر کرد که بزك و زرو
زیور خود را تمام نماید و با وجود فریاد و زاریش بمحبس فرستاده شد .

مسیو سالنو مردی بود خستگی ناپذیر و پشت کار دار پس از رسیدگی
باوراق مقبوضه در منزل بوشوت و هم بموجب علائمی که مونترمن تعیین کرده
بود برعلیه موریس داسپارویوحکم توقیفی صادر نمود که روز چهار شنبه ۲۷ ماه مه(۱)
در ساعت هفت صبح محرمانه و بااحتیاط بسیار اجرا شد . سه روز بود که موریس
آرام و قرار نداشت نمیخوابید نمی خورد بکسی عشق نمیورزید مختصر کلام زندگی
نمیکرد چون بسراغش آمدند هیچ شك و تردیدی در موضوع و ماهیت آن دیدن
صبحانه نداشت و بمحض اینکه چشمش بصاحبمنصب پلیس افتاد یکنوع استراحت خاطر
غیر منتظری بجمیع حواسش احاطه نمود آرکاد شب گذشته نیامده بود انجا بخوابد .
موریس از صاحبمنصب پلیس خواهش کرد که قدری صبر کند آنگاه بادقت و مواظبت
تمام لباس پوشیده دربی صاحبمنصب روان شده دراتومبیل کرایه ئی که مقابل دران منزل

---

۱ــ Mai : ــ ماه پنجم فرنگی .

متوقف بود جا گرفت آرامی بسیار شامل حالش بود که شاید موقعی که در محبس کونسیرژری(۱) درعقب او بسته شد کمی تغییر یافت، چون در اطاق محبس تنها ماند برای اینکه فضا وهوارا ببیند روی میز بالا رفت وگوشه از آسمان کبود را دیده تبسمی نمود اماآرامی خاطر وفراغ بالش بدان سبب بود که روحش خسته وحواسش خرف وبیحس بود وسبب دیگر آن بود که دیگر واهمه ئی از توقیف شدن نداشت . بدبختی هایش ویرا فیلسوف ماب نموده موجب یك نوع حکمت ودانائی عالی شده بود و چنان احساس مینمود که حالت لطف و سبکروحی دروی حلول نموده است نه بسیار ازخود راضی بود ونه فوق‌الحد خود را حقیر میشمرد وامر خود را بین یدی الله تفویض نموده بود بدون اینکه تقصیرات ومعاصی خود را مخفی داشته باشد وآنچه برخودش عیان بود کتمان نماید دو عالم ضمیر ووجدان قادر متعال را مخاطب داشته و میگفت که اگر او راه خلاف و عصیان سپرده بدان جهت بوده که میخواسته فرشته گمراهش را بصراط مستقیم هدایت وجادهٔ خیر وسلامت دلالت نماید بالاخره با صلح وصفا روی بستر کوچك خود آرمیده وبراحتی خوابید.

پس ازآنکه ساکنین پاریس ومردم ایالات مسبوق شدند که یکنفر معینه و نجیب زاده ئی محبوس گردیده اند مبهوت وغمزده ومندهش گشته و محق هم بودند زیرابنابرمندرجات مطبوعات وجرائد مهمه که شرح آن فاجعهٔ را هرروزبتفصیل می نگاشتند عقیدهٔ عمومی چنان منتظر بود که هرج ومرج طلبان جسور را که ازجبیع آنها بوی قتل وحرق میاید واز اعمالشان خباثت وشرارت میچکد بمحکمه جلب شوند نه آنکه مردم صاحب هنر واصحاب ذوق وظرفا در مورد

---

۱ — La Conciergerie : — محبس معروف پاریس که از ضمائم عمارت عدلیه پاریس است . و در انقلاب فرانسه هزاران گناهکار و بیگناه در آن محبوس شده اند وفعلا هم یکی از محبس هاي شهر مزبور است .

حبس و نکال درآیند ، رئیس الوزراء ووزیر عدلیه که دیر تر از همه بر این اخبار واقف شد بخشم آمده برکرسی خود که به سر ابوالهول [۱] هائی که کمتر از خود او مهول بودند زینت یافته بود قرارگرفته سخت بفکرفرورفت ودرضمن تفکرات غضب آلوده بلرزه در آمده برمثال ناپلیون با قلمتراش خود چوب میز شاهانه‌را میتراشید (۲) چون سالنو که احضار شده بود ازدردرامد بتقلید لوی چهاردهم (۳) که موقع تشرف وبار یافتن « لوزون (٤) » عصای خود را ازپنجره بیرون انداخت رئیس‌الوزراء هم قلمتراش را به بخاری پرت نموده باجد وجهد بسیار ضبط نفس نموده با آهنگی خشمناك گفت:

– آیا دیوانه شده اید ؟ . . . با آنکه بحد لزوم گفته بودم که بعقیدهٔ من این توطئه یك توطئه هرج و مرج طلبانه ضد جامعه است یعنی باطنا و معنا ضد حکومت و ضد جامعه است بعضی انگشتـان سندیکالیستی هم در آن حکمفرما بوده است باضافه آنچه لازم بود ارادهٔ خود را خاطر نشان نموده و گفتم که این توطئه در حدود معین نگاهداشته شود بعد از اینهمه توصیه ها حالا درکارید چه میکنید؟ آیا برآیدکه انتقام هرج ومرج طلبان وآزادیخواهان را بخواهید ، عجبا آخر شما چه کسـانی را برای من بحبس انداخته اید ؟ بکلفر مغنیه محبوبة القلوب عموم ملیون و پسر یکی از نجبا ومحترمین را که

---

۱– Sphinx : حیوان افسانهٔ که بابدن شیر و سر انسان و بال عقاب تصویر میشده است و مصریان قدیم آنرا مظهر آفتاب تصور میکرده اند .

۲– درحالات ناپلیون کبیر نوشته اند که از جملهٔ عاداتش این بوده که با قلمتراش میز یا کرسی را که برآن مینشسته میتراشیده یا میخراشیده است .

۳– Louis XIV : — لوی چهاردهم یا لوی کبیر پسر لوی سیزدهم که در ۱۶۳۸ میلادی متولد شده و در ۱۷۱۵ . م وفات کرده است و از اعاظم پادشاهان فرانسه و دورهٔ سلطنت طولانی و بزرگترین دوره های ادبی و علمی فرانسه نیز محسوب است

٤– Duc de Lauzune : — از جمله رجال در بار لوی چهاردهم (۱۶۳۲—۱۷۲۳م)

فوق‌العاده درحزب کاتولیك مقرب ومنزلش محط علمای اعلام است وبا واتیکان(۱) راه و با دارد مردی که امروز یا فردا ممکن است بعنوان سفارت نزد پاپ گسیل شود توقیف میکنید میخواهید دفعة یکصد و شصت نفر وکیل مجلس دارالشوری و چهل نفر از اعضاء دست راست مجلس شیوخ را ضد و دشمن من نمائید آن هم روز قبل ازاستیضاح راجع بتامین دیانتی ماشاء الله قصددارید که میانهٔ مرا بادوستان امروز ودوستان فردایم بهم زنید آیا شما هم مانند این دزوبل سفیه میخواسته اید علم به قلتبانی خود حاصل کنید که مکاتیب معاشقات ومغازلات موریس داسپارویو را ضبط کرده اید ؟ اگر مقصودتان حصول این علم بوده که من در اینموضوع بشما اطمینان میدهم و بیقین مبین بدانید که قلتبانید تمام پاریس هم میدانند اما ندانیدکه شما برای اینکار عضو محکمه نشده‌اید که انتقام شخصی خودتان را ازمردم بکشید.

قاضی محکمه با آهنگی لرزان وهیجانی بسیار گفت

ـ سرکار آقای وزیرعدلیه بنده مرد باشرفی هستم .

وزیر به پرخاش آمده گفت :

ـ شما یکنفر سفیه دیوانه‌ئی هستید ... یکنفردهاتی خرفی هستید . اینك گوش بدهید که هرگاه موریس داسپارویو ومادموازل نوشوت در ظرف نیم‌ساعت رها نشوند مثل آنکه شیشه ئی را بشکنند شمارا هم درهم خواهم شکست یا الله بروید !

مسیو رنه داسپارویو بشخصه سراغ پسر به کونسیرژری رفت و او را

---

۱ــ Vatican ؛ ــ عمارات پاپ که در روی تپه‌ئی که رومیان قدیم واتیکانوس میگفته‌اند بنا شده و عمارت از یك سلسله کلیسا و متاحف و مدارس وقصور و بساتین است که در ازمنهٔ مختلفه و باسلوبهای مختلف ساخته شده است . در اصطلاح وقتیکه واتیکان میگویند یعنی « در بار پاپ » یا « حکومت پاپ » .

بمنزل معهود کوچهٔ گارانسیر باز آورد : این رهائی موریس یك قسم فتح و ظفری برای او محسوب بود همه جا شهرت یافته بود که موریس نوجوان با یك قسم بی احتیاطی شجاعانه ئی داخل در اقدامات لازمه ئی برای اعادهٔ سلطنت شده و قاضی سالنو بی ناموس فران ماسون مخلوق کونب و « اندره (۱) » خواسته است این جوان مرد دلیررا در سلك دزدان وتبه کاران منخرط سازد ازجمله مسیو پاتویل کشیش که ظاهراً عقیده اش همین بود باطمینانی از طرف موریس حرف میزد که شونده خیال میکرد از شخص خودش صحبت میکند علاوه جملگی برآن بودند که موریس پس از بهمزدن با پدر خود که طرفدار جمهوریت بود خط مشی خودرا شاه پرستی جامع وکاملی قرار داده است . اشخاصیکه اطلاعات جامع و کاملی داشتند این توقیف را نتیجهٔ انتقام یهودیان میشمردند و مزیداً للتاکید می گفتند که آخر نه این است که موریس در ضدیت بایهود مشارالیه با لبنان است؟ چنداکه هیئت جوانان کاتولیك اجماع نموده درمقابل پنجره های منزل قاضی سالنو که در کوچهٔ « گنگو (۲) روبروی عمارت ضرابخانه واقع بود ویرا لعن وطعن وشماتت کردند ،

در خیابان عمارت عدلیه (۳) یکدسته شاگران مدارس شاخهٔ نخلی که رمزی فتح و انتصار است بموریس اهداء نمودند ،

موریس ازدیدن منزل پدری که مهد پرورشش بود برقت آمده با گریه زاری خود را باغوش مادر انداخت واقعاً برای آن خانواده آنروز از ایام

---

۱— Louis André : سرتیپ فرانسوی که در ۱۸۳۸ م متولد شده و در ۱۹۱۳ م مرده است آندره از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ م وزیر جنك فرانسه بوده و ازمقطاران و اعوان کونب محسوب است .باینجهت کاتولیك ها اورا دوست نمیدارند .

۲— Rue Guènègaud : نام کوچه ئی در ناحیه ششم شهر پاریس .

۳— Bd du Palais . — نام خیابانیکه عمارت عدلیه پاریس در آن واقع است .

بسیار خوش محسوب بود اما حادثهٔ دردناکی صفای آنرا مکدر ساخت و آن این بود که مسیو ساریت پس از حادثهٔ شوم کوچه کورسل دیوانه شده در این روز سخت بهیجان آمده بود باینمعنی که بر اثر دیوانگی درهای کتابخانه‌را ازدرون بروی خود بسته مدت بیست و چهار ساعت از آن خارج نشده بود ونعره های وحشت ناکی می کشید و با وجود همهٔ تهدیدها و التماس و خواهشها از کتابخانه بیرون نمیامد . شبی باحالتی بسیار منقلب و پریشان بروز آورده بود و قرینهٔ این بود که در تمام طول شب از وراء پرده ها دیده بودند که چراغ لاینقطع در حرکت بوده است .

صبح هیپولیت خادم از صحن حیاط وی را خواند ساریت چون آواز او را شنید یکی از پنجره‌ های تالار کرات و فلاسفه را باز نموده دو یا سه مجلد کتاب سنگین را بسر آن نوکر پیر مرد پرت کرد جمیع خدمه ازمرد و زن و اطفال جمع شدند ساریت هم بغل بغل آن کتابها را آورده روی آنها میریخت بااین وضع مسیوبرنه د اسپاورپو صلاح ندانست که خود مداخله نماید فقط باشب کلاه ولباس‌خواب بیرون‌آمده کوشید که آن دیوانه‌بینوارا بعقل ودانش دعوت نمایدولی‌ساریت بان‌مرد که تاآندم ویرا ولینعمت خودمیشمرد وبسیار محترم‌میدانست‌سیلی‌از نا سزا وفحش درجواب‌نثارکرد وباین‌قناعت‌ننموده‌میکوشید که اورا بضرب‌توراتها وتلمودها وکتب‌مقدسه هندوایران‌وآثارآباءکنائس یونانی و رومی‌و کتب «سن ژان کریستوزوم (۱) » « وسن گرگوار نازیانز (۲) » و «سن

۱ــ Saint Jean Chrÿrtosome : یکی ازاعاء کنیسه که در انطاکیه متولد شده وکشیش اعظم قسطنطنیه بوده است یکی از مشاهیر فصحا و خطبا است که بلقب کریستوزوم ملقب شده است زیرا کلمه کریستوزم مشتق ازکلمهٔ یونانی است که معنای آن « زرین دهان » است (۳٤۷ــ٤۰۷ میلادی )

۲ ــ Saint Grégoire de Nazianze از کشیشان علمای لاهوت که در نازیانز ( کاپادوسیا ) متولد شده مصنف رسائل‌بسیار ازمشاهیرلاهوتیون است( ۳۲۸ــ۳۸۹ م ).

و گوستن «سن ژروم» و کتب ورسائل استدلالیه نویسان «وکتاب تاریخ تنوعات اختلافات کنائس پروتستانت(۱)» که بوسوه حواشی بان افزوده بود از پا در آورد لقصه کتب متنوعه با قطع مختلفه با کمال مذلت روی سنك فرش حیاط پراکنده میشد مکاتیب گاساندی و رسائل اب مرسن و پاسکال را باد باطراف می افکند خادمهٔی چون برای جمع آوری اوراقی که در راه آب افتاده بود خم شد یك جلد نقشهٔ هولاندی بزرگی سرش بواخته گشت مادام رنه د اسپار ویو از آنهمه هیاهوی دلخراش بوحشت افتاده در حالیکه هنوز بزکش تمام نشده و ناقص مانده بود بیرون جسته پیدا شد چون چشم مسیو ساریت بمشار الیها افتاد گویا دیوانگیش مضاعف شده با کمال عجله به بیرون انداختن مجسمه های شعرا و فلاسفه و مورخین قدیم پرداخت هومر اشیل سوفوکل اوری پید هردوت توسیدید سقراط افلاطون ارسطو د مسطن سیسرون ویرژیل هوراس سنك اپیکتت همه روی سنك فرشهای حیاط خرد و درهم شکسته شدند و کرهٔ زمین و کرهٔ آسمان با صدای مهیبی ریزریز گردیدند جمیع نظار از این منظره دچار وحشت و دهشت شده و با حال سکوت مبهوت برجای ایستاده بودند و جز قهقهه لئون کوچك که از پنجره باین بازی تماشا میکرد آوازی شنیده نمیشد . یکنفر قفل ساز درکتابخانه را گشوده جمیع اهل منزل وارد کتابخانه شدند و دیدند که ساریت در عقب اتلال کتب متحصن گردیده لوکرس رئیس دیر واندوم را همان لوکرس معهودی که بدست ولتر حواشی بان افزوده شده بود پاره پاره میکند البته لازم بود که راهی بسنگر او باز شود ولی آن دیوانه چون دید مجبور بعقب نشینی است باطاقهای زیر شیروانی فرار نموده بام عمارت بر آمد مدت دو ساعت فریاد هائی در آنجا می کشید

---

۱—Histoire des Variations des Eglises Protestantes؛ مقصود تاریخی است که بوسوه در ۱۶۶۸ بر رد حزب انجیلی ( پروتستانت ) نوشته است .

که از مسافت بعیدی صدای آن شنیده میشد جماعت کثیری که دم بدم برعدهٔ آنها میافزود در کوچهٔ گاوانسیر مجتمع شده بسان بینوا مینگریستند و چون روی سفالهای پوشش عمارت که در زیر اقدامش میشکست میلغزید همهٔ نظار از ترس نعره میکشیدند مسیو پاتویل کشیش در بین جماعت ایستاده هردم انتظار پرت شدن او را میبرد و مشغول بخواندن ادعیه ئی بود که در بالین اشخاص محتضر خوانده میشود و نیز خود را مهیا میساخت که همان لحظه یا لحظه ئی بعد تلقینی که در حال نزع روان بمشرفین بموت داده میشود و آخرین غفران خطایائی که بعمل میاید اجراء شود آژانهای پلیس منزل را تحت مراقبت آورده و درکار ترتیب و حسن انتظام بودند ، بالاخره عملهٔ اطفائیه طلبیدند و طولی نکشید که بانك بوق آنها بگوش رسید و بمحض اینکه در رسیدند نردبانی بر دیوار منزل بلند نموده پس از زد و خورد وحشت انگیزی آن دیوانه را دستگیر نمودند و دیدند که آن بینوا در حال مقاومت و پایداری مأیوسانه عضله ئی از بازوی خود کنده است خلاصه او را بمریضخانه ئی گسیل داشتند

موریس محاط بکسان خود در منزل شام خورد وقتی که ویکتور پیر مرد پیشخدمت باشی کباب گوساله را روی میز گذاشت همه تبسم شفقت آمیزی بوی نمودند مسیو پاتویل کشیش که در دست راست آن والدهٔ مؤمنهٔ مسیحیه نشسته بود با ملاحت و شیرینی سیر آن عائلهٔ مبارکه را که خداوند مورد برکت قرار داده بود مینمود با همهٔ اینها مادام داسپارویو دغدغه خاطر داشت و باطناً خوش نبود زیرا همه روزه مکاتیب بدون امضائی باو میرسید که بحدی وقیحانه و پر از دشنام بود که ابتدا آنرا از طرف یکنفر پیش خدمتی که اخراج شده بود میدانست ولی حالا می فهمید که این کاغذ ها را کوچکترین دخترانش برت که طفلی بیش نبود برای او میفرستاده است ، لئون کوچك

هم از طرف دیگر مایهٔ خون جگر شده بود زیرا تحصیل نمیکرد و عادات بدی پیدا کرده خود را بسیار ظالم کردار نشان میداد از جمله صعوه های خواهرش‌را زنده زنده پرکنده بودو روی کرسی که ماد موازل کاپورال در ان می نشست سنجاق نصب میکرد چهارده فرانك اندوختهٔ این دختر بینوا را دزدیده ویرا دچار اضطراب و هم‌وغم نموده بود بقسمیکه آن بدبخت از صبح تا شام جز گریه و پاك کردن بینی کاری نداشت .

بمحض اینکه شام تمام شد موریس که باکمال بی صبری میخواست فرشتهٔ خودرا بیابد رو بکوچهٔ روم دوان شد چون به پشت‌در رسیدهیاهوی بسیاری شنیدباری وارد اطاق معهودطهور فرشته شده آرکاد وزیتا وتئوفیل وپرنس ایستاررا گردهم‌یافت پرنس ایستار روی بستر آرمیده چپق ازرگی که در دست داشت میکشید و با حال لاابالی گری و بی اعتنائی بالش ها و لحافها و روپوش ها را میسوخت همهٔ انها موریس را بوسیده و قصد عزیمت خود را باو اعلان کردند صورتهایشان بنور شعف و شجاعت میدرخشید تنها تئوفیل مصنف آلین ملکه گولکوند اشك میریخت و نظرات پر از خوف و هراس بجانب آسمان میافکند پرنس ایستار گوش او را گرفته و عمداً ویرا بحزب متمردین کشانیده باو وهمانیده بود که بین دو امر مخیر است و ناگزیر یکی از دوشق را باید انتخاب کند یا راضی شود که در محبس های زمین بذلت و خواری ایامی بگذارند و یا دست به آهن‌وآتش برده بقصر یالدابا اوت حمله نماید .

موریس با کمال درد واسف مشاهده نمود که دیگر آن فرشتگان هیچ دلبستگی بزمین ندارند و با یکدنیا امیدواری که کاملا بجاهم بود در شرف عزیمت هستند شکی نبود که عدهٔ جنگجویان انها در مقابل عساکر لا تعدد و لا تحصای سلطان سموات بسیار کم بود اما امیدواری داشتند که کمی عدد را بواسطهٔ هجوم ناگهانی و شبیخون غیر مترقب جبران نمایند باین نکته هم جاهل نبودند که

الدابا اوت که خود را بصفت عالم الغیب والشهادة بودن میستاید گاهی بغفلت گرفته میشود و از بدیهیات است که در موقع عصیان اول هم اگر اخبار و نذار رئیس الملائکه میکائیل نمیبود وی بغفلت گرفته شده مقهور میگشت لشکر سمان از زمان غلبه بر متمردین که قبل از ابتدای زمانها بوده تا کنون ترقیاتی حاصل ننموده از نقطه نظر اسلحه و ذخائر و مواد حربیه هم مانند قشون مراکش متاخر و بدوی است صاحبمنصبان قشونی هم غرق ناز و نعمت و جهالت اند و با علو مفاخر و وفور غنا مسرات بزم را باتعاب رزم ترجیح میدهند قائد اعظم و فرمانفرمای کل میکائیل اگرچه همیشه رشید و در مراتب جان نثاری پایدار و ثابت قدم است ولی در طی قرون آن غیرت و جسارت اولیه‌اش از میان رفته است برخلاف عاصیان و متامرین ۱۹۱٤ میدانند که چگونه باید تازه ترین و دقیق ترین نکات علمی را در فن هدم و خرابی بکار برند خلاصة القول همه چیز مهیا و هر تصمیمی اتخاذ شده بود قشون عاصیان که بلشکر های صد هزار نفری قسمت شده و در تمام بیابانهای کره ارض یعنی صحاری وسیعه روسیه و دشت‌های علفزار امریکای جنوب و شن‌زارها و اراضی منجمد غرق دربرف پراکنده بودند برای حمله باسمان وسازجنك مهیا وحاضر بودند،

فرشتگان بواسطهٔ تغییر دروضع و نظام ذراتیکه ابدانشان مرکب از آن است میتوانند ازوسط های بسیار متنوع ومختلف بگذرند اما ارواح ساقطه بر زمین ازآنجا که پس ازتجسد ازمادهٔ بسیار غلیظی تشکیل یافته اند دیگربخودی خود قادر به پریدن نیستند بلکه برای طیران در عوالم کرهٔ اثیر وتحول بماده غیرمحسوس محتاج بکمك برادرانی هستند که اگرچه مانند آنها عصیان ورزیده اند ولی معذلك در سماء علیین و مقر طوباویون باقی مانده اند این ارواح ما فوق آنکه مجرد و غیر مادی نیستند ( زیرا آنچه در دنیا هست ماده است )

العاده لطیف و شفافند . البته آرکاد و ایستار و زیتا با کمال دغدغه خاطر و نهایت درد والم حاضر شده بودند که از جو غلیظ کثیف کرهٔ ارض باعماق صاف ولطیف آسمان بروند زیرا خوض در فلك اثیر مستلزم جد وجهد و بذل قوائی است که جسور ترین موجودات هم در اخذ چنان تصمیمی مردد ودودل میشوند مادهٔ آنها پس از دخول باین توسط فرار و لطیف خود هم میبایست فرار ولطیف گردد تبخیر شود وازابعاد معروفه بشری خارج شده به حجم بیکران ترین ابر هائی که هیچوقت معروف کرهٔ ما نیست بدل شود طولی نخواهد کشیدکه در عظمت و بیکرانی از سیاراتی که جز به رصد دیده نمیشوند خواهند گذشت وازآنجا که غیر مرئی هستند وبحدی سبك وخفیفند که وزن وتقدیرشان غیرممکن است ازمدار آن سیارات بدون اینکه صدمه ئی بان برسانند میگذرند در این امر مهم که بزرگترین کاری استکه فرشتگان میتوانند بعمل بیاورند مادهٔ آنها متناوباً گاهی داغ تراز آتش و گهی سرد تراز یخ میشود واحساس چنان درد والمی‌میکنندکه بمراتب ازمرك بدتراست .

موریس جرأت وجسارت و خوف و خشیتی را که مقتضی چنین اقدامی است واضحاً درچشمان آرکاد مشاهده نموده اشك ریزان گفت :

— میروی!

آرکاد جواب داد:

— بلی برآنیم که با نکتر نسراغ رئیس‌الملائکه اعظم برویم تااو مارابفتح وظفر راهبرشود .

موریس پرسید :

—کیست کسیکه باین وصف مینامیش؟

آرکاد درپاسخ گفت :

ـ اعوان وانصار عقل فعال اورا با هزاران تهمت بتوشناسانده شیطانش نامیده اند .

موریسن آهی کشیده فریاد زد :

ـ ای بدبخت !

موریس درحالیکه سرخودرا بدودست گرفته بود بسیار گریست .



# فصل سی و پنجم

در این فصل که آخرین فصول است مشاهده میشود که چگونه خواب عالی وشگفت آمیز شیطان بوقوع می پیوندد.

چون ان پنج فرشته از هفت باغچهئی که بر نقاط مرتفعه ساحل رودخانه «گنك(۱)» واقع و تامعابد غرق در عشقه وپیچك ارتفاع داوند بالا رفتند از راههای غیرمعلوم کهنهئی بباغ خود رو ووحشی پر از انگورهای معطر و بوزینه های خندان رسیدند و درآخر این باغ کسی را که سراغ او آمده بودند یعنی شیطان را یافتند که بمتکاهای سیاه رنگی که با شعله های زرین زردوزی شده بود تکیه نموده است شیران و غزالان چندی درزیر اقدامش آرمیده ومار های دست آموزی بدرختان پیچیده چشمان پرازمحبت و شفقتی بجانب او دوخته بودند چون چشم شیطان بفرشتگان زائرین افتاد صورتش پر ازغم و اندوه گشت. اگرچه ایامیکه جبینش بخوشه انگور متوج بود و عصای مزین به برك رزان دردست داشت ومشغول تربیت وتسلیت نوع بشر بود چندین بار قلبش بحزن وغم لبریز شده بود ولی بعد از سقوط مفتخرانه اش تا کنون هیچوقت دیده نشده بود که صورت زیبای فتانش تا این اندازه بیان درد واضطراب نموده باشد

زیتابشیطان عرض نمود که بیرقهای سیاه بسیاری در تمام صحاری وسیعهٔ کرهٔ ارض گرد هم جمع آمده درآزاد ساختن ممالك آسمان فکرها نموده موجبات تملك ممالك ملکوت را که باردگرهم تخم عصیان وطغیان دران کاشته شده تهیه دیده اند ونیزعرض کرد

— ای پادشاه اینك لشکرت در انتظار تواست قدم رنجه فرما وآنهارا بفتح و

---

۱ — Le Gange: — رودخانهٔ هندوستان که ۳۱۰۰ کیلو متر طول آن است و از جبال هیمالیا پائین آمده پس از طي مسافات بعیده بخلیج بنگاله میریزد- این رودخانه درپیش هندو ها نهرمقدسی است.

ظفر رهبری کن ·

شیطان درجواب گفت :

— ای دوستان میدانستم بچه مقصدی بدیدن من آمده اید . بشنوید اینك زنبیل های پر از میوه و کدوهای عسل در سایهٔ این درخت عظیم چنان است که بانتظار شما باشند آفتاب هم نزدیك است که بالهای سرخ فام بهر مقدس فرو رود بعد از فارغشدن ازاکل وشرب با کمال خرمی وخوشدلی دراین باغ که پس از آنکه روح عقل فعال‌را از آن‌رانده ام مقرعقل ودانش ولذت‌وکامرانی گردیده است بیاسائید فرداشما جواب خواهم داد ·

چون شب بالهای ازرق خود را بر آن باغ بگسترد شیطان خوابیده در عالم رؤیا چنان دید که در بالای کرهٔ ارض قرار دارد و تمام سطح زمین را از فرشتگان عاصی پوشیده یافت و مشاهده نمود که این فرشتگان عاصی مانند خدایان زیبایند و از چشمانشان برق شراره میزند و از یك قطب زمین تا قطب دیگر فریادی که عبارت از مجموع هزاران فریاد بود و از عشق و آرزو حکایت مینمود بطرف او متصاعد است شیطان بانها گفت ·

— هان برویم ! و دشمن قدیمی را در مسکن عالی خود بچنك آوریم ·

شیطان این بگفت و عساکر لا تعد و لا تحصای فرشتگان را در دشت های آسمانی سوق داد . آنگاه شیطان بر آنچه در قلعهٔ محصن آسمان میگذشت اطلاع حاصل نمود ودانست که چون خبر عصیان دوم به قلعه رسید اب به ابن گفت ·

— ای پسر دشمن اشتی نا پذیر عنود بار دگر قیام نموده است باید بیندیشیم و برای دفاع‌از خود آنچه شرط پیش بینی است تدبیر نمائیم مبادامسکن عالی خود را از دست دهیم ·

پسر متساوی الجوهر و متحدالذات با پدر در جواب گفت :

ــ بیمن علامتی که فتح را نصیب « قسطنطین (۱) » نمود بر خصم غلبه خواهیم جست .

غیظ و غضب بسیار در جبل الرب پدیدار شد ملائکه ساروفین وفا دار که در ابتدا عهد نمودند که وحشتناك ترین عذابها را به متجاسرین بچشانند دیری بر نیامد که باندیشهٔ کارزار افتاده بفکر مبارزهٔ با آنان فرو رفتند چنان آتش خشمی در تمام قلوب بر افروخته شده بود که لهیب و شرارهٔ آن درهر صورتی دیده میشد هیچکس در غلبه شکی نداشت ولی از خیانت و نفاق منافقین میترسیدند و چنان میخواستند که جاسوسان و آنهائی که سایرین را مرعوب میسازند فی‌الحال دستگیر شده بدرکات جهنم گسیل شوند ۰ القصه فریاد میزدند اناشید قدیمه را میسرودند تسبیح و تهلیل رب مینمودند از شرابهای معنوی مینوشیدند از آنجا که شجاعت شجعان بسیار منفوخ شده بود نزدیك بود بترکد و باطناً یك نوع اضطراب خاطری در اعماق تاریك قلوب جای گزین میشد .

رئیس‌الملائکه میکائیل عنان فرماندهی و سپهسالاریرا بدست گرفته و بواسطهٔ وقار وآرامی که داشت بفرشتگان اطمینان خاطر می بخشید صورتش که حکایت از روحش مینمود بر تحقیر خطر گواهی میداد میکائیل بملائکه کروبین رؤسا و صاحبمنصبان ذخائر حربیه و صاعقه ها که بواسطهٔ صلح طولانی بسیار قربه

---

۱ ــ Constantin I ؛ قسطنطین اول یا قسطنطین کبیر که در ۲۷٤ میلادی متولد شده و در ۳۲۰ م. امپراطور روم گردیده و در ۳۳۷ م. مرده است ۰ این پادشاه مسیحی شده و در ۳۱۳ میلادی فرمانی صادر نموده آست که بفرمان میلان ( Edit de Milan ) معروف است و بموجب آن مسیحیان آزاد شده و در تحت حمایت امپراطوری قرار گرفته‌اند این پادشاه است که مرکز امپراطوری را بمدینهٔ بیزنطیه (یا بیزانطیوم ) Byzance ( اسلامبول فعلی) نقل داده و بنام وی آن شهر قسطنطنیه نامیده شده است.

و ضخیم شده بودند. امر داد که برج و باروهای جبل مقدس را سرکشی و معاینه نمایند و آنها باین کار پرداخته چشمان شبیه بچشمان گاو خود را بر ابر های پر از برق ربانداخته و میکوشیدند که توپهای مجهز الهی را بجاهای خود بنشانند بعد از سر کشی بوسائل دفاعیه در پیشگاه باریتعالی قسم یاد نمودند که همه چیز حاضر و مهیا است آنگاه در موضوع خطمشی و نقشهٔی که باید اتخاذ شود تکاپو و مباحثه پرداختند میکائیل به هجوم رای داد و بعقیدهٔ او که رزمی کار آزموده‌ئی بود بهترین خط مشی هجوم بود و بس و میگفت جنگ از دو حال خارج نیست یا باید هجوم آورد و یا در مورد هجوم دشمن واقع شد دیگر شق ثالثی ندارد .

بعلاوه گفت که شایستهٔ غیرت وشور و حرارت ملائکه حمله عرش و انوار قاهره همان حمله و هجوم است اما راجع به بقیهٔ نقشهٔ جنگ ممکن نشد که حتی یک کلمه از ان قائد کارآزموده رشید شنیده شود وهمین سکوت دلیل واضحی بود برحسن قریحه واطمینانی که خود بتوانائی خود داشت .

بمحض آنکه دشمن بمد نظر رسید میکائیل سه لشکری را که درتحت فرماندهی اوریل و رافائل و جبرائیل بودند باستقبال و جلوگیری آنان مامور ساخت . بیرقهای رنگارنگ در صحاری کرهٔ اثیر بموج آمد و صاعقه های بسیار در فضای ستارگان بدور آمدند سه روز و سه شب احدی سرگذشت آن عساکر محبوب دلاور را ندانست در فجر روز چهارم اخبار مهم و گنگی منتشر شد جسته جسته از فتوحات غیر معین وظفر و غلبهٔ غیر معلوم سخنانی بگوش میرسید ولی این اشاعات ضد و نقیض یکدیگر بنظر میرسیدند در ظرف چند ساعت شهرتهائی راجع بهزاران اعمال رشیدانه اشاعت مییافت وطولی نمیکشید که آن شهرتها از میان میرفت از جمله با اطمینان تمام نقل می کردند که چون صواعق رفائیل بر متجاسرین باریده شده امواجی را بتمامها

خرد وشکسته نموده است ونیز اشخاص ثقة و مطلع می گفتند که عساکری که در تحت قیادت زیدای پلید بوده اند بر اثر عواصف طوفانی از آتش از میان رفته‌اند وهم‌چنین شهرت داشت که ایستار خیره سر چنان ناگهان ازسر بجهنم افکنده شده که مقعدش در هوا مانده وسلسله کفریات وناسزاهائی را که از دهان شروع باستفراغ نموده تغییر خط سیر داده به تیز غضب آلوده ئی مبدل گشته است همه میخواستند چنان مقیمه داشته باشند که شیطان بزنجیر های الماس مقید شده ودوباره بدرکات هاویه افکنده شده است اما باوجود همهٔ این اشاعات سران سه قشون ابدا پیغامی نفرستاده بودند ازطرفی دیگردر مقابل اشاعات دال بر فخر ومجد زمزمه های گنك و مبهمی بگوش میرسید ازاین قبیل که مثلا نتایج جنك غیر معلوم است و یا آنکه با نهایت عجله عقب نشینی بعمل آمده‌است ، بعضی از اشخاص بی شرم وحیا چنان شهرت میدادند که یکی از فرشتگان پست متعلق باخرین طراز یعنی یك نفر ملك موکل بی نام ونشان رذلی بنام آرکاد قشون شرافتمند سه ملك مقرب عظیم را در هم شکسته عقب رانده است .

و نیز حرفهائی از خیانت های مهمی که در قسمت شمالی آسمان واقع شده بود زده میشد باین معنی که می گفتند که در قسمت شمالی آسمان جائیکه قبل از خلق زمانها علم عصیان بر افراشته شده بود جماعت کثیری از فرشتگان بیدین را دیده اند که مانند ابرهای سیاهی کوچ نموده بفرشتگان متجاسر زمین ملحق شده اند اما وطن دوستان نجیب باین اشاعات دلخراش گوش فرا نمیدادند و باخبار فتح و ظفریکه چون از دهان بدهان میگذشت یقینی تر و مسلم تر میگشت علاقه خاطر داشتندو بس . سرود و نشید شادمانی اعالی فلك را باهتزاز آورده بود ملائکه ساروفین با نوای چنك و عود و ارغنون تجلیل رب‌الجنود و آله‌الرعد را بجا میاوردند اخیار و ابرار هم با فرشتگان هم آواز شده ذات

لایری را تجلیل و تعظیم مینمودند و چون فکر میکردند که بدست عمال غضب مقدس آلهی کشتار هائی واقع میشود هلهله طرب و سرور از بیت المقدس ملکوت بجانب سلطان سموات سبحانه و تعالی متصاعد میشد . اما شادمانی سعدآء و ُطوبا ویون سلفاً تعالی ترین درجات رسیده بود بقسمی که دیگر ممکن نبود زیاده شود علیهذا همین افراط در لذت و شادمانی بکلی آنها را بیحس و خرف نموده بود

هنوز بانك سرود ها بپایان نرسیده بود که قراولان پاسبان قلاع و بروج اولین قراولیان لشکر الهی را بنظر در آوردند و نیز مشاهده نمودند که فرشتگان ساروفین بـا ابدان شرحه شرحه بدون ترتیب و نظام در طیرانند کرو بیان ناقص الهیئة والصورة روی سه پا راه میروند پاد شـاه جنگجویـان میکائیل با وجنات حاکی از قوت قلب و خون سردی سعة ضایعات خود را می سنجید و بنور عقل و دانائی که داشت علل شکست را میجست . عساکر خداوند حی هجوم نموده بودند ولی بر حسب یکی از اتفاقات و تصادفاتی که در جنك نقشه های بزرگترین ابطال و جنگجویان را خراب و ضایع میکند قوای دشمن هم مانند آنها هجوم آورده بودند نتیجهٔ این تصادف شکستی بود که مشـاهده میشد . تازه ابواب قلعه برای پذیرائی بقـایای ناقص الهیئة و مفتخر سه قشون شکست خورده باز شده بود که بارانی از آتش بر جبل الرب باریدن گرفت جنود شیطان هنوز بچشم نمیرسیدند اما دیوار های زبرجد و گنبد های زمردین و سقوف الماس بر اثر ضرب آلات جمع و جذب کهربائی با غریو و غوغای موحشی در هم شکسته میشد . ابرهای کهنه میکوشیدند که مقابله بمثل نموده جوابی بدهند اما بسیار کم میغریدند و صاعقه هائی که تولید مینمودند در صحاری خالیهٔ سموات از میان میرفتند .

از آنجا که فرشتگان وفادار در معرض ضرب دشمن غیر مرئی بودند

قلاع و حصون را ترك نمودند میکائیل بخدای خود اعلام نمود که درظرف بیست و چهار ساعت جبل مقدس بدست شیاطین خواهد افتاد و برای مولای دنیا جز در فرار چاره و نجاتی متصور نیست . فی‌الحال سرافیان جواهرات تاج آسمانی را در صنادیقی گذاشته مهیای فرار شدند و میکائیل بازوی خود را بملائکهٔ سموات عرضه داشته خانوادهٔ الهی از راه زیرزمینی فرار نمودند بارش طوفان آتش برقلعه دوام داشت چون ملك مقرب میکائیل با فخر و شرف دوباره زمام جنك را بدست گرفت چنان اظهار داشت که هیچ گاه تسلیم نخواهد شد و فوراً بیرقهای خدای حی را در جاهای خود نصب نمود در همان شب لشکر عصیان و انقلاب بر شهری که سه مرتبه مقدس و مبارك بود دست یافته وارد آن شد شیطان بر اسب آتشینی نشسته جنود ابالسهٔ خود را راهبری میکرد ارکاد و ایستار و زیتا در عقب سر او روان بودند بقسمیکه در اعیاد و تشریفات دیو نیزوس مرسوم بوده نکتر پیر بر خر خود سوار و پیش میرفت در عقب آنها از دور بیرقهای سیاه متموج بود فوج مقیم قلعه سلاح خود را در مقابل شیطان برزمین گذاشتند و رئیس الملائکه میکائیل شمشیر درخشان خود را در پای حریف فاتح انداخت .

شیطان میکائیل را مخاطب ساخته گفت :

ـ میکائیل شمشیر خود را بازگیر عزازیل آنرا بتو رد میکند تا برای دفاع از صلح و قوانین آنرا بر کمر بندی .

آنگاه نظری برؤسا و قواد جنود آسمانی انداخته با آهنك رسائی فریاد زد :

ـ ای ملك مقرب میکائیل و شما ای ملائکهٔ مظاهر قدرت و حمله عرش و انوار قاهره همه سوگند یاد نمائید که نسبت بخدا و مولای خود ثابت برعهد و وفادار بمانید .

جمیع حضار یك آواز جواب دادند :

- سوگند یاد مینمائیم

شیطان دوباره آنها را مخاطب ساخته گفت :

- ای ملائکهٔ مظاهر قدرت و حمله عرش و انوار قاهره از جمیع جنك های گذشته تنها چیزی را که بخاطر خود می سپارم جرئت وجسارت عظیمی است که بمعرض شهود آورده و ثبوت برعهد و وفاداری است که نسبت بسلطه و قدرت ابراز داشته اید و این است آنچه که مرا نسبت بسوگندی که در مقام من یاد مینمائید اطمینان خاطر میدهد .

روز بعد در دشت های آن فلك اثیر شیطان بیرقهای سیاهی را که جنود بالدار آسمان بوسیده و باشك چشم آغشته نمودند در بین افواج تقسیم کرد .

القصه شیطان تاج الوهیت برسر گذاشت رسل و حواریون احبار و اساقفه با کرات و شهداء مؤمنین و اقرار کنندگان بمعاصی جمیع اخیار و ابرار که در طی آن جنك دلخراش آرام و آسوده برجای مانده بودند اینك بر دیوار های درخشان بیت‌المقدس ملکوت هجوم آورده از تماشای تاجگذاری شیطان لذت و فرح بسیار میبرند . ابرار با حالت خلسه و شوق و انجذاب مشاهده نمودند که عقل فعال در اعماق جهنم پرت شده شیطان بجای او برکرسی ربوبیت مستقر گردیده است بر طبق ارادهٔ خداوند که درد و رنج را ممنوع داشته بود باسلوب قدیم حمد و ثنای مولای جدید را بجا آورده به تغنی پر داختند .

آنگاه شیطان نگاههای عمیقی بجهات مختلفهٔ فضا انداخته این کرهٔ حقیر آب و خاکرا که سابقاً مو در آن کاشته و اولین دستجات تراژدی را تشکیل داده بود تماشا و سیرو سیاحت نمود و برآین رومیة الکبرائی که بالدا باوت ساقط از مقام خود با مکرو دروغ اساس قوت و قدرت خود را درآن مستقر ساخته

بود چشم دوخته مشاهده نمود که قدیسی که درآن موقع برکنیسه فرمانروائی میکرد مشغول نماز و مناجات و گریه و نوحه است . شیطان ویرا مخاطب ساخته گفت :

— نامزد (۱) خود را بتو میسپارم باید با کمال امانت و وفا او را مواظبت نمائی حق و قوهٔ اجتهاد در امور شرعیه را بتو افاضه مینمایم تابترتیب و تنظیم اعمال تبریک و تقدیس کنیسه قیام کنی و برای تطهیر اخلاق و عادات وضع قوانین نمائی و چنان مقرر میمایم که هرمؤمنی بر اطاعت سنن و قوانین تو مجبور باشد کنیسهٔ من ابدی است و ابواب جهنم بر آن فائق نخواهد آمد تو معصوم از خطائی بالجمله هیچ چیز تغییر نیافته و اوضاع بحال خود باقی است .

جانشین حواریون یعنی پاپ اعظم چون این کلمات را استماع نمود احساس لذت وخوشی بسیار نموده بسجده افتادو در حالیکه جبین تضرع برزمین میسائید جواب داد :

— ربی و مولای آواز دلنواز تو را می شناسم دم جان بخشت چون نسیم رحمتی سراپای وجودم را باهتزاز آورده و قلبم را مجذوب ساخته است تبارك اسمك الکریم الهی چنان میطلبم که ارادهٔ مقدسه‌ات همانطورکه بر آسمانها حکمفرما است در زمین هم نافذ شود الهی مارا از شرور هوای نفس حفظ فرما و از بدیها محافظت کن .

شیطان از شنیدن حمد و ثنا و مشاهدهٔ تکریم و تهلیل خوشش میامد و چون میدید که حکمت و قدوتش تجلیل و تعظیم میشود لذت میبرد به اناشید روحیان که الطاف و نعماء او را می ستودند با نهایت مسرت و انبساط خاطر گوش میداد ولی عکس مایل نبود که آواز بی‌لبك نکتی را که ازعظمت

۱ — مقصود کنیسه مسیحیت است .



طبیعت حکایت میکرد و برای هر حشره و هر ذرهٔ نباتی جزئی از قدرت و عشق قائل بود و بسرور و آرادی نصیحت و دلالت مینمود بشنود ، شیطان که در عهد قدیم چون بفکر این میافتاد که درد حاکم و محیط بر دنیا است بر خود میلرزید حالا دیگر رحم و مروتی ابراز نمیداشت و گویا فاقد این حس شده بود تا آنجاکه چنان معتقد بود که رنج و مرگ نتیجهٔ طبیعی و لازمهٔ قدرت محض و خیر کامل اوست رائحهٔ خون فدائیان چون عطر مطبوعی بمشام وی میرسید عقل و دانش را محکوم و مطرود نموده از کنجکاوی و تحری اشمئزاز و بیزاری ابراز میداشت خودش هم از ترس اینکه چون علم‌جدیدی بیاموزد معلوم خواهد شد که در ازل و دفعة واحدة بهمهٔ علوم عالم نبوده است از اینکه دیگر چیزی یاد بگیرد امتناع میورزید رمز و معما و اسرار را بسیار دوست میداشت زیرا چنان تصور میکرد که اگر مدرك و مفهوم شود از قدر و مقامش کاسته خواهد شد لذا میکوشید که لا یفهم و لایدرك باشد علم لاهوت غلیظ و ضخیمی افق دماغ او را مغبر و دود آلود نموده بود وقتی چنان اندیشید که بر مثال من سبق خود خویشتن را خدای واحد بی انباز ظاهر در سه شخص اعلام نماید در ساعتی که این اعلام را میکرد چون دید که آرکاد لبخند میزند او را از حضور خود طرد و تبعید نمود ایستار وزیتا مدتهابود که بر زمین رجعت کرده بودند بدین منوال قرنها چون ثوانی میگذشت .

القصه روزی شیطان از اعالی عرش خود باعماق جهیم نظر افکند و در جهنمی که خود مدتهای طولانی در آن مقید بوده یالداباوت را دید و مشاهده نمود که یالداباوت در تاریکیهای ابدی مناعت و تکبر خود را داراست و با هیئتی سیاه و درهم شکسته وقیافه‌ئی موحش و عالی نگاه تحقیر آمیزی بقصر سلطان سموات انداخته بعد سر خود را بر گردانید خدای جدید چون درست

بدشمن نگریست آثار هوش و نیکی در وجنات دردناك اومشاهده نمود بلی یالداباووت در اوضاع زمین تفکر میکرد و چون میدید که دنیا غرق در درد و رنج است تخم شفقت و خیر خواهی در قلب خود میکاشت ناگهان قیلم [illegible] عظیم خود که در حکم دو باروی جسیم بود فضای کرهٔ اثیری [illegible] برای تسلیت و تعلیم مردمان بطیران آمد و در کار بود که [illegible] یعنی کرهٔ بدبخت زمین سایه‌ئی بیفکند که چون شب عشق و وصال شیرین و جان بخش بود .

دراینوقت شیطان غرق درعرق سردی ازخواب بیدارشد .

نکتر ایستار آرکاد وزیتا درنزدیکی او برپای ایستاده بودند و مرغان بنگاله ئی نغمه سرائی میکردند .

شیطان آنهارا مخاطب ساخته گفت .

ـــ ای دوستان نباید آسمان را مسخر نمائیم همین اندازه که قادر بر تسخیر آن هستیم بس است . جنك جنك بوجود میاورد و فتح شکست و خواری تهیه مینماید . یالدا باوت چون مغلوب شود شیطان خواهد گشت و شیطان چون غلبه بجوید یالداباووت خواهد گردید امیدم چنان است که قضا وقدر این سرنوشت شوم موحش را نصیب من ننماید ! من جهنم راکه سبب پیدایش ونمو قریحهٔ من شده است دوست میدارم ونیز این زمینی راکه با ن نیکی نموده ام اگر دراین دنیای وحشت خیز که بقـای موجودات آن بسته بقتل وجنایت است بتوان خیری بجا آورد دوست میدارم . اینك ببرکت وجود ما این زمین از دست تملك خدای کهنه خارج شده است وهر کس در روی این کره فکرمیکند یا از اوبیزار است ویا جاهل باوست اما تا روح یالداباووت در نفوس باقی است چه اهمیتی دارد که مردمان مطیع او نباشند وتا بر مثال او حسود وسرکش وجنکجووحریص ودشمن فنون بدیعه وجمالند وتابشیاطین

ها گوش فرانمیدهند چه ثمری دارد که عقل فعال سبع را دور انداخته باشند. دوستدار خود که حقیقت کلیه تعلیم میدهند یعنی دیونیزوس وآپولون و موز
اما راجع بخودمان که ارواح آسمانی وشیاطین عالیمقام هستیم هرگاه جهل و جبن را ازدرون خود برانداز یم یالداباوت جباررا منهدم وویران ساخته ایم.

آنگاه شیطان بطرف باغبان برگشته گفت:

ــ ای نکتر تو قبل از پیدایش دنیا با من جنك نموده ئی . علت آنکه مغلوب ومقهور شدیم آن بود که نفهمیده بودیم که فتح و ظفر امری معنوی وروحانی است ودرخودمان وفقط درخودمان استکه باید به یالدا باوت حمله ورشده وی را منهدم سازیم.



# فهرست

# غلطنامهٔ مقدمهٔ کتاب

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| الف | ۱۷ | لدیعه | بدیعیه |
| ب | ۲ | سلامت | سلاست |
| د | ۲ | آنان که محیط فضل وآداب شدند<br>گفتند فسانه‌ئی ودر خواب شدند | آنان که محیط فضل وآداب شدند<br>در کشف علوم شمع اصحاب شدند<br>ره زین شب تاریک نبردند برون<br>گفتند فسانه‌ئی ودر خواب شدند |
| د | ۷ | یونان درشرق | یونان و شرق |
| و | ۱۲ | لسان آناطول | لسان حال آناطول |
| ز | ۱ | Chaseur | Chasseur |
| ح | ٦ | شود محبت | شود باید محبت |
| ط | ۱۱ | و زبان | زبان |
| ط | ۱۷ | Darvin | Darwin |
| ی | ۱۲ | دیوان اشعار | دیوان اشعاری |
| یا | ۱٦ | مختنقه | مختلفه |
| یب | ٦ | 1792 | 1892 |
| یب | ۲٤ | Nautres | et autres |
| یج | ۱۰ | Mozière | Nozière |
| یج | ۱۰ | F luer | F leur |
| ید | ۳ | و بمنزل | وبمنزله |

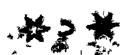
☆ الف ☆

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ٥ | ٩ | می آود | می آورد |
| ٧ | ١٣ | صه | صم |
| ٩ | ٦ | مورس | موریس |
| ٩ | ٨ | تحمیل | تحمل |
| ٩ | ١٢ | متمثل | ممثل |
| ٩ | پاورقی ١ | فرانسه فرانسویان | فرانسه بافرانسویان |
| ١٠ | ١١ | اضافه شده | افاضه شده |
| ١٤ | ١٨ | الطبعیه | الطبیعة |
| ١٦ | پاورقی ١٤ | Ponicaré | Poincaré |
| ١٧ | پاورقی٦ | ١٢٥ | ٣٢٥ |
| ٢١ | ٨ | مرتب | مرمت |
| ٢١ | ١٤ | گمان | کمال |
| ٢٢ | ٨ | زود | روز |
| ٢٨ | ١٤ | بغتتا | بغتة |
| ٢٨ | ١٨ | شیرانی | شیروانی |
| ٣٣ | ١٢ | شهور | شهود |
| ٤٠ | ١٧ | میبوسید | میبوسد |
| ٤٠ | پاورقی١ | Rembrndt | Rembrandt |
| ٤٠ | پاورقی٢ | یکی‌اساتید | یکی از اساتید |
| ٤٣ | ١٠ | ببیند | بینید |
| ٤٤ | ٣ | نباشد | بنا شد |
| ٤٤ | پاورقی ٢ | ایقونیه | ایقونة |

✲ ب ✲

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
| --- | --- | --- | --- |
| ٤٧ | ٥ | محقری | محقر من |
| ٤٨ | ٣ | ازن | از آن |
| ٤٩ | ٢٠ | خبط | خلط |
| ٥١ | ٣ | غداری | عذاری |
| ٦٦ | ٤ | خدائی | حذائی |
| ٧١ | ٤ | تفریح | تفریخ |
| ٧٥ | ٢١ | سفید | سفیه |
| ٧٧ | پاورقی ١١ | Sophrocle | Sophocle |
| ٨٢ | ٥ | کرده از | کرده در |
| ٨٥ | ٥ | پنداشت | می پنداشت |
| ٨٩ | ١ | پیدا کرد | پیدا کرده |
| ٩١ | ١٠ | ذونسلین | ذوجنبتین |
| ٩١ | ١٤ | مثل شما | شما مثل |
| ٩٨ | ٩ | در آوردم | دو آورم |
| ١٠٤ | ٧ | اقری | اشقری |
| ١٠٤ | ١٨ | عرش حمله | حملهٔ عرش |
| ١٠٥ | ٢ | امرا سادات | امرا و سادات |
| ١٠٦ | پاورقی ١٠ | بنای | مبنای |
| ١٠٧ | ٤ | باز اجنحه | باز واجنحه |
| ١٠٨ | ١٢ | موارد | مواد |
| ١١٢ | ١٧ | با کمان | با کمال |
| ١١٦ | پاورقی ١ | Nihilise | Nihiliste |
| ١١٧ | ٥ | مطالعات پر | مطالعات پر لذت |

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۱۱۸ | ۷ | سرگونی | سرگردانی |
| ۱۲۰ | ۱۳ | حول و بساط | حول بساط |
| ۱۲۵ | ۱ | زیبا | زیتا |
| ۱۲۶ | پاورقی ٤ | رب‌الارباب | رب الارباب‌است |
| ۱۲۶ | پاورقی ٥ | آپولون | آپولون ساخته |
| ۱۲۷ | ۱۲ | فکر وی | فکری وی |
| ۱۲۸ | ۱۶ | خواهید نمود | خواهند نمود |
| ۱۲۹ | پاورقی ۳ | یگـانه معرفت | یگـانه وسیلهٔ معرفت |
| ۱۲۹ | پاورقی ٤ | ابپذیرد | بپذیرد |
| ۱۳۰ | پاورقی ۲۳ | مینماید بعلاوه هر | مینماید که هر |
| ۱۳۱ | پاورقی ۳ | حیات ادبی را | حیات ادبی |
| ۱۳۱ | پاورقی ۷ | و صنعی | وضعی |
| ۱۳۲ | پاورقی ۷ | Sentoues | Centeures |
| ۱۳۳ | ۲۱ | انهار | آنها را |
| ۱۳۷ | ٤ | اولین تجسد | اولین شب تجسد |
| ۱۳۷ | ۱۸ | اجتماعی | جماعتی |
| ۱۳۸ | ٤ | شهرت و کمتر | و شهرت کمتر |
| ۱۳۸ | ۱۲ | مستنظل | مستظل |
| ۱٤۲ | ۱۳ | ممتنع است | ممتنع التغییر |
| ۱٤٥ | ۱۰ | حسن ترتیت | حسن ترتیب |
| ۱٤٥ | ۲۰ | طبعی | طبیعی |
| ۱٤۶ | ۱٥ | مائل هستند | مائل نیستند |



| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۱٤٦ | ۲۱ | فساد و مشاعر | فساد مشاعر |
| ۱٤۹ | ۲۰ | پروبالی | بزوبالی |
| ۱٥٦ | ۱۳ | جلوه کرد | جلوه میکند |
| ۱٥٦ | ۱۸ | این صورت | این صور |
| ۱٥۷ | ٤ | صحبت | بصحت |
| ۱٥۸ | ۸ | بوست | بوت |
| ۱٥۹ | ۲ | حیات مردم نحس | حیات نحس |
| ۱٥۹ | ۱۰ | سن جنس | سن و جنس |
| ۱٥۹ | ۱۳ | گشتیم | گشتم |
| ۱٥۹ | پاورقی ۱ | زارع | زراعت |
| ۱٦۲ | ۱۸ | میطلبد | میطلبید |
| ۱٦۳ | ۱ | تبسم | متبسم |
| ۱٦٤ | ۱٥ | کتاب فقط فعلا | کتاب فعلا |
| ۱٦۷ | ٦ | اما تفصیل | اما بتفصیل |
| ۱٦۷ | ۱۹ | دیگر از | این دیگر از |
| ۱٦۸ | ۱ | هرشیمه | هرشتیمه |
| ۱۷٥ | ۱ | بقرینه آرکاد | بقرینه آنکه آرکاد |
| ۱۷٥ | ۱۳ | میخندید | میخندیدند |
| ۱۷۸ | ۹ | بود | بوده |
| ۱۷۸ | ۱۱ | جامه | جامعه |
| ۱۷۹ | ۱۲ | میگرد | میگردد |
| ۱۸۳ | ٤ | میکنیم | میکنم |

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۱۸۵ | ۵ | از اعما | از اعماق |
| ۱۸۵ | ۱۹ | نمود | نموده |
| ۱۹۳ | ۱۷ | و بقسمی | بقسمی |
| ۱۹٤ | ۲ | بنوبه | بنوحه |
| ۱۹٤ | ۱۵ | میکنید | کنید |
| ۱۹۷ | ٦ | وضعیف | ضعیف |
| ۱۹۷ | ۱۳ | توالی اسباب اصوات | توالی اصوات |
| ۱۹۷ | ۱٦ | شبه | شبیه |
| ۲۰۰ | ٤ | تلاقی | تقلای |
| ۲۰۰ | ۷ | متصل | متصلب |
| ۲۰۱ | پاورقی ۱۱ | توهین تحقیری | توهین و تحقیری |
| ۲۰۱ | پاورقی ۲۱ | Bcchus | Bacchus |
| ۲۰۱ | پاورقی ۲۳ | یویانیان است | یونانیان |
| ۲۰۲ | ۵ | با لطف زیبائی | با لطف و زیبائی |
| ۲۰۳ | ۱ | عربستان خوشحال | عربستان خوشحال و خوش‌بخت |
| ۲۰۳ | ۱ | در دریای | دریای |
| ۲۰۳ | ۵ | شده بود | شده |
| ۲۰٤ | ۷ | بخاطره های | بخاصره های |
| ۲۰۵ | ۵ | بجا میاوریم | بجا میاوردیم |
| ۲۰۵ | پاورقی ۸ | اساطیو | اساطیر |
| ۲۰٦ | ۱۰ | شیاطین | از شیاطین |
| ۲۰۷ | پاورقی سطر ۹ | دریا | در دریا |



| صفحه | سطر | خطا | صواب |
| --- | --- | --- | --- |
| ۲۰۸ | ۱٤ | مخاذن | مخازن |
| ۲۱۰ | ۸ | اکلیل الجبل بودند | اکلیل الجبل مکلل بودند |
| ۲۱۱ | ۵ | کناره | کنار |
| ۲۱۲ | ۱۱ | آزاد | آزار |
| ۲۱۳ | ٤ | افریقا | افریقای |
| ۲۱۳ | پاورقی ۱۱ | متصادم | مصادم |
| ۲۱٤ | ۱۲ | یکنفر | بیکنفر |
| ۲۱٦ | ۳ | ابتد | ابتدا |
| ۲۱۷ | پاورقی ٦ | در بدنشان | از بدنشان |
| ۲۱۷ | پاورقی ۹ | نوهم | بوهم |
| ۲۱۷ | پاورقی ۱۲ | و اتازیانه | و با تازیانه |
| ۲۱۸ | ۸ | بگل شاه پسند | که جای را بگل شاه پسند |
| ۲۱۸ | ۱۱ | در هم برهم | در هم برهمی |
| ۲۱۹ | ۷ | درخت تیغ | درخت نبع |
| ۲۱۹ | پاورقی ۱ | روسان | رومیان |
| ۲۲۱ | ۱۱ | ببدرخت | بیدرخت |
| ۲۲۱ | ۱٦ | اسا | افتاده |
| ۲۲۱ | پاورقی ۳ | Burgnudes | Burgundtes |
| ۲۲۲ | ۱۵ | در آسمان | از آسمان |
| ۲۲۲ | پاورقی ۱ | دورم | در روم |
| ۲۲۳ | ۱۷ | با دامی | بادمی |
| ۲۲٤ | ۳ | حنبقی | حقیقی |

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۲۲۷ | ۷ | جمع | جميع |
| ۲۲۷ | ۱۳ | گونها | كونها |
| ۲۲۷ | ۱٦ | متعدد و | متعدد |
| ۲۲۸ | ۹ | وزبان | وزنان |
| ۲۲۹ | ۹ | ميتراشيدند | ميتراشند |
| ۲۳۰ | ۸ | زينت هان | زينت هاى |
| ۲۳۳ | پاورقى ۱۱ | وجميله | جميله |
| ۲۳٤ | پاورقى ۹ | ياب | پاپ |
| ۲۳۵ | ۱ | بخود | بخور |
| ۲۳۵ | ۳ | تاز | تازه |
| ۲۳۵ | پاورقى ٤ | دووجه | دو وجهه |
| ۲۳٦ | ۹ | ووماهورى | وماهورى |
| ۲۳۷ | ۱ | از مناظره | در مناظره |
| ۲۳۷ | پاورقى ٦ | ۵۰۹ | ۱۵۰۹ |
| ۲۳۹ | ۱۳ | پريشان | پاشان |
| ۲۳۹ | پاورقى۱ | دونوع‌پاناتنه كوچك | دونوع پاناتنه داشته اند يكى اعياد هرساله كه پاناتنه‌كوچك‌بوده |
| ۲٤۳ | ۱۲ | بر خودم | برخوردم |
| ۲٤٤ | ۱۲ | نشنيده | نشينده |
| ۲٤٤ | پاورقى ۲ | Touis | Louis |

* ح *

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
| --- | --- | --- | --- |
| ۲٤٥ | ٦ | راند | راندند |
| ۲٤٦ | ۱۷ | حامیال | حامیان |
| ۲٤۷ | ۳ | تدبیر | تدبر |
| ۲٤۷ | پاورقی ۲ | علمای انقلابی | زعمای انقلاب |
| ۲٤۸ | پاورقی ۱٤ | ذائره | ذاکره |
| ۲٤۸ | پاورقی ۱۷ | مذاهب | مذهب |
| ۲٥۰ | ۱۲ | غلطی | غلطی را |
| ۲٥۰ | ۱٦ | قاهره | قاهر |
| ۲٥۰ | پاورقی ۱ | کوندوورسه | کوندورسه |
| ۲٥۱ | ٥ | میاید | میامد |
| ۲٥۱ | ۱۲ | مسیح | مسح |
| ۲٥۱ | پاورقی ۷ | دن قران | در قرآن |
| ۲٥۲ | ۸ | صعف | ضعف |
| ۲٥۲ | ۱۱ | چقدد | چقدر |
| ۲٥۳ | ۱۲ | دواره | دوباره |
| ۲٥۳ | ۱۹ | خواهد رسید | نخواهد رسید |
| ۲٥٤ | ۷ | مینامد | مینامید |
| ۲٥٤ | پاورقی ۲ | ٤٥۲۳ | ۱٥۲۳ |
| ۲٥٤ | پاورقی ۳ | معتمدانی | معمدانی |
| ۲٥٥ | ۳ | تورها | تورهای |
| ۲٥٥ | ۱٦ | دو شاهوار | در شاهوار |
| ۲٥۷ | ۱ | شباب جمال | شباب و جمال |

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۲۵۷ | ۱۹ | اسلحه سرو | اسلحه سرد |
| ۲۵۸ | ۳ | ما دراطراف | مارا در اطراف |
| ۲۵۸ | ۵ | کاشپور | کاشپو |
| ۲۵۸ | ۱۸ | بمرض | بمعرض |
| ۲۵۹ | ۱۰ | در زمین | بزمین |
| ۲۵۹ | ۱۱ | قدامت | قداست |
| ۲۶۰ | ۱ | شمشیر | شمشیر را |
| ۱۶۱ | ۵ | میکرد | میکردند |
| ۲۶۱ | ۱۱ | ساکن | ساکت |
| ۲۶۱ | ۱۸ | معقتد | معتقد |
| ۲۶۳ | ۱۳ | اینمدت | مدت |
| ۲۶۴ | ۷ | انژلیکو | انژلیکورا |
| ۲۶۴ | ۹ | دوید | داوید |
| ۲۶۷ | ۱۰ | مال | ماه |
| ۲۶۷ | ۱۸ | تسلم | تسلیم |
| ۲۷۰ | ۵ | وقتی از که ار | وقتی که از |
| ۲۷۰ | ۹ | که اجتماعات | که در اجتماعات |
| ۲۷۲ | ۱ | پس فطرت | پست فطرت |
| ۲۷۲ | ۵ | سکوت نمود | سلوك نمود |
| ۲۷۳ | ۲ | واسپارویو | داسپارویو |
| ۲۷۴ | ۵ | علما | علمیه |

☆ ی ☆

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
| --- | --- | --- | --- |
| ۲۷۴ | ۵ | ممتاری | ممتازی |
| ۲۷۴ | ٦ | با بطئی | با بطوء |
| ۲۷۴ | ۹ | رسدگی | رسیدگی |
| ۲۷۵ | ۱۵ | لطف و ذوق | لطف ذوق |
| ۲۷٦ | ۱٤ | سر و ریش | سر و ریشش |
| ۲۷۷ | ٤ | رفیق قدیمی | رفیق قدیمی او |
| ۲۷۷ | ۱۲ | یا البته | یا الله |
| ۲۷۷ | ۱۸ | تکیه نمود | تکیه نموده |
| ۲۸۰ | ۱ | امر زیبا | امر نا زیبا |
| ۲۸۰ | ۱٤ | جهم | جهنم |
| ۲۸۱ | ۱۱ | و با وحشت | و با شهوت |
| ۲۸۱ | ۱۳ | جدا شد | جدا شده |
| ۲۸۵ | پاورقی ۱۳ | Valentn | Valentin |
| ۲۸۵ | پاورقی ۱٤ | Vaeentianisme | Valentianisme |
| ۲۸۸ | ۱۹ | و نوع | و یوغ |
| ۲۸۹ | ۱۰ | باریکی ها | تاریکی ها |
| ۲۹۰ | ۱ | المجد الله | المجد لله |
| ۲۹۱ | ۱۵ | اظهار | انتظار |
| ۲۹۱ | ۲۰ | محسوب داشت | محسوب است |
| ۲۹۲ | ٦ | کم‌شده و محدود | کم و محدود |
| ۲۹۲ | ۱۲ | مجاوره | محاوره |
| ۲۹۲ | پاورقی ۵ | ۱۹۸۳ | ۱۸۹۳ |

## ✡ یا ✡

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۲۹۳ | پاورقی، ۱ | بطوریکه‌تمام‌قوم‌که‌درلشکرگاه بیرون آورد | بطوریکه‌تمامی قوم‌که‌درلشکرگاه بودندبلرزیدند و موسی قوم‌را برای ملاقات خدا از لشگرگاه بیرون آورد |
| ۲۹٤ | ٤ | یکی از یزهائیکه | یکی‌از چیزهائیکه |
| ۲۹٤ | ۷ | بادست‌رس | با دردست‌رس |
| ۲۹٥ | ۱۰ | تمام درهم | تمام و درهم |
| ۲۹٥ | ۱۸ | میکرد درواقع | میکرد ودرواقع |
| ۲۹٥ | پاورقی ۱ | Macédoniennse | Macédonienne |
| ۲۹۸ | ۲ | در زیرتنقل | در زیر ثقل |
| ۲۹۹ | ۱۹ | موقق | موفق |
| ۳۰۰ | ۱۷ | تجهز | تجهیز |
| ۳۰۱ | ۱ | شفارش | سفارش |
| ۳۰۱ | ۱۸ | در آوردند | درآورند |
| ۳۰٦ | ۱٥ | حساد | حسود |
| ۳۱۱ | ۱٤ | تانموده | تاه نموده |
| ۳۱۱ | ۱٥ | بزرك | بزك |
| ۳۲۰ | پاورقی۱ | Longchame | Longchamp |
| ۳۲۲ | ۹ | بحس | نجس |
| ۳۲٤ | ۱۷ | جاهستم | جاهم |
| ۳۲۸ | ٤ | سفیر | صفیر |
| ۳۲۸ | ۱۳ | گشوه | گشوده |

| صفحه | سطر | غلط | صواب |
|---|---|---|---|
| ۳۲۹ | ۳ | حملانی | حملاتی |
| ۳۳۶ | ۸ | فعال جاهل | فعال محدود و جاهل |
| ۳۳۸ | پاورقی ۱۵ | نقد عقد | نقد عقل |
| ۳۴۰ | ۹ | از می | از من |
| ۳۴۱ | ۳ | معذورم | معدوم |
| ۳۴۴ | ۱۱ | برد وبابا | برد بابا |
| ۳۴۵ | ۱۰ | کزچه | کوچه |
| ۳۴۵ | پاورقی ۱ | مارزان | مازارن |
| ۳۴۶ | ۱۱ | ماشاء الیه | ماشاء الله |
| ۳۴۶ | ۱۶ | شیشه | شبیه |
| ۳۴۹ | ۲۳ | خو | خود |
| ۳۵۳ | ۹ | هم القای | و هم القای |
| ۳۵۷ | ۲۱ | عاصی برای | عاصی و برای |
| ۳۵۸ | ۱۵ | حبز | حیز |
| ۳۵۹ | ۲ | کاورو | کاودومیر |
| ۳۶۱ | پاورقی ۱ | وروی | وروی آن |
| ۳۶۱ | پاورقی ۲ | اسکندیه | اسکندریه |
| ۳۶۴ | ۸ | سیراب | سراب |
| ۳۶۶ | ۸ | انرا | آنها را |
| ۳۶۶ | ۸ | و اما | اما |
| ۳۶۸ | پاورقی ۱ | از میلاد | قبل از میلاد |
| ۳۶۹ | ۱۴ | صده ۲ه | |

| صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۳۷۵ | ۱۹ | لا اردی | لا ادری |
| ۳۷٦ | پاورقی ۱۱ | ۱۹۳۱ | ۱۹۲۱ |
| ۳۸۰ | ۱٤ | براتحی | براحتی |
| ۳۸۰ | ۱۵ | معینه | مغنیه |
| ۳۸۱ | پاورقی ۷ | طولانی و | طولانی او |
| ۳۸۳ | ۱۵ | شاگران | شاگردان |
| ۳۸۷ | ۲۱ | لا تعدد | لا تعد |
| ۳۹۳ | پاورقی ۲ | ۳۲۰ | ۳۰٦ |
| ۳۹۵ | ٦ | مقیده | عقیده |